

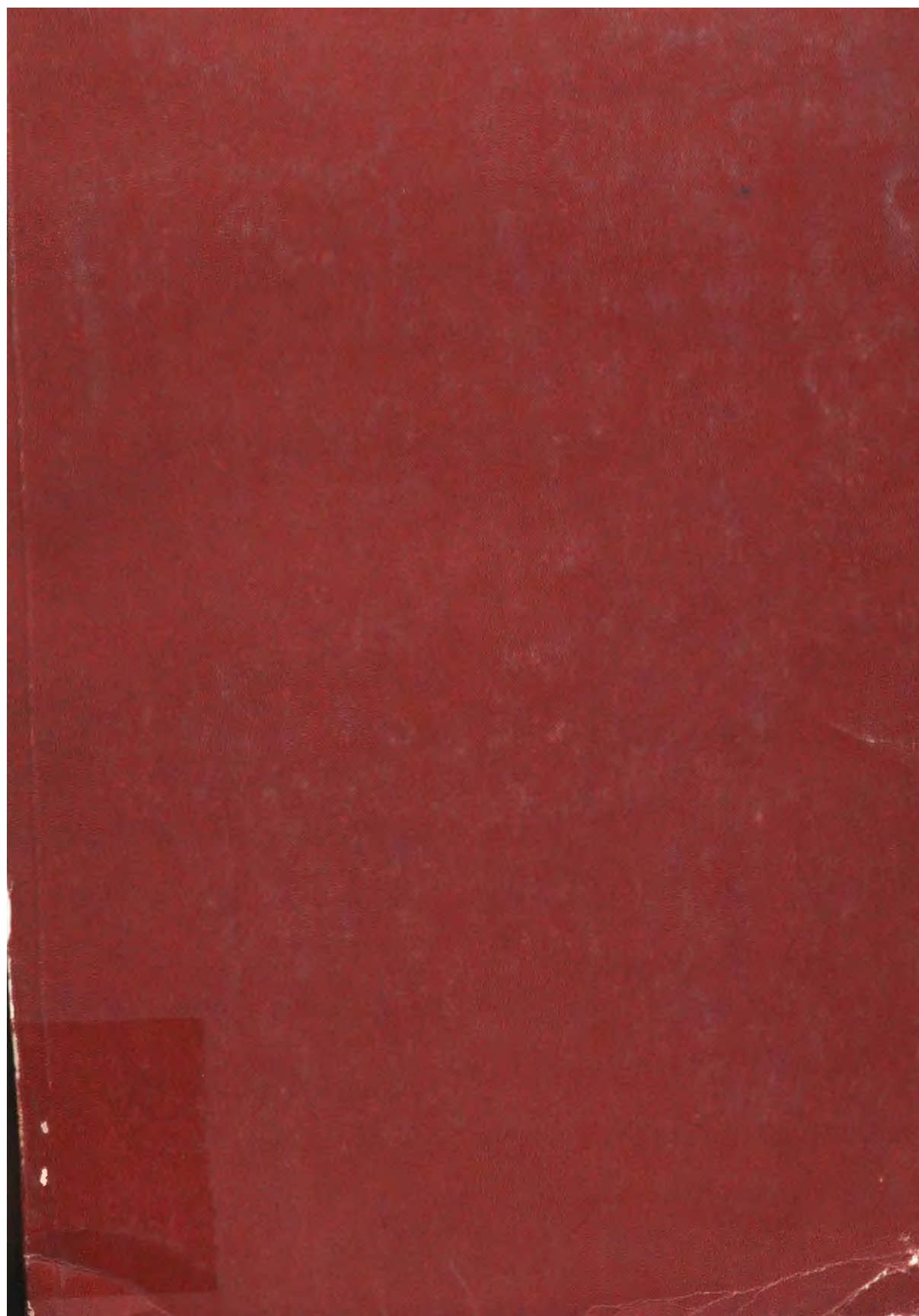


دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مجموعه خطابه‌های نخستین گنگره تحقیقات ایرانی

پیش
مقدمه





مجموعه

خطابه‌های نخستین گنگره تحقیقات ایرانی

(۱۱ - ۱۶ شهریور ماه ۱۳۴۹)

که توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی

و

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

برگزار شده است

انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
شمارهٔ ۱۱

هیأت نظارت و انتشار مجموعه :

دکتر سید حسین نصر

رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
رئیس نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

ایرج افشار

مدیر کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران
دبیر ثابت کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

مظفر بختیار

مدیر مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سر دبیر مجله ایران‌شناسی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی

بکوشش
منظفر بختیار

جلد اول

شامل خطابه‌های مربوط به
زبان‌شناسی و دستور زبان فارسی

سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
دی ماه ۱۳۵۰

سپاس

اعلیٰ حضرت علامہ شایب شاہ آریامهر
بنیاد برکات و خیرات و نیکو کاران و شایبانی

تشکیل کنگره ایران‌شناسی دانشگاه تهران که بامشارکت عده زیادی از محققان و دانشمندان ایرانی و چند تن از ایران‌شناسان خارجی برگزار می‌شود مایه خوشوقتی ما است و برای دانشمندان عضو این کنگره کمال توفیق را در کاری که در پیش دارند خواستاریم .

پس از کنگره جهانی بزرگ ایران‌شناسان که تحت سرپرستی خود در سال ۱۳۴۵ در تهران تشکیل گردید و در آن مسائل ایران‌شناسی در سطح بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، طبعاً شایسته بود که محافل علمی و دانشگاهی ایران از جنبه‌های مختلف تخصصی این مطالعات را بصورتی دقیق‌تر ادامه دهند، تا از این راه جامعه علمی ایران همواره در صف مقدم پژوهش‌های بین‌المللی مربوط به فرهنگ و تمدن ایران قرار داشته باشد، و دانشمندان ایرانی هر بار باتوشه علمی غنی‌تری در کنگره‌های آینده جهانی ایران‌شناسان شرکت ورزند .

تشکیل کنگره ایران‌شناسی کنونی از طرف دانشگاه تهران، نشان می‌دهد که دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات علمی ایران و نیز محققان و فضلاء برجسته کشور بوظیفه خود در این مورد بخوبی توجه دارند و آگاهانه می‌کوشند تا در زمینه‌های مختلف مطالعات ایران‌شناسی پژوهش‌هایی نوین عرضه کنند و بسیاری از مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ و تمدن کهن ایرانی را خود مورد بررسی قرار دهند و از نتایج این پژوهش‌ها دیگر محافل علمی جهان را نیز بهره‌مند سازند .

تحقیقات و مطالعات ایرانی در سالهای اخیر پیشرفت نمایانی کرده و خوشبختانه سهم و مقام واقعی رشته ایران‌شناسی در محیط کلی مطالعات خاورشناسی جهان مشخص شده و این رشته بعنوان شعبه‌ای مستقل و اساسی مورد توجه قرار گرفته است. بطوریکه اکنون عده کثیری از دانشمندان و دانش پژوهان در کشورهای مختلف جهان به تحقیق در مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن گذشته و حال ایران اشتغال دارند و هر روز آثار کوششها و پژوهشهای آنان بصورت کتابها و مقاله‌ها منتشر می‌شود و در دسترس تمام محافل علمی جهان قرار می‌گیرد. در این زمینه، بخصوص تذکر این حقیقت را با خوشوقتی لازم می‌دانیم که امروزه بسیاری از این آثار با ارزش از طرف خود دانشمندان ایرانی تألیف و منتشر می‌شود، و از آن گذشته در تعداد زیادی از دانشگاهها و مراکز علمی کشورهای خارجی، مطالعات ایران‌شناسی توسط دانشمندان و محققان ایرانی اداره می‌شود.

بدیهی است با توجه به توسعه روزافزون این رشته از مطالعات در مراکز علمی و دانشگاهی جهان، ضرورت ارتباط میان دانشمندان ایران‌شناس و مراکز ایران‌شناسی دنیا پیوسته محسوس‌تر می‌شود، و هر روز این الزام بیشتر احساس می‌شود که این دانشمندان می‌باید بطور منظم حاصل مطالعات تخصصی خود را با همکاران بین‌المللی خویش در میان‌گذارند.

تحقیقات ایرانی در بعضی از زمینه‌ها مخصوصاً در باستان‌شناسی و زبان‌شناسی سرشار از تازگی‌هاست. کشور ما مخزنی بسیار غنی برای محققانی است که در این زمینه‌ها کار می‌کنند و هر روز با حفاریات علمی آثار نو و بدیع که زاده اندیشه و هنر ایرانی است از زیر خاک پنهان تمدن ایرانی ظاهر می‌شود،

نکته‌های جدید در اختیار محققان قرار می‌گیرد و پرده‌های تاریک یکی پس از دیگری از چهرهٔ تاریخ درخشان ایران برداشته می‌شود. تتبعات و مطالعاتی که در رشتهٔ زبان‌شناسی و گردآوری زبانها و لهجه‌ها در قلمرو زبانهای ایرانی انجام می‌شود در خور استفادهٔ علمی و از لوازم نگاهبانی زبان فارسی یعنی یکی از ودایع گرامی و مقدس سرزمین و ملت ماست. پژوهش در ادیان کهن و سیر افکار درین مرز و بوم و نیز شناخت فلسفه و علوم ایرانی روز بروز ما و جهانیان را بیشتر با تأثیر تمدن و نفوذ فرهنگ ایرانی در دنیای قدیم آشنا می‌سازد و بخوبی ملاحظه می‌شود که سهم ایرانیان خصوصاً در دورهٔ تاریخ اسلامی در پیشرفت علوم عقلی عظیم بوده است.

بسیاری از تحقیقات جدید ایران‌شناسی مبتنی است بر نسخ خطی و اوراق و اسناد قدیمی که تا چندی قبل در خانواده‌ها و گوشهٔ مدارس و بقاع قدیم فراموش شده مانده بود و درین پنجاه سال و مخصوصاً در سالهای اخیر به اهتمام مؤسسات علمی و دانشگاهها و کتابخانه‌ها از گزند حوادث به درآمده و به اسلوب صحیح در گنجینه‌های کتاب حفظ شده و مورد استفادهٔ محققان قرار گرفته است و تأکید می‌شود که بادل سوزی و مراقبت بیشتر و توجه دقیق‌تر و عاجل‌تر این نوع مآثر فکری و تاریخی ایرانیان جمع‌آوری و مورد بررسی و سنجش واقع شود.

مطالعات مربوط به تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران مورد علاقهٔ خاص ماست و طبعاً تحقیقات و تتبعاتی که در زمینه‌های مختلف ایران‌شناسی می‌شود کمک به روشن شدن تاریخ واقعی ایران در ادوار مختلف خواهد کرد. امید است کنگرهٔ حاضر بتواند با نشر مجموعهٔ سخنرانی‌های خود در این کار اساسی

منشأ اثر واقع شود .

مایه خوشوقتی است که محافل علمی کشور، عمیقاً هدفهای مندرج در منشور انقلاب آموزشی را در مد نظر دارند و بخصوص پژوهندگان جوان با آرزوهای بلند و باشوقی که مسلماً همپایه این آرزوها است در این نوع مجالس علمی شرکت می‌جویند .

اکنون که با تشکیل کنگره حاضر، این نوع اجتماعات داخلی ایران-شناسان آغاز شده است، لازم است، دانشگاهها و مراکز فرهنگی و تحقیقی کشور در آینده با همکاری و همفکری دائمی، این اجتماعات را هر چند یکبار ادامه دهند تا بتوانند بطور منظم آخرین نتایج مطالعات و بررسی‌ها و پژوهشهای خود را در رشته‌های مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران بااطلاع یکدیگر و بااطلاع سایر مراجع ایران‌شناسی جهان برسانند .

مقدمه

نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی که برای بار اول دانشمندان و دانش پژوهان ایرانی را که در زمینه‌های مختلف فرهنگ و ادب و تاریخ و سایر جوانب دانش‌های ایرانی به‌کار تنبّع و تحقیق اشتغال دارند گرد هم آورد، توسط دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در شهریور ماه ۱۳۴۹ در این دانشکده برگزار شد. این تجربهٔ نوین در گرد هم آوردن دانشمندان تهران و شهرستانها و ایجاد فرصت‌هایی از برای ارائهٔ نتایج تحقیقات گوناگون و بحث و فحص در بارهٔ آنها و مبادلهٔ نظر در بارهٔ مسائل علمی بین کسانی که اجتماعشان به‌شکل دیگر دشواری بود با استقبال کم‌نظیر روبرو شد و با اینکه کنگره جنبهٔ دانشگاهی و داخلی داشت و اعضای ایرانی با همکاری‌های خود برگزاری آنرا امکان‌پذیر ساختند ۲۲۷ تن از دانشمندان ایرانی دانشگاهی و غیر دانشگاهی و حتی ۱۷ نفر از محققان خارجی که خود علاقه‌مند به مشارکت در فعالیت‌های کنگره بودند در جلسات آن شرکت جستند.

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که مسؤولیت ادارهٔ کنگره را بر عهده داشتند بر آن شدند که هرچه زودتر متن سخنرانی‌های جلسات گوناگون کنگره را به چاپ رسانند تا هم نتایج علمی آن در دسترس گروه وسیع‌تری از دانش‌پژوهان قرارگیرد و هم اولین قدم باشد در راه نشر منظم بهرهٔ علمی این نوع کنگره‌ها که امید است به‌صورت

مستمر در ایران سالی یک‌بار منعقد شود.^۱

گردآوری متن سخنرانی گروهی کثیر از دانشمندان که در مراکز مختلف دانشگاهی و ایران‌شناسی به تتبع و تحقیق اشتغال دارند کاری آسان نبود و همین جهت چاپ این مجموعه تا حدی به تأخیر افتاد. ولی با کوشش‌های پی‌گیر آقای ایرج افشار دبیر کنگره و آقای مظفر بختیار که مسئولیت چاپ آنرا از طرف دانشکده برعهده دارند متن سخنرانیها گردآوری و بانظر خود مؤلفان به صورت نهائی تصحیح و تنفیح شد و اکنون جلد اول آن به دستاران فرهنگ و دانش این سرزمین تقدیم می‌شود.

متن خطابه‌های جلسات کنگره طبق موضوع و تجانس مطالب در چند مجلد چاپ می‌شود که اولین جلد آن به موضوع زبان‌شناسی و دستور زبان فارسی اختصاص داده شده است. در چهار یا پنج جلد دیگر بقیه سخنرانیها طبق تقسیم‌بندی موضوعی عرضه خواهد شد. امید است با نشر این مجموعه‌ها و نیز خطابه‌های کنگره‌های بعدی یک سلسله منظم از تحقیقات ایرانی سالانه به جهان دانش تقدیم شود تا هم آخرین تحقیقات محققان ایرانی به صورتی منظم در اختیار همگان قرار گیرد و هم با استمرار نشر این مجموعه‌ها دانشمندان دیگر بتوانند با آگاهی از مشکلات و مجهولات فعلی در رشته‌های گوناگون علمی به تحقیقات خود ادامه دهند و هم آهنگی و پیوستگی بیشتری در رشته‌های گوناگون دانش‌های ایرانی بین دانشمندان کشور بوجود آید.

۱ - خوشبختانه دومین کنگره در شهریور ۱۳۵۰ در مشهد بنا به دعوت

دانشگاه مشهد برگزار شد و قرار است سومین کنگره تحت نظارت بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۵۱ در تهران تشکیل شود.

در پایان مراتب امتنان خود را نسبت به آقایان افشار و بختیار که کوشش-
های فراوان در تحقیق بخشیدن به چاپ این مجموعه مبذول داشته‌اند اظهار
می‌دارد و امیدوار است بزودی سایر مجلدات مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین
کنگرهٔ تحقیقات ایرانی نیز در اختیار علاقمندان قرار گیرد .

سید حسین نصر

رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و رئیس نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی

تهران آذرماه ۱۳۵۰

یادداشت

موقعی که نخستین کنگره تحقیقات ایرانی به ابتکار و اهتمام دانشگاه تهران (توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی) تشکیل گردید اعضای شرکت کننده در آن کنگره پیشنهاد و تأیید کردند که مجموعه خطابه های خوانده شده در کنگره برای استفاده مراکز علمی و ایرانشناسی به چاپ برسد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انجام شدن این خدمت با ارزش را به عهده گرفت و اینکه موجب خوشوقتی است که نخستین مجلد از سلسله مجلدات مربوط به مجموعه خطابه های کنگره مذکور در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد.

زحمت تدوین و تنظیم این مجلدات به درخواست دبیرخانه کنگره از آقای دکتر سید حسین نصر رئیس محترم دانشکده ادبیات، در ابتدا بر عهده آقایان فریدون بدره ای و قدرت الله روشنی زعفرانلو از همکاران اینجانب در کتابخانه مرکزی قرار گرفت. ولی سی صفحه از این مجلد به چاپ رسیده بود که آقای فریدون بدره ای از دانشگاه به فرهنگستان ایران انتقال یافت و آقای روشنی برای مطالعه به اروپا رفت. پس ادامه این کارگران از آقای مظفر بختیار درخواست شد و ایشان با اهتمی قابل تحسین کار چاپ آن را به پایان رسانیدند. اجرشان مشکور و توفیقشان مزید باد.

بر دبیرخانه ثابت کنگره فرض است که از توجه دانشکده ادبیات مخصوصاً عنایت آقای دکتر نصر رئیس دانشمند آن به انتشار این مجموعه و نیز از علاقه مندی و مراقبت دوستانی که در طبع آن بذل اهتمام داشته اند اظهار تشکر کند. تردید نیست که انتشار این مجموعه از وسایل مؤثر در ادامه کارهای مفید کنگره و دلگرمی اعضا به اشتراك منظم در آن است.

خوشبختانه مجلدات دیگر مربوط به خطابه‌های ایراد شده در نخستین کنگره نیز در دست چاپ است و به تدریج انتشار خواهد یافت. همچنین دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد هم به جمع آوری خطابه‌هایی که در دومین کنگره خوانده شد اقدام کرده و امیدوار است که قسمتی از آن را قبل از تشکیل سومین کنگره که به دعوت و اهتمام بنیاد فرهنگ ایران از یازدهم تا شانزدهم شهریور ۱۳۵۱ در تهران تشکیل خواهد شد از چاپ درآورد.

شانزدهم آذرماه ۱۳۵۰

دبیر ثابت کنگره تحقیقات ایرانی

ایرج افشار

گزارش نخستین کنگره تحقیقات ایرانی

در شهریور ماه سال گذشته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شاهد برگزاری یکی از باشکوه ترین کنگره های ایران شناسی بود. این کنگره که نخستین کنگره دانشگاهی ایران شناسی و تحقیقات ایرانی بشمار می رود با همکاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران از روز ۱۱-۱۶ شهریور ماه ۱۳۴۹ در محل دانشکده ادبیات برگزار شد.

هدف از تشکیل این کنگره چنانکه طی مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی آقای دکتر نصر ریاست کنگره، و اطلاعیه ای که همزمان در مجله دانشکده ادبیات، نشریه معارف اسلامی و مجله راهنمای کتاب منتشر گردید تشریح شده است تأمین آگاهی بیشتر محققان رشته های ایران شناسی از کارها و فعالیت های یکدیگر و توسعه تحقیقات و مطالعات ایران شناسی است تا علاقمندان به تحقیقات ایرانی بتوانند در مدتی کوتاه از راه تعاطی افکار به پیشرفت های نوین نائل آیند و بیش از پیش از کارهای یکدیگر اطلاع حاصل کنند و ضمناً همگان نیز از بحث ها و گفتگوهای آنان سود برند.

بمنظور اینکه عموم دانشمندان و پژوهشگران و دوستاران مطالعات

مربوط به فرهنگ ایران بتوانند در این کنگره ملی شرکت کنند، کمیته اجرایی مدتی پیش از گشایش کنگره از کلیه علاقمندانی که واجد صلاحیت و شرایط پیشنهادی عضویت رسمی در کنگره بودند دعوت بعمل آورد که شخصاً برای شرکت در این مجمع علمی به اجرای مقررات عضویت پرداخته در صورت تمایل متن سخنرانی را هم که در شعبه مورد نظر خود قرائت خواهند کرد به دبیرخانه ارسال دارند تا پس از بررسی و تصویب نهائی در شورای دبیران در برنامه رسمی گنجانیده شود.

به دنبال اعلام انعقاد کنگره ایرانشناسی، که بعداً به نام «کنگره تحقیقات ایرانی» خوانده شد، برگزاری این مجمع علمی با استقبال شایان علاقمندان و بیشتر مطبوعات و مراکز دانشگاهی و فرهنگی داخلی و خارجی روبرو گردید و هملگی ضمن ارسال پیام های گرم و صمیمانه تشکیل نخستین کنگره دانشگاهی ایرانشناسی را که با توجه به شرائط و نحوه عضویت در آن در یک مقیاس کاملاً ملی برگزاری گردید اقدامی در درجه اول اهمیت قلمداد کردند و مساعی روز افزون دانشگاه تهران را در توسعه و گسترش هرچه بیشتر مطالعات مربوط به تمدن و فرهنگ ایران و تمرکز بخشیدن به این رشته تحقیقات را در جامعه علمی ایران ستودند و ضمن اعلام هرگونه همکاری علمی خود با کنگره اظهار امیدواری کردند که با توجه به پیشرفتهای مؤثری که در امر مطالعات ایرانشناسی نصیب دانشکده ادبیات شده است این مؤسسه فرهنگی به عنوان پاسدار حقیقی فرهنگ ملی ایران به تدریج به صورت مرکز جهانی پژوهش های ایرانشناسی درآید.

بدین ترتیب نخستین کنگره تحقیقات ایرانی از ۱۱-۱۶ شهریورماه

در دانشکده ادبیات تهران برگزار گردید . در این کنگره ۲۲۷ نفر از دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی به عنوان عضو رسمی شرکت داشتند و علاوه بر آن عده زیادی از علاقمندان به امور ایرانشناسی و دانشجویان ایرانی و خارجی دانشگاه تهران و سایر دانشگاههای کشور به صورت آزاد در جلسات آن شرکت جستند .

کنگره با پیام شاهنشاه آریامهر که نمودار توجه خاص شاهانه نسبت به بررسی مسائل ایرانشناسی و پژوهش در شؤون مختلف تمدن و فرهنگ ایران در زادگاه معنوی این معارف است گشایش یافت . شاهنشاه در این پیام که توسط جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی قرائت گردید با ابراز خرسندی از پیشرفت نمایان تحقیقات ایرانی به مقیاس جهانی در سالهای اخیر ، توفیق دانشگاه تهران را در برگزاری این کنگره خواستار شدند و ضمن تذکر وظائف گسترده و هدفهای ملی مجامع ایرانشناسی به لزوم و اهمیت تشکیل این مجالس توسط محافل دانشگاهی و علمی ایران ، از جنبه های مختلف تخصصی ، اشاره فرمودند و یادآور شدند که تشکیل کنگره ایرانشناسی کنونی از طرف دانشگاه تهران نشان می دهد که دانشگاهها و سایر مؤسسات علمی ایران و نیز محققان و فضایی برجسته کشور بوظیفه خود در این مورد بخوبی توجه دارند و آگاهانه می کوشند تا در زمینه های مختلف مطالعات ایرانشناسی پژوهشهایی نوین عرضه کنند و بسیاری از مباحث تحقیق مربوط به فرهنگ و تمدن کهن ایران را خود مورد بررسی قرار دهند و از نتایج این پژوهشها دیگر محافل علمی جهان را نیز بهره مند سازند . شاهنشاه در این پیام توصیه فرمودند که جامعه علمی ایران باید همواره در صف مقدم

پژوهش‌های بین‌المللی مربوط به تمدن و فرهنگ ایران قرار داشته باشد و ارتباط میان دانشمندان ایران‌شناس و مراکز ایران‌شناسی دنیا پیوسته بیشتر شده و این دانشمندان حاصل مطالعات تخصصی خود را با همکاران بین‌المللی خویش در میان‌گذارند.*

پس از پیام افتخارآمیز شاهنشاه آریامهر، ریاست دانشگاه تهران ضمن خیرمقدم به اعضای شرکت‌کننده به تشریح هدف‌های عالی دانشگاه تهران در برگزاری این مجمع علمی پرداختند:

متن بیانات ریاست دانشگاه

دانشگاه تهران بسیار خوشوقت است که با انعقاد این مجمع علمی موجبات آن فراهم آمده است که دوپست و پنجاه نفر از دانشمندان و فضیای ایران و خارج و نیز دانشجویان علاقمند بمنظور ایراد خطابه‌های تحقیقی و مباحثات علمی در زمینه ایران‌شناسی در اینجا گرد آمده‌اند و با شرکت و همکاری خودکنگره‌ای را که قطعاً نتایج مذاکرات آن مورد توجه سایر دانشمندان ایران‌شناس در سراسر جهان خواهد بود رونق بخشیده‌اند. به همگی شرکت‌کنندگان خیرمقدم می‌گویم و موفقیت محققان ارجند را خواستارم.

وظیفه هر دانشگاهی است که ضمن تدریس و تعلیم راه‌های تحقیق را برخواستاران بگشاید و وسائل و لوازم کار آنها را فراهم کند. بهمین لحاظ

* متن کامل پیام شاهنشاه آریامهر جداگانه در آغاز همین مجموعه بچاپ رسیده است.

وقتی که پیشنهاد انعقاد نخستین کنگره^۱ داخلی ایران‌شناسی شد پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه آریامهر که همواره مشوق و پشتیبان اینگونه خدمات و کوششهای باشند به تهیه^۲ مقدمات آن اقدام شد تا این کار مفید آغاز گردد و بتدریج با همکاری کلیه دانشگاهیان و محققان کشور اساس و قوام گیرد و بمانند کنگره‌های ملی و داخلی که در ممالک دیگر برای رشته‌های مختلف علوم و فنون تشکیل می‌شود منظمأ برقرار گردد. خوشبختانه شورای هماهنگی دانشگاهها نیز پیشگامی دانشگاه تهران را در این امر مورد تأیید قرار داد و با ترغیب دانشگاهیان به شرکت در این کنگره موجبات تقویت آن را فراهم ساخت.

یکی از مقاصد و هدفهای عالی انقلاب آموزشی پیشرفت دادن فعالیت‌های تحقیقی است و طبعاً پژوهشهایی که در رشته^۳ ایران‌شناسی توسط دانشمندان و دانشگاهیان عرضه می‌شود از نمودهای برجسته واصل در عرصه^۴ کارهای تحقیقی کشور و مورد استفاده و سنجش دانشمندان ممالک دیگر نیز واقع خواهد شد. زیرا شناخت ایران و مسائل قدیم و جدید آن از زاویه^۵ دید و بررسی ایرانیان در صورتی که مبتنی بر روش علمی صحیح و دور از تعصب و هر نوع پیرایه باشد راههای نوینی به افق تحقیق و بررسی خارجیان می‌نمایاند.

مواد^۶ و موارد تحقیق در زمینه^۷ ایران‌شناسی خوشبختانه بسیار زیاد و وسیع است: هنوز در هریک از قسمتهای تاریخ و جغرافیا و ادب و دین و جامعه و هنر ایران نکته‌های پوشیده و نادانسته بسیار است. بنابراین دانشمندان و محققان ما وظیفه‌ای سنگین و درخور اهمیت و بالمال^۸ راهی دراز و دشوار

در پیش دارند .

مایه خوشوقتی کامل است که در هر یک از رشته‌های ایران‌شناسی که تاکنون دیگران ما را به گذشته ایران و ایرانی آشنا می‌کردند، خودمان پژوهشگرانی دانا و دلسوز می‌پرورانیم . من باب مثال در خواندن کتبه‌های قدیم و تحقیق در زبانهای باستانی ایران و فلسفه و علوم که تا دیروز منحصر آ آثار و تحقیقات اروپائیا مرجع و مأخذ بود هم اکنون عده‌ای از ایرانیان خود مرجعیت یافته‌اند و بررسیهای آنها آرام آرام در مراکز علمی اروپا رخنه کرده است . همچنین در حفاری های علمی باستانشناسی کارهایی که مخصوصاً در این چند سال اخیر بوسیله باستانشناسان جوان کشور عملی شده زیانزد خویش و بیگانه است .

خوشبختانه در این سالهای اخیر مراکز مختلفی در ایران به تحقیقات ایرانی پرداخته‌اند و مؤسسات خارجی نیز مورد تشویق و حمایت قرار گرفته‌اند و همچنین مؤسسات نشر کتب تحقیقی خاص ایران مثل بنیاد فرهنگ ایران، وبنگاه ترجمه و نشر کتاب بوجود آمده و نیز اکثر دانشگاههای کشور و وزارت فرهنگ و هنر و انجمن آثار ملی در طبع و نشر کتب ایران‌شناسی کوششهای ثمر بخشی کرده‌اند .

دانشگاه تهران همواره این رشته را مورد توجه خاص قرار داده و کوشیده‌است که باتشویق ایران‌شناسان خارجی و نشر کتب و آثار آنان و ایجاد کنگره‌ها و مجامعی خاص ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی و رشیدالدین فضل‌الله طبیب و رودکی و محمد بن زکریای رازی و نیز شرکت در کنگره‌های بین‌المللی خاورشناسی و نشر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و مجله

ایران‌شناسی همان دانشکده دامنهٔ ایران‌شناسی را وسعت دهد .

در این کنگره با افراد جوان و نام‌های جدید آشنا می‌شویم و مجال آن پیدا شده است که چهره‌های نو دانش با نیروی جوان و شوق و شور بسیار در دنبال خدمات درگذشتگان و استادان باارزش کنونی تحقیقات و تجسس‌ات خود را در معرض بررسی و سنجش قرار دهند . عده‌ای از دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکتری که باعلاقهٔ تمام در زمینه‌های ایران‌شناسی کاری کنند نیز در این مجمع شرکت کرده‌اند و این همکاری خود یکی از مقاصد و هدف‌های عالی دانشگاهی است که استاد و دانشجو در کنار هم به تحقیق و تتبع علمی بپردازند .

برگزاری امور این کنگره به عهدهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی واگذار شده و امیدوارم متصدیان آن بتوانند رضایت خاطر شرکت‌کنندگان گرامی را جلب کنند .

برای همه اعضای این کنگره طلب توفیق و بهروزی دارم .

سپس آقای دکتر سید حسین نصر معاونت دانشگاه تهران و رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی که ریاست کنگره را برعهده داشتند بیاناتی بدین شرح ایراد کردند :

متن سخنان ریاست کنگره

تشکیل نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی در دانشگاه تهران از یک سو مدیون توجه خاص ریاست محترم دانشگاه و از سوی دیگر مرهون ابراز علاقهٔ شایان گروهی از دانشمندان و استادان و دانشجویان نسبت به امور

ایران‌شناسی است. تشکیل این مجمع علمی و مجامع نظیر آن خود روشنگر زنده بودن و اصالت فرهنگ ایرانی است که بدون کمترین تعصب باید آنرا در زمره سرشارترین و وسیع‌ترین ذخائر فرهنگی جهان بشمار آورد.

ایران‌شناسی برای ما ایرانیان فقط به عنوان یک موضوع علمی تلقی نمی‌شود و نیز تنها بصورت رشته‌ای که بایست بر سایر رشته‌های دانشگاهی و پژوهشی افزوده گردد بشمار نمی‌آید، بلکه ایران‌شناسی در واقع یک نوع خودشناسی و آگاهی به منابع فرهنگی و ریشه‌های وجدان و هستی هر فرد ایرانی است و در نتیجه در این دوران خطیر تلاق و تحول و جایگزینی سریع فرهنگ‌های گوناگون آگاهی از فرهنگ ملی، برای استمرار و بقای سالم و طبیعی موجودیت ایران و ایرانیان امری ضرور است.

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که ایرانیان از دیدگاه اصیل کلیه جوانب فرهنگ خود را بررسی کنند و نه تنها در پیشبرد مطالعاتی که در این شئون صورت می‌گیرد سهم باشند بلکه به حوزه های علمی ایران در آنچه که مربوط به فرهنگ و تمدن ایران می‌شود مرکزیت جهانی بخشند. و این امر امکان‌پذیر نیست مگر با حفظ اصالت و دید فرهنگی خاص ایرانی و در عین حال آشنائی کامل با آنچه دانشمندان و محققان سایر ملل مخصوصاً غربیان در قرن گذشته با دیدی غیر ایرانی لکن سرشار از اطلاعات و تحقیقات حائز اهمیت، انجام داده‌اند:

هدف کنگره کنونی که بدنبال یک سلسله مجامع علمی و تحقیقی که پیش از این به بزرگداشت از دانشمندان بزرگ ایران و نیز مطالعه و بررسی در زمینه‌های کلی ایران‌شناسی برگزار شده بود اینک گشایش می‌یابد، پدید

آوردن هم‌آهنگی و رابطهٔ بیشتر علمی بین استادان و محققان و دانشجویان ایرانی است که در دانشگاه‌ها و سایر مراکز علمی کشور به پژوهش و تدریس و تعلیم اشتغال دارند و تاکنون در این مقیاس کمتر فرصت تماس نزدیک و تبادل نظر با یکدیگر را داشته‌اند.

البته گروهی از دانشمندان برجستهٔ خارجی نیز خود به شرکت در این مجمع اظهار علاقه کرده‌اند و از آنجا که دانش را هیچگاه مرزی نیست مقدم آنان در این محفل علمی گرامی شمرده شده است و این کنگره با آنکه جنبهٔ ملی دارد مفتخر است که این دوستان و پژوهشگران فرهنگ ایران را در جمیع دانشمندان ایرانی گرد هم آورده است.

حسن توجه دانشمندان و مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی خارج نسبت به این مجمع که علاوه بر حضور چند تن از محققان گرانقدر غیر ایرانی در کنگره، توسط پیامها و نامه‌های محبت‌آمیز ابراز شده است، نشانهٔ آنست که کوشش‌های مستمر دانشمندان ایرانی در رشته‌های مربوط به تمدن و فرهنگ ملی خود اهمیت و حیثیتی جهانی می‌یابد. این امر مظهر آغاز نهضت پیش‌قدم گشتن دانشمندان ایرانی در شناساندن تمام جوانب و جهات قلمرو وسیع فرهنگی خود در سطحی جهانی است.

از هم اکنون علاوه بر ادبیات ایران که پیش از این نیز طبعاً مهمترین آثار در این زمینه توسط خود ایرانیان تألیف یافته است، در برخی رشته‌ها مانند فلسفه و باستانشناسی و زبانهای باستانی ایران محققان ایرانی تحقیقاتی ارزنده انجام داده‌اند که دارای اعتبار و ارزش جهانی است. امید است که با انعقاد این مجمع و مجامعی که پس از این تشکیل خواهد شد و توجه خاص

دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی و سایر مراکز فرهنگی کشور نسبت به امور ایران‌شناسی، در آینده افرادی تربیت شوند که با دید اصیل ایرانی از روش‌های دقیق و صحیح علمی بهره‌جسته و با آگاهی از اوضاع علمی و فرهنگی جهان در جمیع رشته‌های ایران‌شناسی آثاری اصیل و پراج به وجود آورند و همگان را از ارزش‌های جاویدان معارف و فرهنگ این سرزمین و گذشته افتخارآمیزی که در درون وجود هر ایرانی نهفته شده و یقیناً در ساختن آینده ما سهم خواهد بود بیشتر آگاه سازند.

شرکت در این کنگره و انتخاب مطالب و مباحث کاملاً آزاد بود، و در انتخاب افراد فقط شرط اشتغال در رشته‌های ایران‌شناسی در نظر گرفته شده است. بنابراین در طی جلسات، یقیناً عقاید و نظریات گوناگون و احیاناً متفاوت ابراز خواهد شد. شاید برخی صرفاً از تحقیقات غربیان پیروی کنند، برخی دیگر به اجتهاد پردازند، و گروهی نیز ممکن است راه‌هایی کاملاً ناپیموده را دنبال کنند. اختلاف در این زمینه‌ها امری است طبیعی و تا هنگامی که اصول عقلی و علمی رعایت شود این اختلافها خود محرک تفکر و تحقیق بیشتر بوده و محیطی زنده از لحاظ علمی به وجود خواهد آورد. روش خاصی برای تحقیق در باره ایران‌شناسی پیشنهاد نشده است. لکن صرف گرد آمدن گروهی قابل توجه از کسانی که دست اندر کار دانش-اندوزی و تحقیق در رشته‌های مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی هستند، در محیط دانشگاه تهران یقیناً خود در جهت بخشیدن به آینده این تحقیقات و کمک در ایجاد روش‌های اصیل برای بررسی فرهنگ و معارف ایران تأثیر فراوان خواهد داشت. امید اداره کنندگان کنگره بر اینست که با دوری

از تعصب و در عین حال با آگاهی از این حقیقت که تعبیر هیچ فرهنگی جز با اتکاء به ارزش‌های فرهنگی دیگر که آن نیز برای ما ایرانیان نمی‌تواند بجز فرهنگ ایرانی چیزی دیگر باشد امکان پذیر نیست، بحث‌های گوناگونی که در جلسات شعبه‌ها انجام می‌گیرد به نحوی باشد که علاوه بر بدست دادن اطلاعاتی وسیع از وضع کنونی آگاهی ما نسبت به جوانب مختلف ایران‌شناسی پایه‌ای از برای تحقیقات بعدی نیز باشد.

باتوجه به اهمیت استمرار و هم‌آهنگی و همکاری که طبعاً در چنین کنگره‌ای بین دانشمندان مرکز و شهرستانها بطور کلی و استادان و محققان و دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی آموزشی بالاخص به وجود می‌آید، بسی مفید خواهد بود اگر تشکیل چنین مجمعی حداقل هر دو سال یک‌بار در یکی از دانشگاه‌های کشور تکرار شود تا آنانکه به پژوهش‌های مستمر در این زمینه‌ها اشتغال دارند بتوانند منظم‌اً نتایج تحقیقات خود را در برابر یک مجمع علمی ارائه داده از تبادل نظر با دیگر صاحب‌نظران کشور بطور منظم بهره‌مند شوند. نیز علاوه بر انتشار سخنرانی‌های این کنگره در یک مجموعه پیشنهاد می‌شود که مجله ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که در سطح بین‌المللی انتشار می‌یابد و شماره‌ای از آن به مناسبت همین کنگره انتشار یافته است، بصورت مجله دائمی این کنگره که شاید بتوان آنرا در آینده کنگره تحقیقات ایرانی نامید و بصورت دائمی رسمیت بخشید درآید.

همچنین کنگره می‌تواند آغازی باشد از برای ایجاد اتحادیه‌ها، و انجمن‌هایی در رشته‌های خاص از قبیل تاریخ و فلسفه و ادبیات فارسی و

باستانشناسی و غیره چنانکه در کشورهای دیگر نیز بدین نحو عمل می‌گردد. این نوع اتحادیه‌ها البته مبتنی است بر همبستگی و علاقهٔ افرادی که در این زمینه‌ها به تحقیق اشتغال دارند ولی بدون شک گرد هم آمدن این افراد از سراسر کشور فرصتی با ارزش است که می‌توان از آن در راه مبادلهٔ نظر و پیریزی از برای ایجاد جمعیت‌هایی دائمی که در پیشرفت رشته‌های گوناگون ایران‌شناسی در آینده سهمی مهم خواهد داشت استفاده کرد. امید است اعضای محترم کنگره در بارهٔ این امور به بحث و شور پرداخته و مقدمات را برای مراحل بعدی فراهم سازند.

این کنگره کوشیده است به جوانب مختلف ایران‌شناسی توجه کند و یازده شعبه که اساسی آنها در برنامهٔ کنگره ذکر شده است به رشته‌های مهم ایران‌شناسی اختصاص داده شده. با وجود این به ناچار بعضی از جوانب مهم فرهنگ ایران مانند معماری که شناخت سنت آن در ایران برای ساختن شهرها و بناهای اصیل در آینده اساسی است و یا موسیقی و هنرهای تزئینی از قلمرو بحث مجمع فعلی بدور مانده است و علت آن جز محدود بودن امکانات و در عین حال وسیع بودن زمینهٔ فرهنگ ایران چیزی دیگر نیست. آرزو مندیم در آینده این رشته‌ها نیز به مباحث مجامع تحقیقات ایرانی افزوده گردد.

شرکت در جلسات کنگره برای همگان آزاد خواهد بود و امید است علاوه بر آنانکه رسماً اعضای کنگره هستند دیگر علاقمندان و مخصوصاً دانشجویان از این موقعیت بهره برده در جلساتی که مورد توجه آنهاست شرکت کنند. موضوع و تاریخ سخنرانی‌ها نیز قبلاً تعیین گردیده و در برنامه درج شده است.

با عرض تشکر از ریاست محترم دانشگاه تهران و نیز از اعضای کتابخانه مرکزی و سازمان مرکزی دانشگاه و دانشکده ادبیات و علوم انسانی و مخصوصاً آقای ایرج افشار دبیر کنگره که وظیفه برگزاری این کنگره را برعهده داشته‌اند به اعضای کنگره خیر مقدم گفته امیدوار است بتوانند با فعالیت‌های خود راه‌های تازه‌ای در شناختن و شناساندن فرهنگ و تمدن عظیم این سرزمین که ودیعه‌ای الهی و حفظ و حراست آن وظیفه هر ایرانی است بگشایند .

کنگره علاوه بر جلسات عمومی دارای یازده شعبه به شرح زیر بود:

۱- تحقیقات ادبی مربوط به ایران دوره اسلامی

رئیس - ذبیح‌الله صفی

دبیر - حسن سادات ناصری

۲- تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

رئیس - محمد حسن گنجی

دبیر - محمد اسماعیل رضوانی

۳- زبان‌شناسی و لهجه‌های ایرانی

رئیس - یحیی ماهیار نوایی

دبیر - احمد تفضلی

۴- دستور زبان فارسی

رئیس - پرویز ناتل خانناری

دبیر - مصطفی مقربی

۵- باستانشناسی و هنر

رئیس- عزت الله نگهبان

دبیر- رضا مستوفی

۶- تاریخ و جغرافیای پیش از اسلام

رئیس- عباس زریاب

دبیر- بهرام فره‌وشی

۷- دین و عرفان و فلسفه

رئیس- یحیی مهدوی

دبیر- رضا داوری

۸- علوم قدیم ایرانی

رئیس- سید حسین نصر

دبیر- مظفر بختیار

۹- ادبیات معاصر ایران

رئیس- ذبیح الله صفا

دبیر- مظاهر مصفا

۱۰- مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

رئیس- محمد جعفر محجوب

۱۱- کتابشناسی و نسخه‌شناسی

رئیس- محمدتقی مدرس رضوی

دبیر- محمدتقی دانش‌پژوه

در اجلاسیهٔ اختتام کنگره که بعد از ظهر روز ۱۶ شهریور ماه در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات انعقاد یافت پس از گزارش کلی ارزیابی کار شعبه‌های یازده‌گانه توسط هریک از دبیران مسؤول، قطع‌نامهٔ نهائی نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی به شرح زیر اعلام گردید:

قطع‌نامهٔ نهائی

نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی که به‌عنایت پروردگار یکتا و بایمام مؤثر و تشویق آمیز شاهنشاه آریامهر در دانشگاه تهران آغاز شد و از ۲۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ به‌ابتکار دانشگاه تهران و اهتمام دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد آن دانشگاه برگزار گردید از کوششهای اساسی و لازمی بود که در راه پیشرفت تحقیقات ایرانی و ایجاد ارتباط دائم میان دانشمندان و محققان این رشته به‌حصول پیوست و طبعاً با انعقاد اجلاسیه‌هایی که در سالهای آینده تشکیل خواهد شد موجبات آن فراهم شده است که میان محققان داخلی و خارجی در رشته‌های ایران‌شناسی تبادل افکار و اطلاعات علمی بیش از پیش ایجاد شود.

در این کنگره که دارای یازده شعبه بود ۲۲۷ دانشمند و محقق حضور داشتند و از این عده ۱۷ نفر از کشورهای دیگر شرکت کرده بودند و جمعاً در شعبات مذکور ۱۴۴ خطابه قرائت گردید. در هریک از شعبه‌ها بجز اعضای رسمی کنگره عده‌ای از علاقه‌مندان و مخصوصاً دانشجویان حضور یافتند.

اینک که کار کنگره پایان پذیرفته است تصمیمات و توصیه‌های

مذکور در زیر به منظور تأیید اعضای کنگره و اعلام شدن به اطلاع رسانیده می‌شود :

۱- به پیشنهاد رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و به منظور تمایز عنوان ، نام کنگره که اولین اجلاس به نام نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی در تهران برگزار گردید ازین پس تحقیقات ایرانی خواهد بود .

۲- به منظور آنکه محققان رشته‌های ایران‌شناسی منظمأ از فعالیتهای یکدیگر مطلع شوند و تحقیقات جدید عرضه گردد همانطور که در پیام شاهنشاه آریامهر مقرر شده است ازین پس کنگره در هر سال تشکیل می‌گردد .

۳- برای پیش‌بینی کارهای مربوط به کنگره در آینده و بررسی نحوهٔ تأسیس اتحادیهٔ داخلی ایران‌شناسان و نیز تحقق بخشیدن به تشکیل انجمنهای مربوط به رشته‌های مختلف ایران‌شناسی کمیته‌ای مرکب از افراد مذکور در ذیل به نام کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شود :

اعضای مقیم تهران

جمشید بهنام ، پرویز ناتل خانلری ، غلامعلی رعدی آدرخشی ، ذبیح‌الله صفا ، مجتبی مینوی ، سید حسین نصر ، حبیب یغمائی و ایرج افشار (دبیر ثابت) .

اعضای مقیم شهرهای دیگر

اصفهان : دکتر عبدالباقی نواب ، تبریز : منوچهر مرتضوی ، شیراز : عبدالوهاب نورانی وصال ، مشهد : جلال متینی .

محل دبیرخانهٔ ثابت کنگره کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه

تهران خواهد بود .

۴- اعضای کنگره که همه به میل شخصی و با هزینه خود درین مجمع شرکت کرده اند ادامه این روش را که مرسوم کنگره های ملی است مناسب می دانند .

۵- توصیه می شود که علاوه بر شعب مختلف کنگره و در کنار جلسات آن مجمع های اختصاصی تشکیل گردد تا متخصصان خطابه های در آن موضوع معین تهیه کنند .

۶- توصیه می شود که شعبه ای برای مطالعات اجتماعی مربوط به ایران در کنگره آینده ایجاد شود .

۷- توصیه می شود که انجمن های خاص در زمینه های تاریخ ، تحقیقات ادبی ، باستانشناسی ، فلسفه و علوم و نظایر آنها توسط محققان و متخصصان تأسیس شود .

ضمناً اعلام می شود که عده ای از زبان شناسان تأسیس انجمن زبان شناسی و لهجه شناسی ایرانی را پایه گذاری کردند .

۸- توصیه می شود که مراجع و سازمان های فرهنگی و دانشگاهی با همکاری یکدیگر و براساس برنامه های منظم نسبت به تصحیح و چاپ متون مربوط به علوم و فلسفه در ایران اقدام کنند .

۹- توصیه می شود که گروه زبان شناسی دانشگاه تهران هرچه زودتر وسیله ترجمه مجموعه کتبی های ایرانی پیش از اسلام را به زبان فارسی فراهم سازد .

۱۰- توصیه می شود که با تصویب قانون مربوط به سازمان اسناد ملی

هرچه زودتر اوراق و اسنادی که در وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی موجود است و طبق قانون استفاده از آنها مجاز خواهد بود در دسترس محققان قرار گیرد و تا وقتی که قانون مذکور به مرحله اجرا در نیامده ترتیبی داده شود که اسناد و مدارك تحقیقاتی که در بایگانیها و کتابخانه‌های دولتی قرار دارد در دسترس محققان گذارده شود. ضمناً چون تهیه عکس و میکرو فیلم از کتب و اوراق و اسناد پراکنده در خارج و داخل از لوازم حتمی کار تحقیق است پیشنهاد می‌شود که دانشگاه تهران حداکثر کوشش را در تکمیل مجموعه‌های کتابخانه مرکزی خود در زمینه‌های ایران‌شناسی انجام دهد.

۱۱- توصیه می‌شود که در کنگره‌های بعد وسایل بازدید از آثار تاریخی و حفاری‌های جدید که نزدیک به شهر محل کنگره قرار دارد همزمان با تشکیل کنگره فراهم گردد.

۱۲- توصیه می‌شود که در کنگره‌های آینده نمایشگاههای کتب خطی و اسناد و اوراق قدیمی مخصوصاً آنچه در خانواده‌ها و مجموعه‌های خصوصی در آن ناحیه وجود دارد تشکیل شود.

۱۳- توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و آموزشی کشور به تعلیم زمینه‌های مختلف معارف ایرانی و زبان فارسی توجه خاصی مبذول دارند.

۱۴- توصیه می‌شود که شورای هماهنگی دانشگاهها وسایل ایجاد کنند که استادان و متخصصان هر یک از رشته‌های تحقیقات ایرانی که در سطح دانشگاهی تدریس می‌شود برای تبادل اطلاعات و افکار و استفاده از تجربیات یکدیگر هر چند یکبار مجامع علمی تشکیل دهند.

۱۵- توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و کتابخانه‌های کشور در خریداری و حفظ نسخ خطی و معرفی و فهرست نویسی و عکسبرداری آنها بیش از پیش اقدام کنند.

۱۶- دعوت دانشگاه مشهد به منظور آنکه دومین کنگره تحقیقات ایرانی در مشهد توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه تشکیل شود با حسن قبول و تشکر پذیرفته می‌شود. کمیته مرکزی مأموریت دارد که در برگزاری کنگره دوم با دانشگاه مشهد همکاری کند.

در مدت برگزاری کنگره از طرف بسیاری از مؤسسات و مراکز فرهنگی ضیافت‌هایی به افتخار اعضای کنگره داده شد، و از طرف دانشگاه تهران علاوه بر انتشار شماره مخصوص مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و مجله ایران‌شناسی چندین کتاب و نشریه به یادگار نخستین کنگره تحقیقات ایرانی منتشر گردید.

همچنین سه نمایشگاه مستقل:

۱- عکس دانشمندان درگذشته ایرانی (تنظیم زهره دارائی)

۲- کتابهای فارسی جدید ایران‌شناسی (تنظیم حسین بنی‌آدم)

۳- فعالیت‌های حفاری باستان‌شناسی دانشکده ادبیات

به‌مین مناسبت در تالارهای دانشکده ادبیات و علوم انسانی گشایش یافت.

برنامه جلسات کنگره تحقیقات ایرانی

پنجشنبه ۱۲ شهریورماه

پیش از ظهر

شعبهٔ زبانشناسی و زبانهای ایرانی

جمال رضائی: گویش بیرجند

هرمز میلانیان: چند نکته دربارهٔ مصوت‌های فارسی در گذشته و حال

یدالله ثمره: ساختمان فونولوژیکی سیلاب در فارسی لهجهٔ تهران

حسین وثوقی: رابطهٔ امروزی زبان فارسی و اردو

حسین نخعی: زین و مادین در گویش اشهراد و گویشهای تاتی مرکزی

شعبهٔ کتابشناسی و نسخه‌شناسی

رکن‌الدین همایونفرخ: نسخه‌های نادر

احمد منزوی: منحنی و آمار نسخه‌های خطی فارسی

پرویز اذکائی: تواریخ گمشدهٔ همدان

کرامت رعنا حسینی: نسخهٔ جدید قصص الانبیاء

شعبهٔ مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

تیمور گورگین: سرگذشت ترانه‌های روستائی گیلان

حسن حاتمی : فرهنگ عامه نشانه پایداری مردم ایران
محمد جعفر محبوب : فرهنگ حرفه ها و روش تدوین آن
سیروس شفیق : پژوهش علمی در ایل قشقائی
صادق همایونی : قواعد زبان زرگری

شعبه تحقیقات ادبی مربوط به دوره اسلامی

جعفرشعار : سیری در منتهای تاریخی فارسی
جلال متینی : معرفی یک نسخه خطی فارسی

شعبه دین و عرفان و فلسفه

احمد فردید : حکمت اسلامی و اقسام آن با توجه به صورت شناسی تاریخی
رضا داوری : انسان شناسی فلسفی در اسلام
ابوالقاسم گرجی : ایرانیان و علوم دینی

بعد از ظهر

شعبه دستور زبان فارسی

مجتبی مینوی : تدوین دستور زبان فارسی
سید احمد خراسانی : موافقت رابطه و فعل در شخص و عدد با مسند
یا وابسته مسند الیه نه با خود مسند الیه
فریدون بدره ای : ایهامات ساختمانی در زبان فارسی

شعبه باستان شناسی و هنر

ملک زاده بیانی : ضرابخانه شاهنشاهی ساسانی

ریچارد فرای : کاوشهای قصر ابونصر (شیراز قدیم)
فرخ ملکزاده : مشربۀ شاه اسماعیل صفوی
مسعود گلزاری : تازگیهای باستانشناسی کرمانشاهان

شعبهٔ علوم قدیم ایرانی

حسنعلی شیبانی : کتابهای کیمیائی رازی
عبدالرحمن عمادی : گاه شماری کهن دیلمی
نصرت الله علیمی : رباعیات خیام و معادلات درجه دوم کامل
ابوالقاسم قربانی : بحثی در آثار ریاضی نسوی

شعبهٔ تحقیقات ادبی مربوط به دورهٔ اسلامی

فوشه کور : اخلاق در ادبیات فارسی تا قرن هفتم
ذبیح الله صفا : امین الدین بلینی
حسن سادات ناصری : ترکیب آفرینی در طرز تازه
نذیر احمد : گزارش مختصری دربارهٔ بدیع الزمان ترکو سیستانی شاعر
قرن ششم و هفتم

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای دورهٔ اسلامی

مehوش نیکجو: نخستین اقدامات سیاسی و استعماری دولت انگلیس
سیروس برادران : تاریخچهٔ روزنامه نگاری در تبریز
مهدی امانی : وضعیت جمعیت کنونی ایران

شنبه ۲۴ شهریور

پیش از ظهر

شعبه دستور زبان فارسی

پرویز ناتل خانلری : ساختمان فعل در زبان فارسی
خلیل خطیب رهبر : افعال معین و فعلهای دوگانه
سلیم نیساری : یکسان کردن املاي فارسی
منصور اختیار: طبقه‌بندی ساختمان فعل فارسی امروز به‌شیوه تأویلی

شعبه تاریخ و جغرافیای پیش از اسلام

فرهاد آبادانی : دین مادها
حمید نیر نوری : منشأ خط و سهم ایرانیان
عنایت الله رضا : اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در روزگار
ساسانی
محسن صبا : نظرهای اقتصادی زردشت

شعبه علوم قدیم ایرانی

ابوالقاسم حبیب‌اللهی (نوید) : سهم ایرانیان در بنیانگذاری علوم
اسلامی

عباس زریاب خویی : کتاب الصیدنه ابوریحان بیرونی
هوشنگ میرمطهری : رابطه هندسه کنونی و هندسه شفا

شعبه تحقیقات ادبی مربوط به دوره اسلامی

محمد امین ریاحی : مفتاح المعاملات، قدیمترین متن ریاضی فارسی
مهدی محقق : تصحیح دیوان ناصر خسرو
عبدالکریم گلشنی: تأثیر ادبیات فارسی در آلبانی (بالکان) و اشعار
فارسی نعیم فراشری در ۱۹۰۰ میلادی
مرتضی صراف : قلندر

شعبه تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

حافظ فرمانفرمائیان : جنبه‌های تاریخ نویسی دوران معاصر
جهانگیر قائم مقامی : اصول تدوین تاریخ قاجاریه
منوچهر پایدار : انتقادی از نظریه مستشرقان در باره اقطاع
حسن نبوی: اطلاعاتی در باره مشروطیت ایران مذکور در سفرنامه
خطی لئون هوم فرانسوی

شعبه مردمشناسی و فرهنگ عامه

جعفر صفارزاده : معرفی روستای مغان
پرویز اذکائی : فرهنگ عامه در همدان
محمود روح الامینی: مردم‌نگاری و نقش آن در تحقیقات مردمشناسی
ایران
سید ابوالقاسم انجوی شیرازی: گردآوری مواد فرهنگ عامه یا مردم

بعد از ظهر

شعبهٔ زبان‌شناسی و زبان‌های ایرانی

هوشنگ اعلم : واژهٔ « پتیشهوارش » در فارسی باستان و تحول

بعدی آن

علی اشرف صادق : حذف گروه صامت از آغاز کلمات فارسی

علی رواتی : چند واژهٔ ناشناختهٔ فارسی

شعبهٔ باستان‌شناسی و هنر

یحیی ذکاء : تصویر جدیدی از نقش حلقهٔ بالدار هخامنشی و

مفهوم آن

محمدتقی مصطفوی : دربارهٔ زندگی در تخت جمشید

عبدالحمید مولوی : بنای رادکان در چهارفرسنگی مشهد

رضا مستوفی : باستان‌شناسی سکز آباد قزوین

شعبهٔ کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی

محمد شیروانی : نسخه‌های آثار عبدالله انصاری

محمدتقی دانش‌پژوه : نسخ آثار عمادالدین محمود شیرازی

احمد افشار شیرازی : زاد آخرت غزالی

محمد حسن جلیلی : نسخهٔ خطی فرهنگ ایتالیائی به فارسی از سدهٔ

هفده

جواد مقصود : چند نسخهٔ مهم در همدان

شعبهٔ تحقیقات ادبی مربوط به دورهٔ اسلامی

علیرضا حکمت : اوضاع اجتماعی و ادبی ایران از دیدگاه ابن یمن

سید محمود نشاط : نقش واژه‌ها و ترکیبها در آثار سعدی

سید ضیاءالدین سجادی : شرح اشعار خاقانی شیروانی

محمد خزائی : تجدد ادبی در گلستان و بوستان سعدی

شعبهٔ علوم قدیم ایرانی

مهدی برکشلی : اصالت موسیقی ایرانی

دکتر سهراب خدابخشی : پزشکی و تأثیر آن در ادبیات ایران

ابوالقاسم قربانی : بحثی در آثار ریاضی نسوی

یکشنبه ۱۵ شهریور

پیش از ظهر

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای اسلامی

مجید تهرانیان : تکامل سیاسی ایران از زاویهٔ دید نظریه‌های معاصر

محمد ابراهیم باستانی پاریزی : اثر راه ابریشم در اقتصاد

شعبهٔ دستور زبان فارسی

خسرو فرشیدورد : افزایش حرف اضافه

مصطفی مقربی : « اگر » و ترکیبات و کاربرد آن در گلستان

غلامرضا ارژنگ : صفت و نقش دستوری آن

شعبه باستانشناسی و هنر

فیروز باقرزاده: شهادتی از مثنوی درباره یک مأخذ بزرگ سرامیک

ایران در قرون وسطی

منوچهر ستوده : بررسی آثار باستانی گیلان و مازندران چگونه

انجام شد ؟

عزت الله نگهبان : حفاری هفت تپه

احمد اقتداری : سبک ساختمان میلهای مضرس در جنوب ایران

شعبه ادبیات معاصر

محمد علی اسلامی ندوشن : اخلاق و ادبیات

حبیب یغمائی : شعر فارسی پنجاه سال پیش

عبد اللطیف سعدانی : التجدید فی الشعر الفارسی

خسرو فرشیدورد : تشبیه و استعاره و صور خیال در آثار چند شاعر

معاصر

شعبه دین و عرفان و فلسفه

سید جعفر سجادی : فلسفه اسلامی کلام اسلامی است

سید حسین نصر : مطالعات فلسفی در ایران و اهمیت آن در آینده

محمد جعفر محجوب : اصول و رسوم فتوت از نظر کاشفی

عبدالمحسن مشکوة الدینی : مبانی فلسفه معتزله و اثر آن در فلسفه
ملاصدرا

شعبه تحقیقات ادبی مربوط به دوره اسلامی

مسعود فرزاد : حافظ

اسماعیل حاکی : جهان‌بینی حافظ

مایکل هیلمن : حافظ شناسی در آینده

علی غروی : بازنامه‌نویسی و بازنامه‌های موجود به فارسی
فیروز حریرچی : نکاتی چند در باره سبک اشعار عربی هاتف
اصفهانی

شعبه زبان‌شناسی

یحیی ماهیار نوایی : سه‌واژه فارسی در عربی
معصومه قریب : نکاتی چند در باره بستوایهای زبان فارسی
گرنوت ویندفوهر : کاف‌کامی در ایران باستان
عزیز زیان : گویش کردی مگری

بعد از ظهر

شعبه تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی

تقی بینش : جغرافیای تاریخی مشهد
محمد جواد مشکور : موقوفات مسجد کبود تبریز

شعبهٔ زبان‌شناسی و زبانهای ایرانی

احمد تفضلی : اطلاعاتی در بارهٔ لهجهٔ قدیم اصفهان
مصطفی کیوان : اعلام باستانی و معانی آن در زبان کردی
چنگیز حسام‌زادهٔ حقیقی : لهجهٔ روستائی دوان کازرون

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای پیش از اسلام

بهرام فره‌وشی : پایان دورهٔ ساسانی
واروژ خورشیدیان : باستانشناسی و تمدن اورارتو

شعبهٔ دین و عرفان و فلسفه

محمد رضا جلالی نائینی : کتاب‌الاصنام
حمید فرزام: مبانی عقاید عرفانی و ارزش اجتماعی و تربیتی و دعاوی
صوفیانهٔ شاه نعمت‌الله ولی

شعبهٔ تحقیقات ادبی دورهٔ اسلامی

سید جعفر شهیدی: محتویات اشعار انوری
ذبیح‌الله صفا : بحثی در بارهٔ میراث ادبی و فرهنگی پیش از اسلام
در دورهٔ اسلامی
سید علیرضا مجتهدزاده : نزاری و حافظ
سید یونسی : ابیات حافظ و شأن نزول آنها

دوشنبه ۱۶ شهریور

پیش از ظهر

شعبهٔ زبان‌شناسی و زبان‌های ایرانی

محمد رضا باطنی : چند معنائی و هم معنائی در واژه‌های فارسی
رضا زمردیان : ویژگی‌های گویش قاین
لطف‌الله یارمحمدی : محدودیت زبان‌شناسی مقابله‌ای در آموزش
زبان خارجی

شعبهٔ ادبیات معاصر

عبدالوهاب نورانی وصال : نقدی بر اشعار اجتماعی معاصر
غلامرضا ارژنگ : تحول وزن عروضی در شعر فارسی معاصر
ابوالفتح حکیمیان : ویژگی‌های فکری در سروده‌های قرن چهاردهم
امیرعباس حیدری : از «منشآت قائم مقام» تا «خسی درمیقات»

شعبهٔ دین و عرفان و فلسفه

ناصرالدین شاه حسینی : نوربخشیه
سید محمد باقر حجتی : قائنی فیلسوف و عارف
محمد تقی دانش‌پژوه : کتابداری فیلسوف
سید علیرضا مجتهدزاده : افکار اسماعیلی در اشعار نزاری قهستانی

شعبهٔ تاریخ و جغرافیای دورهٔ اسلامی

حسینقلی ستوده : نقش مردم ایران در مدافعه از تهاجم مغولان
محمد دامادی : بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال اسرار
التوحید

هما ناطق : سيد جمال الدين اسد آبادی و مطبوعات فرانسه
محمد اسماعيل رضوانی : تاريخ ايران چگونه بايد تدوين شود
ابراهيم صفائی : خاندان ابن عميد

شعبه تحقیقات ادبی مربوط به دوره اسلامی

منوچهر امیری : تحقیقات جدید در باره کتاب الابنيه
اسحق تقویان اشکوری : جامعیت مولانا
حسین بحر العلوم : اطلاعاتی درباره صائِن الدین ترکه خجندی

فهرست اسامی اعضای کنگره

آبادانی ، فرهاد	اقتداری ، احمد
آذری ، علاءالدین	امام ، سید محمد کاظم
آشتیانی ، جلال	امامی خوئی ، محمدتقی
آموزگار ، ژاله	امانی ، مهدی
آیتی ، عبدالمحمد	امیر ابراهیمی ، سیمین
احدزادگان آهنی ، منیجه	امیری ، منوچهر
اختیار ، منصور	امیری فیروز کوهی ، عبدالکریم
ادب ، شایسته	اوحدی یکتا ، مجید
اذکائی ، پرویز	ایزدپناه ، حمید
ارژنگ ، غلامرضا	باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم
استروناخ ، دیوید (انگلستان)	باطنی ، محمد رضا
اسکندری ، منوچهر	باقری ، مهری
اسلامی ندوشن ، محمدعلی	باقرزاده ، فیروز
اشراقی ، احسان	بحرالعلومی ، حسین
اعلم ، هوشنگ	بخاش ، شائول (امریکا)
اعوانی ، غلامرضا	بختیار ، مظفر
افشار ، ایرج	بدره ای ، فریدون
افشار شیرازی ، احمد	برادران شکوهی ، سیروس

برکشلی ، مہدی	حاتمی ، حسن
بلوکباشی ، علی	حاکی ، اسمعیل
بیانی ، خانبابا	حبیب اللہی ، نپتون
بیانی ، شیرین	حبیب اللہی (نوید) ، ابوالقاسم
بیانی (ملکزادہ) ، ملکہ	حداد عادل ، غلامعلی
بینش ، تقی	حریرچی ، فیروز
پایدار ، منوچہر	حسامزادہ ، حقیقی ، چنگیز
پاکدامن ، ناصر	حقوقی ، عسکر
پورحسینی ، سید ابوالقاسم	حکمت ، علیرضا
پینس ، س . (اسرائیل)	حکیمی ، عصمت الملوک
ترابی طباطبائی ، سید جلال	حکیمیان ، ابوالفتح
تفضلی ، احمد	حیدری ، امیرعباس (انگلستان)
تقویان اشکوری ، اسحق	خانلری ، پرویز ناتل
تہرانیان ، مجید (امریکا)	خدابخشی ، سہراب
تیموری ، مرتضی	خراسانی ، سید احمد
ثقفی اعزاز ، حسین	خزائی ، محمد
ثمرہ ، یداللہ	خطیب رہبر ، خلیل
جعفری ، علی اکبر	خوانساری ، محمد
جلالی نائینی ، سید محمد رضا	خوب نظر ، حسن
جلیلی ، ابوالحسن	خورشیدیان ، واروژ
جلیلی ، محمد حسن	دارائی ، زہرہ
جنتی عطائی ، ابوالقاسم	دامادی ، محمد

ریاحی ، امین	دانش پڑوہ ، محمد تقی
زریاب ، عباس	داوری ، رضا
زمانی ، عباس	دقیق ، معصومہ
زمردیان ، رضا	دولت آبادی ، پروین
سادات ناصری ، حسن	دھقان ، ابوالحسن
سامی ، علی	دھلوی ، اظہر عبدالودود
ستودہ ، حسینی	(ہندوستان)
ستودہ ، منوچہر	دیہم ، گیتی
سجاد ، سید جعفر	ذبیحی ، مسیح
سجاد ، سید ضیاء الدین	ذکاء ، یحیی
سروشیان ، جمشید سروش	راوندی ، مرتضی
سعدانی ، عبداللطیف (مراکش)	رضا ، عنایت اللہ
سیدیونس ، میرودود	رضائی ، جمال
شاہ حسینی ، ناصر الدین	رضوانی ، محمد اسمعیل
شاہین اغلو ، محمد نظیف (ترکیہ)	رعنا حسینی ، کرامت
شجیعی ، پوران	رواق ، علی
شعار ، جعفر	روح الامینی ، محمود
شفقی ، سیروس	روحبخشان ، عبدالمحمد
شفیعی ، محمود	روشن ، محمد
شکورزادہ ، ابراہیم	روضائی ، سید محمد علی
شہابی ، علی اکبر	رؤیائی ، ید اللہ
شہیدی ، سید جعفر	رئیسانی ، نور احمد (پاکستان)

فرہوشی ، بہرام	شیبانی ، حسنعلی
فوشہ کور (فرانسہ)	شیروانی ، محمد
قائم مقامی ، جہانگیر	صادقی ، علی اشرف
قربانی ، ابوالقاسم	صبا ، محسن
قریب ، معصومہ	صدیق ، عیسی
کارنگٹ ، عبدالعلی	صراف ، مرتضی
کامشاد ، حسن	صفا ، ذبیح اللہ
کتیرائی ، محمود	صفارزادہ ، جعفر
کشاوری ، کریم	صفائی ، ابراہیم
کمال ، شاہ طارق (پاکستان)	طاہر ، غلامرضا
کیوان ، مصطفی	طیبی ، حشمت اللہ
گارٹورٹ ، جین (امریکا)	علیمی ، نصرت اللہ
گرجی ، ابوالقاسم	عمادی ، عبدالرحمن
گروپ ، گیرد (آلمان)	غروی ، علی
گلزاری ، مسعود	غفاری ، فرخ
گلشنی ، عبدالکریم	فرای ، ریچارد نلسن (امریکا)
گنجی ، محمد حسن	فرخ ، محمود
گورگین ، تیمور	فردید ، سید احمد
ماہیار نوانی ، یحیی	فرزاد ، مسعود
متینی ، جلال	فرزام ، حمید
مجتبائی ، فتح اللہ	فرشیدورد ، خسرو
مجتہدزادہ ، سید علیرضا	فرمانفرمائیان ، حافظ

میلانیان ، هرمرز	محبوب ، محمد جعفر
مینوچهر ، حسن	محقق ، مهدی
مینوی ، مجتبی	مستوفی ، خسرو
ناطق ، ناصح	مستوفی ، رضا
ناطق ، هما	مشار ، خانبابا
نبوی ، حسن	مشکور ، محمد جواد
نحعی ، حسین	مشکوة الدینی ، عبدالحسن
نذیر احمد (هندوستان)	مصفا ، مظاهر
نراقی ، حسن	معیری ، هایده
نشاط ، محمود	مقربنی ، مصطفی
نصر ، سید حسین	مقصود ، جواد
نصفت ، مرتضی	ملکزاده ، فرخ
نگهبان ، عزت الله	منتظر صاحب ، اصغر
نورانی وصال ، عبدالوهاب	منزوی ، احمد
نور محمدی روستائی ، معصومه	موحد ، محمد علی
نوری کلخوران ، حسینقلی	مورتن ، الکساندر (انگلستان)
نیر سینا ، هدایت	موسوی بهبهانی ، سید علی
نیرنوری ، حمید	مولوی ، عبدالحمید
نیساری ، سلیم	مهدوی ، اصغر
نیکجو ، مهوش	مهدوی ، یحیی
واثق ، صدر	میر محمدی ، علینقی
واعظ جواد ، اسماعیل	میرمطهری ، هوشنگ

هیلمن ، مایکل (امریکا)
یارشاطر، احسان
یارمحمدی ، لطف الله
یغمائی ، حبیب
یمینی ، عبدالعظیم
یوسفی ، غلامحسین

وامقی ، ایرج
وثوقی، حسین
ویندفور، گرنوت (امریکا)
هشترودی ، محسن
همایونفرخ ، رکن الدین
همایونی ، صادق
هنرفر، لطف الله

منصور اختیار

دانشگاه تهران

دسته‌بندی صیغه‌های فعل در فارسی امروزه بشیوهٔ تاویلی (Transformation)

سنت دستورنویسی در زبان فارسی براین بوده است که برای صرف صیغه‌ها و زمانهای فعل از دو ستاک حال و ماضی استفاده میکردند و بیاری آنان صیغه‌های مختلف را می‌ساختند. از ستاک ماضی زمانهای ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی بعید و صورت‌های سببی و برخی از صورت‌های استمراری و از ستاک حال صورت‌های التزامی و دسته‌ای از صورت‌های سببی و برخی از صور استمراری را بوجود می‌آوردند.

در روش ترانسفرماسیون اصل براین است که قواعد بر مجموعهٔ زبان و کلیهٔ امکانات - حتی امکانات نادرست - حاکم باشد، از این رو در این شیوه نمیتوان تنها بدکرمثال اکتفا کرد؛ بلکه باید قوانین بصورتی تدوین شود تا بیاری آن بتوان کلیهٔ جملات صحیح زبان را ساخت. در عین حال این دستگاه سازندهٔ جمله باید توانا باشد تا از ساخت جملات ناصحیح جلوگیری کند. این شیوهٔ ساخت جمله تمام شئون زبان و شبکه‌های گفتاری آن - چه صورت‌های ادبی و غیر ادبی و چه صورت‌های عامیانه و حرف‌زدنی - را شامل میشود.

۱- روش کار: قواعدی که در این بررسی فراهم آمده است با دسته‌بندی جمل سه داستان از سه نویسندهٔ معاصر فارسی زبان و سه روزنامه

از روزنامه‌های صبح و عصر تهران برگزیده شده است.^۱ پس از تعیین متن‌های مورد نظر، حدود یک‌یک جمله‌ها مشخص گردید و بعداً افعال آنها طبقه‌بندی شد. البته فقط افعال ساده سازنده ترکیبات فعلی مورد بررسی قرار گرفته است و «افعال مرکب» در این مطالعه نیامده است. از این نظر این بررسی تنها راهنمای آغاز مطالعه ساختمان فعلی فارسی امروز است. البته تا کلیه افعال و صورتهای مختلف فعل در فارسی امروز رسیدگی نشود نمیتوان این پژوهش را کامل خواند.

۲- صور ساختمانی افعال: در زبان فارسی - برخلاف انگلیسی و بسیاری از زبانهای هند و اروپائی که در ساختمان فعلی آنها فقط فعل نقش سازندگی دارد - جزعامل فعلی عوامل دستوری دیگر نظیر اسم، حرف اضافه، قید و ضمیر نیز شرکت دارند. مثلاً ساختمان فعلی انگلیسی حداکثر چهار عنصر دارد و در ترکیب فعلی *should have been going* چهار عنصر فعلی دیده میشود که جمله‌گی آنها از رده فعل هستند. حال آنکه در ترکیب فعل فارسی مثل «سر بسر گذاشتن» یا «دست بیکی کردن» ساختمانهای مختلف نظیر اسم + حرف اضافه + اسم + فعل دیده میشود. نمیتوان گفت که ترکیب «دست بیکی کردن» خود قابل تجزیه باجزاء مختلف است و هسته اصلی آن، فعل این ترکیب است و عناصر دیگر بمنزله اقرار

۱- نفرین زمین (جلال آل احمد). ۱۵۷. جمله، درد دل ملاتریانعلی

(جمال زاده). ۳. جمله، داش اکل (صادق هدایت). ۱۰. جمله، از روزنامه‌های اطلاعات و کیهان روز ۵ مرداد ۹۴ قریب به ۷۵. جمله و از روزنامه آیندگان. ۴۳. جمله؛ جمعا در این بررسی قریب به ۳۵۰. جمله فارسی بررسی و طبقه‌بندی شده است.

آن میباشند، بلکه باید گفت که از نظر ساختمان فعل در زبان فارسی ترکیب «سربسر گذاشتن» برابر «گذاشتن» است.

از بررسی قریب به ۳۵ جمله فارسی میتوان بدسته‌بندی زیر رسید. البته اگر جملات بیشتر مورد بررسی قرار گیرد، طبقه‌بندیهای دیگر نیز فراهم میآید. در این جدول از هر نمونه یک مثال ارائه شده است^۱.

۲- در بررسی افعال مرکب باید ترتیبی داد که از تسلسل جلوگیری شود
 وقواعد بر ساختمانهایی مانند «سربسر- گذاشتن» که بجای این خط - میتواند
 واژگان: او، کسی، کسیکه در این امور دخالت دارد، ... حاکم باشد، تابتوان
 جلوی دور و تسلسل را گرفت و ساختمان فعل را توجیه کرد.

دو فعل	اسم + فعل	صفت + فعل	قید + فعل	حرف اضافه + فعل
خواهی داشت : فعل + فعل دیده شد : فعل + فعل	کار کردن : اسم + فعل در دست کشیدن : اسم + e + اسم + فعل سرو دست شکستن : اسم + o + اسم + فعل سراسر گذاشتن : اسم + به + اسم + فعل سرهیم کردن : اسم + e + قید + فعل سرهیم بندی کردن : اسم + e + قید + اسم + i + فعل	سرخ شدن : صفت + فعل شورش در آوردن : صفت + ضمیر + قید + فعل چون و چرأ کردن : قید + o + قید + فعل	پیش بردن : قید + فعل روی دست گذاشتن : قید + e + اسم + فعل جلو راه را گرفتن : قید + e + اسم + را + فعل	از بین رفتن : حرف اضافه + قید + فعل بر باد رفتن : حرف اضافه + اسم + فعل ازجا در رفتن : حرف اضافه + اسم + قید + فعل از خود راضی بودن : از — ضمیر + صفت + فعل

باید توجه داشت که نمیتوان در این طبقه‌بندی ترکیباتی نظیر «نایل شدن» را بدو جزء «نایل» و «شدن» یا ترکیب «بدرد خوردن» را به مرفیم‌های به - درد - خوردن - تجزیه کرد. با شیوه تأویلی اغلب به ترکیباتی نظیر «روی دست گذاشتن» برمیخوریم که میتوان از این وجه دو صورت مختلف بدست آورد: «گذاشتن چیزی روی دست شخصی» و دیگری «گرفتاری برای شخصی فراهم آوردن»، که بین دو صورت تأویل یافته تضاد معنایی دیده میشود.

مبحث افعال مرکب یکی از مهمترین مباحث فعل در زبان فارسی است که تا کنون کمتر بدان توجه شده است. سعی دستورنویسان بیشتر معطوف بافعال ساده بوده و به ترکیبات نحوی ساختمان فعل عنایت کافی نشده است. در این بررسی کوتاه قصد این است که بشیوه تأویلی باجزاء سازنده افعال ساده فارسی سروصورتی داده شود، تا بعداً زمینه برای صور افعال مرکب مثل «سریسر گذاشتن» فراهم آید. بدین ترتیب در این بررسی فقط بدسته‌بندی «افعال غیر ترکیبی» مانند صورتهای نظیر «زدن» و «خوردن» وامکانات صرفی آنها اکتفا شده است، تا بتوان در بررسی دیگر طبقه‌بندی صور مختلف افعال ترکیبی پرداخت.

۲-۱- ساختمان افعال غیر ترکیبی: در اینجا باید بدو اصطلاح دستوری با صرفی^۱، و صورت اشتقاقی^۲ اشاره کرد و این دو صورت را از یکدیگر متمایز ساخت. نظرباینکه جدا کردن این دو صورت (صرفی و اشتقاقی) برپایه علمی زبان شناسی است، از این رو این تقسیم‌بندی کمتر دشواری دارد و وجه تمایز آنان برپایه‌های معنی وامکانات دیگر غیر زبانی مبتنی نمیشد. میتوان گفت که صورت دستوری مثل «میروم» ترکیبی است، مرکب از سه تک‌واژه^۳: «می-رو-ام» که برای جایگزین

کردن هریک از این سه سرفیم فقط میتوان سرفیم های «صرفی» جاداد، درحالیکه در ترکیبات «اشتقاقی» مثل «هوا کردن» مثلاً در مثال «بچه ها بادبادک های بزرگ هوا کردند» ، میتوان سرفیم های غیر صرفی مثل : «بالا»، «پائین»، «زیرورو»، «جمع»، «پر»، «خالی»، «زنده»، «خلق»، «رو»، «تحلیل» و دهها کلمه دیگر را بجای «هوا» جایگزین کرد. جملگی این کلمات جزء واژگان غیر صرفی زبان هستند و هیچ یک نقش دستوری و صرفی ندارند. درحالیکه لفظ «می» و «به» جنبه دستوری دارند و امکان جایگزینی آنها اولاً محدود است و ثانیاً تنها تک واژه های دستوری یا صرفی میتواند بجای آن ها بنشیند : در لفظ «می» نمیتوان بجای «می» مثلاً یک اسم یا یک واژه غیر دستوری را جایگزین کرد.

در جدول ساختمان فعل در فارسی امروز بدین ترتیب عمل شده است:

الف - افعالی که با قاعده صرف میشوند و دریافتن ستاک آنها دشواری وجود ندارد ، صورت آنها در جدول صفحه بعد آمده است . صورتهای مختلف صرفی با قواعد تأویلی بصورتی نشان داده شده تا بتوان صیغه های مختلف فعلی آنها را ساخت .

ب - دشواری دریافتن ستاک «امر» از مصدر است که این وجه مانند ستاک ساخته شده از فعل ماضی تابع نظم نیست . از این رو بخش دوم این بررسی تنها به یافتن ستاک امر از مصدر تخصیص یافته است .

در جدول صفحه بعد صور مختلف افعال و زمانهای آنها نیز برترتیب : دو حالت (مطلق و نقلی) و سه صورت (استمراری و التزامی و امر) و سه زمان (گذشته - حال - آینده) و دو مورد (سببی و فاعلی) و حالات مصدر و اسم مفعول دارند که جمعاً ۳۹ صیغه میباشند (برای خواندن مثلاً م ۱ - می از چپ به راست است مثل میخورم می باشد).

بطوریکه از جدول صفحه قبل مشاهده میشود، افعال بدو دسته مطلق و نقلی^۱ تقسیم شده‌اند که هر جزء خود تقسیماتی دارد. علامت م معروف پسوند فعلی یا ضمائر متصل است که با خرفعل می‌چسبد و تابع قاعده است و آنرا با علامت م نمایش داده‌ایم. نظر باینکه ساختمان مصدر واسم مفعول (ساده و استمراری) محدود است و وجه صرفی فراوان ندارد، آنها را در جدول افعال نیاوردیم ولی وقتی بقواعد تاویلی میرسیم از ساخت این دو صورت نیز یاد خواهیم کرد.

۲-۲- ستاک ماضی: ساختمان این ستاک ساده است و با حذف پسوند از مصدر ساخته میشود و بدان م یا پیشوندهای «می» یا «به» اضافه میشود. میتوان ساختمان صیغه‌هائیکه از ستاک ماضی ساخته میشود و در جدول آمده است، بدین ترتیب خلاصه کرد:

م-۱- به → التزامی	۱ (به) → اسر
م-۱- می → استمراری حال و التزامی	م-۲ → ماضی
م-بود-ع-۲- می → التزامی نقلی	م-ا-ع-۲ → ماضی نقلی
م-۲- می-م (داشت) استمراری حال و ماضی	م-بود-ع-۲ → ماضی بعید

۱- صورت «مطلق» یعنی زمان فعل که در یک لحظه صورت میگیرد و عمل ادامه نمی‌یابد و عبارت دیگر فعل ابتدا و انتها ندارد. البته این صورت فعل میتواند در زمانهای گذشته و حال و آینده بوقوع پیوندد و قبول صورتهای التزامی و اسری کند. مراد از لفظ «نقلی» صورت فعلی است که شعاع کاربرد آن از یک نقطه تجاوز کند و محوطه‌ای را بپوشاند؛ عبارت دیگر زمان آن سروته داشته باشد. البته این شکل فعل میتواند در گذشته و در حال و در آینده باشد و صورتهای التزامی و اسری نیز بخود گیرد.

شاید بتوان دو ستاک امر و ماضی را زیر یک قاعده آورد و ستاک ماضی را بجای ۲ بصورت ۱ نشان داد و از اختلاف ۱ و ۲ صرف نظر و در تعداد قواعد صرفه جوئی کرد. باید توجه داشت که ساخت ستاک امر تابع قاعده منظم نیست و برای ساختن آن باید قواعد تأویلی بکار رود، به همین سبب در این بررسی از یکسان نشان دادن دو ستاک حال (امر) و ماضی یعنی ۱ و ۲ صرف نظر شده است.

۲-۳. ساختمان صورتهای فعلی از ستاک ماضی :

(۱) م (بود) (e) ۲ → ماضی ، ماضی نقلی، ماضی بعید

(۲) ۱ م (می) → حال

(۳) ۱ م (به) → امر ، حال، استمراری، نقلی استمراری و بعید استمراری

۱' $\left(\left[\begin{smallmatrix} - \\ \text{بود} \end{smallmatrix} \right] \right) \left[\begin{smallmatrix} - \\ e \end{smallmatrix} \right] ۲ (می) \rightarrow$ یا

(۴) م $\left[\begin{smallmatrix} ۲ \\ ۱ \end{smallmatrix} \right] \text{می-م} \left| \begin{array}{l} \text{داشت} \\ \text{دار} \end{array} \right. \rightarrow \text{استمراری (مکالمه‌ای)}$

(۵) ۱ م - به م (خواست) (می) → آتیّه (استمراری - غیر استمراری)

(۶) $\begin{array}{c} y- \\ \text{بی} \end{array} \begin{array}{c} V- \\ \text{به} \end{array} \rightarrow \begin{array}{c} C- \\ \text{به} \end{array}$

۱- این ترکیبات پیدا میشوند : می خورد، خورد ، میخورد ، خورده ، خورد
میخورد بود، خورده بود، خورد بود* می خورد بود* (این علامت* نشانه نادرست بودن صورت پیدا آمده است)
۲- v برای هر مصوت (واکه) و c برای هر صامت (کنسون یا هم خوان) و y برای نیم مصوت «ی» است

باهمین چندقاعده میتوان صیغه های فعل فارسی امروزه را - البته در
 ۳۰۰ جمله مورد بررسی - که از ستاک ماضی فعل ساخته میشود
 دسته بندی کرد. صیغه هائیکه از ستاک « امر » ساخته میشود در بخش
 جدا گانه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

از نظر کاربرد ستاک در فراهم آوری صیغه های مختلف فعلی بین این
 شیوه بررسی و آنچه درست دستورنویسی فارسی است اختلاف زیاد چشم
 نمیخورد.

در هر دو شیوه صورت مصدری که معمولاً به — $\frac{\text{دن}}{\text{تن}}$ (مانند
 زدن و رفتن) ختم میگردد، بعنوان پایه قبول شده است و از آن دو ستاک
 صیغه ساز: ماضی و حال (امر) شاخه زده است. شرح صیغه هائیکه از
 ستاک ماضی ساخته میشود گذشت. ولی بنظر میرسد که موارد استثنائی
 صیغه های ساخته شده از ستاک امر فراوان باشد، از اینرو پیشنهاد میشود
 با قواعد تأویلی دسته بندی آنها صورت گیرد.

۳- قواعد ترانزیتور ماسیون برای ساخت صیغه امر از مصدر

همانطور که گفته شد در این بررسی ۳۰۰ جمله از سه داستان
 فارسی امروز و چند مقاله از سه روزنامه صبح و عصر تهران برگزیده شده
 است. پس از تعیین مرز جملات به دسته بندی افعال (افعال ترکیبی و
 افعال غیر ترکیبی) پرداختیم^۱، طبقه بندی افعال ترکیبی را به بررسی دیگر
 موکول کردیم.

۱- افعال ترکیبی یعنی ساختمانهای فعل مرکب از اسم، ضمیر، قید، صفت،
 حرف اضافه و ستاک فعل مثل؛ «سربسز گذاشتن» و افعال غیر ترکیبی مثل «زدن»
 که فقط دارای عامل فعلی میباشد.

افعال غیرترکیبی خود در دوبخش دسته‌بندی شده‌اند:

(۱) افعالیکه از ستاک ماضی ساخته میشوند (طبقه‌بندی آنها بطور اجمال ذکر شد).

(۲) افعالیکه از ستاک امر ساخته میشوند. این دسته خود بدو قسمت میشوند:

الف) افعال باقاعده.

ب) افعال بی‌قاعده.

(افعال بی‌قاعده بصورتیکه درستون مورد بررسی آمده است به ترتیب حروف تهجی فهرست شده‌اند). میتوان افعال بی‌قاعده حاصل از ستاک امر را به هشت دسته تقسیم کرد و برای هر دسته قواعد تأویلی ارائه نمود و برای هر دسته نیز مثال‌ها و استثنای آنها ذکر کرد. بعداً میتوان این هشت دسته را بکومک ده قاعده تأویلی دسته‌بندی نمود و بدین ترتیب جلوی ایجاد ساختمانهای نادرست را گرفت.

۱- آمدن، آموختن، آسختن، انداختن، بردن، بستن، بوئیدن، پائیدن، پختن، پنداشتن، تاختن، جستن، زدن، چیدن، دادن، داشتن، دویدن، رفتن، زانیدن، زدن، ساختن، سوختن، شستن، شکستن، شناختن، شنیدن، فرستادن، فرسودن، فروختن، کاستن، گذاختن، گذاشتن، گذارتن، گذاردن، گرفتن، گریختن، گفتن، مردن، نشستن، نواختن، نوشتن، نهادن، یافتن.

دسته	اسر قبل از پیش وند	مناك قبل از پیش وند «صورت فرضی»	مصدر
I	_____ n	n	_____ D' زدن
II	_____ c ^r a	_____ cu _____ ca	_____ cuD _____ caD نمودن - افتادن
III	_____ nd(n) _____ h _____ l	_____ nd(n)	_____ sD ^r بستن - خواستن - جستن
IV	_____ r _____ s	_____ sh	shD انباشتن - رشتن (ریستن)
IV	_____ b	_____ f	_____ fD آشفتن

۱- استثناء: دیدن ← بین ، دادن ← ده (این علامت ۵ نشانه تک واژه خالی است)

۲- c برای هر صامت یا همخوان یا کنسون

۳- D معرف دن یا تن است که اختلاف دال و ت آنها بستگی به صامت ماقبل دارد؛ این خصوصیت محیطی یا مرفوفیمیکی یا بعبارت دیگر خودکار است.

دسته	اسم قبل از پس‌وند	ستاک قبل از پس‌وند «صورت فرضی»	مصدر
VI	_____ z _____ s _____ sh	_____ x	xD آموختن - شناختن - فروختن
VII	_____ ar _____ ir _____ r	_____ ar _____ ar _____ rd	_____ orD _____ rD آزردن - سردن - گماردن
VIII	_____ shu	_____ os	_____ osD شستن

۳-۱- قواعد تأویلی مرفوفنیمیک : برای طبقه‌بندی صورتهای

بی‌قاعده باید قواعد تأویلی ارائه کرد تا بنحوی بتوان وجوهی که تابع قاعده نیستند دسته‌بندی نمود. افعالی که با حذف دن یا تن از حالت مصدری وجوه اسمی آنها ساخته میشوند آنها را افعال باقاعده این دسته خوانیم؛ بهمین دلیل از آنها یادی نمی‌کنیم. قوانین تأویلی تنها حاکم بر مواردی است که صورت اسمی آنها از حذف دن یا تن پس‌وند پدید نمی‌آید و آنچه پدیدار می‌شود صورت نادرست آنها می‌باشد. مثلاً در فعل «آموختن» اگر تن را حذف کنیم قسمتی که باقی می‌ماند «آموخ» است که صورت اسمی این فعل نمی‌باشد. بطوریکه می‌دانیم باید صورت «آموز» ساخته شود. ولی این قاعده‌ی ارائه شده توانا به تصحیح این صورت و

دهها صورت دیگر نمیشد.

برای دسته‌بندی این وجوه بی‌قاعده از هشت صورت طبقه‌بندی شده در صفحه قبل استفاده کردیم و اینک آنها را بکومک قواعد تاویلی تصحیح مینمائیم. این علامت * نشانه وجوهی است که حتی قوانین تاویلی بر آن حاکم نیست. از این رو ناچار باید آنها را صورت داد و جزء قواعد نیاورد. در این ده قاعده تعدادی از مثالها که در این ۳۵ جمله آمده ذکر گردیده است، ولی سعی شده تا کلیه موارد استثنائی با این علامت * نمایش داده شوند. هریک از قواعد زیر، مسئولیت تصحیح دسته‌ای از این افعال را بعهدہ دارد که بقدرت کاربرد هر قاعده نیز اشاره‌ای خواهیم کرد. از نظر سهولت اصوات پایانی به لائین ثبت شده است. اینک قواعد تاویلی ۱):

$$۱) T Obl \quad \text{---} aD \longrightarrow \text{---} uD$$

مثال: آزما - آما - آلا - ربا - ستا - سرا - فرما - گشا - نما

* : آرا - آ - افتا

$$۲) T Obl \quad \begin{array}{|c|} \hline b \\ \hline d \\ \hline g \text{ arD} \\ \hline k \\ \hline - \\ \hline \end{array} \longrightarrow \begin{array}{|c|} \hline b \\ \hline d \\ \hline g \text{ ashD} \\ \hline k \\ \hline orD \\ \hline \end{array}$$

۱- علامت T معرف تاویل یا Transformation است. علامت Obl برای تاویل اجباری Obligatory است. باین شرح که در تاویل اجباری مطلب طرف چپ نادرست است که یاری تاویل (که با این علامت نشان داده میشود $\longrightarrow$) بصورت درست و در طرف راست معادله تاویلی درسیاید. تاویل اختیاری یا T Opt (Optional) تاویلی است که هم مطلب طرف چپ $\longrightarrow$ و هم مطلب طرف راست، یعنی صورت تاویل یافته، درست است. از مثالهای بالا صورتهای نادرست: افزودن، تابدن، انباردن، رسیدن، جھدن، بنددن و چند مورد دیگر ایجاد شده که بکومک قواعد تاویلی بصورت: افروختن - تاییدن - انباشتن - رستن - ریستن و جستن و جزء آن درمیآید.

مثال : پندار - دار - گذار - گمار - نگار - انبار - کار - آزار - بر - سپار - شمار - فشار .

* : آر - پر - شو (ر) - گیر - مگر - میر - پذیر .

۳) Tobl a s, sh _____ a
 u z _____ u XD'
 i _____ i

مثال :

الف با a : انداز - آز - تار - ساز - گداز - نواز - افراز - شناس - فروش .
 * پر -

ب با u : افروز - آموز - اندوز - دوز
 ج با i : آمیز - انگیز - آویز - ریز - گریز
 * خیز

۴) Tobl _____ anD _____ iD
 _____ nD _____ D
 _____ fD _____ fD
 b

مثال : آفرین - چین - گزین - زن - باف - تاف - تپان - تن - ترسان
 * : نشین - بین - کن

۱- این علامت (X) برای صوت خ مثلاً در صوت اول کلمه خال Xal
 بکار می‌رود و این علامت ؟ نشانه همزه فارسی است

$$۵) \text{TObl} \longrightarrow \text{isD} \longrightarrow \text{eshD}$$

مثال : نویس - ریس

$$۶) \text{TObl} \longrightarrow \text{ndD} \longrightarrow \text{sD}$$

مثال : بند - پیوند

* : پسند

$$۷) \text{TObl} \longrightarrow \begin{array}{|c|} \hline \text{sh} \\ \hline \text{s} \\ \hline ? \\ \hline \end{array} \text{D} \longrightarrow \begin{array}{|c|} \hline \text{shi} \\ \hline \text{si} \\ \hline ? \\ \hline \end{array} \text{D}$$

مثال : بخشن - پوشش - تراش - جوش - پرس - بلع

* : باش

$$۸) \text{TObl} \longrightarrow \text{a, e} \begin{array}{|c|} \hline \text{h} \\ \hline \text{l} \\ \hline \text{n} \\ \hline \end{array} \text{D} \longrightarrow \text{asD}$$

مثال : جه - خواه - کاه - شکن

* : ده - نه (نبه)

$$۹) \text{TObl} \longrightarrow \text{uD} \longrightarrow \text{osD}$$

مثال : جو - رو - شو

* : گو - بو

$$۱۰) \text{TObl} \longrightarrow \frac{\text{st}}{\text{rs}} \text{D} \longrightarrow \frac{\text{st}}{\text{rs}} \text{iD}$$

مثال : پرست - ترس

ده قاعده تاویلی بالا میتواند ۹۲/۵ درصد اشتباهات فعل امر را

که از مصدر ساخته میشود دسته بندی کند. هر یک از این قواعد کاربردی

دارد که میتوان نسبت هریک را مشخص کرد (اعداد معرف درصد کار برد هر قاعده است علائم I و II و جز آن معرف هریک ازده قاعده تأویلی است):

I ۱۴ II ۱۸ III ۳۰ IV ۱۴ V ۲

VI ۲ VII ۶ VIII ۴ IX ۳ X ۲

بدین ترتیب میتوان به یاری این قواعد - جز ۵ درصد از این موارد - را دسته‌بندی کرد. در این بررسی افعالی که صورت مصدر آنها با حذف تن یا دن فراهم می‌آید بعنوان اینکه تابع قاعده هستند در این سطور ذکر نشده‌اند. تعداد ۵ درصد بی‌قاعده بیش از ده فعل نمی‌باشد (البته از ۳۰ جمله که مورد رسیدگی این مطالعه قرار گرفته است) که در زیرنویس صورت آن داده شده است.

۲-۳. ساختمان نحوی افعال غیر ترکیبی: گفته شد که میتوان

افعال را بدو دسته ترکیبی (مثل سربسر گذاشتن) و غیر ترکیبی (مثل گذاشتن) تقسیم کرد.

در خصوص ساختمان افعال ترکیبی در بررسی دیگر سخن خواهیم

گفت. ولی افعال غیر ترکیبی فارسی دارای هسته مرکزی است که اطراف آن یک یا چند پیشوند و پس‌وند جا می‌گیرد بدین ترتیب:

- ۱- توان (توانستن نه توانیدن) - بین (دیدن نه بیندن) - آر (آوردن نه آردن) - گیر (گرفتن نه گیردن) - آ (آمدن نه آیدن) - باش (بودن نه باشند) کن (کردن نه کن‌دن) - خیز (خاستن نه خیزدن) - ده (دادن نه ده‌دن) - نگر (نگریستن نه نگردن)

باتوجه بجدول پائین میتوان ساختمان نحوی فعل وصیغه هائیکه از ستاک ماضی و امر ساخته میشود نمایش داد. دراین جدول ستاک - چه بصورت ماضی و چه بصورت امر - باعدد ۱۰۰ و آنچه درطرف چپ (برای نشان دادن حالات استمراری و شرطی و نفی) قرار میگیرد بترتیب بشماره های ۹ و ۸ و ۷ و آنچه درطرف راست ستاک (برای نشان دادن زمانهای ماضی، ماضی بعید و صورت اسم مفعول و نشان فاعل متصل و نشان مفعول متصل و علامت جمع) قرار میگیرد بترتیب با شماره های ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و ۱۴۰ - ۱۵۰ علامت گذاری شده است.

دراین جدول علامت بعلاوه و منها $\pm$ نشان این است که این جزء میتواند بیاید یا حذف شود. ازاین جدول کلیه امکانات درست بدست میآید، ولی بهمراه آن تعدادی امکانات «نادرست» نیز پدیدار میشود. بکومک چند قاعده تاویلی میتوان ازایجاد صورتهای نادرست جلوگیری کرد. (این علامت - درآخر هر مرفیم نشانه آن است که مرفیم نمیتواند تنها بیاید و همین علامت قبل از مرفیم معروف این است که مرفیم بعد مستقل است).

۳-۲۱ قواعد تأویلی :

می‌توان بطور نظری گفت کلیه مواردیکه براین جدول آمده است امکان وقوع دارد. اگر این قاعده کلی قبول شود، ملاحظه می‌گردد که امکانات نادرست چندی نیز پدید خواهد آمد که باید بپاری قواعد تأویلی از ایجاد آنها جلوگیری کرد.

قاعده :

$$\pm 70 \pm 80 \pm 90 + 100 \pm 110 \pm 120 \pm 130 \pm 140 \pm 150$$

مثال : نه می (به) خورده بودم اشان

$$1) \text{ T Obl } 70 + 81 - \Rightarrow 72 + 91$$

* nami (نه می) صورت نادرست ولی درست آن nemi می باشد

$$2) \text{ T Ob } \begin{matrix} 71 \\ 72 \end{matrix} \left[\begin{matrix} - \\ \text{می} \end{matrix} \right] + 90 + 100 - \rightarrow \begin{matrix} 71 \\ 72 \end{matrix} \left[\begin{matrix} - \\ \text{می} \end{matrix} \right] 100 -$$

* : نه می به خور... و صورت درست (حذف نشان شرطی) نه می خور...

$$91 - cv$$

$$3) \text{ T Obl } 90 + 102 - \Rightarrow 92 + c \text{ (د-ر-ک-خ) } 92 + c$$

بخور- برو- بوکن- بدو (حرف زدنی)

* beda بجای bedo و bexar بجای bexor و bekon بجای bekon و

چند مثال دیگر.

محمد رضا باطنی

دانشگاه تهران

هممعنائی و چند معنائی در واژه های فارسی

برای اینکه بتوانیم درباره هممعنائی (Synonymy) و چندمعنائی (Polysemy) در واژه های فارسی گفتگو کنیم، نخست باید بدانیم معنا چیست و ما این کلمه را چگونه به کار میبریم. تعریف معنا کار آسانی نیست. به کلمه «معنا» معانی مختلفی داده شده تا آنجا که در یک بحث فنی ضرورت پیدا میکند که این کلمه از نو تعریف شود و حوزه کاربرد آن مشخص گردد. ما در اینجا تعریف «اولمن» (Ullmann) معناشناس معروف انگلیسی را ملاک کار قرار میدهیم. او معتقد است «معنا رابطه دوجانبه ایست که بین تصویر ذهنی و کلمه وجود دارد». اگر ما تصویر ذهنی را به «ت» و کلمه را به «ك» نشان دهیم رابطه ای از اینگونه خواهیم داشت:



در توضیح این تعریف باید افزود که اشیاء، وقایع و پدیده های جهان خارج در ذهن ما تصویر هائی بوجود میآوردند که ما کلمات را

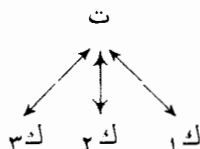
برای نامیدن یا گزارش دادن درباره آنها بکار میبریم. معنای پیوندی است که بین کلمه و این تصویر ذهنی وجود دارد. از آنجائی که کلمه میتواند برانگیزنده تصویر ذهنی باشد (زیرا با شنیدن یا دیدن شکل کلمه تصویری در ذهن ما خلق میشود) و تصویر ذهنی نیز میتواند برانگیزنده کلمه باشد (زیرا با اندیشه درباره اشیاء یا پدیده‌ها، کلمات در ذهن ما زنده میشوند) این پیوند یا رابطه به صورت دوجانبه نشان داده شده است.

اشیاء و پدیده‌های جهان خارج ممکن است ظاهراً ثابت باشند ولی تصویر ذهنی ما از آنها بر حسب تغییراتی که در تجربه ما از آنها رخ میدهد تغییر می‌یابد و در نتیجه محتوی معنائی کلمه نیز که همان پیوند دوجانبه است متناسباً دگرگون میشود اعم از اینکه صورت کلمه ثابت باشد یا تغییرپذیرد. مثلاً کره ماه سالها است به همین صورت بوده و سالها نیز به همین صورت خواهد بود ولی با سفر انسان به ماه تجربه ما از آن تغییر کرد و تصویر ذهنی ما نیز از آن دگرگون شد و با وجودیکه کلمه «ماه» در زبان فارسی تغییری نکرده است در محتوی معنائی آن که با تصویر ذهنی ما از ماه رابطه دارد دگرگونی رخ داده است: لا اقل ما ماه را دیگر زیبا و پرطراوت نمیدانیم.

ولی رابطه بین کلمات زبان و تصویرهای ذهنی همیشه از نوع یک به یک نیست. در همه زبانها و از جمله زبان فارسی روابط پیچیده‌تری وجود دارد که پدیده‌های مختلفی را که از همه مهمتر هممعنائی، چند معنائی و همآوایی است بوجود می‌آورد.

هممعنائی

هممعنائی را میتوان به صورت نمودار زیر نشان داد:



این نمودار بیان کننده رابطه ایست که آن را میتوان هممعنائی کامل نامید: یعنی دو یا چند کلمه که به یک تصویر ذهنی واحد دلالت کنند و در تمام بافت های زبان بجای یکدیگر بکار روند بدون اینکه کوچکترین تغییری در معنی صریح یا ضمنی یا بار عاطفی مطلب بیان شده ایجاد کنند. ولی این پدیده ایست بسیار نادر. کلماتی که هممعنای کامل باشند بیشتر صورت استثناء دارند تا قاعده. اکثر قریب باتفاق کلماتی که هممعنا خوانده میشوند از لحاظی با یکدیگر فرق دارند اگر چه تمایز آنها را در بسیاری موارد دقیقاً نمیتوان توضیح داد. وقتی دو یا چند کلمه از جهاتی مشترك و از جهاتی مختلف باشند بین آنها رابطه هممعنائی ناقص برقرار است. بدین ترتیب هممعنائی رابطه ایست نسبی: کمترین تشابه در کاربرد معنائی دو کلمه نوعی هممعنائی ناقص بین آنها به وجود میآورد و این رابطه میتواند به تدریج بسوی هممعنائی کامل سیر نماید. اختلاف بین کلماتی که معمولاً هممعنا نامیده میشوند (و ما آنها را هممعنای ناقص مینامیم) ممکن است مربوط به یک یا چند جهت از جهات زیر باشد:

۱- حوزه معنائی یا کاربرد یکی ممکن است از دیگری وسیع تر

باشد مانند دو کلمه «نوشیدنی» و «مشروب» که اولی کاربرد وسیع‌تر از دومی دارد («مشروب» فقط برای مشروبات الکلی بکار برده میشود در حالیکه «نوشیدنی» مشروبات الکلی و غیرالکلی هر دو را در بر میگیرد)؛ یا «مرتبه» و «دفعه» که اولی علاوه بر اینکه بجای «دفعه» میتواند بکار رود مفاهیم دیگری را نیز میتواند بیان کند.

۲- توزیع آنها در بافت زبان ممکن است متفاوت باشد مانند دو کلمه «وسیع» و «پهن» که در بعضی موارد میتوانند بجای هم بکار روند و در بعضی موارد نمیتوانند بجای یکدیگر بنشینند. مثلاً میتوان گفت «جاده وسیع» یا «جاده پهن» ولی نمیتوان گفت «ابروی وسیع» یا «دماغ وسیع» بلکه باید گفت «ابروی پهن، دماغ پهن» یا برعکس میشود گفت «در معنی وسیع کلمه» ولی نمیتوان گفت «در معنی پهن کلمه».

۳- اختلاف ممکن است مربوط به درجه انگیزندگی یا شدت وضعف معنی باشد. مثلاً سه کلمه «ناراحت، نگران، مضطرب» در عین حال که بیان کننده یک حالت روحی هستند از نظر شدت اثر اختلاف دارند: «نگران» شدیدتر از «ناراحت» و «مضطرب» شدیدتر از «نگران» است. همین اختلاف درجه نیز بین «خواهش»، «استدعا» و «التماس» وجود دارد که بتدریج قوی‌تر میشوند.

۴- بار عاطفی دو کلمه ممکن است متفاوت باشد: کلمات بعضی دارای بار عاطفی مثبت، بعضی دارای بار عاطفی منفی و بعضی خنثی هستند. مثلاً «آدم بلند»، «آدم رشید» و «آدم دراز» هر سه دارای یک معنی صریح هستند: یعنی کسی که طول قد او از حد متوسط بیشتر است ولی

بارعاطفی این سه با هم اختلاف دارد: «رشید» دارای بارعاطفی مثبت، «دراز» دارای بارعاطفی منفی و «بلند» دارای بارعاطفی خنثی است. همین اختلاف بین «نگاه کردن» و «دید زدن» و «دید» و «مقتصد» و «خسیس» نیز وجود دارد (اختلاف این دوتای آخر از لحاظ شدت نیز هست).

۵- یکی از دو کلمه ممکن است بار اخلاقی، مذهبی و مانند آن داشته و دیگری خنثی باشد. مثلاً «شهید» و «کشته» هر دو به یک پدیده اشاره میکنند ولی دارای بار اخلاقی - مذهبی و دومی خنثی است. نظیر همین اختلاف نیز بین «قربانی» و «کشته» وجود دارد.

۶- سه کلمه «قدغن»، «حرام» و «مضر» اگر برای مشروبات الکلی بکار برده شوند از لحاظی هممعنا هستند زیرا هر سه منع میکنند ولی منع اولی از لحاظ قانونی، منع دومی از لحاظ مذهبی و منع سومی از لحاظ بهداشتی است.

۷- یکی از دو کلمه ممکن است اصطلاح فنی و خاص یک رشته یا حرفه و دیگری واژه عادی زبان باشد، مانند «حرارت» و «دماء» که دومی اصطلاح خاص فیزیکی و اولی واژه عادی زبان است. همین اختلاف نیز بین «خرجی» و «نفقه»، «اطاعت» و «تمکین»، «مرد» و «متوفی» وجود دارد که واژه دوم از هر جفت اصطلاح حقوقی و اولی واژه عادی زبان است.

۸- یکی از دو کلمه یا اصطلاح ممکن است ادبی و دیگری عادی باشد مانند «خامه» و «قلم» یا «ژرفا» و «گودی».

۹- یکی ممکن است عامیانه و دیگری عادی و عمومی تر باشد مانند «رفتن» و «فلنگ بستن» یا «مردن» و «غزل خدا حافظی خواندن».

۱۰- یکی ممکن است محلی و محدود و دیگری عادی و عمومی تر باشد مانند «شانه کردن» و «خوار کردن» برای مو که دومی اگرچه در تهران

فهمیده میشود مصطلح نیست درحالیکه دراصفهان کاملاً مصطلح است

مقایسه هممعناها

یکی از روشهایی که برای آشکار ساختن اختلاف واژه‌های هممعنا مفید واقع میشود بکاربردن آنها بجای یکدیگر است چنانکه درسورد «پهن» و «وسیع» مشاهده کردیم. به عنوان مثال دیگر میتوان «عمیق» و «گود» را مقایسه کرد. این دو در بعضی از بافت‌های زبان هممعنا هستند چنانکه میتوان گفت «حوض عمیق» یا «حوض گود» ولی در بعضی دیگر هممعنا نیستند چنانکه نمیتوان گفت «احساسات گود» بلکه باید گفت «احساسات عمیق» یا برعکس نمیتوان گفت «چشم عمیق» بلکه باید گفت «چشم گود» و مانند آن.

روش دیگر برای نشان دادن اختلاف هممعناها مقایسه آنها با متضادشان است. مثلاً «خاموش» در تضاد با «گویا» میتواند با «ساکت» هممعنا باشد چنانکه میتوان گفت «اوساکت بود» یا «خاموش بود» ولی وقتی «خاموش» در تضاد با «روشن» باشد دیگر با «ساکت» هممعنا نیست و شاید با «تاریک» هممعنا باشد.

الگوی کلی هممعنائی در فارسی

در زبان فارسی واژه‌های هممعنا بطور کلی یک حوزه دوبعدی تشکیل میدهند: واژه‌های عربی در مقابل واژه‌های فارسی. درپاره‌ای موارد لغات بومی فارسی از معادل عربی خود عادی‌تر و مصطلح‌ترند. مثلاً

دشمن	خصم
کاغذ	قرطاس
دریا	بحر
سنگ	حجر
درخت	شجر
شنیدن	استماع

در بعضی موارد واژه فارسی و عربی تقریباً به یک اندازه عادی و مصطلح هستند مانند

خانه	منزل
دوست	رفیق
دوستی	رفاقت
راه	طریق
گفتگو	صحبت

و در بعضی موارد واژه عربی از فارسی آن عادی تر و مصطلح تر است

بها	قیمت
بامداد	صبح
بهر	عشق
گوارش	هضم
باختر	مغرب
خاور	مشرق

ارتباط هممعنائی بین کلمات فارسی و عربی پیچیده تر از آنست که

از مقایسه کلمات بالا ممکن است استنباط شود. اظهار نظر دقیق در این باره به یک پژوهش آماری وسیع احتیاج دارد.

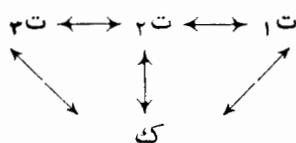
استعمال هممعناها

استعمال کلمات هممعنا در نوشته های علمی بسیار نادر است زیرا مفاهیم علمی دقیق و عاری از هاله های عاطفی است که معمولاً گراگرا کلمات عادی زبان بسته شده است. ولی استعمال آنها در نوشته های ادبی و در زبان محاوره فراوان است. گاهی اوقات غرض از استعمال کلمات هممعنا گریز از تکرار یا ایجاد تنوع است ولی گاهی برای آنست که معنی را روشنتر، محکمتر و مؤثرتر نماید. در زبان فارسی تعداد زیادی عبارات و اصطلاحات از طریق دوم ایجاد شده که در زیر به بعضی از آنها اشاره میشود:

تند و تیز، سرو کله، پاک و پاکیزه، حول و حوش، عدل و داد، دارو درخت، تک و تنها، ویلون و سرگردان، مرگ و میر، بانگ و فریاد، داد و فریاد، گرد و خاک، گرد و غبار، یار و یاور، غرولند، جار و جنجال، دل و جرئت، شل و ول و غیره.

چند معنایی

چند معنایی را میتوان به صورت نمودار نمایش داد.



بطوریکه از مشاهده نمودار بالا آشکار میشود، در رابطه چند معنایی

یک کلمه با چندین تصویر ذهنی رابطه دارد. خطوط نقطه چین که بین تصویرهای ذهنی کشیده شده نشان می‌دهد که بین این تصویرها رابطه دوجانبه برقرار است. وقتی هیچ نوع رابطه‌ای بین تصویرهای ذهنی در نمودار بالا وجود نداشته باشد، پدیده دیگری ظاهر می‌شود که به آن هماوائی گفته می‌شود.

علل پیدایش چند معنائی

مهمترین علت پیدایش چند معنائی امکان بکاربردن کلمه در مفاهیم نزدیک یکدیگر است و این امکان از آنجا ناشی می‌شود که تصویر ذهنی که کلمه با آن در ارتباط است یک چیز صریح و روشن با مرزهای قاطع و مشخص نیست بلکه حوزه مبهمی است که هر بار که کلمه در بافت زبان به کار برده می‌شود گوشه‌ای از آن برجسته و نمایان می‌گردد و این شباهت به صحنه نمایشی دارد که باروش‌های نوررسانی هر بار گوشه‌ای از آن در جلو تماشاگران درخشش پیدا می‌کند و قسمت‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. کلمه «تند» را به عنوان مثال در نظر بگیرید:

«تند» در مورد کارد، چاقو و دیگر آلات نظیر آن یعنی «تیز، برنده»؛ در مورد خوردنی‌ها یعنی «دارای خاصیتی که باعث نوعی تحریک چشائی می‌شود»؛ در مورد حرکات یعنی «سریع، چابک»؛ در مورد شخص یعنی «بداخلاق، عصبانی، عجول...»؛ در مورد لحن و کلمات یعنی «زننده، شدید» و غیره. بنابراین «تند» کلمه‌ایست چندمعنا. وقتی معانی مختلف این کلمه را مقایسه می‌کنیم متوجه می‌شویم که یک رشته معنائی همه

آنها را بهم متصل میکند و در واقع معانی مختلف آن مجموعاً حوزه‌ای را تشکیل میدهند. به عنوان مثال دیگر «روشن» را میتوان مورد مطالعه قرارداد. «روشن» در مورد فضا یعنی «پرنور» مانند «اطاق روشن»؛ در مورد شخص یعنی «مطلع»؛ در مورد رنگ‌ها یعنی «باز»؛ در مورد مسائل و مطالب یعنی «واضح، آشکار» و مانند آن.

به کاربردن کلمه در مفاهیم نزدیک بهم ممکن است بتدریج حوزه معنایی کلمه را تا آنجا گسترش دهد که ارتباط بین معانی مختلف آن ضعیف و رفته رفته محو شود. وقتی این ارتباط گسیخته شود کلمه در ظاهر معانی نامتجانس و بی ارتباطی پیدا میکند و این یکی از راه‌هایی است که باعث پیدایش هم‌آوایی میشود. دور شدن معانی یا ضعیف شدن رابطه را در مورد معانی کلمه «سر» در مثال‌های زیر میتوان ملاحظه کرد:

معنی	مثال
کله	سراورا تراشید
بالا	سرکوه
اول	سر سرما وزمستان
روی	سر حرفی ایستادن
خیال - فکر	سر جنگ
دور	سر میز

۲- یکی دیگر از راه‌های پیدایش چند معنایی استعمال تخصصی کلمه است. بسیاری واژه‌ها علاوه بر معنی عمومی خود در حرفه‌های مختلف معانی خاصی پیدا میکنند. این کلمات نخست در عباراتی به کار برده میشوند ولی بعد به علت کثرت استعمال عبارات کوتاه میشوند و معنی

تمام عبارات در داخل یک کلمه فشرده میشود ، به مثال های زیر توجه فرمائید .

مخلوط	در اصطلاح بستنی فروشی یعنی «مخلوط بستنی و فالوده»
دستی	در اصطلاح راننده ها یعنی «ترمز دستی»
مشمول	در اصطلاح نظام وظیفه یعنی «مشمول قانون نظام وظیفه»
عمل	در اصطلاح طب یعنی «عمل جراحی»
اصلاح	در اصطلاح سلمانی یعنی «اصلاح مو»
پاك كن و تراش	در اصطلاح بچه های مدرسه یعنی «مداد پاك كن و مداد تراش»

وقتی این کلمات از جرگه اهل فن خارج شدند و با صورت کوتاه شده خود در زبان مردم وارد شدند، چند معنائی کلمه که از این راه ایجاد شده عمومیت پیدا میکند و باقی میماند . از مثال های بالا «مشمول» ، «عمل» و «اصلاح» را میتوان از این گروه دانست .

چند معنائی اگرچه گاهی ایجاد ابهام میکنند و ارتباط زبانی را مختل مینماید ، با وجود این در کارآئی زبان نقش بسیار مهمی دارد . اگر امکان چند معنائی در زبان نبود ، بار حافظه بسیار سنگین میشد زیرا ما مجبور بودیم برای هر موضوع قابل درکی واژه جداگانه ای داشته باشیم و آن را در نظام واژگان خود وارد نمائیم . برخلاف اعتقاد کسانی که وجود کلمات چند معنا را عیب زبان میدانند ، باید بخاطر داشت که پدیده چند معنائی در اقتصاد زبان نقش ارزنده ای دارد .

فریدون بدره‌ای

دانشگاه تهران

ایهامات ساختمانی در زبان فارسی

آنچه در این محضر شریف تحت عنوان ایهامات ساختمانی در زبان فارسی به استحضار می‌رسد تحقیق کامل در این زمینه نیست بلکه اشاره‌ای است مختصر به اینکه بعضی از ساختمانهای زبان فارسی ذاتاً دارای ایهام هستند، و جلب توجه پژوهشگران به این نکته که تحقیق و بررسی این ایهامات هم از جهت « در زمانی » Diachronic و هم از نظر « همزمانی » Synchronic حائز اهمیت و درخور توجه بسیار است. زیرا تحقیق دقیق در این زمینه بخصوص از لحاظ تاریخی معلوم می‌سازد که چرا بسیاری از ساختمانهای زبان فارسی در طول زمان تحول پذیرفته و یا از میان رفته و چرا بعضی صورتهای زبانی محافظه کارانه باقی مانده است.

* *

ایهام را قدمای ما چنین تعریف کرده‌اند: « ایهام به پارسی به گمان افکندن بود و به اصطلاح اهل نظم عبارتست از لفظی که دو معنی دهد یکی قریب و یکی بعید و این را تخیل نیز خوانند »^۱ اما ما به پیروی از ویلیام امپسن William Empson منقذ و ادیب انگلیسی که شاید معتبرترین تحقیق را درباره ایهامات به عمل آورده باشد ایهام را به معنای بسیار وسیعتری مورد نظر قرار داده‌ایم که ایهامی که قدما از آن نام برده‌اند قسم کوچکی از آن است.

ما هر صورت و طرح زبانی را که در آن واحد بتواند عکس‌العملهای متفاوتی در ما نسبت به آن قطعه از گفتار برانگیزد از جمله ایهامات شمرده‌ایم.^۲ با چنین تعریفی بسیاری از مباحث زبان‌شناسی می‌تواند تحت عنوان کلی ایهام قرار گیرد. مثلاً آنچه قدمای ما «مشتراك» و «متشابه» نامیده‌اند و در زبان‌شناسی جدید از آن به نام «چندمعنایی» و «هماوایی» یعنی polysemy و Homonym اسم می‌برند و یا آنچه علمای بدیع ذیل نام «تجنیس» و «ذولغتن» نام برده‌اند از جمله ایهامات شناخته می‌شود.^۳

ایهام از نظر زبان‌شناسی سه صورت عمده دارد^۴: آوایی Phonetic واژگانی Lexical و دستوری، یا به تعبیر ما، ساختمانی Grammatical or Structural

۱- ایهامات آوایی. تشابه تلفظ صورتهای زبانی، خواه این صورتهای منفرد یا در ارتباط بایکدیگر باشند، ممکن است موجب ایهام گردند. کلماتی چون خوار - خار و خواست - خاست و گور - گور به علت داشتن ساختمان آوایی مشابه می‌توانند در گفتگو موجب ایهام گردند.

ایهاماتی که از متشابهات یعنی کلمات هماوا برمی‌خیزد ممکن است در زبان فارسی به علت کمبود و محدود بودن این نوع کلمات ناچیز جلوه کند، ولی در بعضی از زبانها که مقدار متشابهات یا کلمات هماوا فراوان است تحقیق در ایهامات آوایی اهمیت فراوان دارد. را برت بریج در تحقیقی که درباره کلمات هماوا در زبان انگلیسی کرده است نوشته

است که در زبان انگلیسی در حدود ۱۶۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه هم‌آوا وجود دارد. با توجه به اینکه مقدار لغاتی که یک فرد تحصیل کرده در مکالمات خود به کار می‌برد بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ کلمه است، و با توجه به اینکه بیشتر ۱۶۰۰ لغت هم‌آوای موجود در زبان انگلیسی از جمله این لغات مورد استعمال روزمره هستند، معلوم می‌شود که ایهاماتی که از این کلمات تولید می‌شود چقدر زیاد و تا چه حد درخور اعتنا است.^۵

۲ - ایهامات واژگانی - این نوع ایهام شاید رایجترین نوع ایهامات باشد، و از این جا نتیجه می‌شود که ممکن است واژه‌ای دارای چند معنا باشد و از این لحاظ استعمال آن در یک بافت زبانی خاص طوری باشد که بیش از یک معنای آن متبادر به ذهن شود؛ مثل کلمه شیر در جمله شیرباز است که هم می‌تواند به معنای آنکه شیر (حیوان درنده) باز است باشد و هم به معنای شیرآب باز است.

بدیهی است که بسیاری از کلمات هم‌آوا یعنی کلماتی که ساختمان آوایی مشابه دارند، خواه این تشابه در تلفظ باشد، یا در هجی و تلفظ هردو، موجب ایهامات واژگانی می‌شوند.

مثال آن خار به معنای تیغ بوته گل و خوار به معنای زبون است که در جمله‌ای چون «خود را Xār مگیر تا گل گلستان هنر باشی» فارغ از صورت نوشتاری جمله، Xār می‌تواند به هردو معنی گرفته شود.

۳- **ایهامات ساختمانی**، که شامل ایهامات صرفی یا سورفو- لوژیکی و ایهامات نحوی می‌شود و پیدایش آن ممکن است علل مختلف داشته باشد که بعداً به اختصار از آنها یاد خواهیم کرد.

یاد آوری یک نکته در اینجا ضروری است که بعضی از آنچه در دستوره‌های زبان فارسی تحت عنوان مبهمات و کنایات آمده است به لحاظی از زمره ایهامات اند. از آن جمله است ضمائر فارسی که از لحاظ جنسیت ایهام دارند و جز به مدد شواهد متنی یا خارجی نمی‌توان حدس زد که مرجع این ضمائر مرد هستند یا زن. مثلاً وقتی که می‌گوئیم او رفت یا شما گفتید یا ایشان کارشان را خوب انجام دادند، به هیچ وجه معلوم نیست که مرجع «او» و «شما» و «ایشان» مذکر است یا مؤنث.

اما از آنجا که اینگونه ایهامات به نظر من وضع خاصی در قبال دیگر ایهامات ساختمانی دارند، با آنکه در متن ساختمان زبان فارسی قرار دارند، در اینجا مطرح نشده‌اند، اما طرداً للباب در اینجا از آنها سخن به میان آمد تا برای محققانی که می‌خواهند در این زمینه پژوهش کنند ناشناخته نمانند. ایهاماتی از این قبیل بخصوص در ترجمه آثار ادبی فارسی به زبانهای دیگر، خاصه زبانهایی که در آنها مقوله جنسیت از مقولات اجباری است، تولید اشکال فراوان می‌کند. زیرا چه بسیار که مترجم نمی‌داند که مثلاً ضمیر او را در یک غزل حافظ باید به ضمیر مؤنث یا ضمیر مذکر ترجمه کند.

باری اجازه بدهید از این بیشتر درباره ایهام و ایهامات توضیح

ندهیم و چند کلمه‌ای هم دربارهٔ ساختمان سخن بگوئیم ، و معلوم داریم که وقتی که می‌گوییم « ساختمان زبان فارسی » مراد ما از ساختمان چیست .

مهمترین خصیصهٔ زبانشناسی جدید مانند بسیاری از علوم دیگر توجه به ساختمان است . مراد از ساختمان در زبانشناسی آنست که هرزبانی دستگاهی از روابط است ، و یا به عبارت دقیقتر مجموعه‌ای از دستگاهها یا سیستمهاست که روابط متقابل با یکدیگر دارند ، و عناصر تشکیل دهندهٔ این دستگاهها فارغ از روابطی که در هر دستگاهی بین آنها وجود دارد ارزشی ندارند.^۶

معمولاً شبکهٔ روابطی که میان اجزا و عناصر یک دستگاه وجود دارد محدود است و بی‌نهایت نیست . زیرا اگر بی‌نهایت می‌بود دستگاه مفهومی نمی‌توانست داشته باشد . شبکهٔ روابط یک دستگاه در یک زبان در طول تاریخ آن زبان یکسان نمی‌ماند بلکه تحول و تغییر می‌پذیرد . اما تحولات ساختمانها و صورتهای زبانی همیشه تحت تأثیر دو اصل پابرجا و همیشگی صورت می‌گیرد . یکی نیاز آدمی به پیام رسانی و دیگر گرایش او به اینکه برای رسیدن به هدف و غایت خود کمترین کوشش را به خرج دهد . جورج زیف در کتاب معروف خود به نام « رفتار انسانی و اصل کمترین کوشش » نشان داده‌است که اصل اخیر بر تمام رفتارهای آدمی حکم فرماست ، و از آنجا که زبان نیز یکی از رفتارهای آدمی است اصل کمترین کوشش بر زبان نیز سیطره دارد و ساده شدن بسیاری از صورتهای زبانی یا کمتر شدن عناصر یک دستگاه ، و یا تقلیل شبکهٔ روابط میان عناصر یک دستگاه ، تا حد زیادی ناشی از این اصل است.^۷

مثلاً دستگاه عدد در زبان فارسی که در دوره هخامنشیان سه عنصر مفرد وثنیه و جمع داشته و این عناصر از جهت مقوله جنسیت نیز سه حالت مذکر و مونث و خنثی داشته اند و با توجه به حالات هشتگانه اسم در این زبان شبکه بس پیچیده‌ای از روابط رابه وجود می‌آورده، در زبان فارسی کنونی به یک دستگاه دو عنصری ساده تحول پذیرفته است.

باری منظور این است که با آنکه بسیاری از الگوها و طرح‌های زبانی چه از نظر دشواریهای صوری و چه از نظر ایهامات معنایی ساده شده‌اند، مع‌هذا بعضی از ساختمانهای زبانی هنوز ایهام و دو پهلویی دارند و این ایهام و دوپهلویی خاص ساختمان و طرح بندی بخصوص آنهاست و دخلی به صحت و سقم دستوری آنها ندارد. به عبارت دیگر، همچنانکه در منطق بعضی از صورتهای منطقی ذاتاً درست و بعضی ذاتاً دروغ‌اند، بعضی از ساختمانهای زبانی نیز با آنکه از لحاظ دستوری مطابق نُرْم و قاعده هستند ایهام انگیزاند. مثلاً ساختمانی مرکب از:

اسم + اسم + صفت ؛ اسم + صفت + اسم ؛ اسم + ضمیر + صفت .

در زبان فارسی، هرگاه به صورت تتبع اضافات بیاید، ایهام انگیز است زیرا چنین ساختمانی دوشق را متبادر به ذهن می‌سازد؛ یکی آنکه صفت متعلق به اسم آخری است، و دیگر آنکه صفت متعلق به مجموع ترکیب اضافی پیش از خود است. مثال کلاسیک چنین ساختمانی شعر

معروف سعدی است که همه ما از دوران دبستان با آن آشنا هستیم :

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

که **ناقص عقل** می تواند هم صفت وزیر و هم صفت ترکیب اضافی **پسران وزیر** محسوب شود. امروز چنین ساختمانی در زبان فارسی به علت ایهام انگیزی شدیدی که دارد تقریباً مطرود شده است، و حال آنکه با تصفحی در اوراق قدیم ادبیات فارسی شاید بتوان صدها نمونه از این گونه ساختمان پیدا کرد.

مع هذا، در زبان فارسی امروز هنوز گاهی این نوع ساختمان استعمال می شود. مثلاً به این عبارت که از روی اعلان مغازه ای یادداشت کرده ام توجه فرمایید. **پنیر خوب ليقوان موجود است**. که ایهام آن واضح است زیرا هم می تواند چنین تعبیر شود **پنیر خوب که خاص ليقوان است و هم پنیر ليقوان اما نوع خوبش موجود است**.

اصولاً ساختمان ترکیبات اضافی در زبان فارسی از جمله ساختمانهایی است که ایهام برمی انگیزند، اما ایهام انگیزی آنها گاهی ناشی از روابط بین اجزاء است مانند مثالهای بالا و گاهی ناشی از آن است که یکی از اجزاء (درین مورد مضاف الیه) بین طبقات دستوری مختلف مشترك است، و از این رو ذهن شنونده یا خواننده ممکن است در آن واحد متوجه معنای آن در هر دو طبقه دستوری شود و در نتیجه مردد ماند که مراد گوینده کدام است.

ساختمانی چون **مرد خیاط یا مرد هنرمند** در زبان فارسی ایهام

انگیز نیست، اما ساختمانی چون زن خیاط یا همسر هنرمند ایهام انگیز است زیرا خیاط و هنرمند در بافت اول فقط تعلق به یک طبقه دستوری دارند، یعنی طبقه صفت، و حال آنکه دریافت دوم تعلق به دو طبقه دستوری دارند یعنی طبقه اسم و طبقه صفت. از این رو معنایی که از آنها متبنا در به ذهن می‌شود ایهام دارد و شنونده یا خواننده اگر شواهد متنی و عینی وی را یاری نکند نمی‌داند که مراد زن مرد خیاط است یا زنی که خیاط است؛ و یا مراد همسر مرد هنرمند است یا همسری که خود هنرمند است:

« معلمین انگلیسی امروز از اداره روزنامه اطلاعات دیدن کردند. »

که دو معنی دارد یکی آنکه معلمین زبان انگلیسی و دیگر آنکه معلمینی که انگلیسی هستند.

بسیاری از ایهاماتی که علمای بدیع در کتب مربوط ذکر کرده‌اند از نوع اخیر است، اما توجیح ساختمان آنها برخلاف آنچه نوشته‌اند به خاطر آن است که کلمات ایهام دار مورد نظر دو معنا دارند، بلکه از آنجهت است که کلمات مورد نظر متعلق به دو طبقه دستوری هستند. مثلاً به این شعر از فرصت شیرازی که در مبحث ایهام به مثال آورده شده است توجه فرمائید:

وعده کردی که کشی فرصت خود را روزی

فرصت اریافتی آن عهد فراموش مکن

که ایهام‌واژه فرصت در آن نیست که دو معنا دارد، بلکه ناشی از

آن است فرصت که در مصرع اول متعلق به طبقه اسم و در مصرع دوم مربوط به طبقه اسناد است. تفاوت این دو توجیح البته برحضر محترم آشکار است، زیرا به فرض اول ما با یک ایهام واژگانی و در صورت دوم با یک ایهام ساختمانی رو برو هستیم.

ایهاماتی که از ایهام روابط بین کلمات سرچشمه می گیرند در زبان فارسی منحصر به آنچه در بالا ذکر کردیم نیست. ساختمانی مرکب از:

اسم + و + اسم ... + صفت

اسم + و + اسم + صفت + و + صفت

نیز در زبان فارسی ایهام انگیز است، زیرا در ساختمان اول معلوم نیست که صفت متعلق به هردو یا هر چند اسمی است که پیش از آن آمده است، یا فقط متعلق به اسم دوم؛ مثلاً میز و صندلی زیبا یا باغها و صحراهای سبز که صفت زیبا می تواند متعلق به میز و صندلی هردو یا فقط متعلق به صندلی باشد، و همچنین صفت سبزی می تواند متعلق به صحرا یا متعلق به باغها و صحراها هردو باشد. یا این مثال دیگر، شمشیر، سپر، و کمان پهلوانی را برداشت، که صفت «پهلوانی» می تواند منسوب به هر سه موصوف مقدم، و یا فقط مربوط به «کمان» باشد. در مورد ساختمان دوم نیز همین وضع موجود است جز آنکه وقتی که صفات هم چون موصوفها متعدد باشند، ایهام در این است که آیا هر صفتی به ترتیب تقدم و تاخر متعلق به موصوفی است یا نه تمام صفتها مربوط به هریک از موصوفهاست. به هر حال، چنین ایهاماتی که مورد اخیر آن در اغلب

دستورهای زبان فارسی نیز مورد توجه قرار گرفته است، ناشی از روابط بین کلمات است. ایهامات ناشی از ضعف رابطه میان صفت و موصوف حتی در جملاتی که یک گروه وصفی مسندالیه یا مسندی را توصیف می‌کند وجود دارد. مثلاً در این جمله «چنین دانشمند و متاله و فقیه‌ای که بخواهد اعتقاد مردم را از خداوند سلب کند درخور احترام نیست»، گروه وصفی «که بخواهد اعتقاد مردم را از خدا سلب کند» می‌تواند هم مربوط به فقیه هم به متاله و هم دانشمند باشد یا فقط به فقیه.



می‌دانیم در زبان فارسی امروز بین فاعل آمر و فاعل عامل از نظر فعل تفاوتی نیست و از این لحاظ یک سلسله ایهامات ساختمانی پدید می‌آید که در بعضی موارد وجود شواهد متنی یا عینی و یا ذهنی و عقلی آنها را مرتفع می‌سازد، ولی در بسیاری از موارد همچنان ایهام انگیز باقی می‌ماند.

ساختمانی چون ریشم را تراشیدم می‌تواند هم به معنای این باشد که خود ریشم را تراشیدم و هم به معنای اینکه سلمانی ریشم را تراشید، زیرا در استعمال فعل برای فاعل آمر و فاعل عامل تفاوتی نیست.

البته می‌توان در موردی که سلمانی ریش انسان را تراشیده است گفت ریشم را تراشاندیم، ولی چنین ساختمانی متأسفانه در فارسی امروز معمول نیست، و اگر هم استعمال شود تقلید از زبان گذشته‌ای است که امروز رواج ندارد.

در این مورد ایهام حاصله ناشی از درهم آمیختن زیر طبقات یک طبقه دستوری است .

ایهامات ساختمانی در سطح جمله در زبان فارسی بسیار زیاد است، اما متأسفانه از آنجا که فرصت تحقیق کامل در این زمینه برای این بنده فراهم نبود، قلت مواد کار اجازه ندارد که به صورت منظمی طبقه‌بندی و عرضه گردد. از این رو تنها به ذکر مثالی چند مبادرت می‌شود و بحث مستوفی درباره آن را به فرصتی دیگر می‌گذارد. جملات زیر که از روزنامه‌ها و مجلات و کتابهای امروزی برداشته شده است به نظر حقیر همه دارای ساختمانی ایهام انگیز هستند :

پاسبانان مانند سربازان دلیر و شجاع نیستند .

این جمله به نظر من دو معنی می‌دهد : یکی اینکه پاسبانها و سربازها هر دو شجاع نیستند ، و دیگر آنکه پاسبانها و سربازها هر دو شجاع هستند ، اما پاسبانها در شجاعت به پای سربازان نمی‌رسند . تقریباً تمام جملاتی که در فارسی دارای چنین ساختمانی هستند ایهام دارند . ملاحظه فرمائید این هم مثالی دیگر : مینو مانند منیژه زیبا نیست .

که یعنی مینو و منیژه هیچکدام زیبا نیستند ، یا مینو و منیژه هر دو زیبا هستند ، اما مینو در زیبایی به پای منیژه نمی‌رسد .

ساختمان ایهام انگیز دیگری از این نوع ساختمان جمله زیر است :

گنجشکها و سارها هرگز در آن نقطه مانند قسمتهای دیگر باغچه با هم نزاع نمی‌کردند .

که دو معنی دارد: یکی اینکه گنجشکها و سارها در آن نقطه مثل دیگر نقاط باغچه باهم نزاع نمی کردند، و یکی اینکه در آن نقطه نزاع نمی کردند اما در قسمتهای دیگر نزاع می کردند. اکنون به این جمله توجه فرمائید: « وقتی که بزرگسالان چون جنایتکاران و جانیان با کودکان رفتار می کنند چرا آنها نگریزند و چون یاغیان زندگی نکنند.» ایهام جمله در آن است که جنایتکاران و جانیان هم می توانند بر بزرگسالان حمل شود، و هم بر کودکان، در نتیجه دو معنای مختلف را متبادر به ذهن می گرداند. مثالی دیگر از این نوع این جمله است: **خاک و خاکستر زمین را پوشانده بود و چون رولند پای بر زمین می گذاشت به هوا برمی خاست**، که « به هوا برمی خاست » می تواند هم بر رولند و هم بر خاک و خاکستر حمل شود. این جمله دیگر با ساختمانی کاملاً متفاوت باز از زمره ساختمانهای ایهام انگیز زبان فارسی است. « اما گفتن اینکه انگلستان چگونه جایی است برای کسی که همیشه در افریقا زندگی کرده است خیلی مشکل است » که میتواند معنایش این باشد که کسی که در افریقا زندگی کرده است برای او خیلی مشکل است که بگوید انگلستان چگونه جایی است، و یا اینکه خیلی مشکل است نه انسان برای کسی که در افریقا زندگی کرده است تعریف کند که انگلستان چگونه جایی است.

حتی تغییر جای گروهها در این ساختمان ایهام را از میان نمی برد.

ملاحظه فرمائید:

« اما برای کسی که همیشه در افریقا زندگی کرده است گفتن اینکه انگلستان چگونه جایی است مشکل است . »

* * *

نامشخص بودن مرجع ضمیر در بسیاری از ساختمانها موجب ابهام می شود ، در این مورد تجویز دستور نویسان که مرجع ضمیر نزدیکترین نام قبل از آنست نه در مقابل نرم و استعمال تاب مقاومت دارد و نه از ابهام جلوگیری می کند. لطفاً به این جمله توجه فرمائید : « کارمندان دوائر فرعی حق ندارند با کارمندان دوائر اصلی یکت به دو کنند خواه حق با آنها باشد یا نباشد. » که معلوم نیست حق با کارمندان «دوائر فرعی» باشد یا حق با کارمندان «دوائر اصلی» ، و جمله نیز از لحاظ دستوری کاملاً صحیح و مطابق نرم و قاعده است .

* * *

به طور کلی ، از لحاظ نظری ابهامات ساختمانی از دو چیز ناشی می شوند : از ساختمان عناصر سازنده جمله و یا رابطه آنها ، و یا از تعبیر غلط طبقات دستوری عناصر سازای جمله و این برای همه زبانها صادق است . اما طبقه بندی کردن ابهامات برای استفاده عملی کاری است که برای هر زبانی باید براساس ساختمانهای خاص آن زبان صورت گیرد .^۸ گفتنی است که اغلب ابهامات ساختمانی در سطح قرار دارند و تجزیه و تحلیل های عمقی نشان می دهد که هر یک از دوشق یک ساختمان ابهام انگیز در واقع ساختمانی جدا گانه است ، و این امر را ما مرهون زبانشناسی تأویلی Transformational Linguistics هستیم که برخلاف دستور زبان سنتی جمله را ترکیبی خطی نمی داند که به صورت زنجیری از اضافه شدن عناصر الف + ب + ج +

د... درست شده باشد، بلکه ساختمانی مطبق می شمارد، و لذا به ما این امکان را می دهد که بگوییم دو ساختمان که در سطح یکسان می نمایند در تحلیل عمقی ممکن است ساختمانشان یکسان نباشد و به کلی از عناصر سازی مختلفی درست شده باشند. مثال خیلی روشن در این مورد عبارت «دوستی خدا» در ساختمانی نظیر این جمله است: «دوستی خداوند بالا تراز همه چیز است» که ممکن است معنی دهد دوستی و محبتی که خداوند نسبت به مردم دارد» یا «دوستی و محبتی که نسبت به خداوند در قلب ماست.» اما تجزیه و تحلیل عمقی هریک از دوشق ما را با ساختمان متفاوتی رو به رو می سازد. زیرا اگر عبارت مذکور را به معنای اول بگیریم عبارت ما تاویل (یا Transformed) جمله خداوند مردم را دوست دارد» می باشد و اگر مورد دوم را اختیار کنیم عبارت ما تاویل جمله ای چون «مردم خداوند را دوست دارند» می باشد. متشکرم.

یادداشتها

- ۱ - شرف الدین حسن محمد بن رامی تبریزی. حقایق الحقائق. به تصحیح و با حواشی و یادداشتهای سید محمد کاظم امام. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۱ ص ۵۶، «انتشارات دانشگاه تهران ۷۶۶».

۲ - W. Empson, *Seven Typs of Ambiguity* (2nd ed., London, 1949), p.

- ۳ - ذولغتنین یک نوع فن لفظی بدیعی است و عبارتست از استعمال سخنی که به دوربین خوانده شود.

ذولغتن اگر در تلفظ یعنی از لحاظ آوایی در دو زبان یکسان نباشد فقط در نوشتن باشد می تواند یک ایهام خطی محسوب گردد، مثلاً این شعر سلمان ساوجی که در فارسی و عربی هر دو معنی دارد یک نوع ایهام خطی محسوب می شود.

باد جنانی جان بهاری آب روانی سد قراری

نه در عربی یعنی = دل من هلاک شد، شکوفه من سیاه شد، بازگشت و سرا روایت کرد، بربست آرام و قرار مرا. همچنین است شعری که شمس قیس آن را وسیله ای برای دست انداختن آن فقیه بی سواد اما پرمدعا قرار داده است زیرا فقیه بیچاره «اخرجه» (= آخرچه) را «آخرجه خوانده است. آن شعر این است:

دنیا به مراد رانده گیر اخرجه

صد نامه عمر خوانده گیر اخرجه

نگاه کنید به شمس قیس رازی، *المجم فی معانی اشعار العجم*، به تصحیح محمد قزوینی و به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران. دانشگاه تهران، «انتشارات دانشگاه تهران»، ص ۵۶

4. Stephen Ulman, *Semantics, An Introduction to Science of Meaning*. Oxford, Basil Blackwell, 1964, P. 156.

5. *Ibid. Op. Cit.* P. 181.

9. John Lyons, *Introduction to Theoretical Linguistics*, Cambridge, University Press, 1968.

۷ - توضیح مختصر و روشن درباره اصل کمترین کوشش و تأثیر

آن از لحاظ تحول زبان راسی توان در کتابهای زیر از اندر مارتینه زبانشناس
فرانسوی یافت.

André Martinet, *Element of General Lingisituics*, Trans.
Elizabeth Palmer. London, Faber Ltd., 1964, p. 167. *ibidem*,
A Functinnal View of Language. Oxford, at Clarendon Press, 1962,
136 ff.

اما اثر کلاسیک و جامع و منحصر بفرد در این زمینه همانا کتاب
زیف است :

George K. Zipf, *Human Behaviour and Principle of Least Effort*
(Cambridge, Mass., 1949).

8- John Lyons, *Op cit* p. 213 and 249.

بیدالله ثمره

دانشگاه تهران

ساختمان فونولوژیکی هجا

در فارسی تهرانی

ماده مورد مطالعه این تحقیق واحد ساختی بزرگتر از واج یعنی هجا است که در برگیرنده واکه (مصوت) و همخوان (صامت) بوده و بر مبنای آن بآسانی میتوان ساختمان لغت و یا هرواحد ساختی بزرگتری را تجزیه و توصیف نمود. بنا به سنت واکه (مصوت) مرکز هجا را تشکیل میدهد، ولی علاوه بر این، دلائل فونولوژیکی یعنی توزیع واجها و نیز اقتصاد تجزیه، انتخاب واکه را بعنوان مرکز هجا منطقی و موجه می نماید. با این ترتیب همخوان (صامت) یک نوع نقش حاشیه ای در هجا بعهدہ دارد.

هدف این مقاله کشف و استخراج قوانین و اصولی است که بر مبنای آن هجا در زبان فارسی بنا میگردد و یا بعبارت دیگر بدست آوردن الگوهای ساختمانی هجای فارسی است.

ساختمان هجا در این تحقیق در چارچوبه لغات یک هجائی مورد مطالعه قرار گرفته، ولی در عین حال لغات چند هجائی از نظر دورنمانده اند. این انتخاب در عین وافی بودن به مقصود تصویری از ساختمان لغات یک هجائی را نیز بدست میدهد که خود میتواند مبنای کار دیگری قرار گیرد.

برای استخراج و تهیه لیست کامل لغات از فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین و فرهنگ بزرگ حمیم استفاده شده است. در این راه کلیه لغات رایج در فارسی تهرانی چه در زبان محاوره و چه در زبان نوشتاری و ادبی بدون در نظر گرفتن ریشه و بنیاد و موطن اصلی آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند. با در نظر گرفتن واجگان فارسی تهرانی که عبارتست از:

/ p , b , t , d , k , g , G , ? , č , j , f , v ,
s , z , š , ž , x , h , m , n , l , r , y , i , e , æ ,
a , o , u , ei , ou /

ساختمان هجا را میتوان به سه قسمت آغازی ، مرکزی و پایانی بخش کرد.

از آنجا که هجا در زبان فارسی با واکه آغاز نمیکرد و از طرف دیگر هیچ مجموعه دوهمخوانی در آغاز هجا قبل از واکه قرار نمیگیرد بنا بر این ساختمان قسمت آغازی هجا عبارت از یک همخوان است . در قسمت بعد از واکه یا قسمت پایانی چهار امکان ساختمانی وجود دارد :

۱ - بی همخوانی یا صفر همخوانی

۲ - تک همخوانی

۳ - مجموعه دوهمخوانی

۴ - مجموعه سه همخوانی

در اینجا سه مسأله مطرح میشود :

۱ - رابطه ساختمانی بین همخوان آغازی و واکه مرکزی .

۲ - رابطه ساختمانی بین واکه و همخوانهای بعد از آن .

۳ - رابطه ساختمانی بین همخوانها در مجموعه های دو همخوانی و سه همخوانی .

در زیر ما بسه سؤال فوق پاسخ خواهیم داد .

۱ - رابطه ساختمانی بین همخوان آغازی و واکه مرکزی

تمام همخوانها ممکن است در آغاز هجا قبل از هر واکه واقع شوند
بجز در موارد زیر :

الف - /p, v/ قبل از /ou/ دیده نمیشوند .

ب - /č/ قبل از /ci/ قرار نمیگیرد .

پ - /ž/ قبل از /ou, ei/ واقع نمیشود .

ظاهراً دلیل خلاء فوق کمی وقوع این واجها در گفتار است .

۲ - رابطه ساختمانی بین واکه و همخوانهای بعد از آن

الف - صنف همخوانی بعد از تمام واکه ها امکان پذیر است .

ب - تک همخوانی :

هر همخوانی بعنوان یک واحد پایانی هجا ممکن است بعد از هر

واکه ای قرار گیرد بجز در موارد زیر :

۱ - /p, č, y/ بعد از /ou, ei/ واقع نمیشوند .

۲ - /G, h, z/ بعد از /ci/ قرار نمیگیرند .

۳ - /g/ بعد از /e, o, ei, ou/ دیده نمیشود .

۴ - /v/ بعد از /u, ei, ou/ قرار نمیگیرد .

۵ - /z/ بعد از /i, ei, ou/ واقع نمیشود.

۶ - /x/ بعد از /ou/ دیده نمیشود.

چنانکه ملاحظه میشود در اینجا نیز خلاء بیشتر مربوط به /ei, ou/ بدلیل کمی وقوع است. هم‌چنین است /g/ و /z/ که واجهای تا حدی کم وقوع هستند بخصوص در موضع پایانی. ولی خلاء /uv/ و /oux/ بنظر میرسد که اتفاقی باشد.

پ - مجموعه‌های دوهمخوانی :

۱ - رابطه ساختمانی بین همخوانها در موضع پایانی هجا مجموعه‌های دوهمخوانی الگوهای پیچیده‌ای دارند. برای تدوین اصول و قوانین ساختمانی این الگوها ابتدا بایستی روابط بین همخوانها را در چارچوب مجموعه‌هائی که تشکیل میدهند مورد بررسی قرار داد. هنگام مطالعه این مجموعه‌ها مشاهده میگردد که :

الف - باتوجه به شماره همخوانهای فارسی حداکثر تعداد ممکن مجموعه‌های دوهمخوانی $23 \times 23 = 529$ است، ولی عملاً فقط ۱۸۳ مجموعه در موضع پایانی هجا یافت میشود (رجوع شود به جدول ۱ ص ۶۶ و لیست شماره ۲ ص ۶۷).

این خلاء بیشتر در اثر محدودیتهای ساختمانی زیر بوجود آمده است.
ب - مجموعه دوهمخوانی واقع در یک هجا لزوماً از دو واج گوناگون تألیف سی گردد و مجموعه‌هایی که از دو واج یکسان تألیف یافته‌اند فقط در محل مقطع هجائی میتوانند واقع شوند.

پ - واجهای جفتی که اختلاف آنها تنها در آواست بدنبال یکدیگر در یک هجا قرار نمیگیرند. در اینجا یک استثناء وجود دارد و آن مجموعه

/fv/ در کلمه عربی æfv? است. ولی باید در نظر داشت که تلفظ عادی این کلمه [æ : f] است یعنی با /æ/ بلند و حذف کامل /v/.
ت - واجهای صفیری بلافاصله پس از یکدیگر در هجا واقع نمیشوند.

ث - /l/ و /r/ در یک هجا بایکدیگر ترکیب نمیشوند.
ج - واجهایی که محل تولید آنها یکسان است در توالی فوری قرار نمیگیرند.
در اینجا سه استثناء وجود دارد که هر یک دارای فقط یک مورد مثال است:

/mb/ و /mp/ در دو کلمه عاریتی بسیار اخیر bomb و pomp
سومی /rn/ در کلمه عربی Garn.

علاوه بر موارد فوق محدودیتهای زیر نیز در ساختمان مجموعه های دوهمخوانی حکمفرماست:

چ - در ایجاد مجموعه های دوهمخوانی بعضی واجها شرکت بسیار محدود دارند. واجهای مذکور را میتوان بدو گروه تقسیم کرد:

گروه اول /p, ʒ/، که در هیچ مجموعه ای دیده نمیشوند بجز /mp/
در کلمه عاریتی pomp. گروه دوم در بعضی مجموعه ها آنهم فقط بعنوان جزء دوم واقع میشوند. این واجها عبارتند از /ɛ/ که فقط بعد از /r/ میآید و /g/ که تنها پس از /r, n/ قرار میگیرد و /y/ که فقط بعد از /h, ʒ, f, ?/ واقع میشود و /v/ که اصولاً یک واج پایانی است.

ح - تعداد احتمالی مجموعه هایی که از دو واج دارای نحوه تولید

یکسان تشکیل میگردند نزدیک به ۴ تا ۵ برابر تعداد واقعی این نوع مجموعه هاست که در هجا دیده میشوند. عبارت دیگر از ۴ مجموعه احتمالی انفجاری - انفجاری فقط ۱ مجموعه، و از ۱ مجموعه احتمالی سایشی - سایشی فقط ۲ مجموعه عملاً وجود دارد (نگاه کنید به جدول ۱ ص ۶۶ و لیست شماره ۲ ص ۶۷). مسئول قسمتی از این خلاء محدودیتهائی است که در بالا بدان اشاره شد و قسمتی دیگر از این خلاء در اثر فشارهای ساختی زبان بوجود آمده و شاید پاره ای دیگر از آن اتفاقی باشد.

خ - در بین مجموعه هائی که از دو واج دارای نحوه تولید مختلف تشکیل شده اند نیز خلاء قابل ملاحظه ای دیده میشود. بدین معنی که از تعداد ۱ مجموعه احتمالی انفجاری - سایشی، و سایشی - انفجاری فقط ۲ انفجاری - سایشی و ۲ سایشی - انفجاری یعنی تقریباً ۱/۴ تعداد بالقوه آنها وجود دارد (جدول ۱ ص ۶۶ و لیست شماره ۲ ص ۶۷).

د - فعالترین واجها در ایجاد مجموعه های دوهمخوانی $/m, n, r, l/$ میباشد که صرف نظر از محدودیتهائی که در بالا بدان اشاره شد و نیز پاره ای عوامل اتفاقی دیگر حد وسیعتری در تولید این مجموعه ها دارند.

۲- رابطه ساختمانی بین واکه و اولین جزء مجموعه دوهمخوانی

در هجا.

توزیع واکه ها قبل از مجموعه های دوهمخوانی تا حد وسیعی بستگی به نوع همخوان دارد. در حقیقت یک رابطه مشخص بین واکه و هریک از دوهمخوان بعد از آن دیده میشود. اصول و قوانین این رابطه بعضی محدودیتهای ساختی را از لحاظ توزیع واکه و همخوان در هجا

وجود می‌آورد. عبارت دیگر همخوان‌ها هنگامیکه نقش عضویت یک مجموعه را ایفا میکنند نمیتوانند با آزادی بعد از هرواکه‌ای قرار گیرند و واکه‌ها نیز قادر نیستند با آزادی قبل از هر مجموعه‌ای واقع شوند در حالیکه چنانکه قبلاً ذکر شد همخوانها و واکه‌ها هنگامیکه بطور مستقل نقش یک واحد پایانی و یا در مورد واکه‌ها نقش یک واحد ماقبل پایانی هجا را برعهده دارند از لحاظ توزیع دارای آزادی کامل میباشند.

واکه‌ها را از لحاظ وقوع قبل از مجموعه‌های دوهمخوانی و برمنای جزء اول مجموعه‌های دوهمخوانی بعد از آنها میتوان بسه گروه ساختی متمایز تقسیم کرد:

گروه اول آنهایی هستند که دارای توزیع نامحدودند. این واکه‌ها که عبارتند از /æ, e, o/ قدرت واقع شدن قبل از هر مجموعه‌ای را دارا میباشند. در اینجا یک استثناء وجود دارد و آن /e/ است که قبل از مجموعه‌هایی که جزء اولشان /x/ باشد واقع نمیشود.

گروه دوم یعنی /i, a, u/ دارای توزیع بسیار محدودند. این واکه‌ها قبل از مجموعه‌هایی که جزء اولشان /G, ʔ, j, z, h, m/ باشد قرار نمیگیرند. باین لیست باید واجهای /b, t, d, k, n, l, r/ را اضافه کرد زیرا تعداد بسیار کمی از مجموعه‌های این واجها آنهم فقط در لغات عاریتی بعد از سه واکه گروه دوم واقع میشوند. این لغات عاریتی عبارتند از:

لیست شماره ۱

kabl	کابل
dubl	دوبل
fibr	فیبر
ritm	ریتم
litr	لیتر
pudr	پودر
vaks	واکس
fiks	فیکس
luks	لوکس
sant	سانت
šans	شانس
dans	دانس
band	باند
bank	بانک
tank	تانک
ring	رینگ
malt	مالت
sirk	سیرک
burs	بورس

از این قانون فقط سه لغت فارسی الاصل *bang* و *dang* و *pars* مستثنی هستند.

قواعد توزیع واقعی /i, a, u/ قبل از مجموعه های دوهمخوانی در هجا بقرار زیر است :

۱ - مجموعه‌هائی که جزء اول آنها /x, s, f/ باشد بعد از هر سه واکه ممکن است قرار گیرند.

۲ - مجموعه‌هائی که جزء اول آنها /ʃ/ باشد فقط بعد از /a, u/ میتوانند واقع شوند.

قابل توجه است که جزء دوم مجموعه‌های مذکور در بالا بایستگی لزوماً /t/ باشد تا بتوانند به از سه واکه گروه دوم قرار گیرند یعنی -
/xt/, /ʃt/, /ft/, /st/. در اینجا دلالت از این قاعده مستثنی هستند یکی kušk و دیگری bafG (نام شهرستانی از توابع یزد). تعداد زیادی از این مجموعه‌ها در صورتهای اشتقاقی (Derivational) و صرفی (Inflectional) یافت میشود مانند kašt, saxt, ?ist و جز آن.

گروه سوم آنهائی هستند که قبل از هیچ مجموعه دوهمخوانی در هجا قرار نمیگیرند. اعضاء این گروه عبارتند از /ei, ou/.

چنانکه ملاحظه میگردد واکه‌های بسیط از لحاظ نقش و طرز عملی که قبل از مجموعه‌های دوهمخوانی دارند در دو گروه متمایز از یکدیگر قرار میگیرند. جالب اینجاست که این دو گروه ساختمانی واکه با دو گروه سنتی واکه «بلند» و «کوتاه» تطابق کامل دارد. بدون شک عامل طول نیز در /ei, ou/ موجب عدم وقوع آنها قبل از مجموعه‌های دوهمخوانی است، زیرا همانطور که دیدیم وقوع واکه‌های بسیط بلند هم قبل از مجموعه‌های دوهمخوانی در مقایسه با واکه‌های کوتاه بسیار نادر و ناچیز است.

۳ - رابطه ساختمانی بین واکه و دومین جزء مجموعه‌های دوهمخوانی

علاوه بر رابطه ساختمانی بین واکه و اولین همخوان که شرح آن گذشت رابطه ساختمانی دیگری بین واکه از یک طرف و دومین جزء مجموعه های دوهمخوانی از طرف دیگر دیده میشود. با مطالعه نوع همخوانی که نقش دومین عضو یک مجموعه را دارد و نوع واکه ای که قبل از مجموعه واقع میشود این حقیقت بدست میآید که رابطه بین واکه ها و اولین همخوان مجموعه های دوهمخوانی یک نقش ساختی عمومی و وظیفه مشترک بین همه اعضا یک گروه واکه ای است در صورتیکه رابطه واکه و دومین همخوان مجموعه های دوهمخوانی یک نقش ساختی اختصاصی متعلق به واکه مورد نظر میباشد و ممکن است که واکه دیگری از همان گروه دارای چنین نقشی باشد یا نباشد. برای روشن شدن موضوع، رفتار واکه های کوتاه که اعضا گروه اول هستند با اولین همخوان مجموعه های یکسان است در حالیکه نقش و عملکرد هریک از واکه های مذکور از لحاظ همخوان دوم مجموعه ها بکلی متفاوت و اختصاصی است. مثلاً /e, æ, o/ بطوریکسان میتوانند قبل از مجموعه هائیکه جزء اول آنها b باشد قرار گیرند. این یک نقش ساختی عمومی و مشترک بین هر سه واکه است ولی فقط /æ/ میتواند قبل از /pt/ و یا فقط /e/ میتواند قبل از /bG/ قرار گیرد.

در زیر ما این رابطه ساختی را از طریق بررسی نوع همخوان دوم مجموعه های مختلف و نوع واکه هائیکه قبل از این مجموعه ها قرار میگیرند مورد مطالعه قرار میدهیم.

از جهت سهولت کار هر مجموعه ای بنام جزء اول آن خوانده خواهد

شد. مثلاً مراد از مجموعه‌های B کلیه مجموعه‌هائیهست که جزء اول آنها b میباشد.

الف - مجموعه‌های B که جزء دوشان $/t, d, k, z, x, l/$ باشد فقط بعداز $/æ/$ قرار میگیرند^(۱).

bn و bs و b? بعداز $/æ, o/$ واقع میشوند. bn همچنین بعداز $/c/$ فقط دریک لغت ادبی کهنه یعنی ebn? دیده میشود.

br و bš بعداز $/c, æ/$ و bh بعداز $/e, o/$ و bq فقط بعداز $/c/$ قرار میگیرد.

ب - مجموعه‌های T که جزء دوم آنها $/l, n, m, h, ?, G/$ باشد فقط بعداز $/æ/$ قرار میگیرند.

tr بعداز هر سه واکه $/o, æ, c/$ و tf بعداز $/æ, c/$ و tk فقط بعداز $/o/$ واقع میشود.

پ - مجموعه‌های D که جزء دوم آنها $/s, l, h, v/$ باشد فقط بعداز $/æ/$ واقع میشوند. ds بعداز $/o/$ نیز در کلمه sods دیده میشود.

dr بعداز $/e, æ/$ و dG فقط بعداز $/c/$ قرار میگیرد.

ت - ks فقط بعداز $/æ/$ قرار میگیرد ولی در لغات بیگانه عاریتی بعداز $/e, o, a/$ نیز واقع میشود مانند vaks, boks, seks.

km و kn فقط بعداز $/o/$ واقع میشوند.

kr بعداز هر سه واکه و kl فقط بعداز $/c/$ قرار میگیرد. مجموعه

۱ - برای مثال هر یک از این مجموعه‌ها نگاه کنید به لیست شماره ۳ ص ۶۹

اخیر در یک لغت مهجور یعنی ækl ? بعداز /æ/ نیز دیده میشود.
ث - مجموعه های G که جزء دوم آنها /b, d, ʔ, f, v, s, š, r/ باشد فقط بعداز /æ/ واقع میشوند. Gd بعداز /e/ نیز در لغت مهجور eGd ? و بعداز /o/ در کلمه soGd دیده میشود.

Gh و Gt فقط بعداز /e/ و Gm فقط بعداز /o/ قرار میگیرند.
Gl بعداز هر سه واکه /e, æ, o/ و Gz بعداز /æ, o/ واقع میشود.
ج - مجموعه های ? که با /t, f, s, z, š, m, n, y/ پایان می یابند فقط بعداز /æ/ واقع میشوند:

l ? و r ? بعداز /æ, e/ قرار میگیرند.
b ? و d ? بعداز /æ, o/ واقع میشوند. b ? بعداز /e/ نیز در لغت مهجور b ? š دیده میشود.

چ - مجموعه های J که جزء دوشان /d, ʔ, v, z, h, m/ باشد بعداز /æ/ واقع میشوند.

jr بعداز /æ, e/ و bz فقط بعداز /o/ واقع میشود.
ح - مجموعه های F که با /ʔ, v, s, š, x, n, y/ پایان می یابند فقط بعداز /æ/ میتوانند قرار گیرند.

fz و fG فقط بعداز /e/ قرار میگیرند. fG فقط در کلمه bafq بعداز /a/ و fz نیز فقط در لغت ادبی مهجور xæfz بعداز /æ/ دیده میشود.
ft بعداز /e, æ, o, a, u/ و fr بعداز /e, æ, o/ و fl فقط بعداز /o/ قرار میگیرد.

خ - مجموعه های S که با /b, d, z, x/ پایان می یابند فقط می توانند بعد از /æ/ قرار گیرند. sb در کلمه goštasb بعد از /a/ نیز دیده می شود.

sk بعد از /u/ در کلمه susk و بعد از /a/ در کلمه jask و نیز در لغات عاریتی نظیر mask دیده می شود.

s? و sn فقط بعد از /o/ ، sm و sr بعد از /e, æ/ قرار می گیرند . sm بعد از /a/ در لغت عاریتی ?asm و بعد از /i/ در پسوند ism در لغات عاریتی نظیر komonism و غیره دیده می شود .

st بعد از واژه های /i, u, a, o, æ/ و همچنین بعد از /e/ در لغات عاریتی نظیر žest و نیز در فرم عاسیانه jest دیده می شود .

sf بعد از /e, æ/ و sl بعد از /e, æ, o/ واقع می شود .

د - مجموعه های Z که جزء دوم آنها /r, l, m, n, f, p/ باشد فقط بعد از /æ/ قرار می گیرند . z بعد از /o/ نیز واقع می شود .

zj و zv فقط بعد از /o/ و zG فقط بعد از /e/ قرار می گیرد .

zb بعد از /e, æ/ و zd بعد از /o, æ/ و zn بعد از /e, æ, o/ واقع

می شوند .

ذ - مجموعه های Š که با /y, n, m, v, f/ پایان می یابند فقط

بعد از /æ/ می توانند قرار گیرند . šm در کلمه Gešm بعد از /e/ نیز دیده می شود .

šG و šr بعد از /e, æ/ واقع می شوند . šr در لغت کهنه ?ošr بعد از

/o/ نیز دیده می شود .

št بعداز /e, æ, o, a, u/ و kš بعداز /e, æ, o, u/ واقع میشود.
 ر - مجموعه های X که جزء دوم آنها /s, š, r/ باشد فقط بعداز /æ/ قرار میگیرند. xs در لغت عامیانه toxš بعداز /o/ نیز دیده میشود.
 xl و xim بعداز /o, æ/ و xt بعداز /o, æ, a, u, i/ قرار میگیرند.
 ز - مجموعه های H که جزء دوم آنها /b, v, s, z, m, l, y/ باشد فقط بعداز /æ/ میتوانند واقع شوند.
 hn و hr بعداز /e, æ/ و ht و hd بعداز /o, æ/ و hš فقط بعداز /o/ واقع میشوند.
 ژ - مجموعه های M که با /t, d, s, z, l/ پایان می یابند فقط بعداز /æ/ میتوانند واقع شوند.
 mp و mb فقط در دولغت عاریتی pomp و bomb بعداز /o/ دیده میشوند.
 mn بعداز /e, o/ و mš فقط بعداز /e/ واقع میشود.
 mr بعداز /e, æ, o/ و mG بعداز /o, æ/ قرار میگیرند.
 س - مجموعه های N که جزء دوم آنها /b, z/ باشد فقط بعداز /æ/ واقع میشوند.
 nz در کلمه عاریتی benz بعداز /e/ نیز دیده میشود.
 nf و ns بعداز /e, o/ واقع میشوند. ns در لغات عاریتی از قبیل šans بعداز /a/ نیز دیده میشود.
 nd و n? بعداز /o, æ/ قرار میگیرند. nd در کلمه عاریتی band بعداز /a/ نیز دیده میشود.

nx و nt فقط بعداز /e/ واقع میشود اما nt در کلمه sant فرم اختصاری سانتی متر بعداز /a/ نیز دیده میشود.
ng بعداز /a, o, æ, e/ و بعداز /i/ در کلمه عاریتی ring دیده میشود.

nj بعداز /o, æ, e/ و nk بعداز /a/ فقط در لغات عاریتی از قبیل bank و nh فقط بعداز /o/ واقع میشود.
ش - مجموعه های L که جزء دوم آنها /x, v, G, t/ باشد فقط بعداز /æ/ میتوانند قرار گیرند ولی It بعداز /a/ نیز در لغات عاریتی مانند malt دیده میشود.

ld و lm بعداز /o, æ, e/ و lb, ls بعداز /o, æ/ قرار میگیرند.
ls بعداز /a/ در کلمه عاریتی vals دیده میشود.
lf و lk بعداز /o, e/ و l? بعداز /æ, e/ و lh فقط بعداز /o/ واقع میشود.

ص - مجموعه های R که با /n, h, v, ? , g/ پایان می یابند فقط بعداز /æ/ قرار میگیرند. rv بعداز /e/ نیز در لغت عاریتی serv دیده میشود.

مجموعه های R که با /x, m, z, f, G, k/ پایان می یابند بعداز /o, æ, e/ ممکن است واقع شوند. rk بعداز /i/ در لغت عاریتی sirk و بعداز /a/ در کلمه xark و بعضی لغات عاریتی مانند park دیده میشود. rm در لغت عاریتی ?arm بعداز /a/ نیز دیده میشود.

rs و rd و rt بعد از /a, o, æ, c/ قرار میگیرند. rs بعد از /u/ نیز در لغت عاریتی burs بچشم میخورد. rt تنها در دولغت part (نام قوم ایرانی) و kart (یک لغت عاریتی) بعد از /a/ واقع شده است.

rj و rš بعد از /o, æ/ و rč بعد از /a, o/ و بالاخره rb بعد از /æ, o/ واقع میشود.

/æ/ مجموعاً قبل از ۱۴۸ و /o/ قبل از ۷۳ و /e/ قبل از ۶۲ و /a/ قبل از ۲۱ و /u/ قبل از ۶ و /i/ قبل از ۴ مجموعه دوهمخوانی واقع میشوند. البته این تعداد شامل لغات مهجور، کهنه، اساسی خاص، لغات عامیانه و لغات عاریتی میباشد.

ت - مجموعه های سه همخوانی

تنها نمونه مجموعه های سه همخوانی موجود در فارسی mbr و str است که اولی فقط در چهار لغت عاریتی tambr، septambr، Novambr، Desambr دومی در کلمه lustr دیده میشود. در تلفظ لغت اول b همیشه حذف گشته و کلمه بصورت tamr ادا میگردد اگرچه در نوشتن، مجموعه کامل نوشته میشود. چهار لغت دیگر هر کدام دارای تلفظ دیگری هستند یعنی septamber، november، desamber و luster که رایج تر و عمومی تر از تلفظ اول آنهاست. از آنجا که این دو تنها نمونه از یک مجموعه سه همخوانی در سراسر زبان است و بخصوص لغاتی که دارای این مجموعه ها هستند عاریتی میباشد و از طرف دیگر همه این لغات تلفظ دومی دارند که معمول تر از تلفظ اصلی آنهاست بنابراین ملاحظات سادگی و اختصار مارا بر آن میدارد که مجموعه های mbr و str را نادیده گرفته و تلفظ

دوسي لغات مذکور را مبنای کار قرار دهيم و از افزودن نوع جدیدی از هجابه انواع هجاهاي فارسی (فقط بخاطر پنج لغت عاريتی) خودداری ورزيم.

انواع هجا

با توجه به قواعد و قوانين ساختنی که در توصيف هجا بيان کرديم حداقل ساخت برای هجا عبارت خواهد بود از یک واحد همخوانی باضافه یک واحد وا که ای و بلافاصله بعد از اين حداقل ساخت ممکن است یک همخوان انفرادی یا یک مجموعه دو همخوانی قرار گیرد. اگر c را بعنوان نشانه هرواحد همخوانی و v را بعنوان نشانه هرواحد وا که ای انتخاب کنیم ما ختمان انواع هجا را در فارسی میتوان بصورت فرمول زیر نمایش داد :

cv(cc)

اين فرمول تمام انواع ممکن هجا را در زبان فارسی در بر ميگيرد به ترتيب زیر

cv	مانند	to
cvc	«	kar
cvcc	«	bærf

تقطيع هجا

از آنجا که دو وا که نمیتوانند پهلوی یکدیگر در یک هجای واحد قرار گیرند بنابراین تعداد هجاها بستگی به شماره وا که ها خواهد داشت. حداقل تعداد همخوان بین دو وا که یک و حداکثر آن ۳ میباشد یعنی :

۱ —vcv و ۲ —vccv و ۳ —vcccv

در مورد اول یعنی vcv مقطع هجا بین وا که اول و همخوان خواهد بود

زیرا چنانکه قبلاً گفتیم واکه در ابتدای هجا قرار نمیگیرد. در مورد دوم محل برش بین دو همخوان است زیرا بطوریکه گذشت مجموعه دو همخوانی در ابتدای هجا واقع نمیشود، و در مورد سوم مقطع هجا بین همخوانهای دوم و سوم است بدلائلی که در فوق اشاره شد. بعنوان مثال در کلمه Šerafætmandane نقطه‌های برش از چپ بر است چنین خواهد بود:

a/n و n/d و t/m و a/f و e/r

قوانین فوق‌حتی در رشته‌های آوایی درازتر از لغت نیز بخوبی صادق است مثلاً در مصراع زیر:

?ataše?ešGæstkændærneifetad

مقطع‌های هجا از چپ بر است چنین است:

a/t و æ/š و e//? و š/G و t//k و n/d و

r//n و ei//f و e/t d// —

(/) نشان دهنده مقطع هجا و (//) نماینده مقطع لغت است.

جدول ۱ - مجموعه‌های دوهمخوانی پایان سیلاب

	P	b	t	d	k	g	ʔ	č	J	f	v	s	z	š	ž	x	h	m	n	l	r	y
p																						
b			*	*	*		*	*				*	*	*		*	*		*	*	*	*
t					*		*	*		*				*	*	*		*	*	*	*	*
d					*						*	*					*		*	*	*	*
k												*					*	*	*	*	*	*
g																						
ʔ	*	*	*	*			*			*	*	*	*	*		*	*	*	*	*	*	*
č	*	*	*							*	*	*	*	*		*	*	*	*	*	*	*
J	*		*				*			*	*	*				*	*	*	*	*	*	*
f		*				*	*			*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
v										*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
s	*	*	*	*	*		*		*	*				*		*		*	*	*	*	*
z	*	*	*	*	*		*	*	*	*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
š	*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
ž										*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
x		*	*	*	*					*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
h	*	*	*	*	*					*	*	*	*	*		*		*	*	*	*	*
m	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
n	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
l	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
r	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
y																						

علامت (X) در محل تقاطع هر جفت واج نماینده آنست که چنین

مجموعه‌ای وجود دارد .

واجهای عمودی جزء اول مجموعه وواجهای افقی جزء دوم آنست .

برای مثال هر یک از این مجموعه‌ها رجوع شود به لیست شماره ۲ .

لیست شماره ۲ - مجموعه‌های دوهمخوانی پایانی در هجا

B	ræbt	D	sedG	?	ro?b
	?æbd		bædv		næ?t
	sæbk		hæds		ræ?d
	tebG		mædh		zæ?f
	rob?		?ædl		yæ?s
	xobs		sædr		væ?z
	sæbz				næ?š
	næbš	K	vaks		tæ?m
	tæbx		hokm		tæ?n
	rebh		rokn		jæ?l
	Gæbn		šekl		še?r
	tæbl		bekr		sæ?y
	kebr				
		G	næGb	J	?ojb
T	potk		seGt		mæjd
	fætG		?æGd		sæj?
	Gæt?		væG?		hæjv
	ketf		væGf		?æjz
	fæth		læGv		væjh
	hætm		ræGs		næjm
	mætn		næGz		zæjr
	sætl		næGš		
	Gotr		feGh		
			soGm		
			noGl		
			fæGr		

F	ræft	Z	jæzb	X	ræxt
	vefG		dozd		šæxs
	næf?		rezG		?æxz
	?æfv		væz?		bæxš
	næfs		nozj		šoxm
	hefz		hæzf		boxl
	kæfš		jov		fæxr
	næfx		bæzm		
	dæfn		væzn	H	næhb
	Gofl		bæzl		boht
	sefr		næzr		mæhd
	næfy				næhv
		Š	gušt		bæhs
S	Gæsb		kušk		mæhz
	mæst		mæšG		fohš
	Gæsd		kæšf		væhm
	mask		næšv		ræhn
	vos?		pæšm		sæhl
	næsj		jæšn		næhr
	nesf		Gešr		væhy
	mæsx		mæšy		
	?esm				
	hosn				
	mesl				
	?æsr				

M	pomp	L	solb	nerx
	bomb		Gəlt	tərɬ
	səmt		jeld	kərm
	ʔəmd		melk	Gærn
	səmG		jəlG	
	šəmʔ		zelʔ	
	šəms		jelf	
	rənz		dəlv	
	šəmš		sols	
	yomn		təlx	
	həml		solh	
	ʔomr		zolm	

N	jənb	R	sorb
	lent		čort
	gənd		xord
	bank		tork
	gong		mərg
	mənʔ		morG
	konj		zərʔ
	senf		Garč
	jens		borj
	tənz		bərɸ
	senx		sərd
	konh		tərs
			mərz
			torš

لیست شماره ۳ مربوط به صفحات ۵۸-۶۳

الف —	ræbt	ب —	fætG
	?æbd		Gæt?
	sæbk		fæth
	næbz		hætm
	tæbx		mætn
	tæbl	مجموعه های	sætl
	tæb?	T	Gotr
	rob?		sætr
مجموعه های	xobs		{fetr
B	hæbs		{setr
	Gæbn		?ætʃ
	jobn		ketʃ
	sæbr		potk
	kebr	پ —	bædv
	næbš		mædh
	debš		?ædl
	sobh	مجموعه های	hæds
	rebh	D	sods
	tebG		sædr
			sedr
			sedG

مجموعه های K	ت —	?æks			noGl
		vaks			?æGl
		boks			seGl
		seks			
		hokm	ج —	næ?t	
		rokn		zæ?f	
		fekr		yæ?s	
		šokr		væ?z	
		mækr		næ?š	
		šekl		tæ?m	
مجموعه های G		?ækl		tæ?n	
				sæ?y	
	ث —	næGb	مجموعه های ?	jæ?l	
		næGd		je?l	
		væG?		še?r	
		væGf		Gæ?r	
		læGv		ro?b	
		ræGs		sæ?b	
		næGš		ræ?d	
		fæGr		bo?d	
		?eGd		še?b	
		soGd			
		feGh			
		seGt			
		soGm			
		næGz			
		boGz			

چ —	mæjd	hæfr
	sæj?	kofr
	hæjv	Gofl
مجموعه های	?æjz	
j	væjɬ	خ — Gæsb
	næjm	Gæsd
	?æjr	næsj
	hejr	fæsx
	hojb	goštəsb
		susk
ح —	næf?	jask
	?æfv	hosn
	næfs	vos?
	kæfʃ	?esm
	næfx	ræsm
	dæfn	?æsr
	næfy	mesr
مجموعه های	vefG	?asm
F	bafG	mæst
	hefz	čost
	xæfz	rast
	seft	dust
	tæft	bist
	joft	jest
	baft	nesf
	kuft	væsf
	sefr	mesl

مجموعه های

S

	?	æsl		Gešr
		Gosl		næšr
				?ošr
د —		væz?		gušt
		hæzf		kašt
		hæzm	مجموعه های	košt
		bæzl	Š	tæšt
		næzr		xæšt
		joz?		kušk
		nozj		mošk
مجموعه های		jozv		?æšk
Z		rezG		pešk
		jæzb		
		hezb	ر —	šæxs
		dozd		bæxš
		yæzd		fæxr
		væzn		toxs
		?ezn		næxl
		hozn	مجموعه های	boxl
			X	toxm
ذ —		kæšf		?æxm
		næšv		tæxt
		pæšm		saxt
		Gešm		pox
		jæšn		suxt
		mæšy		rix
		mæšG		
		?ešG		

مجموعه های H	ژ —	næhb	šemš
		næhv	?omr
		næhs	?æmr
		mæhz	šemr
		væhm	sæmG
		sæhl	?omG
		væhy	
		ræhn	س — jānb
		zehn	tænz
		næhr	benz
مجموعه های M		mehr	senf
		boht	?onf
		tæht	jens
		mæhd	?ons
		zohd	šans
		fohš	gænd
			tond
	ژ —	sæmt	mæn?
		?æmd	son?
		jæm?	band
مجموعه های N		læms	senx
		ræmz	bent
		hæml	sant
		pomp	sæng
		bomb	gong
		yomn	dang
		zemn	xeng

	ring		zel?
	konj		bæl?
	denj		solh
	rænɟ		
	bank	ص —	bærg
	konh		sær?
			særv
ش —	Gælt		tærh
	hælg		Gærn
	dælv		serv
	tælx		tærk
	malt		tork
	jeld		šerk
	jæld		sirk
	xold		xark
	zolm	مجموعه های R	morG
مجموعه های L	?elm		šærG
	sælm		?erG
	sols		bærf
	fæls		serf
	solb		?orf
	jælb		mærz
	vals		gorz
	melk		ferz
	molk		čærm
	zolf		kerm
	jelf		jorm

مجموعه های

R

?arm

čærx

nerx

sorx

čort

pært

hert

part

xord

særd

gerd

?ard

tærs

pars

hers

Gors

burs

?ærj

borj

torš

færš

Garč

korč

sorb

čærb

گویش دوانی

مفتخرم که به اینجانب اجازه داده شده است در محضر استادان و محققان ایران‌شناس و حضار محترم درباره گویشی صحبت کنم که با ویژگی‌های بسیار، تا کنون ناشناخته مانده و بطور مسلم برای علاقه‌مندان و زبان‌شناسان جالب توجه و قابل مطالعه است.

این گویش منحصرآ در روستائی بنام دوان رایج است و تا آنجا که اینجانب آگاهی دارد، این گویش ابتدا در ۲۱ مارس ۱۹۵۷ (نوروز ۱۳۳۶) توسط پرفسور نروژی مورگن اشتیرنه^۱ G. Morgenstierne مورد توجه قرار گرفته و نامبرده در دفتري بزبان انگلیسی بنام Stray notes on Persian dialects حدود چهار صفحه را برای جمع آوری پراکنده چند واژه و اصطلاح، اختصاص داده است.

بدیهی است که بایک روز ماندن در روستا و چند سؤال از کدخدا و یک سرباز و چند مکاتبه‌ی بعدی بازهم با کدخدا، این محقق عالمقام به ویژگی‌های گویش دوان دست نیافته است.

اینجانب مدت پنج سال از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ که در شهرستان کازرون سکونت داشته‌ام با مسافرت به روستا و تماشای پی‌گیر با دوانی‌ها، گویش دوان را بتفصیل مورد بررسی قرار داده و در کتاب «تحقیق جامعه‌شناسی دهکده دوان» که از طرف اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه (وزارت فرهنگ و هنر) زیر چاپ است، گردآورده‌ام.

لزوماً ابتدا به شرح کوتاهی از وضع تاریخی و جغرافیائی دوان میپردازم :

وضع جغرافیائی دوان

دوان روستائی است پایکوهی (۱)، درده کیلومتری شمال کازرون که در دره‌ای کور و تنگ و کم وسعت بین کوههای مرتفعی محدود می‌شود. روستا بدون رودخانه و بدون زمین کافی برای زراعت است و آب و هوای آن در تابستان گرم و زمستانها معتدل است. جمعیت آن در حدود یک ربع قرن پیش در فرهنگ جغرافیائی ایران ۲۷۴۷ نفر ثبت شده و اکنون نیز با توجه به کوچ زمستانی مردان بین ۲ تا ۳ هزار نفر در تغییر است.

وضع تاریخی

دوان در کتابهای قدیمی بصورت دَوَانِ dovân - دَوَانِ davvân و دَوَانِ davân ثبت شده است. این نام در کازرون دوون dovun و در گویش دوانی دوو dovu و بایاء نسبتِ دَوَنی devani خوانده میشود. بنظر می‌رسد که بعضی از جغرافی نویسان قدیم از ذکر نام دوان به سبب محصور بودن بین کوههای اطراف و سختی راه کوهستانی، غافل شده‌اند. در عین حال نام دَوَان در کتاب اصطخری (تألیف قرن ۴) و معجم البلدان (تألیف قرن ۷) و نزهة القلوب (تألیف ۷۴ هجری) آمده است. (۲)

چرا این گوش منحصر بفرد است

فرضیات و دلایلی که بنظر می رسد عبارتند از :

۱- دوان ، پیش از اسلام در دوره ی بزرگی و آوازه ی شهر بیشابور وجود داشته و از راه کوههای باختری به دره ی شاپور و تنگ چوگان که مشرف بر محل این شهر عظیم ساسانی است؛ متصل بوده است .
۲- پس از حمله ی اعراب و ویرانی تدریجی بیشابور (۳)، دردشت وسیع جنوبی دوان ، شهر کازرون بسرعت توسعه یافت (۴) و جای بیشابور را گرفت ، اما اهالی دوان نتوانستند این شهر تازه ساز را تحمل کنند و تابعیت آنرا بپذیرند گواینه که از نظر اقتصادی و جغرافیائی این امر اجتناب ناپذیر مینمود .

۳- مردم دوان برای ابراز پر خاشگری و انزواجوئی نسبت به مردم کازرون ویژگی دونهاد سخت بنیاد اجتماعی را حفظ کردند: مذهب (۵) و گوش .

در حال حاضر دوانی ها شیخی کرمانی و کازرونیها شیعی اصولی اند و گوش دوانی بیش از آنکه زیر نفوذ کازرونی باشد از لری ممسنی که در فاصله ی دورتری است بهره گرفته است .

چند واژه

اگرچه بسیاری از واژه های لری و فارسی در گوش دوانی راه یافته است، وجود ده ها واژه ویژه گواه بر آنست که این گوش بازبان فارسی امروز ولری یکی نیست. (۶)

جدول حروف برگزیده شده برای واجها

واکه ها (مصوت ها)			هم خوانها (صامت ها)			
a	ا	فارسی (بد)	k	ک	b	ب
â	آ	فارسی (باد)	g	گ	p	پ
i	ای	فارسی (بید)	l	ل	t	ت - ط
u	او	فارسی (بود)	m	م	j	ج
e	اِ	فارسی (دل)	n	ن	ç	چ
o	اُ	فارسی (شد)	v	و (فارسی)	h	ح - ه
ɔ		انگلیسی again	w	و (عربی)	x	خ
نشانه‌ی واکه کشیده (-) بالای واکه			y	ی	d	د
					z	ذ
					r	ر
					z	ز
					ž	ژ
					s	س
					š	ش
					ɣ	غ
					f	ف
					q	ق
حرف ژ در گویش دوانی دیده نشد						

چند نمونه

دوانی	فارسی
آپور a-por	یک چند
آتور atto	یک (عدد) در فارسی باستان بمعنی یک بوده :
	الک ودولک (۷)
ارا - هره «h»ara	کندوی چوبی یا گلی زنبورعسل
پُهرگ porg	جوانه درخت انگور
جلهر jolhar	کرباس «نام کارگاههای کرباس بافی این محل در کتب قدیمی آمده»
بنگ bang	آب دهان
دینگار dingâra	دانه ها؟ حبوبات
خجک xajek	فک پائین
زرس zerse	تاب خورده
زی نیش ziništ	سوزش عضو بدنی
سنگ زری seng-e-zari	رنگین کمان
اسپه espa	سفید
مس کرک moskork	رَمه
کمول ؟ kamu-lâl	کدام طرف ؟ (۸)

واژه‌های همانند با واژه‌های لهجه بهدینان «زردشتیان» (۹)

دوانی	معنی	بهدینان
اوشی owši	وسیله‌ی باددادن خرمن	اوچین owčîn
سمات samât	کود حیوانی (بیشتر برای الاغ)	somâd
کولیک kolik	چوب پشت در - کلون	kolok

سنجش چندواژه با کازرونی

دوانی	کازرونی	فارسی
آرمه	ârma =	ویار
آلون	âlun	خرمن کوبیده آماده برای باددادن
آرا	(h)era	کندوی زنبورعسل (چوبی یا گلی)
آجمای	ajamây	عوض - بجای
اوسین	owsin =	دعای تبرک
اوشی	owši	وسیله باددادن خرمن
آبج	baj =	زراعت دیم (بدون آب)
بریشک	berišk	چینه دان پرندگان
بنه	bena =	توری ازجنس سوی بز . . . برای حمل کاه
پُرک	porg =	جوانه نارس درخت (در کازرون بیشتر برای انگور)
خرم	xerm =	آب غلیظ بینی
دال	dâl =	لاشخور
زی نیست	ziništ	سوزش عضو بدن
سُده	sodda =	سردرد ناشی از سرماخوردگی - صداع؟
سمات	samât =	کود (پهن اسب وقاطر)
سوروک	suruk =	سرود؟ (ترانه های عروسی)
سومیر	sumir =	حیوان گورکن و مرده خور
میزلینگ	mizling	میزلنگ مژه

۴- پیوند گویش دوانی ولری

کوههای بلند روستای دوان از سمت شمال باختری به سرزمین گسترده‌ای می‌پیوندد که مردمانش به گونه‌ای از گویش لری حرف می‌زنند (۱۱). کناره‌گیری مردم دوان از کازرون که درپیش بدان اشاره رفت، سبب شده است که گویش دوانی هرچه بیشتر پذیرای واژه‌های لری باشد.

چنین پیداست که واژه‌های زیر درلری ودوانی یکسانند:

دوانی		لری	فارسی
اوسو	uso	=	آنوقت - آنساعت؟
اوسین	owsin	=	دعای تبرک
پوسه‌مه	posessa	=	پوسیده «است»
سده	sodda	=	یکنوع سردرد شدید
ملار	malâr	=	سه‌پایه‌چوبی که مشک دوغ را بان آویزان میکنند
یکاگیر	yakâgir	=	فراهم
بختون	boxtun	boxt	تهمت - بهتان؟
بساق	bosâq	borsâq	آدم گستاخ
کرینجک	kerinjek	qorrenj	نیشگون
میزلینگ	mizling	merzeng	مژه (۱۲)

۵- جدائی گویش دوانی از لری

با وجودیکه واژه‌های لری در گویش دوانی راه یافته است، ساختمان جمله، صرف افعال و نام بازیهای کوچه در این دو گویش یکسان نیست. بنابراین گویش دوانی را نمی‌توان شاخه‌ای از گویش لری دانست؛ اینک چند نمونه از واژه‌های دوانی که برابر آن در لری واژه‌های دیگری است.

دوانی	لری	فارسی
ل	lāl	کت kot
شله	šela	کته kotta
لاس	lās	دل dal, del
آلون	ālun	تارت tart
چال	čāl	می‌سرو simaru
مالی	māli	فت fet
		زیاد (۱۴)

۶- واژه‌هایی که با شیرازی یکسان است

دوانی و شیرازی	فارسی
دسی	dassi
چل	čel
آرمه	ârma
اسم	assom
	کفگیر (۱۰)

۷- سنجش چند واژه‌ی دوانی باجماهای دیگر

برخی از واژه‌های دوانی یا مشابه‌آنها را می‌توان بطور نمونه در بندرریگ (نزدیک بوشهر) ، خارك و بویژه بهبهان جستجو کرد: در دربهبهان گویش ویژه‌ای وجود دارد و در نزدیکی آن در تنگ سروك چندین کتیبه آرامی یافت شده است. (۱۶) این کتیبه‌ها و کاوشهای دیگر ، نقطه عطفی برای بررسی گویشهای جنوب باختری و جنوب ایران خواهد بود.

بررسی چند واژه :

دوانی	بهبهانی بندرریگی	خارك	فارسی
کل گه kalga	=	خرابه	
گدار godâr	=	پایاب	در بکش ممسنی همین است
ملار malâr	=	سه پایه چوبی	
اسو aso	mallâr	حالا	
ناها nâhâ	isâ, isa iso	قبل	« مثلاً سالها قبل »
خسی (۲) xasi	=	مادرزن	(۱۷)
برد bard	=		
	=		

دستور گویش

تلفظ چند واج

- ۱- تلفظ «ج» - تلفظ این حرف شبیه تلفظ اصفهانیه‌ها و بسیار نرم است مانند جفت *jaft* : پوست بلوط - جورو *juru* : درو.
- ۲- تلفظ «چ» تلفظ این حرف در بهبهانی و ارمنی هم هست . مانند: چه گا *čēgā* چه گفتی - چه ما *čēmā* چه می‌خواهی .
- ۳- تلفظ «گ» «مخرج تلفظ این حرف در گلو و عقب تراز «گ» فارسی است مانند گنم *ganom* : گندم .
- ۴- تلفظ (ک) شبیه تلفظ ك در کاهو مانند : دفک *dafek* : پرده‌ایست از چند پارچه با رنگهای گوناگون برای شکار کبک .
- ۵- تلفظ (ذ) فارسی : این حرف فارسی با تلفظ ویژه‌ای در گویش دوانی بجا مانده و شاید دلیلی است بر قدمت واصلت این گویش مانند دذو *deðu* : دندان .
- ۶- حرف «ژ» در گویش دوانی بکار نمی‌رود .
- ۷- حرف «ر» موقع تلفظ در گلو ایجاد لرزش می‌کند .

ویژگی‌های دستوری

- ۱- نشانه تصغیر اسم : «کَک» در آخر واژه مانند دلک *delek* : دلوجه (ظرف پوستی آب) .
- ۲- نشانه نسبت : همان «ئی» فارسی است : دونی *devani* : دوانی .

۳- نشانهٔ مفعول بیواسطه فارسی : « را » در جمله های دوانی
بکار نمی رود (۲۰).

۴- نشانهٔ جمع : gal است مانند لری: (۲۱) merd : مرد -
مرد گل merdgal : مردان (استثناء : بچه، بچوارک bačvârek اطفال)
و گاه بصورت «ها» مانند : کها kehâ : کی ها (چه اشخاصی؟).

۵- رابطهٔ (است): این رابطه بصورت «آ» به آخر واژه می چسبد:
مانند زیشتا zîštâ زشت است - انکا ankâ : کجاست؟

۶- باقی ماندن پسوند ک در اسم مفعول: مانند پخک poxak : پخته.

۷- دگرگونی واج ها در واژه فارسی مانند هر کموتش harkamulaš
هر کدامش.

۸- خلاء بین دو واژه را «ن» پر می کند: خرد کونا xordekunâ
- تفنگ چینش tofangčineš.

۹- نشانهٔ نفی : ن nē پیش از فعل کمکی (و در غیر اینصورت
پیش از فعلی اصلی) می آید، م نه مابشه mam nēmâ beše من نمی خواهم
بروم.

۱۰- وندها :

- پیش وند وا vâ جلو فعل: واگشت vâgašt برگشت.

- پیش وند وا vâ جلو اسم: واه vâma بمن.

- پیش وندها hà و هو hu جلو فعل امر:

هاذه hâða بده - هاگه hâga بگو هوچی huči بنشین - هونه

huna بنه (بگذار).

۱۲- صفت وموصوف : گاه صفت قبل از موصوف است :

کبهک نر nera - kow .

۱۳- اسم فاعل: چنین بنظر می آید که باپسوند ku (کو) ومصدر

مرخم ، اسم فاعل ساخته می شود مانند بندگاناز hafaku ؛ بندگانازی (زنان) hafa .

۱۴- حروف اضافه : a : بمعنی یک ، به ، در ، برای (۲۲)

آن : بمعنی (در) مانند: درمسجد an majed .

۱۵- نام های مشتق : نمونه های جالبی از ساختن نام های مشتق

درگوش دوانی دیده می شود :

بَرْد bard : سنگ ← بردینگ barding : سنگ آب ویژه شمیره انگور

مس mo ← مسه mossa دسته (کارد)

بَرَسه borrese : بریده ← بَرّا borra : چرخ خرمن کوب

کَرینجک krinjek : نیشگون - چنگک ← کَرینجال krinjâl خرچنگ

ضمیرها

ma, mam	م - مم	mu, mumu	مو - مومو
to, tot	تو - توت	šomu, šomutu	شمو - شموت
oy, oyš	اوی - اویش	unâ, unâšu	اونا - اوناشو

استعمال این دونوع ضمیر بر مبنای چگونگی ساخت فعل تغییر می کند مثال:

mam he = hē mât من دارم

tot he = hē tâ توداری

uš he = hē šâ اودارد

mu mu he = hē mu	ما داریم
šomutu he = hē tu	شما دارید
unâšu he = hē šu	آنها دارند

ساختمان افعال

صرف افعال در گویش دوانی ساختمان ویژه‌ای دارد و در فرصت کم نمی‌توان چگونگی آنرا شرح داد. در اینجا بطور نمونه، صیغه‌های مختلف از مصدر شدن (رفتن) برای اول شخص آورده می‌شود.

ضمیر فعل کمکی		فعل			
		پیشوند	ماده	شناسه	
ma	mo	be	še		من می‌خواهم بروم
ma		mē	še		من می‌روم
ma		bu	še	se	من برفتم
ma			še	seðe	من رفته‌ام
ma		bo	še	sse	من برفته‌ام
ma			še	sedese	من رفته بودم
ma		bo	še	ssebise	من رفته بوده‌ام

bâyad še sebede	باید رفته باشم
bâyad šu borse beðe	باید برده شده بودم
bâyad burove	باید بروم
ma mēvoren(â)	مرا می‌برند
ma šu bâ	(آخر) مرا بردند
borse beðe šu	آنها مرا بوده بودند

ساختمان جمله

- ۱- بیشتر اوقات ، فعل بر سایر اجزاء جمله مقدم است. (۲۳)
- ۲- ضمیر فاعلی و مفعولی می تواند به آخر کلمه (اسم - فعل - حرف) بچسبد. (۲۴)
- ۳- ضمیر فاعلی اضافی «ش» زیاد بکار می رود. (۲۵)
- ۴- گاه یکشوع فعل های ترکیبی جالبی دیده می شود مانند :
پرس میه کره pors mēkore پرس میکنم - میپرسم
دومه زن dow mezen دو میزند - میدود
۵- ممکن است چند فعل پشت سرهم بکار رود مانند :
بدا اسی با beda esi bâ برو بستان بیاور
۶- علامت مفعول بیواسطه (را) بکار نمی رود یا بصورت مفعول
باواسطه درمی آید:
- مما حسن mam za a hassan من به حسن زدم (حسن را زدم) .
- ۷- گاهی بجای ضمیر سوم شخص مفرد ، حرف â در آخر فعل
اضافه می شود :

او افتاد oy moftēt = moftētâ

یک متن نمونه

Megeyen dar sâlgâl - e
nâhâ, a-por merd moqey
xemessu šessen a ko-ye bâr
ke jâšîr vo bari bâren,

می گویند در سالهای
پیش، یکچند مرد موقع
زستان رفتند به کوه بالا
که جاشیرو بلوط بیاورند.

avâ šu asi gâ vo bočëšu.
 a (x) ra mešen a tele gorgi
 a peše xalifa hâji, ke bâqbu
 bise, ke seri bexeren vo huroren.
 aso ke mēresen ke mâli
 gorsieyen. u mega:
 «nu gušt, dušow, bontašt
 bari - poxak umo-he».

آوردند برای گاو و بزشان
 در راه میروند به تپه‌ی گرگی
 پیش خلیفه حاجی که باغبان
 بود، که سری بز ندوبر کردند.
 در حالی می‌رسند که خیلی
 گرسنه‌اند. «او» می‌گوید:
 نان، گوشت، دوشاب، شیر
 بسته و بلوط پخته نزد من هست
 (داریم).

ضمائم ترکیب یک کلمه اضافی

ترکیب	معنی به فارسی	دوانی	
فاعل	محمد علی	mādali	مدلی
فعل و فاعل	می‌گوید	mega	مگه
فعل - فاعل - مفعول	فرستادمش	ersâsem	ارساسم
حرف اضافه	به	a	ا
مستم فعل (مفعول با واسطه)	کوه	ko - ye	کو
مضاف الیه	بالا	bâr	بار
قید مکان	به پیش - نزد	a-peš-e	آپش
مضاف الیه (مسند الیه)	هادی زری (اسم)	hâdi-zari	هادی زری
حرف ربط	که	ke	که
مسند	باغبان	bâqbu-ye	باغبو
قید مکان	آنجا	unjo	اونجو
رابطه و فاعل	بود	bise	بیسه

واژه‌های خویشاوندی

فارسی	دوانی
پدر	bâva باوه
مادر	dey دی
خواهر	xāk خک
برادر «در شیراز kâko»	kâka کاکه
دختر	dōt دت
پسر	pos پس
عمو	āmu آمو «عاسو»
عمه	āma عمه
دائی	âlu آلو
مادرزن (برهان قاطع ، خور: پورزن - پدرشوهر)	xasi خسی
عروس	âris عاریس
داماد	damâ میرا - دما
جاری	hamâris همادیس
باجنای «مانند شیراز»	hamriš هم‌ریش
شوهر خواهر	ši-xāk شی‌خک
خاله	xâla خاله
شوهر	mira مره

یادداشت‌ها

a - از پرفسور سورگن اشتیرنه سپاسگزارم که به نامه اینجانب در سال ۱۳۴۴ پاسخ داده و یک جلد از کتاب فوق‌الذکر را در اختیارم گذاشتند. باید اشاره کرد که در مهر ۳۸ دوره‌ای برای تعلیم اصول لهجه‌شناسی و ضبط و تدوین لهجه‌های ایرانی با روش علمی از طرف دانشگاه تهران (مؤسسه تحقیقات . . .) با همکاری انجمن بین‌المللی اطلس زبان‌شناسی ایران و انجمن تحقیق لهجه‌های ایران برای مدت دو ماه تشکیل شد و سورگن اشتیرنه، استاد دانشگاه اسلو، و پرفسور دار استاد دانشگاه برن برای تدریس به تهران آمدند. ركه: فرهنگ لغات عامیانه (سید محمدعلی جمال‌زاده) ص ۹۳. در بررسی اینجانب از گویش- دوانی در کتاب «تحقیق جامعه‌شناسی دهکده دوان» مطالعه آقای پرفسور مورد بررسی و انتقاد قرار گرفته و از سه چهار صفحه یادداشت، بیش از صد مورد اشتباه از نظر ضبط فونتیک و معنی و غیره بصورت پاورقی یادآوری شده است.

۱- روستاها از جهت شکل و موقع بچند نوع تقسیم شده‌اند: خط کشیده، قلعه‌ای، ستاره‌ای... و پایکوهی (خانه‌ها فشرده، شیب‌دار و موقع روستا دارای جنبه دفاعی است...)

۲- «رمزوان و داژین و دوان چند ناحیت است (در فارس) همه گرمسیر»... ص ۱۴. نزهة القلوب و در حاشیه همین صفحه آمده است که نام دوان در کتاب اصطخری (المسالک والممالک) ص ۹۸-

۱۱۲-۱۱۴-۱۴۵ و کتاب یاقوت جلد دوم ص ۶۱۳ ذکر شده. همچنین در فارسنامه ص ۱۲ و ۳ نام دوان آمده.

۳- شهر بیشاپور در زمان شاپور اول ساسانی باوج شهرت وعظمت رسید و پس از اسلام بالاخره بدست ابوسعید شبانکاره ویران گردید و قرن‌ها زیر خاک مدفون شد و کسی جای بیشاپور را نمیدانست تا آنکه چند سال پیش رمان گیرشمن، باستانشناس مشهور فرانسوی، قسمتی از شهر را ازل خاک بیرون کشید و هم‌اکنون هیأتی از طرف اداره کل باستانشناسی برای حفاری کامل شهر، یک برنامه شش ماهه را اجرا می‌کنند.

۴- بعقیده مؤلف آثار عجم «بنای کازرون را اول طهمورث نهاده بعد خراب شده و شاپور بن اردشیر آنرا آباد و از توابع شاپور کرده» نام کازرون ابتدا نورد یا شهر سبز بوده و تا حمله ملوک شبانکاره از توابع بیشاپور بوده است.

۵- بنظر می‌رسد که در طول تاریخ، دوانی‌ها مذهبی جدا از کازرونی‌ها داشته‌اند: زردشتی در برابر شیعه - اخباری در برابر اصولی و بالاخره شیخی کرمانی در برابر شیعه اصولی رک: تحقیق جامعه‌شناسی دهکده دوان.

۶- بیش از صد واژه که در لری و فارسی مشابه آن دیده نمی‌شود در کتاب اینجانب جمع‌آوری شده.

۷- رک: ایران کوده شماره ۴ ص ۱۷.

۸- چند واژه دیگر:

آجما: عوض-بدل	چَرگ: شاخ و برگ رز	زِ تس: خارپشت	دال: عقاب
تِوال: حوله	بِیج: زراعت آبی	زَفَتی: سردابه	کِسوته: سنگ حمام
جاهازه: کفن	بِیرس: وجب	خِرم: آب پینی	ما: خواستن

۹- رځ. د کتر ستوده (منوچهر): فرهنگ بهدنیان.

۱۰- در گویش دوانی واژه‌های لری بسیار کم است و کاملاً به فارسی نزدیک است اما در نزدیکترین روستا (مانند قلعه سید جنوب دشت) گویش و آداب و رسوم لری (ممسنی) رایج است و می‌توان اظهار نظر کرد که کازرون هم در گذشته دارای گویش لری بوده و بتدریج در اثر حوادث تاریخی و ارتباط با بوشهر و شیراز، زبان فارسی در آن متداول شده است.

۱۱- این سرزمین پهناور بنام مَمَسَنی مشهور است که در بخش-های آن با اندک تفاوت، یکنوع گویش لری رواج دارد و با لری غرب ایران کاملاً یکی نیست و خود مطالعه‌ی جداگانه‌ای لازم دارد.

۱۲- و دیگر از واژه‌های یکسان بالری:

رافَه: دلال؛ میک: گوشه؛ لِه‌وه: دیوانه

هافَه: بنداندازی زنان؛ هافَه‌کو: بندانداز

و با اندک تفاوت در این واژه‌ها:

مَیج: مغز (لری: مَزگ)؛ پِه‌تَل: کثیف و تنبل (لری: پَسَن‌جَل)
ساوَه: کودک عزیز (لری: سَوَه)؛ رُم‌بَسَه: خراب شدن (لری: رُم‌بَسَه)

۱۳- در کازرون بُزْتال و گاوچال حیوانی است که دارای رنگ

مشخصی است و در گَلته زود شناخته می شود .

۱۴- و دیگر از واژه های جدا از لری :

خِیگَك : مَشَك دِوِغ (لری : کول کته) ؛ وَخ چَه : عطسه (لری : کِرتَه)
مَلکی : کفش بافتنی (لری : کالَه)

۱۵- و دیگر از واژه های یکسان با شیرازی :

بُخْتُون : تهمت ؛ اَنگُگُل : انگشت (سبابه)

بُخو : زنجیر پای حیوان یا آدم زندانی ؛ باشا : عقاب (شیراز : باشه)

۱۶- این کتیبه ها و حجاریهای تنگ سروک در کتاب فارسنامه

ناصری نقاشی شده (مقابل ص ۲۶۴) و در فرهنگ هزاروش های پهلوی
(دکتر مشکور) معنی چند واژه از این کتیبه آمده است .

۱۷- برای مطالعه واژه های خارك ، رك : دُریتیم خلیج فارس

(جلال آل احمد) .

۱۸- بعضی از تحصیل کرده های کازرونی هم اغلب درسخرانی

ویانوشتن (را) را می اندازند ؟

۱۹- علامت جمع درلری گَل - یَل - ال gal - yal - al است

رك : مفرد وجمع (دکتر محمد معین) ص ۲۷ .

۲۰- نمونه : امه : یک من - ا بالاخونه : به بالاخانه

امه : برای من - ا چارك : درچارک (۱/۴ من)

۲۱- نمونه : مارت مه خورنا : میآورند می خورند (آنها) .

۲۲- نمونه : گُش : گفتش - کیت : که تو - مه شا : می توانی

او گفتش که تو می توانی u goš ket mēšâ

۲۳- نمونه : وَش گو : به آنها گفت - شَش اوا : رفتش آورد
اَش لا اَشش : من به او کاردارم .

۲۴- در زمان شیخ ابوالحق کازرونی (متوفی ۴۲۶) گویند
... ۲۴ نفر از اهالی حوزه کازرون زردشتی بودند رك : فردوس المرشدیه
فی اسرار الصمدیه ص ۲۱-۲۲ وفصل هفدهم .

منابع

- آل احمد (جلال) : خارکک ، درتیم خلیج فارس . تهران . ۱۳۳۵ .
ایزدپناه (حمید) : فرهنگ لری ، انجمن فرهنگ ایران باستان ۲ ،
۱۳۴۳ تهران .
جمال زاده (محمدعلی) : فرهنگ لغات عامیانه .
حسام زاده (چنگیز) : تحقیق جامعه شناسی دهکده دوان (زیر چاپ از طرف
وزارت فرهنگ و هنر) .
ذکاء (یحیی) : گویش کرینگان ، کتابخانه دانش ، تهران ، ۱۳۳۲ .
ستوده (دکتر منوچهر) : فرهنگ سمنانی - سرخه ای - لاسگردی - سنگسری -
شهمیرزادی ، انتشارات دانشگاه ۸۸۳ .
سروشیان (جمشید سروش) : فرهنگ بهدنیان ، بکوشش دکتر منوچهر
ستوده ، ۱۳۳۵ ، تهران .
صباحی (ملاعلی اشرف) : گویش بیرجند قدیم ، ویراسته ی دکتر جمال
رضائی .

طومی (ادیب): فرهنگ لغات بازیافته ، چاپ اول، ۱۳۴۳ تبریز .

فسائی (حاج میرزا حسن) : فارسنامه ناصری .

مشکور (دکتر محمد جواد) هزاورش های پهلوی، بنیاد فرهنگ، شماره

۲۹، ۱۳۴۶ تهران.

(دکتر مقدم - دکتر کیا) : مجموعه ی ایران کوده .

فیلی پور (رضا) : توصیف ساختمانی دستگاه فعل در گویش واران ، از

انتشارات سازمان پژوهش علمی (بصورت پلای کپی) - تهران

۱۳۴۷ .

یگ کشف دستور

یا بک تحقیق سهل و ممتنع در دستور فارسی

چند روز پیش در کارهای اسپهانم پی یادداشتی می‌گشتم و نیافتم درین میان به یادداشتی دیگر برخورددم که پی آن نمی‌گشتم. دیدم کاریست بی سابقه و تحقیقی است ارزنده و درخور چاپ و گفتگو. آن را می‌خواندم که در بگوشتند و نامه پی رسید. دیدم مرابه نخستین کنگره ملی ایران - شناسی فراخوانده‌اند که دانشگاه تهران در شهریورماه امسال بپایمیکند. گفتم همین کارنو را بدانجا می‌برم و از نظر استادان می‌گذرانم. این تحقیق را از آن سهل و ممتنع شمردم که هم‌چندان سهل است که هر کس با اندک مایه درین فن به آسانی می‌پذیرد هم‌چندان دشوار، که در تاریخ دستور زبان ایران پیش از اسلام و پس از اسلام تا کنون کسی بدان پی نبرده بود.

مقدمه

اشتباهی است بس بزرگ که دستور دانان با قیاس به دیگر زبانها در فارسی نیز چنین می‌پندارند و می‌نویسند:

«فعل یا رابطه همواره در شخص و عدد باید بامسندالیه جمله‌اش موافق آید».

این را می‌نویسند و قاعده‌ی کلی می‌شمارند. این قاعده‌ها اصیل

نیست. اصالت ازان آمار است و بس. آمار که سازنده و آفریننده قاعده است. گویا دستورنویسان «قاعده» به آن میگویند که با آماری بیشتر موافق باشد و بدانچه با آماری کمتر موافقت «بی قاعده» میگویند. ازین اصلاح چه بالك که گفته اند «لامشاحه فی الاصلاح» (در گذاشتن اصطلاح گرفت و گیرد و بیخلی نیست) بگذارید به نتیجه آمار «قاعده» یا «بی قاعده» بگویند و بگویم.

آمار یا بگفته فرنگیان statistics هم که به رخ می کشند چیزی تازه نیست و خیلی هم پیش پا افتاده است. آمار یکی از راههای کهنه استدلال یا بگفته منطقیان یکی از اقسام حجّت است که در منطق بدان استقراء می گویند. ابوعلی سینا در آغاز بخش قیاس از دانشنامه علایی میگوید: «حجّت سه گونه است: قیاس و استقرا و مثال».

تازه بوعلی هم باچند واسطه استقراء را از یونانیان گرفته است و یونانیان از زندگی آدمی. آری از زندگی آدمی که سازنده و جاویدانست نه یونانی است نه ایرانی، بلکه همگانی و همه جایی است. آمار بازندگی اجتماعی آدمی به وجود آمده است و بازندگی او همگام و همراه است. هر کلفت و نوکر بی سواد هم آمار میگیرد. شما میهمان دارید به رقیه سلطان یا مَشّ زینل یا کبلا قنبر میگویید: چای بیار. او بایک نگاه به مجلس آمار میهمانان را میگیرد و به ذهن می سپارد و به شماره آنان چای میآورد. هر کارگر بی سواد هم که شبانگاه به خانه باز می گردد با بغلی پر از نان برمیگردد درخور نیاز زن و فرزندانش که آمارشان را از پیش گرفته است و به یاد دارد. آری تا آنجا که میدانیم یونانیان نخستین قومی

بوده‌اند که آمار را بصورت علمی شناخته‌اند و در منطق به نام استقرا نوشته‌اند.

پس آمار و آمارگیری تازگی ندارد اگر تازگی هست در راه گرفتن آمارست زیرا یک روز آمار جمعیت یک شهر یا یک کشور را از روی مقدار مصرف نمک آن شهر یا آن کشور می‌گرفته‌اند و این برآوردی بیش نبود. چه آماری؟! که اگر یکی خیار را با نمک می‌خورد به جمعیت کشور می‌افزود و اگر بی نمک می‌خورد از جمعیت کشور میکاست!

درباره زبان هرچه را ازین و آن می‌شنیدند بیادشان می‌سپردند و سینه بسینه از نسلی به نسلی دیگر میرساندند یا باچنته یا تودره‌بی پر از نوشت افزار پیاده یا برچارها گرد قبیله‌ها می‌گشتند و هرچه از هر که می‌شنیدند می‌نوشتند و در کتابی بجای می‌گذاشتند ولی امروز آمارگیران از ماشینهای الکترونیک و دستگاههای کمپیوتر سود می‌جویند.

یا تازگی در نام است که امروز «آمار» می‌گویند و پیشتر «احصائیه» می‌گفتند. احصائیه از کلمه احصاء گرفته شده که در عربی بمعنی به دقت برشمردن چیزی را و نگاه داشتن شماره آنست. احصاء در قرآن بارها به همین معنی بکار رفته است در سوره کهف ۱۷ آیه. «چنین آمده: «لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا احْصَاهَا» یعنی مردم نامه عملشان را می‌بینند که هیچ گناه خرد یا بزرگ را فرو نگذاشته است همه را برشمرده است و نگاه داشته است. و در سوره نحل آیه ۸۸ چنین آمده «وَأَنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصَوْهَا» یعنی اگر نعمتهای خدا را برشمارید از پس شمارش و نگاهداری شماره آنها برنمایید.

در تاریخ هم به همین معنی آمده. حمزه بن حسن اصفهانی - (۲۸۰-
 ۳۶۰ هـ) در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف (صفحه ۱ چاپ سوریه)
 شرحی مینویسد که ترجمه اش اینست: سلیمان بن عبد الملک خلیفه
 اموی به استناد اردیننه نوشت «أحص المخنثین قبلک» یعنی «از مخنثان
 حوزه است آمار بگیر» از بد روزگار از سر قلم اندک مرکبی پرید و چون
 نقطه‌یی بر «ح» ی احص افتاد. نامه همچنان به استناد اردیننه رسید
 منشی خواند «أحص المخنثین قبلک» یعنی مخنثان حوزه‌ات را اخته کن.
 استنادار با شگفتی گفت: شاید «أحص المخنثین قبلک» است (یعنی
 آمار مخنثان استانت را بردار) منشی گفت نقطه بر روی «خ» چون ستاره
 سهیل میدرخشد. ناچار استنادار پذیرفت و فرمان داد که همه مخنثان
 آنجا را بگیرند و اخته کنند. بسیاری گریختند، برخی را گیر آوردند و اخته
 کردند. برخی از اینان از خنیاگران چیره دست بودند و سخنانی خنده‌آور
 درین باره گفتند که حمزه اصفهانی همه را در کتابش آورده است.

آمار وقتی میتواند قاعده بیافریند که ناقص نباشد از آمار ناقص
 قاعده‌یی درست و تمام نیاید سخن همین جاست که آمارها ناقص است
 پس برین قاعده‌ها دل نتوان بست زیرا آمارگران بادی‌ن‌چندی یا بسیاری
 به وضعی با حکمی کلی و همگانی میگویند که فلان چیز همواره بدین

مخنث‌سردیست در اسورجنسی منحرف بصورت مردان و سیرت زنان، خود
 را چون زنان در اختیار مردان میگذارد و زنانه وار با مردان در می‌آویزد، سعدی درین
 بیت از گلستان مخنث را به همین معنی بکار برده است که میگوید:
 تتری گر کشد مخنث را تتری را دگر نباید کشت

وصفت. مردم گاه ازدیدن یکی به وصفی حکم را کلی می‌آورند. یک یک رشتی یا یک کاشی را به وصفی می‌یابند آنگاه به حکمی کلی می‌گویند همه رشتیها چنانند و همه کاشیها چنین.

اینجا بجاست که گفته ابوعلی سینا را در استقرا از دانشنامه‌علابی بیاورم که میگوید: «استقرا آن بود که حکمی کنند بر موضوعی کلی از آن قبل که آن حکم را اندر جزویات آن موضوع یابند چنان که گویند: هر حیوانی به وقت خاییدن، زفر^۱ زیرین^۲ جنباند. اگر بتوانند هریکی را از جزویات یافتن برین حکم، تا هیچ نجهد، حکم بر کلی یقینی بود. ولیکن مردمانی که استقرا کنند چون بسیاری را چنین یابند حکم کنند بر همه و این نه ضروری بود، زیرا شاید بودن که نادیده‌خلاف دیده‌بود و صدها هزار متفق بودند و یکی مخالف بود چنان که تمساح که زفر زیرین را بجنباند و زیرین را نجنباند».

خواهید دید که همین قاعده که دستور دانان و دستور نویسندگان میگویند که:

«فعل یا رابطه همواره در شخص و عدد باید بامسندالیه موافق آید»، از چند باره ناتمامست و استثنای پذیر، چندان که مستثنی بیش از مستثنی منه میشود زیرا این قاعده را آزمای ناقص گرفته‌اند یا به قیاس زبانهای دیگر گرفته‌اند. با آنکه در فارسی چنین نیست بسیاری از باید‌ها و نبایدهای دستور نویسندگان همین گونه است. به زودی در مجلس یادبود

(۱) خاییدن = جویدن.

(۲) زفر زیرین = فک اسفل. زفر زیرین = فک اعلا.

ابوالفضل بیهقی در دانشگاه مشهد از من خواهید شنید و خواهید خواند که برخی از استادان گرانمایه رودست همین قاعده ناتمام را خورده‌اند و بر ابوالفضل بیهقی و دیگران خرده گرفته‌اند.

پیش از ورود در بحث از گفتن این شرح ناگزیرم:

من به ضمیر اول شخص برترین ضمیر و بر ضمیر دوم شخص برتر ضمیر می‌گویم زیرا اگر چند مسندالیه از چند شخص در جمله باشد تا در آنها ضمیر اول شخص هست فعل یا رابطه در شخص با ضمیر اول شخص موافق می‌آید و اگر در آنها ضمیر اول شخص نبود تا در آنها ضمیر دوم شخص هست فعل یا رابطه در شخص با ضمیر دوم شخص موافق می‌آید مانند من و تو رفتیم. من و او رفتیم. من و فریدون رفتیم. من و تو و فریدون رفتیم. تو و او رفتید. تو و فریدون رفتید.

در عربی و زبانهای فرانسه و انگلیسی هم همین جور است:

در عربی: انا وانت وزید ذهبنا. انت وزید ذهبتما. انت وزید و علی ذهبتم.
در فرانسه:

Charles, toi et moi nous allâmes. Charles et toi vous allâtes.

Paul, Charles et toi vous allâtes.

در انگلیسی:

Charles, you and I we went. Charles and you you went.

paul, charles and you you went.

شاید برتری ضمیر اول شخص بر دوم شخص و دوم شخص بر سوم شخص (غایب) برای درجه معروفیت ترتیبی یکی بر دیگری باشد که

اول شخص از دوم شخص و دوم شخص از سوم شخص اعرفت، زیرا آدمی بیش از همه در مقام گفتگو خود را می‌شناسد و از خود بیشتر آگاه است، و سپس از آن که با او رویاروی و در گفتگوست، و سپس از آن که از او می‌گوید. در مقام محاوره شناسائی دقیق لازم نیست، اندک شناخت در مقام محاوره کافی است. این شناسائی محاوره‌ای است نه حقوقی که در دفترخانه‌ها و بانک‌ها شناسنامه می‌خواهند یا در آگاهی از سن و زن و فرزند آدمی می‌پرسند و اثر انگشت را بر می‌دارند. باری در زبان ضمیر اول شخص را بر دوم شخص و دوم شخص را بر سوم شخص و اسم ظاهر بر تر می‌گیرند.

مراد از اسم ظاهر هر کلمه‌یی است که مسند الیه شود خواه اسم باشد خواه صفتی به جای اسم نشسته خواه نوعی دیگر از کلمه مانند: فریدون رفت. خورشید درخشید. گاو زایید. باران آمد. خردمندی گفت. برادر آمد. که رفت؟ کدام یک رفتند. اوشنید، و جز اینها.

در زبان‌ها اسم ظاهر را به منزله ضمیر غایب (سوم شخص) می‌گیرند. نحویان چه خوب گفته‌اند: که «الاسماء الظواهر کلها غیب» یا «المظهورات کلها غیب» یعنی اسمهای ظاهر از هر نوع بمنزله ضمیر غایبند.

ورود در بحث

گفتیم این قاعده دستورنویسان:

«در فارسی فعل یا رابطه همواره در شخص و عدد با مسند الیه موافق

می‌آید»،

ازچندباره ناتمامست. من موارد ناتمامی را یکایک میآورم چندان که این قاعده پوچ و ستورّم می نماید و چون اناری میشود که آیش را بمکند و درآن بدسند و برای گول زدن خام طمعان براه افکنند.

اولین مورد

اگر مسندالیه اسم ظاهر یا ضمیر غایب (سوم شخص) باشد و مسند ضمیر اول شخص یا دوّم شخص رابطه در شخص و عدد یا ضمیر اوّل یا دوّم شخص بر کرسی مسندی باشد نه با ضمیرهای سوم شخص یا اسم ظاهر اگرچه بر کرسی مسندالیه باشد. مانند دانش آموز منم و استاد شما یید اگر بگویند دانش آموز منست و استاد شماست درست نیست.

این تحقیقیست بسیار باریک که تاکنون از کسی نشنیده ایم و درجایی نخوانده ایم و مسؤل این تحقیق منم. ازین درشگفت نیستم که چرا دستور دانان پارسی زبان تاکنون به این نکته پی نبرده اند ازین درشگفتم که چرا دستور نویسان مستشرق چون آقای لازار فرانسوی و میس لمتن انگلیسی باین نکته پی نبرده اند با آن که پارسی زبان مادری آنان نیست که از روز نخست با آن خو گرفته باشند و باین باریکیهای زبان پی نبرند. اینان فارسی را با زبان مادریشان می سنجدند و می آموزند و با سنجش زبانهای مادریشان به نکته های باریک زبان بیگانه آسانتر پی می برند.

آقای لازار این منم را در فرانسه به C'est moi ترجمه میکند و بزودی میفهمد که در فارسی رابطه با مسند موافق آمده. خانم میس لمتن this is I یا this is me را به «این منم» ترجمه میکنند به «این منست»

و خیلی زود باید بفهمد که در فارسی رابطه با مسند موافق آمده و در انگلیسی با مسندالیه .

در همین عبارت «مسئول این تحقیق منم» که ناخودآگاه از نوك قلمم پدید «مسئول» مسندالیه است و «من» مسند و «م» رابطه‌ی در شخص و عدد موافق با مسند نه با مسندالیه اگر با مسندالیه موافق می‌آمد باید میگفتم «مسئول این تحقیق هست» و این درست نبود .

آری اگر میگفتم «من مسئول این تحقیق» سخن درست بود، ولی درین حال «من» مسندالیه میشد و «مسؤل» مسند و دیگر سخن از موضوع بحث بیرون میرفت و این عبارت ارزش آن عبارت اول را نداشت، زیرا عبارت «مسؤل این تحقیق منم مفید حصرست و از عبارت «من مسؤل این تحقیق» حصر فهمیده نمیشود .

اگر بفرمایید که در عبارت «مسؤل این تحقیق منم» رابطه «م» در شخص موافق مسند آمده، ولی در عدد همچنان موافق مسندالیه است زیرا مسندالیه «مسؤل» نیز مفردست، میگوییم این نظر درست نیست زیرا «م» رابطه مفرد اول شخص است نه مفرد سوم شخص، ازین گذشته در «مسؤل این تحقیق ماییم» چه میفرمایید؟ که «مسؤل» مفردست و «ما» جمع .

همین چند روز پیش از عمویی می‌شنیدم که به دلداری برادرزادگان یتیمش میگفت «پدر شما نمرده است پدر شما منم» و چون فرزند نداشت می‌افزود که «فرزندان من شما یید» در عبارت «پدر شما منم» کلمه «پدر» و در عبارت «فرزندان من شما یید» کلمه «فرزندان» مسندالیه است و او

رابطه را با مسند موافق می‌آورد در جمله اول «م» را رابطه آورده است مناسب با «من» و در جمله دوم «ید» را آورده است مناسب با «شما»، اگر رابطه را مناسب با مسندالیه می‌آورد و می‌گفت «پدر شما منست» و «فرزندان من شمایند» نادرست بود.

نفرمایید که این نمونه‌ها از زبان مردم و زبان زندگی است نه از ادب قدیم که می‌گوییم در نظم و نثر قدیم هم همین جورست و نمونه‌های فراوان خواهیم آورد.

اگر بفرمایید که در «دانشجو منم و استاد شما» هم مانند من دانشجویم و شما استادید باز «من» و «شما» مسندالیه است نهایت مسندالیه مؤخر آمده است و مسند مقدم. می‌گوییم این سخن به پنج دلیل درست نیست و من این دلیلهارا به شرح خواهم گفت شتاب نفرمایید.

تبصره‌ی بسیار هم: در چنین عبارت‌ها «فروشنده منم و خریدار تو» که رابطه‌های «م» و «ی» با مسندهای «من و تو» موافق آمده این مسندها با مسندالیه بیگانه نیست و بین مسندالیه و مسند در مصداق اتحاد است، زیرا شخص «فروشنده» همان شخص «من است و مصداق «خریدار» همان مصداق «تو». پس راست است که اگر مسندالیه سوم شخص باشد و مسند اول شخص یا دوم شخص رابطه باید با مسند موافق آید ولی این شرط یا این حقیقت هم در میان هست که مسند و مسندالیه در مصداق باید متحد باشند و متحدند.

تبصره‌ی خیلی مهمتر: در همان عبارت «من دانشجویم» یا «شما استادید» این که همه می‌گویند رابطه با مسندالیه موافق شده درست

نیست آنجا هم رابطه باضمیرهای برترین و برتر موافق آمده نه با مسندالیه اگرچه این ضمیرها خود مسندالیه‌ند، زیرا در «دانشجو منم و استاد شما» که رابطه با مسند موافق آمده است و کرسی مسندی مانع از موافقت رابطه با مسند نیست پس بطریق اولی در «من دانشجویم و شما استادید» که این مانع نیست رابطه باضمیرهای برترین و برتر موافق آمده نه با مسندالیه بامسو مسندالیه. این قاعده را باید شامل مسندالیه نیز گرفت و گفت:

اگر در جمله بی یکی از دو کرسی مسندالیه یا مسند را برترین ضمیر (اول شخص) یا برتر ضمیر (دوم شخص) بگیرد و کرسی دیگر را ضمیر سوم شخص یا اسم ظاهر بگیرد رابطه در شخص و عدد به کرسی کار ندارد بلکه تابع شخص و عدد برترین ضمیر یا برتر ضمیر است خواه بر کرسی مسندالیه باشد خواه بر کرسی مسند مانند:

برترین ضمیر یا برتر ضمیر بر کرسی برترین ضمیر یا برتر ضمیر بر کرسی
مسندالیه و سوم شخص بر کرسی مسند مسند و سوم شخص بر کرسی مسندالیه

من دانشجویم	دانشجو منم
تو دانشجویی	دانشجو تویی
ما دانشجویم	دانشجو ما
شما دانشجوید	دانشجو شما
من فرهادم	فرهاد منم
تو فرهادی	فرهاد تویی
من اینم	این منم
تو اینی	این تویی

چنان که می بینید درستون دوم با بودن برترین یا برتر ضمیر برکرسی مسندی رابطه در شخص و عدد تابع برترین یا برتر ضمیر شده نه تابع مسندالیه و مسند بودن برترین یا برتر ضمیر مانع متبوع بودن آنها در شخص و عدد رابطه نیست، پس بطریق اولی برترین ضمیر با برتر ضمیر برکرسی مسندالیه متبوع رابطه است .

آری اگر یکی از ضمیرهای اول شخص و دوم شخص مسندالیه شود و دیگری مسند یعنی ضمیر اول شخص مسندالیه شود و دوم شخص مسند مانند من توام یا بعکس مانند تومنی همواره رابطه در شخص و عدد با ضمیری موافق می آید که مسندالیه است خواه اول شخص باشد خواه دوم شخص . پس در این جا دیگر رابطه با مسندالیه موافق می آید نه با مسند و این استثنایی ست ازین قاعده که گفتیم .

تبصره ۱۵ - اگر مسند از چند شخص باشد تا در آنها برترین ضمیر هست نوبه به برتر ضمیر یا سوم شخص نمیرسد و اگر برترین ضمیر نبود تا برتر ضمیر هست نوبه به سوم شخص نمیرسد . رابطه در شخص تابع برترین ضمیرست و در عدد تابع همه مسندها در بودن اول شخص (برترین ضمیر) مانند دانشجو من و تو و اویم یا دانشجو من و تو و فریدونیم، و در نبودن اول شخص مانند دانشجو تو و فریدونید یا دانشجو تو و اوید . چنان که در آن حال که این ضمیرها برکرسی مسندالیهی باشند همین گونه است مانند من و تو و او دانشجویم یا من و تو و فریدون دانشجویم .

تبصره ۲ - تبصره یک در مسندالیه و مسند وقتی جاریست که رابطه پس از همه مسندالیه ها یا پس از همه مسندها بیاید مانند مثالهای

تبصره یک، ولی اگر رابطه پس از یکی از مسندالیه ها یا مسندها آید و آن دیگرها پس از رابطه آیند رابطه با آنکه پیشتر آمده موافق می آید :

در مسند

در مسندالیه

من دانشجویم و تو وفریدون .	دانشجو منم و تو وفریدون .
تو دانشجویی و من وفریدون .	دانشجو تویی و من وفریدون .
فریدون دانشجوست و من و تو .	دانشجو فریدونست و من و تو .

میخواهم مطلبی بنویسم که یک مقدمه انتقادی دارد بر دستور-
نویسان، نخست مقدمه را مینویسم و سپس اصل مطلب را :

مقدمه‌ی انتقادی

این که دستورنویسان می نویسند «اگر مسندالیه انسان باشد مفرد یا جمع بردن فعل و رابطه تابع مفرد یا جمع بودن مسندالیه است» درست نیست زیرا درست مسندالیه میزان واحد یا متعدد بودن مسندالیه است خواه تعدد از ریخت جمع برآید مانند حکما گفته اند، یا از پسوندهای جمع برآید مانند حکیمان گفته اند، یا آدمهای خوب درجهان بسیارند، یا از صفت عددی مسندالیه برآید مانند پنج دانشجو آمدند، یا از عطف برآید مانند فریدن و فرهاد آمدند (اگر فعل یا رابطه پس از هر دو مسندالیه آید) یا از معنی کلمه برآید مانند مردم میگویند، پس باید دستورنویسان بنویسند مفرد یا جمع بودن فعل و رابطه تابع وحدت و تعدد مسندالیه است .

اصل مطلب

درین باره باید چنین نوشت اگر مسند یا مسندالیه شخص و متعدد باشد و دیگری (مسندالیه یا مسند) اسم عام یا صفت رابطه در عدد تابع آن مسندالیه یا مسند است .

در مسند

در مسندالیه

اینان دانشجویند . دانشجو اینانند (در حصر) .
 فریدون و فرهاد دانشجویند . دانشجو فریدون و فرهادند (در حصر) .
 این دونفر دانشجویند . دانشجو این دونفرند .
 من نمیدانم در حال تعدد مسند چون «دانشجو اینانست» یا «دانشجو فریدون و فرهادست» یا «دانشجو این دونفرست» نیز درست است که رابطه را تابع مسندالیه آریم یا نه ؟

گفتم اگر مسندالیه سوم شخص باشد و مسند اول شخص یا دوم شخص فعل در شخص و عدد تابع مسند است نه مسندالیه . آنچه مثال آوردم از زبان گفتگو و ادب و زبان زنده روز بود که یک استاد کار به شاگردش میگوید استاد منم و شاگرد تویی . بنام من و کارگر تویی . گمان مبرید که این کار در زبان گفتگوست در نظم و نثر ادبی هم همین جورست من چندشاهد میآورم :

مسندالیه اسم خاص باشد و مسند ضمیر اول شخص یا دوم شخص
 ۱- فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت آن نیکویی توداد و دهش کن فریدون تویی

در مصراع آخر «فریدون» مسندالیه است و «تو» مسند و «ی» رابطه‌ی که در شخص موافق با مسند نه با مسندالیه، و گرنه میگفت «فریدون تو است».

۲- منیژه منم دخت افراسیاب

«منیژه» مسندالیه است و «من» مسند و «م» رابطه‌ی در شخص موافق با مسند نه با مسندالیه و گرنه میگفت «منیژه منست».

۳- بخندید برنا که حاتم منم سراینک جدا کن به تیغ از تنم (بوستان سعدی)

«حاتم» مسندالیه است و «من» مسند و «م» رابطه‌ی در شخص موافق با مسند نه با مسندالیه و گرنه میگفت «حاتم منست».

مسندالیه این یا آن باشد و مسند ضمیر اول شخص یا دوم شخص و مسندالیه پیش از مسند.

۴- آن تویی با من و غوغای رقیبان از پس

این منم با تو گرفته ره صحرا در پیش (سعدی)

«آن» مسندالیه است که پیش از مسندش «تو» آمده و «این» مسندالیه است که پیش از مسندش من آمده و رابطه‌های «ی» و «م» در شخص موافق مسند نه موافق مسندالیه و گرنه میگفت «آن تو است» و «این منست».

۵- آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من

این منم گرد میان خاك و خون بینی سری

«آن» هاسندالیهند و «من» ها مسند و «باشم» و «م» رابطه‌هایی در شخص موافق مسند نه موافق مسندالیه و گرنه میگفت «آن نه من باشد» و «آن منست».

۶- این که خفتست درین خاک منم

ایرجم ایرج شیرین سخنم (ایرج)
«این» در آغاز بیت مسندالیه است برای «من» و «م» رابطه‌یی در شخص موافق بامسند نه بامسندالیه و گرنه میگفت «این که خفتست درین خاک منست».

۷- گفتم دل و جان بر سر کارت کردم هر چیز که داشتم نثارت کردم
گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی آن من بودم که بی‌قرارت کردم
در مصراع آخر «آن» مسندالیه است و «من» مسند و «م» رابطه‌یی موافق بامسند نه بامسندالیه و گرنه میگفت «آن من بود».

۸- آن که تغییر نپذیرد تویی و آن که نمرده است و نمیرد تویی (نظامی)

در هر دو مصراع «آن» ها مسندالیه است و «تو» ها مسند و «ی» ها رابطه‌هایی در شخص موافق با مسند نه با مسندالیه و گرنه میگفت:
آن که تغییر نپذیرد تو است و آن که نمرده است و نمیرد تو است
۹- فرارفت و گفت ای عجب این تویی فرشته نباشد بدین نیکویی
«این» مسندالیه است و «تو» مسند و «ی» رابطه‌یی در شخص موافق بامسند نه بامسندالیه و گرنه میگفت «فرارفت و گفت ای عجب این تو است».

مسندالیه این یا آن و مسند ضمیر اول شخص یا دوم شخص که پیش از مسندالیه باشد.

۱. منم آن که دانم که هر جسم... (رساله نفس ارسطو، چاپ مهدوی - مینوی ص ۴۴۲).

درین عبارت «من» مسند است و «آن» مسند الیه و «م» رابطه‌ی در شخص موافق با مسند نه با مسند الیه و گرنه می‌گفت «منست آن که...» مسند الیه اسم مبهم یا معین یا صفت و مسند ضمیر اول شخص یا دوم شخص پیش از مسند الیه یا پس از آن.

۱. اول آن کس که خریدار شدش من بودم
باعث گرسی بازار شدش من بودم (وحشی بافقی)
«کس» مسند الیه است و «من» مسند و «بودم» رابطه‌ی هم شخص با مسند نه با مسند الیه و گرنه «می‌گفت» «من بود».

۱. مقصود تویی مسجد و میخانه بهانه
مقصود مسند الیه است و «تویی» مسند و رابطه‌ی هم شخص با مسند نه با مسند الیه و گرنه می‌گفت مقصود تو است.
۱. با که گویم و ربگویم کیست تا باور کند

آن پریروی که من دیوانه اویم منم
(میرزا عبدالقادر عظیم آبادی معروف به بیدل هندی)
«پریرو» مسند الیه است و «منم» مسند و رابطه‌ی هم شخص با مسند نه با مسند الیه و گرنه می‌گفت «آن پریروی که... من است».

۱. منم عاشق مرا غم سازگارست تو معشوقی تو را با غم چه کارست
«منم» مسند و رابطه‌ی است هم شخص با مسند نه با «عاشق» مسند الیه و گرنه می‌گفت «منست عاشق».

۱۵- منم امروز وتوانگشت‌نمای زن و مرد

من به شیرین سخنی وتوبه شیرین دهنی (سعدی)
 در مصراع اول «انگشت‌نما» مسندالیه مقدم است و «منم» مسند
 مقدم با رابطه‌ی هم‌شخص با مسند نه با مسندالیه و گرنه می‌گفت «منست»
 تبصره - باید دانست درین نمونه اگر «تو» را پیش از آمدن رابطه
 به «من» عطف دهیم باید رابطه را جمع آریم و بگوییم «امروز من و
 توایم انگشت‌نمای زن و مرد».

۱۶- منم آن دزد که شب نقب‌زدم بیریدم

سر صندوق گشادم گهری دزدیدم
 (غزلیات مولانا چاپ فروزانفر غزل ۱۶۳۷)
 «دزد» مسندالیه است و «منم» مسندی مقدم با رابطه‌ی هم‌شخص
 با مسند نه با مسندالیه و گرنه می‌گفت «منست آن دزد».

۱۷- تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج

مزد اگر همه دلبران دهندت باج
 «تویی» مسندی است مقدم با رابطه‌ی هم‌شخص با مسند نه با
 مسندالیه و گرنه می‌گفت «تو است» و درباره‌ی مسندالیهش سه احتمال است:
 اول: مسندالیه کلمه «کسی» باشد که پیش از «که» افتاده بگیریم
 یعنی تویی کسی که بر سر خوبان کشور چون تاجی.

دوم: مسندالیه صفتی باشد که از جمله پس از «که» صید می‌شود
 یعنی تویی تاج بونده یا «تویی موجودی چون تاج بر سر خوبان کشور»
 و این صفت متصید از جمله بجای موصوفش کس یا شخص بشکل جمله
 وصفی نشسته است.

سوم : مسندالیه خود « که » باشد که بر سر جمله آمده است و درین حال « که » اسم موصولست بمعنی « کسی که » مانند « که » در حالت فاعلی در اوّل مصراع دوّم ازین بیت سعدی :

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

یا « که » در حالت فاعلی در مصراع اوّل ازین بیت دیگر سعدی :

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری

دل نخوانند که صیدش نکند دلداری

یا « که » در حالت مفعولی در آغاز این بیت دقیقی :

کرا بویه و صلت ملک خیزد یکی جنبشی بایدش آسمانی

۱۸- منم که دیده به دیدار دوست کردم باز

« منم » مسندی است مقدم با رابطه یی همشخص با مسند نه با مسندالیهش و گرنه میگفت « منست »؛ مسندالیهش خود « که » است یا « آن » « کسی » مخدوف پیش از « که ».

۱۹- منم از عشق بتی مانده به تیمار و به درد

که به رخ ماه تمامست و به دل سنگ رخام

(فرخی سیستانی)

« منم » مسندی است مقدم و رابطه یی همشخص با مسند نه با مسندالیه زیرا صفت « مانده » مسندالیه است و در حکم ضمیر غایب است اگر رابطه موافق مسندالیه میآورد میگفت « منست مانده به تیمار و به درد ».

۲- تویی آن ترک طنازی که دل برد از همه عالم

«ترك» مسندالیه است و «تویی» مسند مقدم با رابطه‌ی هم‌شخص با مسند نه با مسندالیه و گرنه می‌گفت «تواست آن ترك...»

۲۱- منم آن شیرزیان و منم آن پیل یله

نام من بهرام گورو کنیتم بوجبله

هر دو «منم» مسند و رابطه‌ی است هم‌شخص با مسند نه با مسند-

الیه‌های «شیر» و «پیل» و گرنه می‌گفت «منست».

۲۲- عاشق عشقی جنون آسا و پرغو غامنم

آن که مستم سازد از عشقی جنون آسا تویی

(خسروفرشیدورد)

«منم» برای «عاشق» مسند و رابطه است و «تویی» برای «آن»

و «م» و «ی» رابطه‌هایی هم‌شخص با مسندها نه با مسندالیه‌ها.

پس به گواهی زبان مردم و این بیت و «شاهد از نظم و نثر در آنجا هم

که مسند اول شخص یا دوم شخص است و مسندالیه سوم شخص رابطه مسندالیه را می‌گذارد و در شخص و عدد تابع اول شخص یا دوم شخص میشود اگر این ضمیرهای برترین یا برتر برکسی مسندی باشد.

شاید یکی بگوید که در همه این شاهدها از نظم و نثر ادبی و زبان

گفتگوی زنده مردم کوچه و بازار در این منم و استاد منم و فریدون تویی و دانشجو ما میم و استاد شما میم رابطه‌های «م. ی. یم. ید» با مسندالیه موافق آمده‌اند و در همه اینها آن سوم شخصها که جلو آمده‌اند مسندند و این «من و تو و ما و شما» مسندالیه می‌گویم این گفته از پنج باره ناتمامست :

۱- آهنگ سخن در مسندالیه دیگرست و در مسند دیگر. آهنگ «من» در «من اینم» جز آهنگ من است در «این منم» همچنین آهنگ «این» درین دو مختلف است. «من» در «من اینم» با آهنگ مسندالیهی گفته میشود و در «این منم» به آهنگ مسندی و «این» در «من اینم» به آهنگ مسندی گفته میشود و در «این منم» به آهنگ مسندالیهی. و این اختلاف آهنگ از آنست که آهنگ مخبر عنه جز آهنگ مخبر به است. من نمیتوانم این آهنگ را بنویسم. شما خودتان اهل زبانید خوب می فهمید چه میگویم.

۲- در فارسی رابطه های «م. ی. ست. یم. ید. ند» همواره به مسند می پیوندد و هرگز به مسندالیه نمی پیوندد اگر گفتید «فریدون منم» «فریدون» مسندالیه میشود و «من» مسند و رابطه «م» به مسند پیوسته است و اگر گفتید «من فریدونم» «من» مسندالیه میشود و «فریدون» مسند و باز رابطه «م» به مسند پیوسته است. ازین روست که این رابطه ها با آهنگ مسندالیهی در یک کلمه جمع نمیشود و همواره با آهنگ مسندی همراه است.

درین بیت فردوسی :

توانی که گفتی که روین تنم بلند آسمان بر زمین برزم
«تو» مسندالیه است و «آن» مسند اگر میگفت :

تویی آنی که گفتی که روین تنم بلند آسمان بر زمین افکنم
«تو» مسند مقدم میشد و «آن» مسندالیه مؤخر و رابطه باز به مسند

پیوسته می بود ، درین بیت دقیقی :

تو آن ابری که ناساید شب و روز

زباریدن چنان چون از کمان تیر

(مجمع الفصحاح چاپ مصفا ص ۶۴۵ جلد ۲)

«تو» مسندالیه و «ابر» مسند و رابطه «ی» بر مسند پیوسته است

اگر میگفت : «تویی آن ابر» «تو» مسند مقدم میشد و «ابر» مسندالیه

مؤخر و «ی» رابطه‌ی به مسند پیوسته .

درین بیت عمق :

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد

من آن مورسخن گویم من آن سویم که جان دارد

«من» در «من آن سویم که جان دارد» مسندالیه است و «موی»

مسند و «م» رابطه‌ی موافق با مسندالیه و اگر میگفت «منم آن مو که

جان دارد» من مسند میشد و «م» رابطه‌ی به مسند پیوسته «مو»

مسندالیه میشد .

رابطه «ست»

بنظر من رابطه «ست» هم همواره پس از مسند میاید چنان که

درین بیت مسعود سعد سلمان آمده :

مسعود سعد، دشمن فضلست روزگار

این روزگار شیفته را فضل کم‌نمای

دشمن فضل مسندست و «است» رابطه‌ی به مسند پیوسته است

و «روزگار» مسندالیه .

درین بیت از بوستان سعدی :

بهست از دد انسان صاحب خرد نه انسان که در مردم افتد چو دد
« به » مسندست و « انسان » مسندالیه و « است » رابطه‌یی که پس
از مسند آمده .

هرگز رابطه « است » پیش از مسند نمی‌آید آن « هست » است که
پیش از مسند یا پیش از مسندالیه و مسند رابطه میشود چنان که درین
بیت نظامی :

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم

« هست » پیش از « کلید » مسند جمله رابطه شده و همه مصراع
اول مسندالیه آنست و اینجا هرگز « است » نمی‌آید نتوان گفت : بسم الله
الرحمن الرحيم است کلید در گنج حکیم . اگر چنین بگویم « بسم الله
الرحمن الرحيم » مسند میشود و « کلید » مسندالیه و جمله مفید حصر
میشود .

درین بیت از بوستان سعدی (چاپ فروغی صفحه ۲۱۲) :

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر
« هست » رابطه‌یی است که بر « مرد » مسندالیه و « بهره‌ور » مسند
جمله مقدم شده یعنی اگر مرد از هنر بهره‌ورست . و هرگز « است » اینجا
نمی‌آید نتوان گفت اگر است مرد از هنر بهره‌ور .
در همه این بیتها که می‌آورم « است » پس از مسند آمده و پیش از
مسندالیه :

زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل
 گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
 گوهر معرفت آموز که با خود ببری
 که نصیب دگرانست نصاب زروسیم
 فروتنی است دلیل رسیدن به کمال
 سوار چون که به منزل رسد پیاده شود
 کمالست در نفس انسان سخن
 تو خود را به گفتار ناقص مکن
 این تقدم مسند و رابطه برمسندالیه گاه برای ضرورت شعرمت و
 بیشتر برای تأکیدست که همین تقدم کارقید تأکید را میکند و بسیار
 جاها برای فایده حصرست و گاه ضرورت شعر با تأکید یا فایده حصر جمع
 میشود چنانکه درین بیت سعدی آمده:
 برتوست پاس خاطریچارگان و شکر برما و بر خدای جهان آفرین جزا
 تقدم «برتو» برمسندالیه پاس خاطر و تقدم خدای جهان آفرین
 برمسندالیه جزاهم برای ضرورت شعرست هم برای حصر.

فرقی دیگر میان هست و است

«هست» بیشترین فعل مسندیست مانند خدا هست و گاه رابطه
 میشود چنان که گفتم در آنحال که رابطه برمسندالیه یا برمسندالیه و
 مسند مقدم شود و «است» به عکس بیشترین رابطه است و گاه مسند
 میشود و درین حال پس از مسندالیه میآید مانند این نمونه ها:

چاه‌است و راه‌ودیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه‌کنند زیرپای خویش

دراینجا «چاه» مسندالیه است و «است» مسند.

آلوده منت کسان کم‌شو تایک‌شبه دروئاق‌تونانست

درین بیت «نان» مسندالیه است و «است» مسند.

کمالست در نفس مرد کریم گرش زر نباشد چه نقصان ویم

دراین بیت «کمال» مسندالیه است و «است» رابطه.

دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خودمزن

مغزیست درهر استخوان مردیست درهر پیرهن

درین بیت «مغزومرد» مسندالیه است و «است» ها مسند.

هر که دروگوهر دانایی است بر همه کاریش توانایی است

درین بیت «گوهر و توانایی» مسندالیه است و «است» ها مسند.

درین بیتها «دروئاق» و «در نفس» و «درهر استخوان» و «در هر

پیرهن» و «درو» و «بر همه کار» مسند نیستند بلکه مفعول بواسطه یا

متمم‌ند برای «است» های مسندی و این متممها مجوز و مصحح مسندشدن

«است» ها است. اگر این متممها نباشد، این خبرها صحیح نیست و بی‌حاصل

است که بگوییم. نان وجود دارد و کمال وجود دارد و مغز وجود دارد و

مرد وجود دارد و دانایی و توانایی وجود دارد. اگر از یکی بپرسیم «آیا

درقم سینما هست» «سینما» مسندالیه است و «هست» مسند و در جوابش

«آری درقم سینما هست» نیز سینما مسندالیه است و «هست» مسند و

«درقم» مصحح اسناد است. اگر «درقم» را نیاوریم سؤال و جواب بیهوده

است اگر یکی بپرسد «آیا سینما هست» و دیگری جواب دهد «آری سینما هست».

گاه به نظر اولی چنین می‌نماید که «ست» رابطه‌ی است که پس از مسندالیه آمده درحالی که پس از دقت خواهیم دید که «ست» بمعنی «هست» آمده و خود مسند است وصفی که پس از «ست» آمده مسند نیست بلکه صفت مسندالیه است که پس از رابطه آمده است چنانکه دراین گفته مولوی :

اینجا کسی است پنهان دامن من گرفته

خود را سپس کشیده پیشان من گرفته

«پنهان» صفت «کسی» است نه مسند آن یعنی در اینجا کسی

پنهان وجود دارد.

یا درین گفته دیگرش :

صحراست هر ازشکر دریاست پر از گوهر

یک‌جو نبری زین دویی کوشش واسبابی

یعنی صحرای پر ازشکر و دریای پر از گوهر وجود دارد ولی تو

بی کوشش ازین دو چیزی نبری در فارسی گاه صفت پس از رابطه می‌آید

مانند فریدون مردی بود خردمند یعنی فریدون مردی خردمند بود ،

درین مثال صفت برای مسند جمله است، و در آن دوشعر بالا برای مسندالیه

جمله . در کتاب هندسه‌ی نوشته بود «سطحی است مستطیل شکل با

قاعده‌ی بطول ۳ متر و ارتفاعی بطول ۲ متر» درین عبارت بیگمان «سطح»

مسندالیه است و «است» مسند و «مستطیل شکل» صفت مسندالیه است

که پس از «است» مسند و رابطه جمله آمده است و معنی چنین است :
سطحی وجود دارد مستطیل شکل این گونه عبارت ها در ریاضی یا در فقه
در موارد فرض بسیار گفته میشود .

درین بیت مولوی :

جمله جانهاست یکی	وین همه عکس ملکی
دیدۀ احوال بگشا	خوش نگرار باخردی

«جمله جانها» مسندست و «یکی» مسندالیه و این بیت ناظر به وحدت
وجودست «جمله جانها» مسندالیه نیست و «یکی» مسند .

راستش مولوی فیلسوفست نه ادیبی شاعر که بگفته اش بتوان
استناد کرد او بسیار جاها لفظ و ساختمان درست جمله را قربانی معنی
میکند .

۳- در «من فریدونم» «من» مسندالیه است و در «فریدون منم»
«فریدون» مسندالیه است و هر یک جایی دیگر بکار میرود «من فریدونم»
آنجا بکار میرود که یکی شمارا می بیند نامتان را نمیداند پس برای معرفی
خودتان «من» را که خودتانید و جلو چشم شنونده اید و میداند: مسندالیه
قرار میدهد و نامتان را مسند، و میگوید «من فریدونم» . «فریدون منم»
آنجا بکار میرود که سائل نام فریدون را میداند ولی مصداق آن را
نمی شناسد میخواهد بداند این نام یر که صادقست ؟ می پرسد «فریدون
کیست ؟» سائل آنچه را میداند مسندالیه می آورد و آنچه را نمیداند مسند
شما هم که هر دو را میدانید به رعایت حال او آنچه را او میداند مسندالیه
می آورید و آنچه را او نمیداند مسند و میگوید «فریدون منم» .

پس همواره مسندالیه آنست که پیش سائل یا مخاطب معلوم است؟ و مسند آنست که مجهولست اگر یکی میداند که امریکا از قدیم مکشوف نبوده و در سال ۱۴۹۲ میلادی کشف شده و ناچار کاشفی دارد و او کاشفش را نمی شناسد می پرسد: کاشف امریکا کیست؟ شما هم به رعایت سؤال او میگویید کاشف امریکا کریستف کلمب است.

دیگری نام کریستف کلمب را شنیده است و میداند کاری بزرگ کرده است ولی نمیداند چه کرده است معلوم را مسندالیه و مجهولش را مسند میسازد و می پرسد: کریستف کلمب در کشف با اختراع چه کاره است؟ شما هم در جواب به رعایت حال سائل کریستف کلمب را مسندالیه میآورید و میگویید کریستف کلمب کاشف امریکا است.

اگر وارونه جواب دهید در جواب سؤال اول بگویید کریستف کلمب کاشف امریکا است و در جواب سؤال دوم بگویید کاشف امریکا کریستف کلمب است سائل مقصود را می فهمد و جوابتان از نظر منطق درست است، ولی در گرامر از نظر تطابق جواب با سؤال جوابتان درست نیست. ازین روست که درین بیت مولوی:

من کیم؟ لیلی و لیلی کیست؟ من

هر دو یک روحیم اندر دو بدن

در مصراع اول در جواب من کیم؟ «لیلی» مسند جمله است و مسندالیه و رابطه اش افتاده اصل سخن چنین بوده است «من لیلایم» و در جواب لیلی کیست؟ «من» مسندست و باز مسندالیه و رابطه اش افتاده اصل کلام چنین بوده «لیلی منم». آنچه حذف شده است همانست که

سائل میدانسته و آنچه ذکر شده آنست که سائل نمیدانسته است .

۴- در «این منم و فریدون تویی و حاتم منم» و بسیار نظیر دیگر حصرست که در «من اینم و تو فریدونی و من حاتم» این حصر نیست . و این حصر به تقدیم مسند بر مسندالیه با حفظ کرسی آنها نیست بلکه این حصر به تبدیل کرسی ها است که مسند مسندالیه شده و مسندالیه مسند . (من درباره حصر در مناسبتی دیگر مقاله ای خواهم نوشت و آنچه در زمینه حصر خوداندیشیده ام از نظر استادان خواهم گذراند) .

۵- اگر در «فریدون منم» هم مانند «من فریدونم» «من مسندالیه باشد پس از دو کلمه فریدون و من هرگز نتوان جمله ای ساخت که در آن «فریدون» مسندالیه باشد و «من» مسند با آنکه این دو کلمه گناهی نکرده اند که از آنها نتوان چنین جمله ای ساخت .

در عربی هم «انا» هم مسندالیه میشود هم مسند چنانکه درین بیت

شده :

انامن اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

دراول مصراع اول «انا» مسندالیه است و «من» مسند و در آخر همین مصراع «من» مسندالیه است و «انا» مسند .

دومین مورد

گاه فعل یا رابطه با وجود مسندالیه در جمله مسندالیه رامیگذارد و با وابسته مسندالیه در آن جمله موافق میآید آنجا که مسندالیه سوم شخص و در لفظ مفرد باشد و وابسته اش اول شخص یا دوم شخص جمع

باشد. البته این مورد مانند مورد اول نیست که موافقت فعل یا رابطه بامسند لازم وبامسندالیه غلط است واز روی لزوم باید گفت «آن منم» و «این تویی» و درست نیست اگر بگویند آن منست و این تو است در مورد دوم موافقت بامسندالیه نیز رواست. در اسکندرنامه چاپ افشار صفحه ۳۵۵ چنین آمده است «پس آواز دادند یکی از شما بیایید تا ما پیغام بگزاریم» یکی از شما بیایدهم درست است :

یکی از شما بروید	یکی از شما بروید
یکی ازما بشتابید	یکی ازما بشتابیم
برخی ازما بروند	برخی ازما بزویم
کدامتان فریدونست	کدامتان فریدونید
بسیاری از شما خواهند گفت	بسیاری از شما خواهید گفت
جمعیتی ازما مسافرنند	جمعیتی ازما مسافریم
پاره‌یی از شما ببرند	پاره‌یی از شما ببرید
کدام یک ازما بزرگ‌ترست	کدام یک ازما بزرگیم
هیچیک از شما نگفت	هیچ یک از شما نگفتید
کدام یک از شما نکو کارترست	کدام یک از شما نکو کارترید
کدامان نیرومندترست	کدامان نیرومندتریم

در این مثالها کلمه‌هایی که پس از حرف اضافه «از» قرار دارند چون: شما، ما، آقایان مفعول بواسطه‌اند برای صفت و شبه فعل مخدوف که وصف است برای موصوف یکی، بسیاری، یک، برخی، کدام و جز اینها اصل سخن چنین بوده است یکی مرد بوده از شما، برخی مردان

بوده ازما. بسیاری اشخاص بوده از شما، یکی آقا بوده از آقایان. اسم موصوف و صفت «بوده» حذف شده است و صفت «یکی» یا «بسیاری» یا «کدام» یا «هیچیک» بجای آن اسم مخدوف بر کرسی مسندالیه نشسته است و مفعول بواسطه متعلق به «بوده»ی مخدوف بجای صفت «بوده» نشسته است در نمونه آخر از لیست «یان» وابسته مسندالیه مضاف الیه است.

مجوز تبعیت فعل یا رابطه از وابسته مسندالیه اتحاد گونه ایست که میان مسندالیه و وابسته اش موجودست، زیرا «یکی» اگر با «شما» متحد نیست داخل در «شما» و از افراد «شما» هست همین اتحاد گونه که مسندالیه در گروه وابسته اش میباشد برای جواز پیروی فعل یا رابطه از وابسته مسندالیه کافی است، چنان که در مورد اول مجوز لزوم تبعیت رابطه از مسند اتحاد مسندالیه و مسند بود. آنجا اتحاد سبب لزوم است و این جا سبب جواز.

در این مورد نیز اگر وابسته مسندالیه چند شخص باشد تا اول شخص هست فعل یا رابطه از اول شخص پیروی میکند و اگر اول شخص نباشد و دوم شخص باشد باز فعل یا رابطه از دوم شخص پیروی میکند مانند:

یکی ازما و شما و دیگران برویم یا برود. یکی از شما و دیگران بروید یا بروند.

در ترجمه این آیه از قرآن کریم «ایکم احسن عملا» مفسران و مترجمان گفته اند: کدامتان نکو کارترست. اینان جانب تقوی و امانت

ترجمه را گرفته اند. اگر میگفتند کدامتان نکو کارترید ترجمه در فارسی درست بود.

پس در مثل «کدامتان بزرگترید؟» نیازی نیست که بگوییم رابطه «ید با «شما» مسندالیه مخدوف موافق آمده و ادعا کنیم که اصل سخن چنین بوده است شما کدامتان بزرگترید. یا شما یکی تان بروید. زیرا اصل عدم حذفست و گاه سخن زشت میشود که بگوییم: ما کدام یک از ما بزرگتریم. شما هیچ یک از شما نگفتید. ما یکی از ما بشتاییم.

باقی سخن را به مجلس یاد بود ابوالفضل بیهقی میگذاریم که به زودی دانشگاه مشهد میگیرد. درین باره سخن باین اندازه تمام نمیشود گفتنی ها بسیارست بگفته بیدل شاعر افغانی:

گمان مبر که تماشست کار پیر مغان

هنوز بادۀ ناخورده مانده در رک تاک

خطیب رهبر

دانشگاه تهران

فعل‌های معین و افعال دو گانه یا چند گانه

در زبانهای باستانی ایران مانند فارسی باستان و اوستا زمانهای مختلف افعال و وجوه اخباری و انشائی و معلوم و مجهول با پیوندهای (Endings) ویژه‌ای که بماده فعل (سٹاک فعل Stem) می پیوست ساخته می‌شد.

اندک اندک زبانهای باستانی دستخوش تحول شد تا آنکه زبان فارسی دری بعقیده زبان شناسان از اصل کهن خود (فارسی باستان) پدیدار آمد.

در این تحول تدریجی پیوندهای افعال باستانی کم کم رو- بفراموشی نهاد و بجای آنها رفته رفته برخی از افعال که نماینده همان پیوندها گشت پیش یا پس از فعل اصلی (صورت صرف شده فعل اصلی یا اسم مفعول یا مصدر مرخم آن) آورده شد و بدین ترتیب در زبان فارسی گروههای فعلی که مرکب از دو یا چند فعل است، ساخته آمد.

افعال معین

گروه نخستین از این گونه افعال را که برای ساختن برخی از زمانهای فعل از قبیل: ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی التزامی، مستقبل

فعل مجهول ، ماضی نقلی مستمر ، ماضی بعید مستمر ، ماضی بعید نقلی ، امر مؤکد بکار میرود « فعل معین » توان نامید .

در این گروه فعل معین (فعل فرعی) که بیشتر پس از فعل اصلی آورده میشود چنان مفهومی در مفهوم فعل اصلی محو شده است که گوینده و شنونده بدوگانگی یا چندگانگی آنها توجهی ندارند و از این گروه یک مفهوم در می یابند .

میتوان گفت که در آغاز شایع شدن این طریقه بجای روش باستانی دوگانگی یا چندگانگی این افعال کم و بیش محسوس اهل زبان بوده است ولی امروزه این دوگانگی بهیچوجه مورد نظر نیست .

افعال معین عبارتست از :

افتادن ، آمدن ، باشیدن ، بودن ، خواستن ، شدن ، گشتن ، گردیدن ، ماندن .

یادآوری - فعلهای استم ، استی است ، استیم ، استیم ، استند و مخفف آنها (ام ، ای ، ... ، ایم ، اید ، اند) که مصدر آنها هنوز در فارسی دیده نشده ، از افعال معین است .

اینک چند مثال از موارد بکار رفتن افعال معین در ساختمان

افعال :

۱ - ماضی نقلی

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وزهرچه گفته اند و شنیدیم (شنیده ایم) و خوانده ایم

دیباچه گلستان

جهانا عهد با من گر چنین بستی

نیاری یاد از آن پیمان که کردستی

ص ۷۲؛ دیوان ناصر خسرو تصحیح تقوی

۲ - ماضی بعید

یکی زندگانی تلف کرده بود

بجهل و ضلالت بر آورده بود

ص ۱۲۴ بوستان سعدی تصحیح فروغی

آواز داد بونصرمشکان کجاست؟ گفتم زندگانی خداوند درازباد؛

بابوسهل زوزنی بهم بودند درپایش پیلان. چون بادو برخاست، تنها

افتادم و تا اینجا بیامدم، مگر ایشان فروآمده باشند.

ص ۷۶ تاریخ بیهقی دکتر فیاض

۴ - مستقبل (آینده)

خوارزم خواهم گرفت و شما را که کافر نعمتید برانداخت

ص ۶۸۸ تاریخ بیهقی

دهر کردند بدین پیسه رسن پورا

خبر خواهدت همی کرد خبر داری

ص ۱۷ دیوان ناصر خسرو

یادآوری - در بیان فعلی که در گذشته پس از فعل دیگر اتفاق افتاده

و نسبت بفعل دیگر جنبه آینده گی (مستقبل بودن) داشته بجای مضارع

فعل خواستن ماضی آن بکار برده میشد، مثال :

نظام الملک رحمة الله در حق شعر اعتقادی نداشتی، از آنکه در

معرفت او دست نداشت و از ائمه و متصوف بهیچ کس نمیپرداخت .
روزی که فردای آن رمضان خواست بود، من از جمله خرج رمضانی و عیدی
دانگی نداشتم ، در آن دلتنگی بنزد علاء الدوله امیر علی فرامزفتم .

ص ۶۶ چهار مقاله دکتر معین

روز یکشنبه ... با عدتی سخت تمام براند که خراسان بگیرد و
فضا بروی میخندید که دو روز دیگر خواست شد .

ص ۶۸۵ تاریخ بیهقی

۵ - فعل مجهول

بسیار سخن گفته شد ، تا نزدیک شام .

ص ۶۸۸ تاریخ بیهقی

چون فرود آئیم آنجا ، نامه نبشته آید .

ص ۶۱۷ تاریخ بیهقی

راه مردی بروی بسته ماند

ص ۶۵۵ تاریخ بیهقی

تا بدین غایت که این کتاب تحریر افتاد

ص ۳ مجمل التواریخ والقصص تصحیح بهار

بعذری کان قبول افتاد در راه

برون آمد ز خلوتخانه شاه

نظامی - لغت نامه دهخدا ذیل افتادن

۶ - ماضی نقلی مستمر

اگر وقتی میان پادشاهان مخالفتی وحشتی بوده است و رسولان

برحسب وقت همی آمده اندومی شده و رسالت چنانکه ایشان را فرموده اند، می گزارده ؛ هرگز ایشان را نیاززده اند.

ص ۱۲۱ میاست نامه تصحیح دارک

ای عیاض ترا همیشه برتقویم ابواب مصالح مسلمانان و مهمات ایشان حریص یافته ایم و چنان دیده که همه اوقات مسلمانان را برتأکید قاعده خیرات تحریض میکرده ای.

ص ۷۶ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

پیوسته راحتهای دانشمندان افضل اوحده ، ادام الله توفیقه ، می رسیده و آندر آن فراغتها می بوده است.

ص ۳۳۹ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

۷ - بعید مستمر

قرب پنجه حج بجای آورده بود

عمره عمری بود تا میکرده بود

ص ۶۷ منطق الطیر تصحیح دکتر گوهرین

و هرون عاصی مخذول می ساخته بود که بمروآید.

ص ۴۶۰ تاریخ بیهقی

این پادشاه آن میدیده بود و دل در آن بسته .

ص ۴۱۰ تاریخ بیهقی

۸ . بعید نقلی

بدانک سنت شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز آن بوده است

که دعای سفره باخر گفته است ، بعد از آنک از طعام فارغ شده بوده اند و دعا این بوده ست

ص ۳۳۶ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

دل تو آمده بوده است تا دلم ببرد

ببرد و رفت بکام و مراد باز وطن

ص ۴۰؛ دیوان فرخی تصحیح دبیر ساقی

۹ - امر مؤکد

پس یزید برادر خویش معاویه بن ابی سفیان را بخواند و چهار هزار سوار از نخبه لشکر بدو داد و او را فرمود که هم اینجا بر در حصار مقام کند، اگر اهل حصار بیرون آیند، جنگ کند والا در بندان میداده باشند، تا آنوقت که خدای سبحانه کار را مخلص پدید آورد.

ذکر خلافت عمر ص ۷۵ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

او را دلداداری داده استمالت کرد که تو بهمت خود ایستاده باش و قدم استوار دار لشکر ترا ببینند.

ص ۱۰۷ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

افعال دوگانه

در زبانهای باستانی ایران از پی بند ویژه فعل مفهوم توانائی و امکان و احتمال و آرزو و میل و الزام و نزدیکی وقوع فعل نیز دریافت میشد ولی در زبان فارسی این مفاهیم را با بکار بردن فعلهائی پیش از فعل اصلی یا مصدر یا مصدر مرخم آن بیان میکنند، مهمترین افعال گروه دوم که میتوان آنها را افعال دوگانه نامید، عبارتست از: با یستن، توانستن، خواستن، شایستن، یا رستن، باشیدن، ویودن.

ای شکسته بنقش رخسارت سر پرگار و هم در کارت

همه صورتگران چنین بایند تا بچینند درد رخسارت

ص ۲۴۵ مرزبان نامه تصحیح قزوینی

گفتند وی جادوست جادوان بایند تا او راقهر کنند.

قصه جرجیس تاریخ بلعی بنقل بهار در صفحه ۳۶۷ جلد ۱ سبک‌شناسی

قلعتی را دیدیم سخت بلند و نردبان پایهای بی اندازه، چنانکه

بسیار رنج رسیدی تا کسی بر توانستی شد.

ص ۷۰ تاریخ بیهقی

امیر خراسان جغری بیگ ... بود و وی به شپورغان بود و سوی

مرو خواست رفتن که دارالمکک وی بود.

ص ۱۲۷ سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح دبیرستانی، چاپ سوم

چنین یال و بازو و این زور و برز

نشاید که آساید از تیغ و گرز

ص ۶۰ گرشاسب نامه تصحیح یغمائی

من از آن ضعیفترم که این ابواب برخاطر یارم گذرانید.

ص ۳۲۸ کلیله و دمنه تصحیح قریب چاپ پنجم

باشد که بندگان را فرمانی رسد که سوی بلخ و تخارستان باید

رفت تبعجیل تر.

ص ۶۰۳ تاریخ بیهقی

ما همه دل بر بلا نهاده‌ایم تو نیز بنه باشد که از آن به باشد

که می‌اندیشیم.

ص ۶۱۶ تاریخ بیهقی

او را باسلام بخوانید باشد که ما را بمقاتلت حاجت نیفتد.

ص ۴۲ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

بود آیا که در میکده ها بکشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

حافظ

در گروه افعال دو گانه گاه فعل صرف می گردد و گاه در وجه مصدری

بصورت مرخم یا مصدر آورده میشود.

افعال دو گانه را در ترکیب دستوری « مسند مرکب » میتوان

شمرد.

در مسند مرکب از افعال دو گانه فعل اصلی بطور کلی متمم

فعل فرعی است و اگر فعل فرعی متعدی باشد فعل اصلی را متمم مفعولی

توان نامید.

نام نکوئی چو برون شد بکوی در نتوانی که ببیند بروی

ص ۴۶ گلستان بکوشش نگارنده

میخواهد که ترا فرو تواند گرفت

ص ۱۳۴ تاریخ بیهقی دکتر فیاض

از رنج تن تمام نیارم نهاد پای

وز درد دل بلند نیارم کشید وای

ص ۵۰۳ دیوان مسعود سعد تصحیح یاسمی

امیرالمؤمنین علی فرمود نبایستی چنین واقع شود

ص ۱۶۰ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

گر از محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

ص ۸۰ گلستان بکوشش نگارنده

یادآوری ۱ - افعال دوگانه گاه غیر شخصی است

قحط جودست آبروی خود نمی باید فروخت

باده و گل از بهای خرقه می باید خرید

ص ۱۶۲ دیوان حافظ

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

ص ۵۷ گلستان سعدی بکوشش نگارنده

توان بهلق فرو بردن استخوان درشت

ولی شکم بدرد چون بگیرداند رناف

ص ۱۰۸ گلستان سعدی بکوشش نگارنده

یادآوری ۲ - گاه بای تأکید بر مصدر مرخم فعل اصلی افزوده

میشود.

بتی چون براند مهمات کس

که نتواند از خرد براندن مگس

ص ۲۴۵ بوستان سعدی تصحیح فروغی

مادر می را بکرد باید قربان

بچه او را گرفت و کرد بزدان

رودکی

گاه بای تأکید بر فعل فرعی افزوده شود

چمن امروز بهشتست و تودر می‌بائی

تا خلایق همه گویند که حورالعینست

ص ۴۹ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

ای بیوفا زمانه تو مرا بر چند بیوفائی، دربائی

ص ۴۰۲ دیوان ناصر خسرو

ب - برای ساختن امر مؤکد

شیخ گفت: یا یحیی فتوح چنان حضرتی از دست نتوان داد.

آنچ آورده‌ای با جمع درمیان باید نهاد و ایشان را فائده داد.

ص ۱۶۵ اسرارالتوحید

باید که حال عامل و قاضی و محتسب و رعایا و خرد و بزرگ

میدانی و می‌پرستی و حقیقت آن معلوم ما گردانی.

ص ۴۴ سیاست نامه تصحیح اقبال

باید که بگوئی لشکر را تا امشب همه کارهای خویش ساخته

کنند و بگاه با سلاح تمام و با زینت بسیار حاضر آیند.

ص ۴۶ تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض

اگر چیزی حاجت باشد خدمتکاران ما را نباید ساخت

ص ۵۹ تاریخ بیهقی

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را برعایا آن

فرمان نیست.

ص ۳۵ سیاست نامه تصحیح اقبال

دی رفت و آن قوم که محضر ساختند رفتند و ما را نیز می بایاد رفت
که روز عمر بشبانگاه آمده است.

ص ۲۶ تاریخ بیهقی

آنچه نوشته بودی که این نامه را از سرحد بیابان خراسان مینویسم
مگر اندیشه رفتن بجانب خراسان میداری ، میباید که بدان جانب
نروی

ص ۱۰۸ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

گفت بامن سوگند بانی خورد

تاریخ طبرستان نقل از حاشیه صفحه ۱۰۴۵ دیوان خاقانی

تصحیح دکتر سجادی

۲ - برای ساختن ماضی مؤکد

شیخ گفت : روز قیامت ابلیس را بدیوان حاضر گردانند و گویند
این همه خلق را تو از راه ببردی ؟ گوید ، نه ولیکن من دعوت کردم
ایشان را ، مرا اجابت نبایستی کرد.

ص ۲۶۷ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

کسی بایستی که مرا معلوم کردی که این هردو یکسان است.

ص ۳۹ ص ۱۴۲ سیاست نامه تصحیح مدرس چهاردهی

و این حدیث براین گونه نبایستی که روایت کردند

ص ۱۹۶ تاریخ بلعمی تصحیح بهار

- ترا اول زمین بوسه دادی سه جای
نبایستی آخر زدن دست و پای
ص ۱۰۴ بوستان سعدی تصحیح قریب
- اما میبایستی که کسی این را از عبارت عربی بیارسی آوردی ،
تا عجمی چون عربی دریافتی
مقدمه ترجمه تاریخ اعثم کوفی
- چون نهاد آن شیخ برزنار دست
جمله را زنار میبایست بست
ص ۸۲ منطق الطیر عطار تصحیح دکتر گوهرین
- ۳ - برای ساختن فعل دعائی .
که رفتن آمد بدیگر سرای مگر پیش یزدان به آیدت جای
مگر تا چه باید کنون ساختن نباید که مرگ آورد تاختن
ص ۲۴۱ ، ج ۱ شاهنامه چاپ بروخیم
- دست ازین حرکت کوتاه کن که واقعه هادر پیش است و دشمنان
از پس . نباید که وقت حاجت فرومانی .
ص ۳۶ گلستان سعدی تصحیح فروغی
- او بپوشد جامه های آن غلام
مرغلام خویش را سازد امام
در پیش چون بندگان در ره شود
تا نباید زوکسی آگه شود
ص ۲۶۹ دفتر دوم مثنوی چاپ بروخیم

۳ - برای ساختن فعل تمنی

ماکان را دشمن داشتی امیر خراسان ، یکروز شراب همی خورد
و گفت همه نعمتی ما را هست . اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدیمی .
اکنون که نیست ، باری یاد او گیریم .

ص ۳۱۶ تاریخ سیستان تصحیح بهار

امیر اشارت کرد تا همگان را بنشانند دورتر و پس سخن بگشاد
و چون این پادشاه در سخن آمدی ، جهانیان بایستی که در نظاره بودندی
که در پاشیدی و شکر شکستی .

ص ۲۰ تاریخ بیهقی

هیجدهم این ماه نامه رسید بگذشته شدن والده بونصر مشکان .
و بونصر بماتم بنشست . . . و خواجه بزرگ درین تعزیت بیامد و چشم
سوی این باغچه کشید که بهشت را مانست . . . بونصر را گفت :
نبایستی که مابمصبیتی آمده بودیمی تا حق این باغچه گزارده آمدی .

ص ۳۴۰ - ۳۴۱ تاریخ بیهقی

طرز بکار رفتن بایستن با افعال دیگر بصورت

افعال دوگانه

بایستن به چندین صورت با افعال دیگر بکار میرود :

۱ - باید + که ربط + مضارع التزامی فعل اصلی باید که او
را بروشنائی شیخ بخانه شوهر ببریم

ص ۱۲۳ اسرار التوحید دکتر صفا

باید که ما و شما در این ایستیم و همه خصمان خشنود کنیم .

ص ۴۵ سیاست نامه تصحیح اقبال

باید که جوابی جزم وقاطع بدهید .

ص ۲۱ تاریخ بیهقی

باید که تا مهمی نبود، از مجلس عالی چیزی ننویسند .

ص ۸۶ سیاست نامه تصحیح اقبال

گاه « که » ربط حذف شود

از میان خاشاک بهمه جوانب می نگریستم . گفتم نباید حیوانی

موذی مرا المی رساند .

ص ۷۴ اسرار التوحید دکتر صفا

گاه بجای « که » حرف ربط « تا » حرف ربط آورده میشود :

همه صورتگران چین بایند تا بچینند درد رحسارت

ص ۲۴۵ مرزبان نامه تصحیح قزوینی

گاه ضمیر متصل نیز پس از « باید » یا پس از مصدر فعل اصلی

افزایند :

مرا دل مشغولست ، می باید که باز دانه که تو بدان هردوزن

چه کرده ای .

ص ۱۶۶ اسکندر نامه تصحیح ایرج افشار

تا نباید گشتم گرد در کس چون کلید

بر در دل ز آرزو قفل شکیبائی زدم

ص ۱۳۴ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

گاه « می باید » بجای باید بکار میرود

تو می باید که باشی ورزه سهلست

زیان مایه جاہی و مالی

ص ۳۲۶ دیوان حافظ تصحیح قزوینی

۲ - بایست (میبایست ، بایستی ، میبایستی) + که ربط +

مضارع التزامی یا ماضی فعل اصلی: می گریست و میگفت : کسی بایستی که پدر مرا آگاه کند.

ص ۸۷ قصص الانبیاء نیشابوری تصحیح یغمائی

نبایست کآنجا فرستم

ص ۲۶۰ تاریخ سیستان تصحیح بهار

میبایست که این مملکت بشود.

ص ۲۶۷ تاریخ سیستان

اما میبایستی که کسی این را از عبارت عربی پیاری آوردی تا

عجمی چون عربی دریافتی.

مقدمه ترجمه اعثم کوفی

و این حدیث بر این گونه نبایستی که روایت کردند (ی).

ص ۱۹۶ تاریخ بلعمی تصحیح بهار

بایستی که چندین التماس تو از ما وفاشدی.

ص ۱۹۱ سیاست نامه تصحیح اقبال

چون این پادشاه درسخن آسیدی جهانیان بایستی که در نظاره

بودندی که درپاشیدی وشکرشکستی.

ص ۲۰ تاریخ بیهقی

یادآوری^۱

اگر میان بایستن و فعل اصلی، جمله‌ای فاصل باشد، «که» ربط حذف می‌شود.

بایستی چون شما را نا پارسائی او معلوم شد، غوغا نکردتانی.

نقل از اسکندرنامه ص ۱۴۲ ج ۲ مبدع شناسی بهار

گاه «که» ربط بی آنکه جمله‌ای فاصله شود نیز حذف می‌گردد. تومیدانی که در کشتن عثمان این مردمان را مصلحتی عظیم بوده است امیرالمؤمنین علی فرمودنبایستی چنین واقع شود.

ص ۱۶۰ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

یادآوردی ۲ - گاه «بایدی» بجای بایستی بکار میرفت:

خواجه گفت: بایدی که بجای چهار صد هزار هفتصد هزار مرد مردبودی.

ص ۲۰۹ سیاست‌نامه تصحیح اقبال

تو بایدی که با لب‌خندان و خوی خوش

پیش من آمدی بزمانی هزار بار

ص ۱۹۱ دیوان فرخی تصحیح دبیرستانی

۳ - باید + ضمیر متصل + مصدر مرخم یا مصدر فعل اصلی:

اگر بنام کسی گفت بایدم شعری

بپیش طبع تو با شی همه بهانه من

ص ۴۳۰ کلیله و دمنه تصحیح مینوی

باش تا سال دگر نوبت کرا خواهد بدن

تا کرا میبایدم زد بر سر وی پوستین

ص ۷۰ دیوان منوچهری

ز من نام پنهان نبایدت کرد

چو گشتی تو با من کنون هم نبرد

ص ۴۹۸ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

همی بایدش درد دل نهفتن نیارد راز خود با کس بگفتن

نقل از ویس و رامین ص ۱۶۰ ج ۱ گنج سخن تألیف دکتر صفا

۴ - بایست + ضمیر متصل + مصدر فعل اصلی

ببایستم همی مرگ تو دیدن

به پیری زهر هجرانت چشیدن

ص ۲۶۹ ویس و رامین تصحیح مینوی

چه بایستت ز پیش من برفتن

که رفتن نوا از من گرفتن

ص ۳۵۵ ویس و رامین تصحیح مینوی

گاه « بایستی » بجای بایست بکار میرود

آب کم شد از روی زمین و بچاه فروشد، چنانکه بدلو و رسن بایستی

شان کشیدن.

قصه ابراهیم - ترجمه تاریخ طبری

بجای ضمیر متصل نیز گاه ضمیر متصل فاعلی آورده میشود

نباستی تو گفتارش شنیدن چو بشنیدی به پیشم ناوریدن

ص ۱۳۰ ویس و رامین تصحیح مینوی

ه - ضمیر منفصل یا اسم + باید + مصدر مرخم فعل اصلی :

مرا رفت باید بدین چاره زود

رکاب و عنان را ببايد بسود

ص ۹۴ شاهنامه چاپ خاور

هرآینه مارا باین سبید جامگان حرب میباید کرد.

ص ۸۱ تاریخ بخارا تصحیح مدرس رضوی

گفت مرجبا ای یحیی ، آمده ای تا بما فرونگری ؟ اکنون خود ترا

بما بز باید نگرست

ص ۱۸۱ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

خداوند را ببايد دانست که این پیری سه و چهار که اینجا اند از

هزار جوان بهترند.

ص ۳۳۸ تاریخ بیهقی

و آنچه گفته اند : غمناکان را شراب باید خورد تا تفت غم

بنشانند بزرگ غلطی است.

ص ۵ تاریخ بیهقی

می گفت سخنی بگوی و مرانصیحتی کن . اومیگفت که شما را

باید گفت . ما را بشنیدن آورده اند

ص ۱۵۸ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

علم بهتر است که گنج ، از بهر آنکه گنج ترا نگاه باید داشت و علم ترا نگاه دارد .

ص ۷۲ سیاست نامه تصحیح اقبال

۶ - ضمیر منفصل یا اسم + را + بایستی + مصدر فعل اصلی :

عذر یوسف را ببایستی خواستن و پاکی خویش پیدا کردن .

خبر یوسف - ترجمه تاریخ طبری نسخه کتابخانه دلمک

یاد آوری - گاه فعل اصلی نیز صرف میشود و با « که ربط »

بفعل فرعی می پیوندد . مانند این مثال : ایشان را میبایست که حال شیخ تا بچه درجه است .

ص ۱۸۱ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

۷ - باید + مصدر یا مصدر مرخم فعل اصلی :

بانبوه زخمی نباید زدن بدین رزمگه برنشاید بدن

ص ۵۰۵ ج ۲ شاهنامه

شیخ گفت یا یحیی ... آنچ آورده ، با جمع در میان باید نهاد و ایشانرا فایده داد .

ص ۱۶۵ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

گفت چون بدان دره شوی ، پاره بروی ، سنگی است ، بر آن سنگ دو گانه باید گزارد و منتظر بودن کسی دوستی از دوستان ما بنزدیک تو آید .

ص ۱۰۸ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

کوتوال قلعت را بخواند و گفت که احتیاط از لونی دیگر باید کرد .

ص ۱۱ تاریخ بیهقی

یادآوری : گاه « بائی » صیغه دوم شخص مفرد بکار رفته است :
گفت بامن سوگند بائی خورد .

تاریخ طبرستان ، نقل از حاشیه ۱۰۴۵ دیوان خاقانی تصحیح
دکتر سجادی

۸ - بایستی + مصدر فعل اصلی یا مصدر مرخم آن .

چون مهمی بایستی در مصلحت مملکت کردن و با کسی وصلت
کردن همه ترتیب و تدبیر با دانایان و جهاندیدگان کرده اند .

ص ۱۸۵ سیاست نامه تصحیح اقبال

یک دمک باری در خانه بایست نشست

تا بدیدندی رو تو عزیزان و تبار

ص ۹۲ دیوان فرخی تصحیح دبیرستانی

(بهرام) آنچ بر سپاه خویش قسمت بایست کردن بنهاد تا بر
ایشان قسمت کند .

ص ۱۰ داستان بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری تصحیح
دکتر صفا

روباه گفت سود ندارد . . . و با تقدیر آسمانی مقاومت و پیشدستی
ممکن نگردد، والا جای آن بود که دل از خود نمیبایستی برد .

ص ۲۵۶ کلیله و دمنه تصحیح مینوی

یادآوری : از صیغه‌های بایستن بصورت مضارع سوم شخص مفرد (باید، می‌باید) ودوم شخص مفرد «بائی» و سوم شخص جمع «بایند» در ادبیات برجای مانده و رفته رفته «باید» جای هرشش صورت را گرفته است. از صیغه‌های بایستن بصورت ماضی تنها سوم شخص ماضی بصورت بایست بایستی و میبایست و میبایستی برجایست.

خواستن

خواستن باستقلال فعلی است متعدی بمعنی طلب کردن و میل داشتن که همه مشتقات آن بکار میرود.

الف - بصورت مستقل یا تام

بدانسان که از پاک یزدان بخواست

ز نیروی آن کوه پیکر بکاست

ص ۵۰۱ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

چون آب باکم آمدن گیرد مردم برپی آن میروند و آنچه خشک

شود زراعتی که خواهند می‌کنند

ص ۵ سفرنامه ناصر خسرو چاپ سوم تصحیح دبیرسیاقی

ب - بصورت فعل معین

بداند که همه شغل ملک بدو مفوض خواهد بود.

ص ۸ تاریخ بیهقی

روز یکشنبه . . . با عدتی سخت تمام براند که خراسان بگیرد

وقضا بر وی می‌خندید که دو روز دیگر خواست شد.

ص ۶۸۵ تاریخ بیهقی

ج - بصورت افعال دو گانه

« خواستن » در ترکیب افعال دو گانه بچند معنی بکار میرود

۱ - تصمیم داشتن و اراده کردن و مایل بودن:

پدرم رحمه الله علیه روایت کرد که روزی شیخ قدس الله روحه
العزیز مجلس خواست گفت.

ص ۲۳۴ اسرار التوحید تصحیح دکتر صفا

گفتند ایشان چون شنیدند که امیر نزدیک نشاپور رسید خوارها
خواستند که زنند.

ص ۴۴ تاریخ بیهقی

نخواهد که بیند خردمند ریش

نه بر عضو مردم بر عضو خویش

سعدی

آن روز که با مداد سلطان به فتح خلیج بیرون خواستی شد ، ده
هزار مرد بمزد گرفتندی.

ص ۶۳ سفرنامه ناصر خسرو تصحیح دبیرسیاقی

۲ - بمعنی بایستن

در نعت پیامبر اسلام :

خبر ز آنچه بگذشت یا بود خواست

ز کس نا شنیده همه گفت راست

ص ۲ گرشاسبنامه تصحیح یغمائی

جوانان سلاح برداشتند و گفتند برویم و ایشان (ترکمانان) را بکشیم ... و چگونه کشتندی که کار ایشان در بسطت و حشمت دعوت بدین منزلت خواست رسید که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید .

ص ۶۸۲ تاریخ بیهقی

بنگر تا از خصوصیت خمرت طینه آدم بیدی در مدت اربعین صباحاً که بروایتی هرروز هزار سال بود آب و گل آدم صدف کدام گوهر شود، این تشریف آدم راهنوز پیش از نفخ روح بود و دولت سرای خایفه خواست خود بود و در چهل هزار سال بخداوندی خویش کار میکرد که داند که آنجا چه گنجها تعبیه کرد ؟

ص ۴۰ مرصادالعباد تصحیح نعمت اللهی

۳ - نزدیکی وقوع فعل یا مقاربه

بوسهل را صفرا بجنبید و بانگ برداشت و فرادشنام خواست شد .

ص ۱۸۵ تاریخ بیهقی

یکاد زیتها یضی ولولم تمسه نار، خواهدی کی روغن آن بر -
افزودی و گرهان نرسیده بود آتش .

ص ۴۰ تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی

بزد نعره مهراج و برپای خاست

ز شادی تن از که بیفکند خواست

ص ۱۰۵ گرشاسبنامه اسدی تصحیح یغمائی

چو شاهیت یکسر مرا خواست شد

ازین زابلی کار تو راست شد

ص ۱۱۶ گرشاسبنامه تصحیح یغمائی

آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شد.

ص ۵۰۷ تاریخ بیهقی

چون نماز شام خواست رسید ما باز گشتیم.

ص ۷۱ تاریخ بیهقی

چو خورشید روشن ز چرخ بلند

همی خواست افکند مشکین کمند

ص ۴۴۰ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

یادآوری : بیهقی گاه بجای «خواست» فعل مرکب «نزدیک آمد»

را بکار برده است : یک چوبه تیربر زانوش رسید و از آن مقهور
شد و نزدیک آمد که کشته شود.

ص ۳۳۴ تاریخ بیهقی

طرز بکار رفتن خواستن با افعال دیگر بصورت

افعال دوگانه

۱ - ماضی خواستن + که ربط + مضارع التزامی فعل اصلی :

دیگر باره قصد چغانیان و ترمد خواستند که کنند.

ص ۴۹۲ تاریخ بیهقی

او را شماتت کردند و اهانت گفتند و میخواستند که او را بگیرند و بکشند.

ص ۱۰۷ ترجمه تاریخ اعثم کوفی

گاه در این شکل « که » ربط حذف میشود یا بجای آن « تا »
 ربط هکار میرود

بدین چاره از جنگ نراژدها همیخواست یابد ز کشتن رها

ص ۵۰ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

« کذروی » تا بوقت زوال برکناره آب بود ، خواست تا برگردد
 و بجزیره رود.

ص ۱۸ داراب نامه طبرسی تصحیح دکتر صفا

۲ - مضارع خواستن + که ربط + مضارع التزامی فعل اصلی:

اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلهها برود

ص ۸۸ سفرنامه ناصر خسرو تصحیح دبیرسیاقی چاپ سوم

همی رحمت آرد بتو بردلم نخواهم که جانت زتن بگسلم

ص ۴۸۷ ج ۲ شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم

در این صورت گاه « که » ربط حذف میشود :

نامه رسید از برید و خش که پورتگین از میان کمخیان بپر که
 میخواهد بیابد.

ص ۵۰۷ تاریخ بیهقی

یادآوری : گاه بر آخر هر دو فعل یاء افزایند:

یکادزیتها یضی ولولم تمسه نار، خواهدی کی روغن آن برافروزدی
و گردان نرسیده بود آتش .

ص ۴۰ تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی

یکادسنابرکه یدذهب بالابصار: خواهدی کی روشنائی ... آن
بردی چشمها را یعنی بینائیها را.

ص ۴۵ تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی

۳ - ماضی خواستن + مصدر یا مصدر مرخم فعل اصلی:

خواستم گفتن گردست و طبع او بحرست و کان

عقل گفت این مدح باشد نیز بامن هم پلاس

ص ۲۶۲ دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی

یکی خنجر آبگون برکشید همیشه خواست از تن سرش را بدید

ص ۴۹۹ ج ۲ شاهنامه بروخیم

ملاعین حصار غور بر جوشیدند و بیکبارگی خروش کردند سخت
هول که زمین بخواست درید.

ص ۱۱۶ تاریخ بیهقی

یادآوری - گاه پس از مسندالیه « را » افزوده شده است:

تا شمارا چگونه خواستید کردن.

ورق ۱۲ سمک عیار نسخه عکسی کتابخانه ملی بنقل

لغت نامه ذیل « را »

۴ - مضارع خواستن + مصدر یا مصدر مرخم

خواهم شدن بیستان چون غنچه بادی تنگ

و آنجا بنیک نامی پیراهنی دریدن

ص ۲۷۰ دیوان حافظ تصحیح قزوینی

بمجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم

بآتش حسراتم فکند خواهندی

شهید بلخی ص ۱۷ گنج سخن تالیف دکتر صفا

یادآوری - این صورت با مستقبل یکسان است و از قرینه باید

تشخیص داد که کدام از این دو مقصود شاعر یا نویسنده است.

توانستن

توانستن . به معنی قدرت داشتن و استطاعت است و بدو صورت بکار میرود .

الف بصورت مستقل یا تام

بشادی دار دل را تا توانی که بفزاید زشادی زندگانی

ویس و رامین ص ۱۶۰ گنج سخن تالیف دکتر صفا

بهم بر مکن تا توانی دلی که آهی جهانی بهم بر کند

ص ۱۱۹ گلستان سعدی بکوشش نگارنده

تا توانم دلت بدست آرم و ر بیازاریم نیازارم

ص ۱۵۰ گلستان سعدی بکوشش نگارنده

چندانکه توانستی ، رحمت بنمودی

چندانکه توانستی ، ملکت بزدودی

منوچهری ، نقل از لغتنامه ذیل توانستن

ب - بصورت افعال دوگانه

۱ - مضارع توانستن + که ربط + مضارع التزامی فعل اصلی

بشیرین زبانی و لطف و خوشی

توانی که پیلی بموئی کشی

ص ۲۹۶ گلستان سعدی بکوشش نگارنده

خوی سعدی است نصیحت چه کند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان

این توانم که بیایم بمحلت بگدائی

ص ۲۸۳ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

۲ - مضارع توانستن + مصدر مرخم یا مصدر

چون آدمی آن بار برگرفت ، برو بحر او را با آن بار چگونه بر

تواند گرفت .

ص ۲۸ مرصادالعباد ، تصحیح نعمت الهی

امیر اندیشه مند بود که طلیعه خصمان را اینجا دیده آمد و با اعیان

گفت : ازین شوختر مردم تواند بود .

ص ۷۷ تاریخ بیهقی

بتی چون براند مهمات کس که نتواند از خود براند مگس

ص ۲۴۵ بوستان سعدی

گاه ضمیر متصل فاعلی را از مضارع توانستن حذف کنند و آن را بصورت غیر شخصی آورند.

نقطه حال تو بر لوح بصر نتوان زد

مگر از مردمک دیده مداوی طلبیم

ص ۲۵۴ حافظ تصحیح قزوینی

چون در توننه‌توان رسیدن به ز آن نبود که تا توانم

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم

ص ۳۶۷ کلیات سعدی تصحیح فروغی

یاد آوری - گاه « نتوان » را بجای « نتواند » آورده‌اند

آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاط تا از فرنگ و روم کس قصد آن نتوان کرد.

ص ۴۳ تاریخ سیستان

۳ - ماضی توانستن + مصدر مرخم یا مصدر

هر کجاء عرب بود ، شیرشتر می‌دوشیدند ، من نه سوسمار توانستم خورد ، نه شیرشتر.

ص ۱۰۵ سفرنامه ناصر خسرو تصحیح دبیرمیاقی چاپ سوم

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت

تا که خویش از خواب نتوانست داشت

ص ۱۰۷ دفتر اول مثنوی چاپ بروخیم

همه مملکت سیاست و داده‌می دانست و هیچکس بروی عیبی
نتوانستی کردن.

ص ۲۵ داستان بهرام چوبین از تاریخ بلعی تصحیح دکتر صفا

ز پیری این جهان آن کرد با من

که نتوانست کردن، هیچ دشمن

ویس و رامین ج ۱، ص ۱۶۱ گنج‌سخن تألیف دکتر صفا

یارستن

یارستن بمعنی توانستن است و کاربرد آن در بیشتر موارد مانند

توانستن اینک چند مثال :

۱ - مضارع یارستن + مصدر مرخم یا مصدر فعل اصلی یا مضارع

التزامی :

اگر کشته شد رستم جنگجوی

از ایران که یارد شدن پیش اوی

ص ۵۰۵ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

سعدیا گر بوسه بر دستش نمی یاری نهاد

چاره آن دانم که در پایش بمالی روی را

ص ۱۳ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد

بدینم اندر طاغی هم شوم بمثل

رابعه بنت کعب ص ۵۰ گنج‌سخن جلد ۱

تو آفرین خسرو گوئی دروغ باشد

ویحکک دلیر مردی کاین گفت باری

ص ۸۵ دیوان منوچهری

من از دست کماندران ابرو نمی یارم گذر کردن بهرسو

ص ۳۶۵ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

گاه « که » حذف میشود

کس نیارد براو دم زند از قصه ما

مگرش باد صبا گوش گذاری بکند

ص ۱۲۸ دیوان حافظ تصحیح قزوینی

ملاء اعلی کروبی و روحانی دم محبت نیارستندزد زیرا که بار محبت

نتوانستند کشید.

ص ۲۵ مرصاد العباد تصحیح نعمت‌اللهی

ز رحمت براو شب نیارست خفت بما وای خود بازش آورد و گفت

ص ۸۱ بوستان سعدی تصحیح فروغی

گذشت باد سحرگاه و از نهیب فراق

فرو نیارست آمد بر من از روزن

ص ۳۸۸ دیوان مسعود سعد سلمان

هر استری را مکاری افسار گرفته که نیارستندی نشست.

ص ۱۷۲ تاریخ طبرستان تصحیح اقبال

شایستن

شایستن بمعنی سزاوار بودن ، لایق و در خور بودن است و بدو صورت بکار میرود :

الف - بصورت فعل تام

بجای خویش بد کردی چه بد کردی

کراشائی چو مر خود را نشایستی

ص ۴۷۳ دیوان ناصر خسرو

آنگاه کسانی که سرای را شایند ، نگاه دارند و آنچه نشایند در باب ایشان ، آنچه رأی واجب کند فرموده آید .

ص ۲۳۶ تاریخ بیهقی

گر دسته گل نیاید از ما هم هیمة دیگ را بشائیم

ص ۶۷ کلیله و دمنه تصحیح مینوی

عروس بی زیور گذاشتن را شاید و درخت بی میوه بریدن را شاید .

ص ۷ هـ مجالس سعدی تصحیح فروغی

ب - بصورت افعال دو گانه :

شایستن بمعنی سزاوار بودن و گاه بمعنی توانستن است و در

ترکیب با افعال دیگر باین چند صورت بکار میرود :

۱ - مضارع شایستن + که ربط + مضارع التزامی فعل اصلی

- حاجت از طغرلتگین شاید که خواهی بهر آنک
 خز بیزدان نیست هرگز حاجت طغرلتگین
- ص ۳۸۹ دیوان انوری تصحیح بدری رضوی
 که شاید که اندیشه پهلوان کنم آشکارا بروشن روان
- فردوسی لغت نامه دهخدا ذیل شایستن
 نشاید بنی آدم خاک زاد که در سر نهند کبر وتندی و باد
- ص ۳۱ گلستان سعدی بکوشش لگازنده
 گفت می شاید که من در اشتیاق
- جان دهم اینجا بمانم در فراق
 ص ۳۳ دفتر اول مثنوی خاور
- گاه « که » ربط حذف شود:
 گفت : ای ملک می شاید همه لشکر نیامده باشد.
- ص ۱۲۸ ترجمه تاریخ اعثم کوفی
 ۲ - مضارع شایستن + مصدر مرخم اصلی یا مصدر
- ز چشمت جان نشاید برد کز هرسو که می بینم
 کمین از گوشه ای کردست و تیر اندر کمان دارد
- ص ۸۱ دیوان حافظ تصحیح قزوینی
 بهر بدت خرسند باید بدن که از بد پتر نیز شاید بدن
- ص ۴۲ گرشاسبنامه تصحیح یغمائی
 بکوشش توان دجله را پیش بست
- نشاید زبان بداندیش بست
 ص ۲۰۰ بوستان سعدی تصحیح فروغی

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پرشدن شاید گذشتن به پیل

ص ۸ ه گلستان بکوشش نگارنده

همانجا امانش بده تا بچذشت نشاید بلا برد گر کس گماشت

ص ۱۷ بوستان سعدی تصحیح فروغی

۳ - ماضی شایستن + که ربط + مصدر مرخم یا مصدر:

برفتند و جستند راهی نبود کز آن راه شایست بالا نمود

فردوسی ، لغتنامه ذیل شایستن

ببالا چوسرو و بدیدار ماه نشایست کردن بدو در نگاه

فردوسی ، لغتنامه ذیل شایستن

وقلعه او نمی شایست ستدن .

ص ۲ ه فارسنامه بلخی ، لغتنامه دهخدا ذیل شایستن

یادآوری ۱ - در دو صورت اخیر افعال دو گانه غیر شخصی است .

یادآوری ۲ - گاه فعل دوم نیز صرف میشود

ور بشایستی که دینی گستریدی هر خسی

کرد گار این جهان پیغمبری نشامستی

ص ۴۰ دیوان ناصر خسرو

یادآوری ۳ - گاه « بودن » بصورت مصدر یا بشکل مصدر مرخم

« بود » پس از « شایستن » افزوده میشود و در این حالت « شایستن بودن »

بمعنی احتمال داشتن بکار میرفت اینک دوشال :

آن دشمنی بردو نوع است اول چنانکه از آن پیل و شیر که

ملاقات ایشان بی محاربه ممکن نگردد و این هم شاید بود که مرهم پذیرد.

ص ۱۶۳ کلیله و دمنه تصحیح مینوی

چنین داد پاسخ مرا و را هجیر که شاید بدن کان گوشیر گیر
کنون رفته باشد بزابلستان که هنگام بزم است در گلستان

ص ۴۸۲ ج ۲ شاهنامه چاپ بروخیم

حلیمه گفت این ترا کی داد ؟ رسول گفت مردی که من هرگز
مهربان تر از او ندیدم. حلیمه گفت : مگر عمت بود ابوطالب. گفت شاید
بود که او بود.

ص ۴۰۷ قصص الانبیاء تصحیح یغمائی

پایان

دکتر جمال رضائی

دانشگاه تهران

جمع در گویش بیرجند

مفرد در گویش بیرجند نشانه ویژه‌ی ندارد و همان نداشتن علامت جمع نشانه مفرد بودن واژه است.

گویش بیرجند برای جمع بستن واژه‌ها دوسوند دارد یکی «آ-a» و دیگری «اُی- کشیده (ؤ-ö)»^۱

الف - آ - a :

این پسوند کوتاه شده پسوند «ها» نشانه جمع فارسی است که «ه» از آن اقتاده است و ازین لحاظ همانند است با پسوند جمع «آ» در گویش کنونی تهران.

آن دسته از واژه‌های فارسی که در گذشته به «-a» و امروز با واکه‌یی (مصوتی)^۲ نزدیک به «-e» پایان می‌یابند و در خط فارسی برای نشان دادن آن «ه» در پایان واژه‌ها نوشته می‌شود، به تعبیر دیگر واژه‌های فارسی که در نوشتن به «ه»-ی غیر ملفوظ پایان می‌پذیرند در گویش کنونی بیرجند با واکه‌یی^۳ میان «-a» و «-e» کمی

۱ - عدد : ۲ «پس از واکه (مصوت) نشانه آنست که آن واکه باید کشیده (تقریباً دو برابر معمول) تلفظ شود .

۲ - Vowel, Voyelle

۳ - این واکه در این نوشته با ه = a نشان داده شده است.

نزدیکتر به «-a» فراگومی شوند مانند گُ ر به gorba°، تَ پَ a Tappa°، پَ ر د ه parda° دَ س ت ه dasta°، کُ ش ت ه Košta°، مُ ز د ه monda° یَ کَ ه yakka°، جَ ل ه Jāla° ...

این دسته از واژه‌ها در گویش بیرجند با «آ = â» جمع بسته می‌شوند بدین ترتیب که واژه پایان واژه میافتد و پسوند «آ =» به آن افزوده می‌شود مانند گُ ر بَ آ gorbâ جمع گُ ر به gorba°، تَ پَ آ tappâ جمع تَ پَ ه tappa° پَ ر دَ آ pardâ جمع پَ ر د ه parda°، دَ س تَ آ destâ جمع دَ س ت ه desta°، کُ ش تَ آ Koštâ جمع کُ ش ت ه Koštâ، مُ ز دَ آ mondâ جمع مُ ز د ه monda°، جَ لَ آ Jālâ جمع جَ ل ه Jāla° ...

پسوند «آ =» تنها در یک مورد به صورت فارسی خود یعنی «ها» به کار می‌رود و آن مورد اینست:

در گویش بیرجند پسوندی هست که «-ی ه» «eya°» فراگومی شود و برای بزرگ و انمود کردن چیزها یا برای اظهار شکفتی و گاه برای ابراز خوش آیندی یا بدآیندی به پایان واژه افزوده می‌گردد بدین ترتیب:

۱- اگر واژه با همخوان (صامت)¹ پایان یابد و از پایان آن واجی² نیفتاده باشد این پسوند بی‌آنکه تغییری در واژه روی دهد به آن می‌پیوندد مانند دَ رِ ی ه dareya°، خِ ش تِ ی ه xešteya°، سَ گِ ی ه Sageya°، مِ زِ ی ه mizeya° ...

۲- اگر واجی از پایان واژه افتاده باشد هنگامی که این پسوند

به واژه می پیوند آن واج فراگو می شود مانند پوسه تیزی pustineya° که به تیزی gosbandeya° ، نیزی nōneya° ...

۳- اگر واژه با واکه « a° » پایان یابد در هنگام پیوستن این پسوند آن واکه از پایان واژه می افتد سپس پسوند به آن افزوده می شود مانند بَرِی barreya° ، بَچِی baččeya° ، دُگِی dogmeya° ، مُردِی mordeya° ، خُزی Xōneya° .

۴- اگر واژه با « $\hat{a}$ » پایان پذیرد (چه از پایان واژه واجی افتاده باشد و چه نیفتاده باشد) هنگامی که این پسوند به آن افزوده شود « $\hat{a}$ » به « $\bar{a}$ » (کشیده) بدل می شود و میان آن و این پسوند سایواک (نیم مصوت) «ی» در می آید مثلاً واژه هائی مانند گَدَا gadā ، قَبَا ḡabā ، رَا rā ، کُلَا Kolā با این پسوند گَدِی gādāyey° ، قَبِی ḡabāyey° ، رِی rāyey° ، کُلِی Kolāyey° تلفظ می شود.

۵- اگر واژه با واکه دیگری (بجز a° و $\hat{a}$) پایان یابد میان واکه پایان واژه و این پسوند سایواک «ی» در می آید بی آنکه در آن واکه تغییری روی دهد مانند بِی bēyey° ، گَی gāyey° ، رِی rāyey° ، جَوِی Jūyey° ، گَوِی gawyey° ، نَی nāyey° . واژه هائی که بدین گونه پسوند « $\bar{a}$ » به آنها پیوسته باشد با «ها» « $\hat{hā}$ » جمع بسته می شوند بدین صورت که « $\bar{a}$ » یا « $\hat{hā}$ » از پایان آنها می افتد و «ها» بدانها افزوده می شود مانند سَگِ هَا Sagehā جمع سَگِی Sageya° ، پوسه تیزی هَا pustinehā جمع پوسه تیزی هَا

pustineya°، بَرَه آ barrehâ جمع بَرِی ه barreya°، کُ لَ ی آ
 Kolāyehâ جمع کُ لَ ی ی ه Kolāyeya°، بَ ی آ bēyehâ جمع
 بَ ی ی ی ه bēyeya°، گَ رَ ی آ gāriyehâ جمع گَ رَ ی ی ی ه
 gāriyeya°، جَ وِ ی آ Juyehâ جمع جَ وِ ی ی ه Juyeya°، گَ وِ ی آ
 gawyehâ جمع گَ وِ ی ی ه gawyeya°، نَ ی ی آ nayyehâ جمع
 نَ ی ی ی ه nayyeya°، به تعبیر دیگر برای این منظور دوسوندر گویش
 بیرجند وجود دارد یکی «ی ه eya°» برای مفرد و دیگری «ها chà»
 برای جمع که اگر مطلب بدین صورت هم توجیه شود باز هم نشانه جمع
 «ها» بجای خود باقی خواهد ماند. «ها» جمع تنها در همین یک مورد
 در گویش بیرجند باز مانده است.

ب. «ا» ی کشیده (ا° - ۲° = ۵°).

گویش بیرجند دو «ا» دارد یکی کوتاه و دیگری کشیده. «ا» ی
 کوتاه برابر و همانند «ا» ی فارسی است، مثلاً تلفظ واژه «اُ ش ت ر» در
 این گویش درست همانند تلفظ فارسی آنست. «ا» ی کشیده بدل شده
 «آ» ی فارسی است پیش از واجهای غنّه «ن» و «م» (خواه آن واج غنّه
 افتاده باشد خواه تلفظ شود) و کشیدگی آن تقریباً دوبرابر «ا» ی کوتاه
 است، مانند «ا» در این واژه‌ها: شُ ن ه šōna°، جُ ۲ ه Jōma°، نُ ۲
 [n] ۲، جُ ۲ [n] ۲، پسوندد «ا° - ۲° = ۵°» دگرگون شده پسوند
 «آن» نشانه جمع فارسی است که «ن» از پایان آن افتاده و «آ» ی آن به
 «ا» ی کشیده (ا° - ۲° = ۵°) بدل شده است و سبب کشیدگی «ا» هم همین
 است که جانشین «آ» می‌باشد و کشیدگی آن با «آ» برابر است.

بجز واژه‌هایی که با « $a^\circ = \text{ه}$ » پایان می‌یابند و آنها را بشرحی که گفته آمد با « $\hat{a} - \text{آ}$ » جمع می‌بندند و واژه‌هایی که به سبب پیوستن پسوند « $- \text{ی}$ » ey° بدانها با «ها» جمع بسته می‌شوند همه واژه‌های دیگر با «ا» ی کشیده جمع بسته می‌شوند، بدین ترتیب:

۱- اگر واژه با همخوان (صامت) پایان یابد همخوان پایان‌واژه با «ا» ی کشیده ($\text{ـ}^\circ = \text{و}$) فراگو می‌شود مانند $\text{ب}^\circ \text{ل}^\circ \text{گ}^\circ$ balg° جمع $\text{ب}^\circ \text{ل}^\circ \text{گ}^\circ$ balg° ، $\text{ا}^\circ \text{ش}^\circ \text{ت}^\circ \text{ر}^\circ$ $\text{o}^\circ \text{st}^\circ \text{or}^\circ$ جمع $\text{ا}^\circ \text{ش}^\circ \text{ت}^\circ \text{ر}^\circ$ $\text{o}^\circ \text{st}^\circ \text{or}^\circ$ ، $\text{ب}^\circ \text{ل}^\circ$ $\text{b}^\circ \text{e}^\circ \text{l}^\circ$ جمع $\text{ب}^\circ \text{ل}^\circ$ $\text{b}^\circ \text{e}^\circ \text{l}^\circ$ ، ...

۲- اگر واجی از پایان واژه افتاده باشد هنگامی که این پسوند به واژه پیوندد آشکار و فراگو می‌شود مانند $\text{د}^\circ \text{و}^\circ$ $\text{d}^\circ \text{u}^\circ \text{s}^\circ \text{t}^\circ$ جمع $\text{د}^\circ \text{و}^\circ$ $\text{d}^\circ \text{u}^\circ \text{s}^\circ \text{t}^\circ$ ، $\text{ز}^\circ \text{خ}^\circ \text{م}^\circ$ $\text{z}^\circ \text{a}^\circ \text{x}^\circ \text{m}^\circ$ جمع $\text{ز}^\circ \text{خ}^\circ$ $\text{z}^\circ \text{a}^\circ \text{x}^\circ [\text{m}]$ ، ج° $\text{z}^\circ \text{a}^\circ \text{x}^\circ [\text{m}]$ ، ن° $\text{J}^\circ \text{o}^\circ \text{n}$ جمع ج° $\text{J}^\circ \text{o}^\circ \text{n}$.

۳- اگر واژه با « $\hat{a} - \text{آ}$ » پایان پذیرد (خواه واجی از پایان واژه افتاده باشد خواه نیفتاده باشد) «آ» به «ا» ی کشیده ($\text{ـ}^\circ = \text{ا}$) بدل می‌شود و میان آن و پسوند جمع سایواک «ی» درمی‌آید مانند $\text{گ}^\circ \text{د}^\circ$ $\text{g}^\circ \text{a}^\circ \text{d}^\circ \text{a}^\circ$ جمع $\text{گ}^\circ \text{د}^\circ$ $\text{g}^\circ \text{a}^\circ \text{d}^\circ \text{a}^\circ$ ، ر° $\text{s}^\circ \text{e}^\circ \text{r}^\circ \text{a}^\circ$ جمع ر° $\text{s}^\circ \text{e}^\circ \text{r}^\circ \text{a}^\circ$ ، $\text{د}^\circ \text{و}^\circ$ $\text{d}^\circ \text{a}^\circ \text{v}^\circ \text{a}^\circ$ جمع $\text{د}^\circ \text{و}^\circ$ $\text{d}^\circ \text{a}^\circ \text{v}^\circ \text{a}^\circ$ ، ش° $\text{s}^\circ \text{e}^\circ \text{m}^\circ \text{a}^\circ$ جمع ش° $\text{s}^\circ \text{e}^\circ \text{m}^\circ \text{a}^\circ$ ، ا° $\text{e}^\circ \text{s}^\circ \text{t}^\circ \text{a}^\circ$ جمع ا° $\text{e}^\circ \text{s}^\circ \text{t}^\circ \text{a}^\circ$ ، ...

۴- اگر واژه به واکه دیگری بجز «آ» پایان یابد میان واکه پایان واژه و این پسوند سایواک «ی» درمی‌آید مانند پ° $\text{p}^\circ \text{e}^\circ \text{y}^\circ$ جمع پ° $\text{p}^\circ \text{e}^\circ$ ، چ° $\text{c}^\circ \text{u}^\circ \text{y}^\circ$ جمع چ° $\text{c}^\circ \text{u}^\circ$ ، ه° $\text{m}^\circ \text{a}^\circ \text{h}^\circ \text{i}^\circ \text{y}^\circ$ جمع ه° $\text{m}^\circ \text{a}^\circ \text{h}^\circ \text{i}^\circ \text{y}^\circ$

جمع مَ ۲ هَ māhi، جَوِی ۲ Jawyō جمع جَوِ و Jaw، پَی ی ۲ payyō جمع پَی ی pay.

برخی از واژه‌ها به علت خاصی با هردو پسوند یعنی «آ» یا «ا» کشیده جمع بسته میشوند.

واژه‌هایی که در فارسی با «ن» ماقبل مفتوح ختم میشوند، «ن» پایان آنها در گویش بیرجند می‌افتد و «آ» ی پیش از «ن» به «ه» = a° بدل میگردد. مثلاً در این گویش واژه «خَرمن» خَ ر م ه $xarma^\circ$ و «روغن» رُ ر ه $rōra^\circ$ و «گردن» گَ ر د ه $garda^\circ$ و «هاون» هَ ر ه $hāva^\circ$ تلفظ میشود. این گونه واژه‌ها با هردو پسوند جمع بسته میشوند، گاهی مانند واژه‌هایی که با «ه» = a° ختم می‌شوند با «آ» و گاهی مانند واژه‌های دیگر با «ا» کشیده.

اگر با «آ» جمع بسته شوند «ن» پایان واژه آشکار نمی‌شود و اگر با «ا» کشیده جمع بسته شوند «ن» آشکار و فراگو میشود مانند خَ ر م آ $xarmā$ یا خَ ر مَ نُ ۲ $Xarmanō$ جمع خَ ر م ه $Xarma^\circ [n] [z]$.

رُ ر ه $rōḍā^\circ$ یا رُ ر ه $rōḍā^\circ$ جمع رُ ر ه $rōḍa^\circ [n] [z]$
 هَ ر ه $hāvā^\circ$ یا هَ ر ه $hāvanō$ جمع هَ ر ه $hāva^\circ [n] [z]$
 گَ ر د آ $gardā^\circ$ یا گَ ر دَ ۲ $gardanō$ جمع گَ ر د ه $garda^\circ [n] [z]$

بندرت بر این قیاس گاهی برخی واژه‌ها با هردو پسوند جمع بسته

میشوند مانند واژه جُ مَ ۲ $Jōma$ که به هردو صورت جُ مَ ۲ $Jōmā$ و جُ مَ ۲ $Jōmanō$ جمع بسته میشود.

خلاصه و نتیجه

جمع بستن واژه هادرگوش بیرجند به جنس واژه (نرین و مادین، که در این گویش نیست) یا نوع ویا معنی آن بستگی ندارد و تنها خاتمه واژه در چگونگی جمع بستن آن مؤثر است. اگر واژه به « $a^\circ = 4$ » پایان یابد با « $\hat{a} = \bar{a}$ » و در غیر این صورت با « $\hat{a}$ » ی کشیده (« $\bar{a} = 2^\circ$ ») جمع بسته میشود.

تنها واژه‌هایی را که پسوند « $-i$ » یا « $ey a^\circ = 4$ » به آنها افزوده شده باشد با « $h\hat{a} = \text{ها}$ » جمع می‌بندند.

نشانه‌های وا که ها در این نوشته

$a = \bar{a}$	ا کوتاه	$o = \bar{o}$	ا کوتاه
$\bar{a} = 2^\circ$	ا کشیده	$\bar{o} = 2^\circ$	ا کشیده
$a^\circ = 4$	ا بسته (در پایان واژه)	$u = \bar{u}$	او
$c = \bar{c}$	ا کوتاه	$i = \bar{i}$	ای
$\bar{c} = 2^\circ$	ا کشیده	$aw = \bar{aw}$	او
$\hat{a}$	$\bar{a}$	$ay = \bar{ay}$	ای

واژه‌های بیرجندی که در این نوشته آمده و برابر فارسی آنها (نمونه‌ها بیشتر از واژه‌هایی برگزیده شده که بفارسی نزدیک باشد).

فارسی	بیرجندی
استاد	استاد آ

اشتر = شتر	oštor	اُشْتُر
ب = بهی (میوه ایست معروف)	bē	بِی
بچه	dačča°	دَچّه
بره	barra°	بَرّه
بیل	bēl	بِیْل
برگ	balg	بَلْگ
پیه	pē	پِی
پرده	parda°	پَرده
پوستین	pusti[n]	پوستِی [ن]
پی	pay	پِی
تپه	tappa°	تَپّه
جان	jō	جُ
ژاله (بمعنی تگرگ)	Jāla°	جَاله
جامه	Jōma°	جُمه
جوی	Ju	جُو
جو	Jaw	جَو
چوب	Ču	چَو
خرمن	Xarma°[n]	خَرمه [ن]
خشت	Xešt	خَشْت
خانه (بمعنی اطاق)	Xōna°	خَوّه
در	dar	دَر

دسته	desta°	دسته ده
دکمه	dogma	دقگمه
دوا	davâ	دوا
دوست	dus [t]	دوس [ت]
راه	râ	را
روغن	rōḡa°	رُقه
زخم	zax[m]	زخ [م]
سرا = سرای	serâ	سرا
شانه	šōna°	شُنه
شما	šemâ	شه
قبا	ḡabâ	قبا
کشته	Košta°	کُشته
کلاه	Kolâ	کُلا
کدا	galâ	گدا
گربه	gorba°	گُربه
کردن	garda°	گرده
گاری	gâri	گاری
گوسفند	gosban[d]	گوسبند (د)
کاو	gaw	کاو
ما	mâ	ما
ماه	mâ	ما

مردہ	morda°	مُردہ
ماندہ، بمعنی خستہ نیز بمعنی باقیماندہ	monda°	مُندہ
ماہی	māhi	مَہِی
میز	miz	مِیز
نان	nō[n]	نُ (ز)
نی	nay	نَی
ہاون	hāva°[n]	ہَ (ز) و ہ
یکہ	yakka°[n]	یَ کَہ

علی رواقی
دانشگاه تهران

چند واژه ناشناخته

جامعه‌ای که در حال دگرگونی است و هر روز با مجموعه‌ای از مفاهیم تازه روبرو می‌شود، هر لحظه نیاز به فراهم آوردن یک فرهنگ وسیع و پرمایه را بیشتر و بیشتر احساس می‌کند.

شاید نیازی را که ما امروز، از نظر فقر اصطلاحات و تعبیرات زبان خود، در برابر مفاهیم تازه احساس می‌کنیم، نسل پنجاه سال پیش ازین، هرگز احساس نکرده باشد، زیرا برخورد مستقیم با مفاهیم جدید، آن گونه که در زندگی ما وجود دارد در زندگی آنان نبوده است و بی‌گمان نسل آینده این نیاز را پیش از ما احساس خواهد کرد و بدینگونه است که جستجو برای فراز آوردن یک فرهنگ فارسی، از مجموع لغات زبان - چه آنها که زنده است و چه آنها که دیگر از یادها رفته است - امری است که کمتر کسی در اهمیت آن می‌تواند تردید کند.

برای کسانی که با وضع لغات تازه و یا احیاء آنها، تا کنون بطور عملی روبرو شده باشند سخت آشکار است که در حوزه این نیازمندی، هیچ لغتی بر لغت دیگر ترجیح ندارد زیرا بسیاری از واژه‌های به ظاهر متروک - که شاید مفهوم آنها نیز از حوزه نیازمندی جامعه بیرون شده باشد - باز ممکن است در برابر یک مفهوم جدید با اندکی تصرف زندگی خود را از سر گیرد.

چنانکه سی‌دانیم فرهنگ نویسان قدیم، از اسدی طوسی تا صاحب برهان و حتی هدایت، با همه کوششی که در کار گردآوری لغات زبان فارسی داشته‌اند، بسیاری از واژه‌های زبان، از قلمرو جستجوی ایشان برکنار مانده، و در مواردی نیز، به قرینه معنوی یک شعر، لغتی را توضیح داده‌اند که اگر همان یک مورد نبود شاید چنان لغتی با چنان معنایی اصلاً در زبان فارسی رواج نمی‌گرفت.

اکنون با گرد آمدن مجموعه‌های برجسته‌ای از متون ادب فارسی فرصتی یافته‌ایم که مقدمات فراهم آوردن چنان فرهنگی را آغاز کنیم و مجموعه‌ای از لغات مهم زبان فارسی را که از نویسندگان فرهنگ‌ها فوت شده، از خلال متون مختلف گرد آوریم و باسنجیدن آن‌ها در عبارات گوناگون، معانی دقیق آن‌ها را روشن کنیم، در این گفتار کوتاه، اینجانب چند واژه را که از فرهنگ‌های فارسی قوت شده و در آثار ادبی کهن به کار رفته است، مورد بحث قرار می‌دهد:

بادافت:

بادافت از واژه‌هایی است که در کتاب **الابنيه عن حقایق الادویه** آمده و در هیچ فرهنگی از فرهنگ‌های موجود دیده نشد مثال‌هایی که در این کتاب آمده است اینهاست:

«تربد دارویی شریف است و بهترینش میان بادافت بود صمغ پدید آورده از هردو کنار»^۱

۱ - الابنيه عن حقایق الادویه به تصحیح مرحوم بهمن یار، به کوشش

و جایی دیگر چنین گفته است :

« و جالینوس گوید که وی - تُرْبُد - اسهال بلغم کند برفق ، و
بهترینش میان بادافتست » .

مرحوم بهمن یار دربارهٔ این واژه در حاشیه کتاب چنین نوشته اند :
« معنی این مصطلح درجایی مضبوط دیده نشد و ظاهراً به معنی
متوسط و در وسط افتاده است » .

در کتاب تاریخ بلعی چنین آمده است :

« پس گیومرث آواز داد که خویش را در آب انداز ، برادر خویشتن
را در آب انداخت تا برست از سوختن ، پس یکی از کوه سنگی بگردانید
میان بادوفت چون تنوری در میان رودبار افتاد »^۱ .

مرحوم ملک الشعراء بهار در حاشیه کتاب چنین آورده اند :

« کذا » در نسخه سرتیب عبدالرزاق مهندس هم ، چنین لغتی بوده
تراشیده اند و واژه را « میان تهی » کرده اند ، در نسخه ای ناتمام از تاریخ
بلعی میان بادافت است .

و ظاهراً « میان بادرفت » یا « میان بادافت » به همان معنای میان تهی
است و این لغت در فرهنگ ها دیده نشد »^۲ .

گمانی که مرحوم بهار برده اند درست است میان بادافت به معنی
میان کاواک و میان تهی است و دلیل این گفته ، سخن مؤلف هدایه والا بنیه
است :

۱ - تاریخ بلعی به تصحیح مرحوم بهار ، ص ۱۲۲ .

۲ - ایضاً تاریخ بلعی حاشیه ، ص ۱۲۲ .

مؤلف الابنیه بهترین نوع تربدرا میان کاواک و میان بادافت دانسته است و صاحب هدایة المتعلمین هم، بهترین گونه تربدرا **تُرْبُدِ نایزه** یا تربدِ نایزه دانسته است^۱، نایزه یا نایزه در لغت به معنی کاواک و میان خالی است^۲.

این واژه در کتاب عجایب المخلوقات نیز چند بار به کار رفته است: «رمان انار بود میوه ای نافع و مبارک، آفریدگار آن را بر شکل حقه آفرید، خفاش عدوی وی باشد میان وی بادافت کند و بچه را در وی برد ولانه سازد»^۳ در همین کتاب جایی دیگر آمده است: «گفت به کوهی رسیدم به ولایتی، وزیر آن کوه بادافت، در آنجا رفتم و دوازده مرد را دیدم ایستاده»^۴.

مصحح کتاب عجایب المخلوقات - منوچهر ستوده - درباره این واژه توضیحی نداده اند.

چنانکه از شواهد یاد شده برمی آید بادافت به معنی کاواک و میان تهی است و معنایی که مرحوم بهمن یار در حاشیه الابنیه آورده است درست نمی نماید.

۱ - هدایة المتعلمین فی الطب، به تصحیح جلال ستینی، ص ۲۵۱-۴۲۳ -

۰۷۴۱-۶۴۰.

۲ - برهان قاطع ذیل نایزه.

۳ - عجایب المخلوقات تألیف محمد بن احمد طوسی، به تصحیح منوچهر

ستوده ص ۳۱۳.

۴ - ایضاً همان کتاب ص ۳۵۵؛ و نیز نگاه کنید به ص ۳۴۰-۵۴۳-۶۲۲

برافروود - برفرود:

درفرهنگک صحاح الفرس ذیل واژه برفرود آمده است:

برفرود : زیر وبالا بود .

لبیبی گوید:

چون بود درست کاروبارت بندیش زیر فرود یارت

ودر لغت فرس ذیل فرود همین بیت به این صورت آمده است :

چون راست شود کاروبارت بندیش از فرود کارت

سرحوم علامه دهخدا در مجله یغما^۱ در ضمن مقاله ای با عنوان

«چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی» بیت مضبوط در لغت فرس را

به صورتی که در صحاح الفرس آمده و یاد شد تصحیح کرده و واژه را

«برفرود» دانسته اند .

درفرهنگک های وولرس واشتینگاس ذیل واژه برفرود و برافروود

معنی زیر وبالا و وارونه و باژگونه یاد شده است و در برهان قاطع بر و فرود

به معنی فراز و نشیب ضبط کرده آمدست و در حاشیه برهان قاطع هم توضیحی

درین باره نیست .

در دیگر فرهنگ های فارسی - از جمله فرهنگ معین - این واژه

دیده نمی شود .

به هر روی معنی زیر وبالا از برای برفرود در شعر لبیبی معنی

مضبوط و دقیقی نتواند بود مگر آنکه زیر وبالا را به معنی نادرست و خطا و

باطل بدانیم چنانکه در این بیت سعدی آمده است:

- بالای چنین اگر در اسلام گویند که هست زیروبلاست^۱
ومولانا فرموده است:
- ترا درجان بدیدم باز رستم چو گمراهان نگویم زیروبلا^۲
واژه بر فرود در کتاب لسان التنزیل (= زبان قرآن) چهار بار به کار
رفته، و در ترجمه کلمات زیر آمده است:
- خلاف : برافرو^۳.
- شتی : برافروده ، پراکنده.
- التفاوت والتفاوت : برافرو^۴ شدن یعنی ناهموار شدن^۵.
- الاختلاف : خلاف کردن یکدیگر را ، و آمد و شد کردن و برافرو^۶
شدن^۷. و در شاهنامه دوبار - در این ابیات - آمده است:
- نبد کهتر از مهتران بر فرود به هم در نشستند چون تار و پود .
نبايد که باشد کسی بر فرود توانگر بود تار و درویش پود^۸.
-
- ۱- کلیات شیخ سعدی، با تصحیح کامل مرحوم فروغی، کتاب فروشی علمی،
ص ۵۳۲.
- ۲- کلیات شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱، بیت ۱۱۲۷.
- ۳- لسان التنزیل - به تصحیح مهدی محقق ، بهنگاه ترجمه و نشر کتاب
ص ۱۱۲.
- ۴- ایضاً، ص ۱۶.
- ۵- ایضاً، لسان التنزیل، ص ۳۵.
- ۶- ایضاً، ص ۵۴.
- ۷- شاهنامه، چاپ بروخیم، بترتیب ص ۲۲۵-۲۳۰.

و در ذخیره خوارزمشاهی چنین آمده است: «و منفعت دوم آنست که هردو چشم یک موضع باشد ... تا یک صورت، دو نماید.... نبینی که هرگاه که یک حدقه برتر آید و یکی فروتر و به سبب برافروزی حدقه هردو عصب نیز برافروود شود و بیننده احول گردد»^۱ این واژه در دیوان ناصر خسرو یک بار به صورت «برفرودی» و دوبار «برفروود» به کار رفته:

برفرودی بس است در مردم گرچه از راه نام هموارند^۲
شواهد زیر معنی دقیق و روشن این واژه را به دست می‌دهد:
جهان جای خلاف و برفروود است

جز این مر مردمان را نیست کاری^۳
این بیت در لغت‌نامه دهخدا برای شاهد لغت برفروود آمده است و در همین فرهنگ - لغت‌نامه - «برفروود» سراشیب و باژگونه و به کنایت رویه‌نابودی - معنی شده است. در حالیکه معنی دشمنی و خلاف - که در لسان‌التنزیل هم به آن اشارت رفته بود - در این بیت مسلم است.
این بیت هم از ناصر خسرو است:
به حکمتست و خرد برفروود مردان را
و گرنه ما همه از روی شخص همواریم^۴

۱- ذخیره خوارزمشاهی، چاپ دانشگاه، ج ۱، ص ۱۳۳

۲- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مرحوم سید نصرالله قوی، ص ۱۲۷.

۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۴۴۳.

۴- ایضاً، دیوان ناصر خسرو، ص ۲۶۶.

ضبط این بیت در متن چاپی دیوان ناصر خسرو «برفروود» است، و علامه دهخدا در یادداشت‌های خود بردیوان ناصر خسرو آن را برفروود دانسته و معنی «بلندی و پستی» از برای آن آورده‌اند.

این واژه - برفروود - در حدیقه سنایی نیز بکار رفته است :

چون ز داد و زرای خویشی شاد چون کنی برفروود خود بیداد
(حدیقه، ص ۵۹۹)

پس از جست و جوی بسیار شواهد دیگری از متون دیگر به دست آمد که از آن جمله است مثالی که از مقدمه شاهنامه ابومنصوری نقل می‌کنیم :

«پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان، گرد کردیم و این دشوار از آن شد که هر پادشاهی که دراز گردد یا دین پیغامبری به پیغامبری شدی و روزگار برآمدی، بزرگان آن کار فراموش کنند و از نهاد بگردانند و برفروودی افتد چنانکه جهودان را فتاد میان آدم و نوح و از نوح تا موسی همچنین»^۱. مرحوم علامه قزوینی در حاشیه صفحه چنین نوشته‌اند: کذا، در نسخه‌های دیگر - برفروودی افتند».

واژه «برافروودن» به معنی اختلاف (= آمد و شد کردن) در تفسیر نسفی به کار رفته است.

از این تفسیر تاکنون سه نسخه پیدا شده است که یکی در ترکیه و دیگر در افغانستان و دیگری در کتابخانه آستان قدس مضبوط است.

۱ - بیست مقاله قزوینی، جزء دوم ص ۴۵ - هزاره فردوسی، ص ۱۴۲ و

همچنین نگاه کنید به: تاریخ بلعی، حاشیه ص ۱۰

شواهدی که در این جا نقل می شود از نسخه مضبوط در کتابخانه آستان قدس می باشد:

و اختلاف اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ: «و برافروندن شبها و روزها»^۱.
و چندین بار این واژه به همین معنی و معنی دیگر اختلاف (خلاف کردن و دشمنی نمودن) به کار رفته است.

پتول:

واژه دیگری که از آن گفت و گو می کنیم «پتول» است:
در کتاب «قصص قرآن مجید» برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سورآبادی چنین آمده است:
«او گندیم ماو - یونس - را با ساده دشت و او بیمار بود و نازک و بی قرار بیوده در آن غم و بتول در شکم ماهی»^۲.
مصحح کتاب - دکتر یحیی مهدوی - واژه «بتول» را عربی پنداشته و آن را به معنی دوری و انقطاع دانسته است.
در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه با واژه ای برخوردیم که در متن چاپی، پتول - به بای فارسی - ضبط شده است. برای اطمینان از درستی ضبط متن، به عکس نسخه الابنیه - که به خط اسدی طوسی است - نگاه کردم، روشن شد که متن چاپی درست و دقیق است.

۱ - تفسیر نسفی آستان قدس، عکسی، آل عمران - ۱۸۷، نگاه کنید به:

سوره بقره - ۱۶۵، سوره یونس، ۶ - سوره النساء - ۸۱.

۲ - قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، چاپ

دانشگاه، ص ۳۶۲.

این واژه دوبار در کتاب الابنیه به کار رفته و شواهد آن اینست:
 «هر که صفرائی بود اورا - ایتیمون رومی - نسازد، اورا از کار
 ببرد و تاسه آردش و پتول»^۱.

مثال دیگری که از برای این واژه در دست است چنین است:
 «اگر - افریون را - خرد بسایندش بسیار رنج ها آورد که غمی و
 پتولی بربرد افکند»^۲.

مرحوم بهمن یار در حاشیه کتاب، درباره این واژه چنین توضیح
 داده اند: «این لغت درمآخذی که در دست رس بود دیده نشد و ظاهراً
 لغت محلی و به معنی گرفتگی و خفگی است، در بهم کرمان وقتی که هوا
 ابر و غبار آلود و آلوده آور و خفگی آور می شود می گویند: هوا پدوشده است،
 و این کلمه به پتول مشابهت کامل دارد».

درباره گفته مرحوم بهمن یار و درستی و نادرستی آن، نمی توان نظری
 قاطع اظهار کرد مگر شواهد و دلایل کافی برای پیوند دو واژه «پدو» و
 «پتول» داشته باشیم.

اما درباره پتول و پتول و این که در تفسیر سوراآبادی کدام یک
 می تواند درست باشد؟

پتول را در این جا مناسبت بیشتری است، بخصوص که نویسنده غم
 و پتول را عطف بر هم آورده است.

دلیل بر این مدعی گفته سید اسماعیل جرجانی است در کتاب

۱ - الابنیه عن حقایق الادویه، به تصحیح مرحوم بهمن یار - دانشگاه -

۲ - ایضاً، ص ۳۶

آلّاغراض، ذیل اَفتیمون و فرقیون.

صاحب الالبیه از جمله صفاتی که از برای اَفتیمون بر شمرده است یکی اینست: «هر که صفرا بی بود اورا - اَفتیمون رومی - نسازد اورا از کاربرد وتاسه آردش و پتول»^۱ و جرجانی در الاغراض گفته: «و خداوند صفرا را - اَفتیمون زیان دارد و تشنگی وتاسه آردش»^۲. مؤلف الالبیه جایی دیگر در خاصیت افرقیون گفته است: اگر - افرقیون را - خرد بسایندش بسیار رنجها آورد که غمی و پتولی بر سر دافکنند»^۳.

و جرجانی در آلّاغراض آرد :

«فرقیون تاسه و فواق و سوزش امعا پدید آرد»^۴.
واژه ای که جرجانی معادل پتول آورده است تاسه است که معنی آن اندوه و ملالت است و این دلیل گونه ای است بر اینکه کلمه پتول در تفسیر عتیق پتول تواند بود.
واژه پتول در هیچ یک از فرنگها و ماخذ موجود و در دسترس فارسی دیده نشد تنها در لغت فرس - چاپ مرحوم اقبال - چنین آمده:
پتول : به هم برآمدن دل بود از چیزی؛ خفاف گوید:

۱ - الالبیه، ص ۱۸۰.

۲ - الاغراض الطبیة والمباحث العلائیه، عکسی بنیاد فرهنگ، ص ۱۰۶.

س ۴۰.

۳ - الالبیه، ص ۳۶.

۴ - الاغراض، ص ۵۷۵.

اگر بتول گرفت از تو این دلم، چه عجب

بتول گیرد دل، از حدیث نا پدram^۱

مرحوم اقبال درباره این واژه در حاشیه کتاب نوشته اند:

«این لغت فقط در نسخه نخجوانی هست و در سایر نسخ و در فرهنگها

یافت نشد به همین جهت ضبط آن معلوم نگردید».

از توضیح ایشان چنین معلوم است که مرحوم اقبال هم در ضبط

درست واژه شک داشته اند، این واژه به همین شکل - بتول - در لغت نامه

دهخدا به نقل از لغت فرس آمده است.

بیش از این نیازی به توضیح نیست که واژه بتول در قصص قرآن و

بتول در لغت فرس همان پتول است که در الالبیه آمده و معنی آن اندوه

و گرفتگی است.

هرشه:

واژه دیگری که در تفسیر ابوالفتوح به آن برخوردیم «هرشه» است

که چند بار در این کتاب دیده شد و شواهدش اینهاست:

«ودندان و سم و سر و هرشه و شیر چون پوست بالابین پوشیده باشد»^۲.

و جایی دیگر در همین متن آمده است:

«وابوحنیفه شیر و هرشه حلال گوید»^۲.

۱ - لغت فرس اسدی، به تصحیح مرحوم اقبال، ذیل بتول.

۲ - تفسیر ابوالفتوح رازی، جلدی، ج ۱، ص ۲۰۹.

عسکر حقوقی مؤلف کتاب «تحقیق در تفسیر ابوالفتوح» این واژه را «چنگال» معنی کرده است.

وپیدا نیست که چنگال را به چه معنی گرفته است، به هر روی معنی «چنگال» با توجه به شواهد تفسیر ابوالفتوح از دو بیرون نیست یا: «پنجه مردم یا جانوران است و یانان گرمی که باروغن و شیرینی در یکدیگر مالیده باشند»^۱ به معنی دوم چنگالی یا چنگال خوست^۲ هم آمده است.

هیچ دوازین معانی با شواهد کتاب سازگاری ندارد و روشن نشد که مؤلف کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح از چه مأخذ و مدرکی استفاده کرده است و این معنی را از کجا آورده است؟

متأسفانه این واژه در فرهنگ معین هم، به همین معنی ضبط شده است. گمان می‌رود در معنی این واژه - در فرهنگ معین - از فهرست لغات کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح استفاده شده باشد.

در کتاب الابنیه تلفظ دیگری از واژه هرشه آمده است: «وشیر غلیظ را عادت آنست که اندر کلی سنگ آرد و خورشه خون بسته را که اندر تن بود بگشاید»^۳.

خورشه تلفظ دیگری از هرشه است که در کتاب الابنیه جای دیگر به صورت «خورش» آمده. مؤلف الابنیه چنین گفته است:

۱ - برهان قاطع، ذیل چنگال.

۲ - السامی فی الاساسی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۴؛ المرقاة ص ۷۰.

۳ - الابنیه، ص ۳۸۳-۳۸۲.

«وخرش دیرگوار بود و سُدّ اندرجگر آورد»^۱.

مرحوم بهمن یار در توضیح این واژه نوشته است: «ظاهراً صورتی است از خرشا مخفف خرشاء، به کسر اول به معنی سرشیر».

توضیح ایشان در این باب درست نمی نماید، ظاهراً خرشه و خرش و هرشه یکی است و به معنی: «شیر غلیظی است که پس از زاییدن از پستان می آید».

در کتاب فرخ نامه جمالی چنین است:

«اگر هرشه میش با آرد جو بیامیزند و خشک کنند و خرد کنند و انگبین و صبر در آن کنند و بر پستان زنی بندند که درد کند سود دارد و همه آماسها نیز»^۲.

و در همین متن جایی دیگر آمده است:

«هرشه خرگوش بریان کنند و کودک را که در جامه خواب گمیزد دهند تا بخورد زود باز گیرد»^۳.

تلفظ این واژه در یزد هُرش است و در رشت خرشه و این همان واژه است که در تهران و پاره ای از شهرهای ایران «آغوز» می گویند. واژه ای که به جای واژه هرشه یا آغوز در خراسان به کار می رود «فلّه» است که در گفتار مردم خراسان بدون تشدید به کار می رود و در گویش افغانستان هم چنین است. این واژه در شعر شعرای خراسان به کار

۱ - ایضاً الا بنیه، ص ۲۸۵.

۲ - فرخ نامه جمالی، به تصحیح ایرج افشار، ص ۵۱.

۳ - ایضاً همان کتاب، ص ۵۸.

رفته و در کتب لغت نیز مذکور است، فرخی گفته است:

نوآیین مطربان داریم و بربطهای گوینده

مساعده ساقیان داریم و ساعدهای چون فلّله^۱

این بیت در لغت فرس به منوچهری نسبت داده شده است و در

ابیات پراکنده دیوان منوچهری هم آمده است و چنانچه پیداست از فرخی

است نه سراینده دیگر.

رضازمردیان

استادیار زبان‌شناسی عمومی
دانشگاه مشهد

ویژگیهای گویش قاین

گویش قاین دارای ۳۷ واحد صوتی یا واج (Phonème) است که از این تعداد ۲۲ تای آن صامت (Consonne) و ۱۵ تای دیگر آن مصوت (Voyelle) است. صامتهای این گویش عبارتند از: صامتهای انسدادی (Occlusive): پ، ب، ت، د، چ، ج، ک، گ، ع؛ صامتهای انقباضی (Fricatives): ف، و، س، ز، ش، خ، ق، ه؛ صامتهای تودماغی «غنه» (nasales): م، ن؛ صامت کناری (latérale): ل، صامت لرزان (Vibrante): ر، و نیمه مصوت (Semi - Voxelle) ی.

اینک صامتهای فوق را در جدولی که معرف دستگاه صامتی (Système Consonantique) گویش قاین است مرتب میکنیم:

اگر دستگاه صامتی گویش قاین را با فارسی کنونی مقایسه کنیم می‌بینیم که دستگاه صامتی این گویش یک صامت کم دارد و آنهم صامت نفّسی /ژ/ میباشد. گویش قاین بجای این صامت از صامت /ج/ استفاده میکند و مثلاً کلمات ژاله و مژه در این گویش جَلَه /jalä/ و مِجَه /Mojä/ تلفظ میشود. فقط در یک مورد صدای /ژ/ شنیده میشود و آن

گلوئی

ملازی	پس کامی	پیش کامی	تقشی	صفیری	دندان (زبانی)	لب و دندان	لی	
	گ	ج			د		ب	انسدادی آوازی
	ک	چ			ت		پ	انسدادی بی آوا
ف			—	ز		و		انتقاضی آوازی
خ			ث	س		ف		انتقاضی بی آوا
					ن		م	تودمانی

ا

ا

ی ل ر

هنگامی است که صامت /ج/ پیش از صامت /د/ واقع شده باشد، علتش اینست که صامت /ج/ خود ترکیبی از: /د/ و /ژ/ ($j = d\check{z}$) میباشد و در نتیجه گروه صامت /dd/ بوجود میآید که تلفظ آن برای اهل گویش ثقیل است، بهمین جهت در چنین بافتی (Contexte) صامت /ج/ را /ژ/ تلفظ میکنند مانند کلمات اژدها /eždāhâ/ و هیژده /hiždā/

مصوت‌های گویش قاین دارای سه صورت: ساده، مرکب و کشیده (بلند) است از این قرار:

مصوت‌های ساده مصوت‌های کشیده مصوت‌های مرکب

e	ai	ē	ō
ô	au	ā ā	

در مقایسه دستگاه مصوتی گویش قاین با دستگاه مصوتی فارسی کنونی مشاهده میشود که این گویش هفت مصوت بیشتر از زبان فارسی کنونی دارد. این هفت مصوت عبارتند از: مصوت ساده /a/، دو مصوت مرکب: /ai/، /au/ و چهار مصوت کشیده (بلند): /ē/، /ā/، /ā/، /ā/ و /ō/. برای اینکه با این هفت مصوت اضافی گویش قاینی آشنا شویم از نظر واج‌شناسی آنها را بررسی میکنیم.

در دستگاه مصوت‌های ساده گویش قاین یک مصوت دیده میشود که در فارسی معادلی ندارد و آن مصوت /a/ میباشد. وجود این مصوت را

از مقایسه‌های زیر می‌توان تشخیص داد $a/\ddot{a}$: $ma/$ «من = ضمیر شخصی» -
 $m\ddot{a}/$ «من = واحد وزن» ، $nana/$ «غذای آبکی در زبان بچه‌ها» -
 $n\ddot{a}n\ddot{a}/$ «مادر، نه‌نه» ، $mama/$ «مادر» - $m\ddot{a}m\ddot{a}/$ «عمه در زبان
 بچه‌ها» ، $\check{C}ayu/$ «چایها» - $\check{C}\ddot{a}yu/$ «چاهها» .

دومصوت مرکب $au/$ و $ai/$ در گویش قایینی مشاهده میشود
 که در فارسی معادلی ندارد . این دومصوت که در بسیاری از کلمات
 قایینی و از جمله در کلمات $\check{S}aut$ «شویت = گیاه طبی» ، gau «گاو» ،
 $Maig$ «خامه» و $naig$ «نام دهی است از دهات قاین» شنیده میشود از
 مقایسه کلمات زیر تشخیص داده میشود : $au/\ddot{o}$: $e\check{s}tau/$ «چگونه» ،
 چطور» - $e\check{s}t\ddot{o}/$ «شتاب، عجله» ، $gau/$ «گاو» - $g\ddot{o}/$ «گاو» ،
 $Polau/$ «پلوه‌ها» - $Pol\ddot{o}/$ «پلو» . $ail\ddot{e}$: $vai/$ «پاو» - $v\ddot{e}/$ «ری (آرد)» ،
 $ain/$ «عین = ع» - $\ddot{e}n/$ «خوب» .

علاوه بر مصوت ساده $a/$ و دومصوت مرکب $ai/$ و $au/$ چهار
 مصوت کشیده در گویش قاین وجود دارد که باز در فارسی کنونی برابری
 ندارد . این چهار مصوت عبارت است از $\ddot{o}/$ ، $\ddot{e}/$ ، $\ddot{a}/$ و $\ddot{ä}/$ که در کلمات
 $m\ddot{o}r/$ «مهر» ، $m\ddot{e}r\ddot{a}/$ «مهره = مهری» ، $\check{s}\ddot{a}r/$ «شهر» و $p\ddot{a}lu/$ «پهلو»
 شنیده میشود . وجود این چهار مصوت از سنجش‌های زیر تشخیص داده
 میشود^۱ :

۱ - از آنجا که مصوتهای کشیده گویش قاین فقط در وسط کلمه می‌آید و
 در آغاز و ابتدای کلمه نمی‌آید ممکن است در نظر گروهی از زبان‌شناسان واج‌شمرده
 نشود بلکه گونه‌ای از مصوتهای کوتاه بحساب آید .

- /tōfä/ « می‌کند » ، / (mo) Konä/ — « کهنه » / Kōnä/ : ö/o
 « تحفه » ofä/ (x) « سرفه »
 /Čerä/ « می‌رود » ، /merä/ — « می‌هره = می‌هری » /mērä/ : ē/e
 « چهر = روبرو » — /Čerä/ « چرا = بلی »
 /pālu/ « پهلوی » — /pālu/ « پلها = سداها » ، /kādu/ « کاهدان »
 /kādu/ — « کدو، کدام » .
 /mār/ « مهر = کابین » — /mar/ « مرا » ، /Šār/ « شهر » —
 /Šar/ « شر » .

در ساختمان صرفی گویش قاین در مقایسه با فارسی کنونی ویژگی‌هایی بچشم می‌خورد که اگر قرار باشد به تفصیل یاد شود سخن بدرازا خواهد کشید ، از اینرو بذکر اهم آنها قناعت شده است .

۱- مفرد و جمع . در گویش قاین دو نشانه جمع وجود دارد که برخلاف فارسی تابع جاندار ، بی‌جان و ... نیست بلکه تابع جزء پایانی کلمه است ، یعنی بسته باینکه کلمه به چه صامت و مصوتی ختم شود یکی از دو نشانه جمع را می‌پذیرد . این دو نشانه عبارت از مصوت‌های : /u/ و /au/ میباشد . بطور کلی تمام کلماتی که در مفرد به مصوت‌های : /ä/ ، /ā/ و /ō/ ختم میشوند در جمع نشانه /au/ می‌گیرند (البته بعد از الحاق علامت جمع مصوت پایانی آنها حذف می‌شود) و بقیه کلمات با هر صامت و مصوتی که ختم شده باشند بدون استثنا با نشانه /u/ جمع بسته میشوند در مورد کلماتی که با نشانه /au/ جمع بسته میشوند این گمان تقویت

میشود که شاید در اینجا نیز نشانه جمع /u/ بوده که با مصوت پایانی کلمه ترکیب شده و مصوت مرکب /au/ را ساخته است (البته این حدس در مورد کلماتی که به مصوت مرکب /ô/ ختم میشوند شاید درست نباشد)؛

کلماتی که با نشانه /au/ جمع بسته میشوند :

کلمات مختوم به مصوت /ô/

کلمات مختوم به مصوت /â/

کلمات مختوم به مصوت /ä/

جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد
«آبها» au	«آب» ô	«دواها» dävau	«دوا» dävâ	«چشمه‌ها» čäšmau	«چشمه» čäšmä
«گاوان» gau	«گاو» gô	«گدو» gädau	«گدا» gädâ	«کروها» mäskau	«کرو» mäskä
«پلوها» polau	«پلو» polô	«خرها» xormau	«خر» xormâ	«توره‌ها» törau	«توره» törä
«جوها» jau	«جو» jô	«سراها» serau	«سرا» serâ	«زنده‌ها» zendau	«زنده» zendä
«شب‌ها» šau	«شب» šô	«طلاها» telau	«طلا» telâ	«پچه‌ها» bäčau	«پچه» bäčä
«چلوها» čelau	«چلو» čelô	«اسیاه‌ها» ässiyaу	«اسیا» assiyâ	«گله‌ها» gälaу	«گله» gälä
«لب‌ها» lau	«لب» lô	«کلاه‌ها» kolau	«کلاه» kolâ	«کوچه‌ها» kučau	«کوچه» kučä
		«ملالها» mollau	«ملا» mollâ	«خانه‌ها» xunau	«خانه» xunä

نمونه کلماتی که با پسوند /-u/ جمع بسته میشوند.

جمع	مفرد	جزء پایانی
«اسبها» aspu	«اسب» asp	پ
«مردان» mardu	«مرد» mard	د
«قندها» qandu	«قند» qand	
«سشکها» mašku	«سشک» mašk	ک
«خاکها» xaku	«خاک» xâk	*
«سگها» sāgu	«سگ» sāg	گ
«سنگها» sangu	«سنگ» sang	
«لوچها» kâlâču	«لوچ» kâlâč	*چ
«کاجها» kaju	«کاج» kâj	*ج
«کشمشها» kešmešu	«کشمش» kešmeš	ش
«پیران» piru	«پیر» pir	ر
«شیرها» širu	«شیر» šir	
«کتها» kotu	«کت» cot	ت
«پیازها» piyazu	«پیاز» piyâz	*ز
«حشرات» koxu	«حشره» kox	خ
«شاخها» šaxu	«شاخ» šâx	*
«مسها» mesu	«مس» mes	س
«مرغها» morqu	«مرغ» morq	ق
«کلاغها» kâlâqu	«کلاغ» kâlâq	*
«بادامها» badomu	«بادام» badom	م
«مردمان» mârdomu	«مردم» mârdom	
«کبابها» kâbabu	«کباب» kâbâb	*ب
«دلها» delu	«دل» del	ل

جمع	مفرد	جزء پایانی
«شالها» šal	«شال» šâl	*
«نانها» nunu	«نان» nu	u
«جوها» juyu	«جو» ju	
«پیراهنها» pārḥānu	«پیراهن» pārha	a
«چاهها» čäyu	«چاه» ča	
«شیرینیا» širiniyu	«شیرینی» širini	i
«چربیها» čärbīyu	«چربی» čärbi	

اگر به مفرد و جمع کلماتی که لیست آنها در بالا داده شد توجه کنیم و آنها را بایکدیگر مقایسه نمائیم ملاحظه خواهیم کرد که در برخی از کلمات علاوه بر پذیرفتن نشانه /u/ که پسوند جمع است تغییرات دیگری نیز روی داده، چنان که کلماتی که در مفرد به مصوت‌های /a/، /u/، /i/ ختم شده‌اند، پیش از نشانه جمع صامتهای «ی» و «ن» نیز ظاهر میشود و این بدان جهت است که در این گویش دو مصوت در کنار هم قرار نمیگیرد و ناگزیر صامتهای «ی» و «ن» آن دو را، بیکدیگر می‌پیوندد. البته کسانی که با زبان فارسی آشنائی دارند ممکن است بگویند این همان یاء و نونی است که در فارسی وجود دارد و در گویش قاین افتاده و در موقع جمع ظاهر میشود، اما باید توجه داشت که در بررسی همزمانی زبان یا لهجه‌ای ما حق نداریم از اطلاعات تاریخی کمک بگیریم و انگهی بررسی

کننده گویش شاید کسی باشد که با زبان فارسی آشنائی نداشته باشد و از همه مهمتر اینکه کلمات /Ča/ «چاه» و /ra/ «راه» که در جمع /Čäyu/ «چاهها» و /räyu/ «راهها» میشود در اصل چاه و راه بوده است. تغییر دیگری از این نوع که در مفرد و جمع بعضی کلمات به چشم میخورد اینست که اگر واج ماقبل آخر کلمه‌ای، مصوت /ä/ باشد در موقع جمع این /ä/ به مصوت /a/ تغییر پیدا میکنند (این نوع کلمات در لیست با علامت ستاره مشخص شده است).

۲ - ضمائر. در گویش قایینی آنچه در دستورها ضمیر ملکی متصل خوانده میشود وجود ندارد و تنها شش ضمیر دیده میشود که میان ضمائر شخصی و پسوندهای شخصی (یا باصطلاح دستورها ضمائر ملکی منفصل) مشترک است. این شش ضمیر عبارتند از: /ma/ ، /to/ ، /i/ ، /mâ/ ، /Šomâ/ ، /inu/ ، /unu/ . /ägä ma X - i ma votovoinêjâ/

مثال برای ضمیر شخصی :

mo mun - em/ اگر میخواهی من و تو او اینجا میمانیم.
mâ vo Šomâ mo mun - em unu be - r - an/ ما و شما میمانیم آنها بروند.

مثال برای وابسته ملکی (ضمیر ملکی منفصل)

/Serây,ma/ «سرای من»، /Serâyto/ «سرای تو»، /Serây i/ «سرای او»
/Serây inu/ «سرای ما»، /Serây Šomâ/ «سرای شما»، /Serây inu/ «سرای اینان».

۳ - حروف اضافه. چندتا حرف اضافه در گویش قایینی وجود دارد

که در فارسی کنونی دیده نمیشود. این حرفهای اضافه عبارتند از:

الف - حرف اضافه /va/ این حرف اضافه برابر حرف اضافه «به» فارسی کنونی قرار میگیرد مانند: /biyâ va to vār guy-om/ «بیا به تو بگویم»، /va to vār x-om go/ «بتو خواهم گفت»

ب - حرف اضافه /vār/ این حرف اضافه در فارسی کنونی گاهی برابر حرف اضافه از قرار میگیرد و گاهی هم معادلی ندارد /Vār kojâ be-raft-e?/ «از کجا رفت؟» /berei Će vār ma me - zan-i-/ «چرا مرا میزنی».

ج - حرف اضافه /hâ/. این حرف اضافه معادل حرف اضافه «به» و احياناً «در» فارسی کنونی است (فارسی قدیم: ها) /hâ ma de/ «بده بمن» /Kaušun ma hâ koja-S?/ «کفشهای من کجاست؟»

د - حرف اضافه /xod (xodei)/. این حرف اضافه درست برابر حرف اضافه «با» فارسی کنونی است مانند: /ma-r xod xo be bār-ê/ «مرا با خود ببرید»، /ma xodê Šomâ nâ-mi-y-am/ «من باشما نمیآیم».

ع - دستگاه فعل. دستگاه فعل گویش قاین از آن جهت با دستگاه فعلی فارسی کنونی فرق دارد که همه افعال آن در موقع صرف با پیشوندی همراه است، و این پیشوند در صورتی که جزء فعل باشد (در فعلهای پیشونددار) با همه صیغه ها و زمانها میآید و در صورتی که جزء فعل نباشد، در زمان حال مطلق و ماضی استمراری با پیشوند «(mo) me» و در بقیه زمانها با پیشوند «(bo) be» همراه است.

اینک برای روشن شدن مطلب صرف دو فعل قاینی ذیلاً آورده

میشود :

الف - گفتن	ب - رفتن
Vär-mo-g-om زمان حال مطلق	me - r - om زبان حال مطلق
Vär-gu-y-om حال التزامی	be - r - om حال التزامی
Vär-gu امر	bo - r - ô امر
Vär-goft-om ماضی	be - raft - om ماضی
Vär-goftä-y-om ماضی نقلی	be - räftä - y - om ماضی نقلی
Vör mo - goft - om ماضی استمراری	me - raft - om ماضی استمراری
Vär-goftä bod-om ماضی بعید	be - räftä bod - om ماضی بعید
Vär-x-om go مستقبل	bo - x - om ra مستقبل

اگر از نظر تاریخی گویش قاینی را بررسی کنیم ملاحظه خواهیم کرد که این گویش بسیاری از خصوصیات زبان فارسی دری را حفظ کرده است که از آن جمله یکی استعمال پیشوند فعلی « ب - » همراه فعل ماضی است که شرح آن در بالا گذشت (این پیشوند که امروز منحصرأ با مضارع التزامی و امر میآید در گذشته با فعل ماضی هم میآمده است).

دیگر بکار بردن پسوند نسبت (از قبیل نسبت پسر به پدر) (او قاینی در برابر «آن» فارسی قرار میگیرد) میباشد: /Häsan mammädu/ «حسن پسر محمد»، /Hosên äfšaru/ «حسین پسر افشار»، /Serây pedäru/ «خانه پدری». (این پسوند در پهلوی در نسبت پسر به پدر بکار میرفته مانند: اردشیر بابکان = اردشیر پسر بابک، هرمز بامدادان = هرمز پسر بامداد)

همچنین کلماتی نظیر /nāli/ ^۱ «نهالی = توشک»، نمازدگر «نماز دیگر - عصر»، دسترخو ^۲ «دستارخان = سفره‌ای که کارساک دستی را میکند و از نوعی پارچه راه دار مخصوص تهیه میشود»، مسکه ^۴ «کره، که در متونی مانند چهارمقاله عروضی، تاریخ بیهقی، دیوان انوری و ترجمه تفسیر طبری آمده از لغات رایج در این لهجه است.

۱ - «حکم کن و اختیار آن بر پاره کاغذ نویس و در زیر نهالی من نه».

چهارمقاله عروضی چاپ دکتر معین، تهران، ۱۳۳۳، ص ۹۰.

۲ - «و امیر نماز دیگر این روز بکوشک دوست باز آمد بشهر و . . .»

تاریخ بیهقی تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۴۰۹.

۳ - «دستار خان بدو گز کم پروستا دروی نهندده کدوی تر نه بس عجب»

انوری.

۴ - پس پیغامبر صلی الله علیه شبی بخواب دید که یک کاسه مسکه بیاورند،

ترجمه تفسیر طبری مجلد سوم، ص ۶۶۰.

عزیز ثیان

گویش کردی مگری

زبان کردی مانند همه زبانها دارای گویشهای متعددی است که همه این گویشها به دو گروه گویشی بزرگ تقسیم میشوند.

۱ - گویش شمالی یا گویش «بوتان» که کردها آن را گویش بادینان میگویند. کردهای غرب دریاچه رضائیه و نواحی کوههای آرارات و کردهای شمال عراق و تمام کردهای ترکیه با این گویش صحبت میکنند.

۲ - گویش مگری که کردها آن را گویش «سورانی» میگویند و مورد بحث ما است ساکنین شهرهای مهاباد - نقده - اشنویه - سقز - بانه - سردشت - بوکان - سنندج در ایران و ساکنین شهرهای سلیمانیه - خانقین - حلبچه - کوی سنجق - هولیر (ارییل) و قلعه دزه و چند ناحیه دیگر در عراق با اضافه ایلات و عشایر اطراف این شهرها با این گویش صحبت میکنند.

گویش مگری با اینکه در مقایسه تمام جمعیت کردها در اقلیت است با اینحال بصورت شاخه اصلی زبان کردی درآمده است تا جائیکه

بیشتر کتب و نشریات کردی و سخنرانیهای رسمی و گفتارهای رادیو با این گوشش صورت میگیرد.

بنده مطالب خود را بطور مختصر و فشرده بدو قسمت جداگانه تقسیم کرده ام :

قسمت اول - صرف افعال و بعضی قواعد دستوری این گوشش با ذکر معادل فارسی آنها.

قسمت دوم - ذکر مقداری واژههای این گوشش و مقایسه آنها با فارسی. این قسمت به سه بخش جداگانه تقسیم میشود.

۱- واژههاییکه معادل یا مشابه آن در فارسی امروز وجود ندارد لیکن معادل یا عین بعضی از این واژهها در فارسی میانه یا فارسی باستان وجود داشته است.

۲- واژههاییکه شبیه واژه فارسی هستند با معانی مشترک ولی تلفظ مختلف این واژهها گاهی با واژه معادل فارسی در یک یا چند واج نیز اختلاف دارند مانند سپی و سفید.

۳- واژههاییکه عیناً مانند فارسی هستند با تفاوتهای تلفظی جزئی.

قواعد گرامری و صرف افعال گوشش مکرری

۱- صرف افعال : برای مثال از فعل دیتن - دیدن استفاده میکنیم

ماضی		مضارع	
کردی	فارسی	کردی	فارسی
دیتم	دیدم	ئه بینم	می بینم

دیت	دید	نه بینی	می بینی
دیتی	دید	نه بینی	می بیند
دیتمان	دیدیم	نه بینین	می بینیم
دیتتان	دیدید	نه بینن	می بینید
دیتیان	دیدند	—	می بینند

ملاحظه میشود در این گویش صورت دوم شخص و سوم شخص صیغه مضارع یکی است.

مستقبل برای صرف زمان مستقبل «ی» بعد از پیشوند «نه» مضارع اضافه میشود: باین صورت نه می بینم.

امر صیغه امر با اضافه کردن «ب» باول فعل و «ه» بآخر صیغه مفرد و «ن» بآخر صیغه جمع اضافه میشود مثال: به بینه = به بین، به بینن = به بینید، در امر غائب بجای «ن» یا «ه» حرف «ی» بآخر کلمه اضافه میشود به بینی = به بیند

۲ - مصدر در این گویش با «تن» و «دن» تشکیل میشود مثال: هاتن = آمدن، هلاتن = دویدن، شوشتن = شستن، خواردن = خوردن ملاحظه میفرمائید در مصدرهای این گویش «ت» و «د» قبل از نون مصدری ساکن هستند باینصورت tn بجای tan فارسی و dn بجای dan فارسی.

۳ - ضمیر اشاره

کردی	فارسی	کردی	فارسی
ئه وه	این	ئه وانه	اینها
ئه و	آن	ئه وان	آنها

۴ - ضمائر متصل

کردی	فارسی	کردی	فارسی
م	م	مان	مان
ت	ت	تان	تان
ی	ش	یان	شان

۵ - ضمائر منفصل

کردی	فارسی	کردی	فارسی
من	من	ئیمه	ما
تو	تو	ئیوه	شما
ئهو	او	ئهوان	آنها

۶ - صفات تفصیلی و عالی

در گوش مکر صفات تفصیلی با tr و عالی با trin است باز تفاوت با فارسی درسکون t است مثال : چاک = خوب ، چاک تر = خوبتر
چاک ترین = خوبترین

۷ - قیود زمانی و مکانی

کردی	فارسی	کردی	فارسی
درنگ	دیر	ئیره	اینجا
زو	زود	ئهوی	آنجا

۸ - حروف اضافه

در این گوش بچای حروف اضافه «در» و «از» فارسی «له» بکار می‌برند مثال: له کوی بوی = در کجا بودی، له کوی راهاتی = از کجا آمدی

ضمناً در این گویش بجای حرف اضافه «با» فارسی «به» بکار می‌برند
مثال : به ماشین برو = با ماشین برو.

۹ - علامت جمع در گویش مگری با الفونون است ولی اشخاص
و اشیاء شناخته شده را با «کان» جمع می‌بنند مثال : مندالان چونه
مدرسه = بچه‌ها بمدرسه رفتند، منداله کان له ژوری دانشیتون = بچه‌ها
آن‌تو نشسته‌اند.

۱۰ - در گویش مگری مذکر و مؤنث و خنثی وجود ندارد اعداد
نیز مفرد و جمع است و تشبیه ندارند.

اعداد از یک تا هزار کم و بیش شبیه فارسی است با جزئی تفاوت
در تلفظ. عدد یک در این گویش بعد از معدود (اسم) قرار می‌گیرد و بقیه
اعداد در حالت اضافه قبل از اسم واقع می‌شوند.

واژه‌های گویش مگری

۱- واژه‌هایی که معادی یا مشابه آنها در فارسی امروز وجود ندارد
لیکن معادل یا عین بعضی از این واژه‌ها در فارسی میانه یا فارسی باستان
وجود داشته است :

کردی	فارسی	کردی	فارسی
اشکوت	غار	برین	زخم
ایوار	عصر	برز	بلند
ایش	درد «سوزش»	یران	قوچ

کردى	فارسى	کردى	فارسى
بولك	عروس	خفت	غم
باپير	جد	خه سو	مادر زن
به رد	سنگ	ده ز گيران	نامزد
به زن	قد	دهر	بيرون
برى	گر سنه	روله	فرزند
بريار	پيغام	روست	گونه
برگه	مقاومت	روت	لخت
بلكه	سند	روانين	نگاه كردن
پژنين	عطسه	رق	سخت
پور	عمه	رق	كينه
پرد	پل	زار	دهان
په پوله	پروانه	زاوا	داماد
تالوكه	عجله	ژور	تو
چون	رفتن	ژان	درد
خوى	نمك	شوتى	هندوانه
خيو	صاحب	شوين	رّد
خزم	فاميل	فرميسك	اشك
خوزگه	كاش	قامك	انگشت
خوار	كج	كاك	برادر بزرگ

کردی	فارسی	کردی	فارسی
کچ	دختر	هاتن	آمدن
که‌پو	دماغ		
کاله‌ک	خربزه		
که‌له‌باب	خروس	آو	آب
کوند	جغد	آگر	آتش
کو‌خه	سرفه	آسک	آهو
کور	پسر	اژنو	زانو
کیسه‌ل	لاک پشت	با	باد
گه‌وره	بزرگ	بزن	بز
له‌میژ	باستان	بفر	برف
مزن	رئیس عشیره	تینو	تشنه
مَـر	گوسفند	تیر	سیر
مون	عبوس	جیژن	جشن
مل	گردن	چاو	چشم
نوستن	خوابیدن	چلون	چگونه
و‌ریج	خرس	چوار	چهار
هاروی	خیار	خه‌و	خواب
هه‌رسی	گلایی	خوین	خون
هه‌ژار	فقیر	خور	خورشید

۲ - واژه‌های شبیه فارسی

کردى	فارسى	کردى	فارسى
دو	دوغ	کرویشک	خرگوش
دوژمن	دشمن	کویر	کور
روژ - روچ	روز	کنین	خندیدن
رى	راه	کورث	کوتاه
روین	رفتن	گولاک	گوساله
روژو	روزه	گوی	گوش
رون	روغن	مانگ	ماه
رون	روشن	مانگا	ماده گاو
ریوی	روباه	مشک	موش
زهوی	زمین	مردیشک	مرغ
زیندو	زنده	سراوی	مرغ آبی
زانا	دانا	میوژ	مویز
سولک	سبک	نوژ	نماز
سپى	سفید	نیو	نام
شوان	شبان	نیزیک	نزدیک
شیواد	آشفته	نیر	نر
شار	شهر	وشر	شتر
شهو	شب	هه تیو	یتیم
کرّ	خر	هه ور	ابر
کهو	کبک	هه وراز	فراز

۳- لغاتی که عیناً فارسی هستند

دست ، اسب ، سر ، شیر (لبنیات) Šir ، شیر (حیوان) Šēr ، کم ،
قند ، ماست ، نان ، بهار ، باران ، دور ، تاریک ، هوا ، سگ ، و صدها
لغت دیگر...

درخاتمه خاطرنشان میسازد دراین گویش واژه‌های نوع اول
بیشتر از همه و نوع سوم کمتر از همه میباشد.

علی اشرف صادقی

استادیار زبان شناسی عمومی

در دانشگاه تهران

از بین رفتن گروه صامت آغازی در زبان فارسی

یکی از مسائل مهمی که در مطالعه تاریخ زبان فارسی با آن روبرو هستیم ، مسئله گروه صامت در آغاز کلمات است . گروه صامت آغازی نزد نحویون عرب و دستورنویسان ایرانی اصطلاحاً ابتداء به ساکن خوانده می شود . به عقیده آنان ، مصوت‌های کوتاه حرکت و مصوت‌های بلند و صامت‌ها حرف خوانده می شوند . صامت‌ها اگر مصوتی بدنبال داشته باشند ، متحرك و در غیر این صورت ساکن به حساب می آیند .

از نظر صوت شناسی و واج شناسی تقسیم اصوات و واج‌های زبان به ساکن و متحرك به هیچ وجه درست نیست . صوت‌ها و واج‌های زبان یا صامت‌اند و یا مصوت و آنچه ابتدا به ساکن خوانده شده درحقیقت گروه صامت است .

در زبان عربی تلفظ گروه صامت در آغاز کلمات به هیچ وجه ممکن

نیست. این امر در مورد زبان فارسی نیز صادق است و این مسئله باعث شده که مؤلفینی که اطلاعاتشان از زبانهای جهان به همین دو زبان محدود می شده، تصور کنند که تلفظ گروه دوصامت در آغاز کلمه در هیچ یک از زبانهای دنیا امکان پذیر نیست. شمس قیس رازی می گوید: «... ابتداء کلام جز به حرفی متحرک نتوان کرد... و جمهور ائمه نحو و لغت و کافه اصحاب عروض متفق اند بر آنکه ابتدا به حرف ساکن... مقدور بشر نیست»^۱. اما امروز ما میدانیم که در بسیاری از زبانها گروه دوصامت و بیشتر در آغاز کلمات وجود دارد و برای متکلمین به این زبانها، تلفظ آن به هیچ وجه اشکالی ایجاد نمی کند. در زبانهای ایرانی باستان و ایرانی میانه گروه دوصامت در ابتدای بسیاری از کلمات وجود داشته است اما در فارسی دری تا آنجا که اطلاع داریم و قراین و شواهد نشان می دهند گروه صامت از همان آغاز از میان رفته بوده و کلماتی که در فارسی میانه با گروه صامت آغاز می شده اند همگی تحول پیدا کرده و از صورت اولیه خود خارج شده بوده اند. طبق بعضی شواهد، در برخی از لهجه ها بعضی از کلمات با گروه صامت شروع می شده اند. شمس قیس پس از عبارت مذکور می افزاید: «و این درستویه فسایی از ولایت فارس در این باب خلاف همگنان کرده است و رسالتی در امکان این... مستحیل نوشته و آن را به سخنان بی حاصل و دعاوی بی طایل مطول

گردانیده و درجواز ابتدا به ساکن به کلماتی که بعضی عجم آن را ربوده در لفظ آرند و حرکت حرف نخستین آن را میان فتحه و کسره گویند چنانکه نه فتحه روشن و نه کسره معین چون فاء فغان و دال درم و سین سرای و شین شمار استدلال کرده . . . و هم بدین خیال گفته است که ما به زبان پسائی سر را ثر خوانیم و ثاء ساکن است و بدان ابتدا می کنیم و را متحرك است و بدان خاموش می شویم^۱.

محققینی که زبانهای ایرانی را مطالعه کرده اند متفق القولند که گروه صامت آغازی فارسی میانه در فارسی دری به دو صورت تحول پیدا کرده است (مثلاً رک. هرن در «اساس فقه اللفه ایرانی» ۱/ ۲ ص. ۴۰-۳۹):
 ۱ - با افزودن یک مصوت کوتاه به اسم مصوت شروعی^۲ به اول گروه: spēd ← اسپید (ispēd)، staḍan ← استذن (istaḍan)، spand ← اسپند (ispand) و غیره^۳.

۲ - افزودن یک مصوت کوتاه به نام مصوت واسطه^۴ در میان دو صامت: draxt درخت ← diraxt، spāh ← سپاه sipāh و غیره.

۱ - المعجم ص ۳۶-۳۷. شاید این مطلب از کتاب الالفاظ که در ردیف آثار این دستویه ذکر شده (بروکلن ۱/ ۱۷۴) و امروز مفقود است، نقل شده باشد.

۲ - voyelle prothétique

۳ - مواردی که مصوت شروعی مصوت بلند است ضرورت شعری است: آفریدون.

۴ - voyelle anaptyque

حال باید دید در چه مواردی مصوت شروعی و در چه مواردی مصوت واسطه بکار رفته است. در اکثریت قریب به اتفاق مثالها وقتی که نخستین صامت از گروه صامت، انسدادی (بستواج) بوده، مصوت واسطه به کار رفته است. برعکس موقعی که نخستین صامت گروه، انقباضی یا سایشی (سایواج) بوده است، گاهی مصوت شروعی و گاهی مصوت واسطه بکار رفته است. مثلاً کلمه «درخت» (draxt) هیچگاه به صورت ادرخت (idraxt) استعمال نشده یا کلمه «گرفتن» به صورت اگرفتن (igriftan) نیامده است. تنهائمالی که نگارنده پیدا کرده که نخستین واج گروه صامت آغازی آن انسدادی است و قبل از آن مصوت شروعی به کار رفته، کلمه «ابرو» است که در فارسی میانه به صورت (brūk) بکار میرفته است. کلمه طرابلس نیز در فارسی گاهی به صورت «اطرابلس» آمده است.^۱

یک مثال دیگر که تاحدی جنبه لهجه ای دارد، کلمه «درم» است که به قول مقدسی در احسن التقاسیم (ص ۳۳۵) در زبان مردم بخارا و بعضی نواحی دیگر به صورت «ادرم» به کار می رفته است.^۲

اینکه مصوت شروعی گاهی a و زمانی i و موقعی u است و استعمال آنها ظاهراً قاعده ای نداشته است، فقط کلماتیکه با s شروع می شده اند

۱ - طبقات الصوفیه انصاری به تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۲۲۸.

۲ - مرحوم بهار باشتباه این صورت را غلط دانسته و آن را به «درمی» تصحیح کرده است. رک. سبک شناسی ج ۱ ص ۲۴۵. محمد معین نیز آن را پذیرفته و در برهان قاطع (ج ۱ ص ۴۷ و چهار) نقل کرده است.

ظاهراً بیشتر با مصوت شروعی i همراه بوده‌اند. زنگ مصوت واسطه نیز تابع قاعده خاصی نبوده‌است، جز اینکه مصوت هجای دوم کلمه ممکن بوده مصوت واسطه را تحت تأثیر قرارداد و آن را با خود متجانس سازد. مثلاً کلمه ستور (Stōr) به صورت Sutōr درآمده که استعمال u تحت تأثیر o هجای بعد است.

مطلب دیگر قابل ذکر این است که بعضی کلمات که اشتقاقاً دارای مصوت کوتاه آغازی بوده‌اند و بعد در نتیجه تحول زبان مصوت آنها حذف شده و در نتیجه با گروه صامت شروع می‌شده‌اند نیز مشمول قاعده فوق گردیده‌اند، یعنی گاهی به صورت اصل به کار رفته‌اند و گاهی یک مصوت واسطه گروه صامت آنها را از هم جدا کرده است: «شتر» در زبان اوستایی به صورت uštra آمده که در نتیجه تحول u آن افتاده و سپس یک مصوت واسطه میان گروه št درآمده است. همین‌طور است وضع کلمات «استرون» و «اسبیوش» که به صورت «سترون» و «سبیوش» درآمده‌است. جالب این است که بعضی کلمات عربی نیز مشمول این قاعده شده‌اند: ابلیس ← بلیس (مثنوی چاپ نیکلسون دفتر ۵ ابیات ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱)، ابراهیم ← براهیم و غیره. شاید این کلمات بنا به ضرورت شعری و به قیاس با کلمات فارسی الاصل به این صورت درآمده باشند.

اما تحول سومی هم وجود داشته که تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا کنون کسی متوجه آن نشده‌است و آن عبارت است از حذف صامت اول از گروه صامت. تعداد کلماتی که به این صورت تحول پیدا کرده‌اند

کمتر از دونوع قبل است و احتمال می رود که این تحول، لهجه ای باشد. اینک چند مثال: فسان ← سان، درخش ← رخش، فسای ← سای (در کلمه «پریسای») ، فروش ← روش (در کلمه «رنگ روش») ، سپرم ← پرم (در کلمه «شاه پرم») و غیره.

کلمه «سیچیدن» که هنینگ آن را غلط پنداشته^۱ به احتمال بسیار طبق همین قاعده از سیچیدن که ظاهراً زمانی به صورت bsēčidan تلفظ می شده، بیرون آمده است. همین طور است وضع کلمات «شولیدن» و «ژولیدن» که از «بشولیدن» و «بژولیدن» بیرون آمده است. کلمه «گینه» که در فرهنگها به معنی آبگینه آمده است نیز ظاهراً پس از حذف بصورت *bgēna «بگینه» درآمده و طبق قاعده فوق به «گینه» مبدل شده است^۲. کلمه «استخر» که در تداول با قلب بصورت «استرخ»^۳ و «استلخ» تلفظ می شود، طبق همین قانون در فارسی بصورت «تلخ» (در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سوره بقره ص ۳۴ به صورت تلخ که بعضی مؤلفین عرب^۴ آن را معرب تلخ به معنی مُرّ

۱ - رك، برهان قاطع چاپ معین ذیل همین کلمه.

نام شهر اصطرخ آمده است، ایضاً در طبقات الصوفیه انصاری ص ۴۰۸.

۲ - در په‌لوی kēn به معنی شیشه و بلور است رك - Bailey, Zoroastrian Problems, P. 133، اما «گینه» با «گ» آغازی نمی تواند از آن مشتق شده باشد.

۳ - در ویس و رامین (چاپ محبوب ص ۴۳) نام شهر اصطخر بصورت «اصطرخ» آمده و رك. طبقات الصوفیه ص ۴۰۸.

۴ - ادی شیر، الفاظ الفارسیة المعربة ص ۱۱۳.

دانسته‌اند!) که امروز نیز در لهجه مشهدی به صورت talx به کار می‌رود^۱ در قصص قرآن مجید کلمه‌ای بصورت «تُغْرِیدن» آمده که در حاشیه ص ۲۴۲ به «به خشم نگرستن» معنی شده است. این کلمه در تفسیر سورآبادی (چاپ عکسی ص ۹۵) به صورت «تُغْرِیدن» آمده است که بایستی طبق قانون فوق «تُغْرِیدن» را اصل و صورت «تُغْرِیدن» را صورت ثانوی بگیریم.

آیا این تحول علت یا علی هم دارد؟ مسلماً نمی‌توان به طور قطع و یقین چیزی در این باره اظهار کرد. تنها می‌توان گفت که در نتیجه تحول زبان و پیدا شدن گرایشهای مختلف در آن، اصل کمترین تلاش که منشأ بسیاری از تحولات زبانی است، باعث شده که گروه صامت - که از نظر تلفظی مستلزم تلاش بیشتری است جای خود را به صامت + مصوت + صامت یا مصوت + صامت + صامت بدهد. از نظر صوت‌شناسی عضوی آسان‌ترین و ساده‌ترین زبان آن است که کلمات آن مرکب از هجاهایی باشند که از یک صامت باضافه یک مصوت تشکیل شده باشند. مثال عالی این نوع زبان، زبان ژاپنی است.

اما تاریخ این تحول به درستی معلوم نیست و کلماتیکه در اواخر

۱- در بعضی روستاهای اطراف قم (کرمجگان وغیره) استخر را «سلخ» و «سرخ» می‌گویند که از همان کلمه «ستخر» و «(ا) ستلخ» و «(ا) سترخ» بیرون آمده است، منتها با حذف صامت دوم از گروه صامت و تجانس a با s و تبدیل آن به e (i در مراحل قدیمتر).

عهد ساسانیان و اوایل عهد اسلامی از زبان پهلوی و یا از فارسی به عربی رفته‌اند در این مورد مددی به ما نمی‌رسانند. خط پهلوی نیز به علت تاریخی و یا شبه تاریخی بودن آن، نمی‌تواند در روشن کردن تاریخ این تحول ما را چندان یاری کند. تنها قرائنی در خط مانوی و به‌ندرت در خط پهلوی و بعضی جاهای دیگر وجود دارد که حدود تاریخ این تحول را نشان می‌دهد.

نخست اینکه شمس قیس می‌گوید: «جمهورائمه نحو و لغت و کافه اصحاب عروض متفق‌اند بر آنکه ابتدا به حرف ساکن... مقدور بشر نیست». کلمات جمهور و کافه نشان می‌دهد که هیچ یک از نحویون و عروضیون اسلامی (باستثنای ابن درستویه ۲۴۹-۳۴۴) که از قرن اول و دوم هجری به بعد دست به کار تحقیق در صرف و نحو و عروض شده‌اند، به وجود گروه صامت در عربی و فارسی بر نخورده‌اند تا آن را ذکر کنند. قرینه دیگری هم وجود ندارد که ثابت کند در قرن اول و دوم و سوم هجری گروه صامت آغازی در فارسی وجود داشته‌است. اگر تبدیل «ابلیس» به «بلیس» جنبه قیاس و ضرورت شعری نداشته باشد، ممکن است آن را دلیلی گرفت که تحول گروه صامت در قرن اول هجری هنوز در جریان بوده‌است. البته این مطلب را نباید از نظر دور داشت که در کلیه نقاط قلمرو زبان فارسی، این تحول در یک زمان صورت نگرفته، بلکه در بعضی نقاط زودتر و در بعضی نقاط دیرتر انجام شده‌است.

می‌دانیم که کلمه «از» به صورت «ز» مخفف شده و در شعر فارسی فراوان به کار رفته‌است. این صورت امروز به شکل ze تلفظ می‌شود ولی مسلماً این تلفظ اصالت ندارد، زیرا az نمی‌تواند به صورت ze درآید.

وقتی که a از آغاز az حذف شود z باقی می ماند و تلفظ قدیم «ز» همین بوده است. مثلاً تلفظ «زباغ» zbāy بوده است. این تخفیف مسلماً ضرورت شعری نبوده و مربوط به تحول زبانی بوده است، چنانکه a از اول کلمات «ابا» و «ایر» نیز افتاده است. در بعضی متون نثر نیز این صورت مخفف دیده می شود. به نظر می رسد که این تحول در یکی از نواحی ایران پیدا شده ولی عمومیت پیدا نکرده و فقط شعر از آن استفاده کرده است. صورت مخفف «از» که فقط در فارسی دری دیده می شود مسلماً مربوط به قدیمیترین مراحل زبان فارسی است، موقعی که گروه صامت از بین نرفته بوده و یا در حال تحول بوده است، یعنی حدود قرن اول.

از طرف دیگر در متن پهلوی نامکیهای منوچهر^۱ کلمه ای بصورت Spēzēt آمده از ریشه Spēz به معنی درخشان، روشن. همین کلمه در متون مانوی به صورت ispēz دیده می شود^۲.

کلمه Statan پهلوی (ستدن، استدن) در متون مانوی به صورت

۱ - *The Epistles of Mānūshchīhar*, ed. Dabbar, Bombay, 1912, P. 29 و رک: زبور پهلوی ۱۳۱/۱۷ که در آنجا کلمه به صورت - Spēn آمده و صورت الزامی آن Spēzēn است.

۲ - W. Jackson, *The Manichaean Fragment S8 in Turfan Pahlavi*, Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry, London, 1933, PP. 169 - 170

W B. Henning, *Das Verbundes Mittelpersischen der Turfanfragmente*, ZII, IX, 1933, S. 178.

'stdn آمده است^۱ همچنین کلمات - 'st'y (ستودن) و 'spsg (شماس) درمتون مانوی با مصوت شروعی آمده اند^۲. کلمات «شکوه»، «شگفت» و جز آن نیز درمتون فارسی میانه مانوی با مصوت شروعی آمده اند^۳. ازاین مثالها چنین استنباط می شود که ازقرن سوم میلادی (زمان مانی و اختراع خط مانوی) این کلمات با مصوت شروعی تلفظ می شده اند. معنی این جمله این است که گرایش به این تحول که ازمدتها قبل شروع شده بوده دراین زمان به ظهور رسیده است. قابل توجه است که کلیه این مثالها با s یا š شروع می شده اند.

در کتاب «درخت آسوریک» کلمه «افروشه، آفروشه، فروشه» (نوعی حلوا) به صورت prwšk، یعنی با مصوت شروعی آمده، اما همین کلمه درمتون مانوی به شکل prwšg دیده میشود و صورت مستعار ارمنی آن hrušak است^۴. این مثال برخلاف چند مثال قبلی با P شروع می شود. می دانیم که درخت آسوریک یک متن پارتی و بنابراین زبان آن کهنه است و با احتمال زیاد تغییری که کلمه «فروشک» در آنجا پیدا کرده مربوط به زمانهای بعد

۱ - C. Salemann, *Manichaeische Studien*, I, S. 107.

۲ - Andréas - Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan*, II, SPAW, 1932, S.63

۳ - Salemann, *op. cit.*, S. 107

۴ - Hennning, *A List of Middle - Persian and Parthian Words*, BSOS, IX. 1937 - 39, P. 86.

و احتمالاً اواخر دوره ساسانی است. بنابراین زبان تحول گروه صامت آغازی بین قرن سوم میلادی و حدود قرن اول هجری (حدود قرن هفتم میلادی) محدود می‌شود. تحولات زبانی معمولاً به کندی صورت‌سی گیرند و میان نقطه شروع یک تحول و پایان آن معمولاً چند قرن فاصله دیده می‌شود. بنابراین مدت چهار قرن که حدود این تحول تخمین زده شده بهیچ وجه عجیب و مبهم نیست. خط پهلوی بعثت تاریخی و شبیه تاریخی بودن این تحول را بسیار کم در خود منعکس کرده است ولی همانطوری که مثال «فروشک» نشان می‌دهد گاه‌گاه اثر این تحول در آن به چشم می‌خورد. شاید اگر جستجو شود باز هم کلماتی که نمودار این تحول باشد در متون پهلوی یافته شود. این نکته را نیز یادآوری کنیم که حذف نخستین صامت از گروه صامت قبل از فارسی دری نه‌ز سابقه داشته است. مثلاً گروه -xš از همان آغاز دوره زبانهای میانه ساده شده بوده است: کلمه -xšap (شب) در فارسی میانه در هیچ کجا با «خ» دیده نمی‌شود.

با احتمال زیاد گرایش به این تحول از زمانی شروع شده است که در زبانهای باستانی مصوت‌های آخر کلمات و هجاها شروع به افتادن کرده‌اند. مثلاً کلمه‌ای نظیر drayah «دریا» احتمالاً ابتدا به صوت *dryah درآمده و در ضمن مصوت ربوده‌ای میان d و r اضافه شده که بعداً جنبه واجی به خود گرفته یعنی ابتدا ممیز و معتبر نبوده ولی بعدها زنگ آن عوض شده و به صورت a درآمده. همچنین کلمه fratāk احتمالاً ابتدا به صورت‌های

*fərtāk و *fərtāk* و سپس به صورت fartāk و fardāg و fardā درآمده است^۱.

۱- کلمه بزرگ از اصل فارسی باستانی vazraka مشتق شده و طبق قاعده باید به *vazrak* و بعده *«وزره»* و *«برزه»* بدل شده باشد. علماء فقه اللغة ایرانی گفته اند که تحول این کلمه روشن نیست. در اینجا نیز ممکن است مصوت a از آخر هجاهاى دوم و سوم کلمه افتاده باشد و کلمه ابتدا به صورت *vazrk(g)* و سپس بشکل *vazərk(g)* و بعدها به صورت vazurg درآمده باشد که صورت فارسی میانه موجود کلمه است. بعد در نتیجه تجانس a، در هجای اول به u بدل شده و سپس در فارسی بشکل «بزرگ» درآمده است. علت این تحول غیرعادی با احتمال زیاد عاطفی (القائی) بودن کلمه و پسایند (فرکانسی) زیاد آن بوده است.

دکتر معصومه قریب

دانشیار زبان‌شناسی

دانشگاه تهران

مشخصات معتبر بستواجهای^۱ زبان فارسی

در مورد صداهای زبان فارسی بطور کلی تحقیقات دامنه‌داری انجام نگرفته لذا در توصیف آنها و همچنین در کاربرد مشخصات معتبر نکته‌های پوشیده فراوان است که یکی از آنها مربوط می‌شود به خصوصیات تمایز دهنده معتبر (Pertinent) بستواجها. چنانکه در پائین خواهیم دید زبان‌شناسان در این مورد توافق ندارند و در نوشته‌های آنها تناقض‌گویی‌هایی به چشم می‌خورد. قبل از شروع مطلب لازم است توضیحات مختصری که به روشن شدن موضوع کمک میکند بدهیم.

۱ - بستواج به آن گروه از صداهای گفتار اطلاق میشود که از حبس کامل هوا پدید می‌آیند مانند پ - ب ، ک - گ و غیره.

۲ - معمولاً بستواجها را به دو دسته تقسیم میکنند :

یکی دسته‌ای که به هنگام ادای آنها چاک‌نای^۲ بسته است و

۱ - بستواج (صامت انسدادی) در مقابل Occlusive به کار رفته است.

تار آواها لرزان هستند و دسته دیگر آنست که در ادای آنها تارها ساکن و بی حرکت می مانند ولی چاک نای ممکن است باز یا بسته باشد. دسته اول را که با چاک نای بسته و لرزه تار آواها را می شوند واکبر (آوائی) و دسته دوم را بی واک (بی آوا) می خوانیم.

باز یا بسته بودن چاک نای بقدری در تحول زبان اهمیت دارد که تنها برحسب همین یک مشخصه زبانها به دو گروه بزرگ تقسیم میشوند: زبانهای با چاک نای باز^۱ و زبانهای با چاک نای بسته^۲.

گفتیم که بستواج بی واک ممکن است با چاک نای باز یا بسته ادا شود بستواجهائی را که با چاک نای بسته ادای می شوند ساده و آنهائی را که با چاک نای باز تلفظ می شوند نفسی (aspirée) می خوانیم. آنچه موجب اختلاف و امتیاز این دو دسته اخیر از یکدیگر میشود از نقطه نظر شنوائی در این است که پس از رها شدن انسداد، در بستواج نفسی صدای خفه یا یک نفس کوتاه مانند [h] خفیف شنیده میشود. اختلاف فیزیولوژیکی آنها در اینست که هنگام ادای بستواج بی واک ساده چون چاک نای بسته است لذا تار آواها بر روی هم قرار دارند و آماده برای لرزه صوت بعدی. ولی چون به هنگام ادای بستواجهای بی واک نفسی، چاک نای باز است اندک مدتی بعد از رها شدن زبان لازم است تا تار آواها بهم برآیند و آماده لرزه شوند در این فاصله هوای در حال عبور از چاک نای بدون لرزه به صورت

۱ - Les langues à glotte ouverte

۲ - « » » » fermée

یک نفس کوتاه خارج می‌شود و این همان صدای خفه ایست که بعد از بستواج نفسی میتوان شنید.

از این مشخصات که بگذریم ملاك و مأخذ دیگری برای دسته بندی بستواجهای پیش میآید و آن تعیین مقدار نیرو یا فشار عضلانی است که به هنگام ادای بستواج صرف میشود. معمولاً در ادای بستواجهای واکبر فشار عضلانی کمتر است از اینرو آنها را نرم و بستواجهای بی‌واک را که با فشار عضلانی بیشتری ادا میشوند سخت می‌خوانند. بنابراین آنچه گذشت برای توصیف بستواجهای به مشخصه های زیر باید توجه کرد: واک، نفس و نیرو.

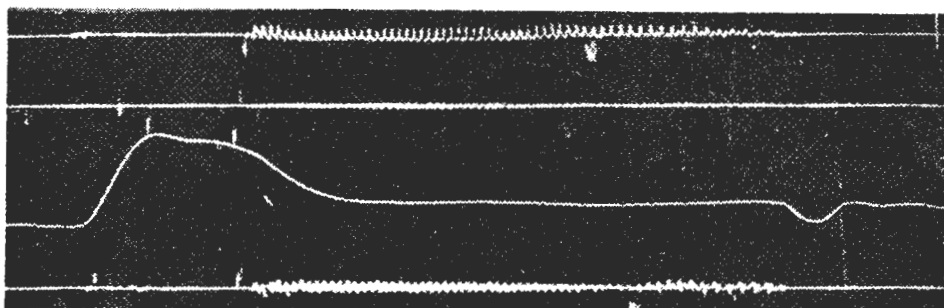
حال باید تعیین کرد که کدام یک از مشخصات نامبرده بالا در زبان فارسی در کار تمایز بستواجهای از یکدیگر نقشی برعهده تواند گرفت و یا بهتر بگوئیم کدام یک از آنها اصلی و معتبر و کدام یک فرعی هستند. واک - وجود یا عدم آن در زبان فارسی مشخصه ایست تقابل دهنده. زیرا آنچه موجب اختلاف «ک» از «گ» که هر دو بستواج کامی هستند میشود آنست که در ادای یکی تار آواها به لرزه درمیآیند و در ادای دیگری تارها ساکن و بی حرکت هستند.

نفس - بستواجهای بی‌واک زبان فارسی از نوع نفسی هستند و این نفس را گوشهای تمرین یافته میتوانند پس از «پ»، «ت» و «ک» درک کنند.

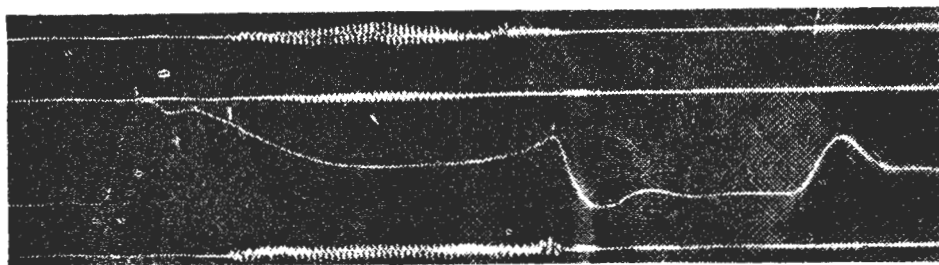
برای اندازه گیری نفس در زبان فارسی تعداد زیادی واژه که

بستواج های «پ» - «ت» - «ک» را در بافت های مختلف دربر داشتند به وسیله دستگاه کیموگراف (Kymographe) و اسپکتوگراف (Spectographe) ثبت کردیم. نتایج حاصل از این بررسی مختصراً بقرار زیر است :

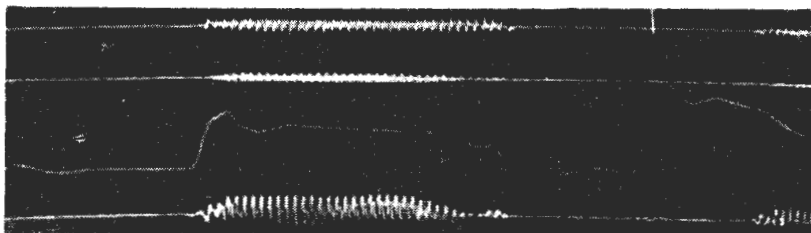
- ۱ - همه بستواجهای بی واک زبان فارسی از نوع نفسی هستند و چون دیرش نفس آنها بین $\frac{۴۵}{۱۰۰}$ تا $\frac{۱۸}{۱۰۰}$ در ثانیه است لذا قابل درک و اندازه گیری است. لازم به تذکر است که تنها نفسی قابل توجه است که دیرش آن از $\frac{۴}{۱۰۰}$ ثانیه کمتر نباشد. طیف های صوتی ۱ و ۲ و ۳ به ترتیب نمایشگر نفس در «پ» - «ت» - «ک» هستند.



(شکل شماره ۱) - «پ» نفسی در کلمه «پی»

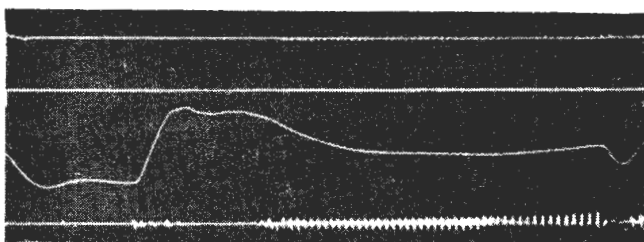


(شکل شماره ۲) - «ت» نفسی در کلمه «توت»



(شکل شماره ۳) «ك» نفسی در کلمه «نک» (تپه) ...

۳ - پیش از واکه های پیشین مخصوصاً قبل از واکه [a] مقدار نفس بیشتر است (طیف شماره ۴) کلمه «تر».



شکل شماره ۴

۳ - نفس در هجای تکیه دار بیشتر است تا در هجای بی تکیه .
درجه آن برحسب نتایج بدست آمده از بررسی بقرار زیر است .

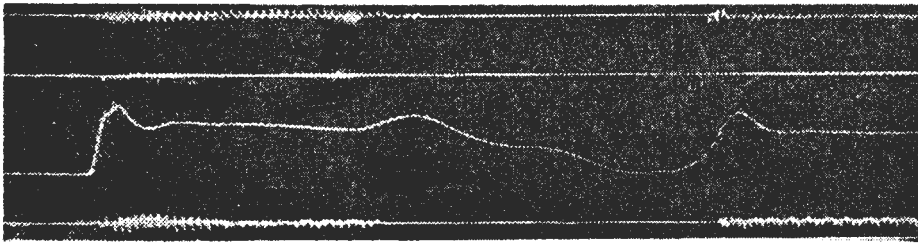
مقدار نفس در ثانیه		
هجای با تکیه		هجای بی تکیه
پ	$\frac{۱۸}{۱۰۰}$	$\frac{۱۷.۵}{۱۰۰}$
ك	$\frac{۱۷}{۱۰۰}$	$\frac{۱۴}{۱۰۰}$
ت	$\frac{۱۵}{۱۰۰}$	$\frac{۱۴}{۱۰۰}$

ع- مقدار نفس در همه بستواها یکسان نیست و در «پ» بیش از دو بستواج دیگر است و پس از «پ»، «ک» میآید. نفس در «ت» از همه کمتر است.

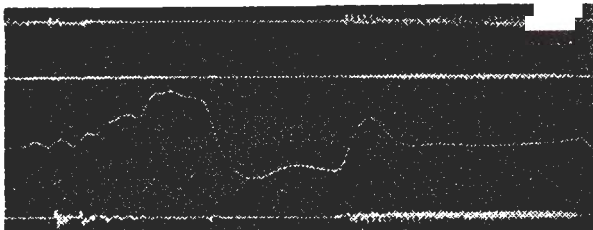
نمودار زیر نمایشگر آنست :

پ :	$\frac{۱۷۷۵}{۱۰۰}$
ك :	$\frac{۱۵۵}{۱۰۰}$
ت :	$\frac{۱۴۵}{۱۰۰}$

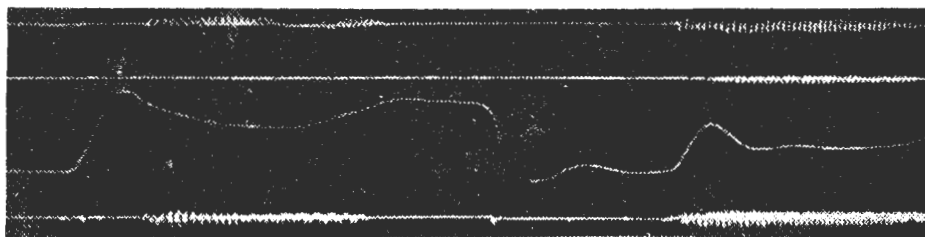
ه - نفس در تمام موارد محسوس نبوده گاهی بسیار ضعیف است و پس از سایوهای بی‌واک، «پ» - «ت» - «ک» نفس خود را از دست میدهند و تبدیل به بستواج بی‌واک ساده میشوند.
طیفهای صوتی زیرین نمایشگر آن هستند :



(شکل ه) - گروه س + ت در کلمه «دمته»



شکل ۶ - گروه خ + ت در کلمه «درخت...»



شکل ۷ - گروه ش + ک در کلمه «بشکه ...»

موضوع اخیر را از نقطه نظر فیزیولوژیکی میتوان چنین توجیه کرد: چون بعد از ادای سایواج به طور خود کار چاکنای بسته می شود لذا تارآواها بر روی هم قرار می گیرند چنانکه در بافتی بستواج پس از سایواج آید به علت بسته بودن چاکنای هوا نمیتواند دیگر بطور آزاد خارج شود و نفس پدید آید.

حال باید تعیین کرد که نفس در زبان فارسی مشخصه ایست تقابل دهنده یا فرعی و عرضی. وجود نفس یا عدم آن در زبان فارسی مشخصه ایست معتبر چه هرگاه به دلیل صوتی یا فیزیولوژیکی نفس از بین برود تمایز میان بستواج بی واک و واکبر هم مخرج از بین میرود. مثلاً تمایز میان «ت» و «د» که هر دو دندانی هستند اولی بی واک (بدون لرزه تار آواها) و دیگری واکبر (همراه با لرزه تار آواها) پس از سایواج بی واک که عامل نفس خنثی میشود عملاً از بین میرود و «ت» بطور دلخواه «ت» یا «د» تلفظ میشود مانند مثل های زیر:

بستنی که bastani یا basdani، رفتن که raftan یا rafdan کشکی که kaški یا kašgi تلفظ می‌شود.

عامل نیرو- در برخی زبانها شدت یا نیروی عضلانی به عنوان مشخصه تمایز دهنده و معتبر بکار می‌رود ولی در زبان فارسی نمی‌توان از آن به عنوان یک مشخصه معتبر یاد کرد. باید گفت که نیرو در فارسی ممکن است یک واقعیت فیزیکی داشته باشد ولی اهمیت زبانی ندارد. زیرا هرگاه به علت محیط صوتی عامل نفس و واک خنثی شوند دیگر تمایز میان «پ»-«ب» «ت»-«د» و «ک»-«گ» از بین می‌رود و بطور دلخواه یکی به جای دیگری می‌تواند تلفظ شود.

دیدیم که نفس در «پ» - «ت» - «ک» پس از سایو اجهای بی‌واک مثلاً «ش» از بین می‌رود و در این صورت «اشک» را میتوان «اشک» و «مشکی» را «مشگی» و «هشتی» را «پشدی» نیز تلفظ کرد ولی بهر حال هر دو صورت یک معنی خواهند داشت. پس باید گفت که شدت در زبان فارسی اگر هم وجود داشته باشد مشخصه معتبر نیست و اهمیت زبانی ندارد و از آن باید به عنوان عامل فرعی و ثانوی نام برد.

از گفته‌های بالا چنین نتیجه میتوان گرفت که تنها دو عامل واک و نفس در زبان فارسی دو مشخصه تقابل دهنده هستند زیرا همانطور که در بالا به آن اشاره کردیم هرگاه به دلیلی یکی از دو مشخصه فوق خنثی گردد هویت بستو اجهای بی‌واک و واکبر هم مخرج مشکل خواهد بود.

برخی از ایران‌شناسان منجمله ژیلبر لازار تحت تأثیر زبانهای دیگر نیرو را جزو مشخصه معتبر در زبان فارسی دانسته‌اند. وی در مقدمه کتاب «دستور زبان فارسی» در قسمت تعریف «گ» چنین می‌نویسد: «گ» در آخر واك خود را از دست می‌دهد ولی هیچ‌گاه با جفت بی‌واك خود اشتباه نمی‌شود زیرا «ك» با نیروی بیشتری ادا می‌شود^۱. لازار همین موضوع را عیناً در صفحه چهارم سطر دهم در مورد «ب» و «د» تکرار می‌کند.

لازم به تذکر است که وی بهنگام توجیه مطالب بالا به نکات زیر توجه نداشته است:

اول - بستواجهای واكبر زبان فارسی در آخر تنها قسمتی از واك خود را از دست می‌دهند و نه تمامی آنرا و بهمین دلیل با جفت بی‌واك خود اشتباه نمی‌شوند نه به دلیل نیروی بیشتر.

دوم - موارد بسیاری در زبان فارسی موجود است که «پ» - «ت» و «ك» در آخر به ترتیب به جفت واكبر خود «ب»، «د» و «گ» تبدیل توانند شد مانند مثالهای زیر:

اسب-اسب، وخت(وقت)-وخذ، كشك-كشك و غیره. در صورتیکه اگر نظریه وی را بپذیریم یعنی نیرو را جزو مشخصه معتبر بستواجهای

۱ - G. Lazard, grammaire du Persan Contemporain. P. 3

زبان فارسی قبول کنیم لازم می‌آید که کلماتی مانند مشک و کشک همیشه با «ک» تلفظ شود نه بطور دلخواه با ک و یا گ.

دکتر پرویز ناتل خانلری نیز در مورد کاربرد نیرو بالا زار هم عقیده است و تبدیل «ک» به «گ» «پ» به «ب» و «ت» به «د» را به یکدیگر پس از سایر واجهای بی‌واک چنین توجیه می‌کند:

«ادای بعضی از واکها^۱ مستلزم صرف نیروی عضلانی بیشتری است تمایل به کم کوشیدن ایجاب میکند که آنها را در گفتگو به واکهائی که ادای آنها نیروی کمتری می‌خواهد بدل کنیم. ادای دو صامت بی‌آوا در پی یکدیگر خاصه اگر در پی آنها مصوتی باشد کوشش بیشتری می‌خواهد. زیرا که در ادای این صامتها تار آواها نمی‌لرزد و در ادای مصوت بعدی ناچار باید به لرزه در آیند. دقت در این که تا لحظه ادای صامت دومی تار آواها ساکن باشند و بلافاصله هنگام ادای مصوت بلرزه در آیند مستلزم کوشش است. بنابراین همان تمایل «کم کوشیدن» موجب می‌شود که هنگام ادای صامت بی‌آوای دومی از این کوشش پرهیز کنیم و اعضای گفتار را در وضعی قرار دهیم که برای واک بعد، یعنی مصوت، باید به خود بگیرند. حاصل آنکه صامت بی‌آوای دومی نرم ادا میشود و به صامت هم‌مخرج خود که آوایی است بدل میگردد. به موجب این قانون درهمه کلمات فارسی امروز که گروه

صامتهای «šk» را دربردارند و در کلمه پس از این دوصامت مصوتی هست این گروه به «g» بدل میشوند، مانند:

لشکر-لشگر، مشکى-مشگى، خشكى-خشگى، كشكى-كشگى.
همین تمایل در ادای گروههای ft و st و xt وجود دارد: رفتم - رفدم،
گفتم - گفدم، شستم - شسدم '....'
اگرما این نظر را بپذیریم برای پرسشهای زیر باید پاسخ قانع کننده
داشته باشیم:

نخست پاسخ بدین پرسش که چرا کاربرد «قانون کم کوشیدن»
تنها در مورد بستواجهای بی واك پس از سايواج است و نه در موارد دیگر.
مثلاً در مورد سايواجهای متوالی بی واك، چرا «دختر» میشود «دخدر»،
«دفتر» میشود «دفدر» ولی واژه‌هائی مانند افسر، اسانه و افشین به ترتیب:
افزر- افزانه و افزین تلفظ نمیشوند.

دوم اینکه چرا در موارد دیگری که یک همخوان بی واك و یک
واكبر در پی هم می‌آیند معمولاً در اثر تجانس صوتی و بر حسب قانون
کم کوشیدن درست عکس قضیه را داریم یعنی همخوان واكبر تبدیل
به بی واك هم سخرج خود میشود مانند مثالهای زیر:

رقص-رخص، ابتدائی-ايتدائى، اطوار-اطفار، مسجد-مسجدوغيره.
دیگر اینکه دوگانگی تلفظ تنها در گروههای ft و st و xt پیش از
واك نیست و همانگونه که قبلاً گفتیم در همه موارد به چشم می‌خورد
مانند تبدیل «ك» به «گ» در آخر کلمات:

اشک - مشک - کشک و غیره.

لازم است اضافه کنم که تبدیل «پ» به «ب» در کلماتی مانند
اسب - گشتاسب - لهراسب و نظیر آن نیز به دلائل مذکور در فوق است
این نظریه کمک شایانی به کشف علت تحول همخوانهای زبان فارسی
میکند.

کریم کشاورز

برخی ویژگیهای صرف و نحو گیلکی

گویش گیلکی بسول زوال می‌رود. صدسال پیش بیشتر گیلکان فارسی نمی‌دانستند ولی اکنون تقریباً همه دو زبانی شده‌اند. عواملی که نابودی گویش گیلکی را تسریع می‌کند و بالطبع - تا دیر نشده - ضرورت بررسی همه سویه آن را ایجاب می‌نماید عبارتند از: ۱- نداشتن ادبیات مکتوب منشور، ۲- افزایش دبستان‌ها و دبیرستان‌ها در شهرها و روستاها، ۳- رادیو و تلویزیون و بویژه رادیو ترانزیستور که انتشار زبان فارسی را در روستاها - یعنی میان اکثریت مردم گیلان تسریع می‌کند، ۴- هم‌ریشه بودن گیلکی و فارسی. زیرا که صرف نظر از واژه‌ها و برخی ویژگی‌هایی که از اقوام پیش از آریائی ساکن گیلان باستان در گویش گیلکی باقی مانده است، گیلکی کنونی را بطور کلی باید در شمار گویش‌های ایرانی یاد کرد.

گذشته از آنکه فارسی زبان دوم همه گیلکان شده، لغات فارسی نیز بیش از پیش وارد گیلکی محاوره‌ای می‌شود و فارسی از این طریق هم در گویش گیلکی نفوذ می‌کند. مثلاً اکنون کمتر گیلکی است (بویژه

در شهرها) که «داماد» را «زاما» و «نردبام» را «سردی» و یا «طناب و ریسمان» را «لافند» و «چسباندن» را «دوچکانن» بگویند و در این موارد واژه‌های اصیل گیلکی را بکاربرد.

گیلکی نثر مکتوب ندارد و پایه گفته‌های ما زبان محاوره‌ای رشت است. باید از یاد نبریم که گویش‌های لاهیجان و املش و گالش‌های کوهستان گیلان و فومن و کسما و ماسوله با رشتی و بایکدیگر تفاوت‌هایی دارند که مطالعه عمیق و دقیق آن اختلافات از لحاظ زبانشناسی و تاریخ زبان‌های ایرانی بسیار جالب توجه و لازم است.

در این گفتار اصطلاحات را از دستور نامه‌هایی که چند بار چاپ شده و بیشتر در دسترس است به وام گرفته‌ایم.

در مورد اساسی گیلکی گفتن این نکته ضروری است که علامت جمع مطلقاً «آن» است، اعم از جاندار و بی جان: مثل، زا کان (بچه‌ها)، داران (درخت‌ها) و آجوران (آجرها).

علامت تصغیر که در فارسی «ک» است در گیلکی «ا» که بصورت «های» غیر مافوظ نوشته می‌شود می‌باشد. مثل: «حسنه» بجای حسنک و مانند این.

در جمع اسم‌هایی که با «آی» ختم می‌شود مثل «مردای» (بمعنی «مرد») و «زنای» (زن) و «زای» (کودک)، «یا» حذف می‌شود و «ک» جای آنرا می‌گیرد و می‌گویند «مردا کان» و «زنا کان» و «زا کان» (در برخی گویش‌های گیلکی مفرد این کلمه‌ها هم به «ک» ختم می‌شود).

مثلاً در گویش کسما می گویند «زاک» و «مرداک» و «زناک» بجای «زای» و «مردای» و «زنای» رشتی).

«آن» و «اُون» و «آشان» و «اوشان» بمعنی «این» و «آن» و «این‌ها» و «آن‌ها» ضمیر اشاره است و بلا تفاوت در مورد جاندار و بی جان بکار می رود.

«آ» و «آو» اسم اشاره است. اولی برای اشاره به نزدیک و دومی به دور. «مثل» «آمردای» و «آوُمردای» - یعنی «این مرد» و «آن مرد». در اینجا به ضمیرهای اشاره «آیتا» و «آوُیتا» (بمعنی «این یکی» و «آن یکی») نیز باید اشاره کنیم و از ضمیرهای نسبی «اُونی کی» و «اُویا کی» (بمعنی «آن که» و «آنجا که») و «هویا کی» (همانجائی که) یاد کنیم. ضمیرهای منفصل در اول شخص و دوم شخص مفرد مانند فارسی است (من، تو) و در سوم شخص بجای او «اُون» گویند. و در اول شخص جمع «آما» و دوم شخص «شوما» و سوم شخص «اوشان» می شود.

ضمیرهای متصل در سوم شخص مفرد و جمع با فارسی فرق دارد. در مفرد بجای «د» فارسی «صدای» «ا» (۵) و در جمع بجای «ند» و «پد» «id» بکار می رود.

ضمیرهای نامعین (به اصطلاح فرانسویان) یا کنایات (به اصطلاح دستورنویسان خودمان) مثل «بعضی‌ها» بصورت «بعَضِیْن» جمع بسته

می شود که همان علامت جمع «آن» است که بعد از «یای» «بعضی» «ان» شده است : بعضیان = «بعضیین» .

در گیلکی ضمیرهای ملکی بصورتی که در زبان های اروپائی (مثلا فرانسه) وجود دارد دیده می شود . مثلاً : می ، تی ، اُونه ، آمه ، شیمه ، اوشانه ، می کیتاب ، تی کیتاب ، اونه کیتاب الخ . («کتاب من» ، کتاب تو» ، «کتاب او» الخ) .

دیگر از ضمائر «می شین» ، «تی شین» ، «اونی شین» و «آمه شین» ، «شیمه شین» است که بیشتر با Le mien الخ فرانسه همانند است و جمع آن «می شینان» ، «تی شینان» ، «اونی شینان» و الخ Ses miens و الخ می شود . این شکل ها در زبان فارسی دیده نمی شود . مثل : «آن سی شینه» (این سال من است) . عدد در گیلکی همان اعداد فارسی است ، جز اینکه چون بعد از «عدد یک» اسمی آید می گویند «ای» (i) مثلاً «ای نفر» یا «ایتا» . مثل «ایتا مردای» ، «ایتا خانه» («ای» بجای «یک» در بعضی لهجه های دیگر فارسی هم بکار می رود . مثلاً در یزدی - ایک ik - سمنانی «ای» i) اکنون می پردازیم به بخش اصلی این گفتار ، یعنی افعال و تصریف آنها در گیلکی و فرق آن با فارسی . خوانیم یا علامات مصدری در گیلکی عبارت است از : رتن ، مثل «رتن» (زدن) ؛ اُن on ، مثل شوئن shoon (رفتن ، شدن ، بمعنی رفتن) ؛ تن ، مثل «واغوشتن» «آب از چاه کشیدن» «آن» ، مثل «زان» (زائیدن) ؛ «دن» ، مثل «فوکودن» (ریختن) ؛ «ستن stan) ، مثل «فوکوردستن» (واژگون شدن) ، «دوچولکستن» (پژمردن) ، فاندستن (نگریستن) .

پیشاوندهای فراوان که معنی فعل را تغییر می‌دادند، گوا اینکه در فارسی نو یا دری وجود داشته ولی در فارسی کنونی تقلیل یابند ولی در گیلکی بسیار متداول است. مثل « واچوکستن » (بمعنی از چیزی بالا رفتن)، « دُوچوکستن » (به چیزی چسبیدن)؛ یا « فُوخُوفتن » (بروی کسی یا چیزی افتادن)، « چُوخُوفتن » (پنهان شدن)؛ یا « اُوداشتن » (موقوف شدن باران و برف)، « فاداشتن » (« سرپا گرفتن کودک)، « جِداشتن » (برپاداشتن) و مانند اینها. این پیشاوندها عبارتند از: وا، جُو، ج، بو، دُو، اُو، فِی، فو و غیره.

دو فعل معین اصلی در گیلکی « بوئون » Bo - on و « دُوبُن » Dov bon است که متأسفانه به رغم اهمیت آن‌ها، ناگزیر بواسطه کمی وقت از تصریف آن‌ها می‌گذریم و اسیدوارم اگر عمری باشد در رساله‌ای که درباره دستور تطبیقی گیلکی و فارسی فراهم منتشر کنم. و همچنین درباره افعال باقاعده و بی‌قاعده گیلکی نیز بناچار در اینجاسخنی نخواهم گفت.

برای یادآوری اختلافی که در تصریف افعال گیلکی با فارسی وجود دارد مصدر « خوردن » را که با اندک تفاوتی در تلفظ - مشترک است برگزیده‌ام.

در مصادری که با « وا » یا « فا » آغاز شود، مثل « واغوشتن » (آب از چاه کشیدن) یا « فادان » (دادن) به اول ماضی مطلق پیشاوند « بو » یا « ب » - ی تأکیدافزوده نمی‌گردد ولی در دیگر مصادر مثل « خوردن » و « اشناوستن » (شنیدن) ماضی مطلق تشکیل می‌شود از: « بو » - ی تأکید و ریشه فعل (خورد) و ضمیر متصل. منتهی

چنانکه گفتیم ضمیر متصل در سوم شخص مفرد «اِ» (è) است و در سوم شخص جمع «اید» id - برخلاف فارسی که به «ند» پایان می‌یابد .
 بُوخوردم، بُوخوردی، بُوخورِدا، بُوخورده، بُوخورِدم، بُوخورِید، بُوخورِید.

ماضی نقلی - در گیلکی وجود ندارد و بجای آن ماضی مطلق بکار

می‌رود :

ماضی استمراری «می» فارسی در اول حذف می‌شود و چنین صرف

می‌گردد :

من خُورِدم، تُو خُورِدی، اوُن خُورِدی، اَما خُورِدم، شوِما خُورِید، اوْشان خُورِید. به سوم شخص مفرد که با «ای» i ختم می‌شود

ماضی بعید تشکیل می‌شود از اسم مفعول «خُورِدن» (خُورده)

و ماضی مطلق فعل معین «بوئون» Bo-on مثل : بُوخورِده بُوم، بُوخورِده بی، بُوخورِده بُو، بُوخورِده بییم، بُوخورِده بید، بُوخورِده بید. در نفی «بُو» حذف می‌شود و بجای آن «نُو» قرار می‌گیرد: من نُوخورِده بُوم و الخ.

ماضی التزامی تشکیل می‌شود از اسم مفعول فعل «خوردن»

(بُوخورِده) و ماضی التزامی فعل معین بوئون Bo-on (بودن) مثل : بُوخورِده بییم، بُوخورِده بی، بُوخورِده بی، بُوخورِده بییم، بُوخورِده بید، بُوخورِده بید. در نفی «بُو» حذف می‌شود و به جای آن «نُو» - ی نفی قرار می‌گیرد : نُوخورِده بییم و الخ.

ماضی ملموس این اصطلاحی است که من بجای *Passé Concret* (در مجله راهنمای کتاب، شماره ۹ - ۸، آبان - آذر ۱۳۴۱) بکار برده‌ام و در دویاسه کتاب دستور زبان مورد قبول واقع شده و بکار رفته است و این اشتباه از نزدیکی لفظی «دَرَم» و «دارم» - که اولی مضارع اخباری از مصدر «دو بُن» و دومی مضارع اخباری «داشتن» است ریشه می گیرد مثلاً «شیر شیشه دُورُون دَرَه» یعنی «شیر درون شیشه اندراست» از مصدر «دُوبُن» یعنی «اندر بودن» است. و «تی میدادمن دارم» (مداد تو را من دارم) از مصدر «داشتن» است. اختلاف تلفظ «دَرَم» و «دارم» کاملاً قابل تشخیص است.

در گیلکی ماضی ملموس با فعل معین «دُوبُن» (*Dov - bon*) که به معنی «اندر بودن» و «درون بودن» است صرف می شود و این خود مصدر مستقلی است و با «داشتن» که ماضی ملموس فارسی با آن صرف می شود هیچ وجه مشترکی ندارد. بیشتر ایرانشناسان زبان شناس درباره ماضی ملموس گیلکی به اشتباه رفته، «دَرَم» را در کُورَن دَرَم و «شوئون دَرَم» و مانند این ها، با «دارم» فارسی که از مصدر «داشتن» است یکی دانسته اند.

در بیشتر زبان ها و گویش های ایرانی نیز این ماضی با افعالی غیر از «داشتن» صرف می شود. مثلاً در تاجیکی با «ایستادن» «خوانده ایستاده ام» یعنی «دارم سی خوانم» و این شکل به پارسی میانه نزدیک است. چنانکه

در کارنامه اردشیر بابکان آمده: «... آن کنیزک کرد ایستاد» (به معنی «می کرد» و داشت می کرد کاری را).

در گیلکی ماضی ملموس تشکیل می شود از مصدر کامل (نه مرخم) فعل منظور، مثلاً (رفتن) شوئون و ماضی مطلق فعل سعین «دوبون»: شوئون دُوبوم، «شوئون دی بی» الخ یا خُوردَن دُوبوم، خُوردَن دی بی، خُوردَن دُوبو، خُوردَن دی بیم، خُوردَن دی بید، خوردن دی بید برخلاف فارسی که این زبان وجه نفی ندارد، در گیلکی دارد. مثلاً می توان گفت «نُوخوردَن دُوبوم» یعنی «اندر خوردن نبودم».

فعل امر با «بُو» ی تأکید صرف می شود و ریشه آن همان ریشه فعل است. مثلاً «بوشو» (برو)، «بُوخُوس» (بخواب)، «بُوخُور» (بخور) و «بُوخوریم» و «بُوخُورید» (بخوریم، بخورید) در نفی امر یا نهی «بُو» حذف می شود و به جای آن «نُو» - ی نفی قرار می گیرد.

مضارع اخباری در سوم شخص مفرد بجای «د» فارسی صدای «ا»
(۴) بصورت (های غیر ملفوظ) نوشته می شود و بکار می رود و سوم شخص جمع هم برخلاف فارسی مانند دوم شخص جمع است. مثلاً مَن خُورَم، تُوخُوری، اوَن خُوره، اَما خُوریم، شوُماخُورید، اوُشان خُورید. نفی با «نو» در اول فعل تشکیل می شود: مَن نُوخُورَم.

مضارع التزامی با افزودن «بُو» ی تأکید به اول مضارع اخباری
تشکیل می شود. مثل: اگر مَن یُوخُورم، یُوخُوری، یُوخُوره، یُوخُوریم، یُوخُورید، یُوخُورید. نفی با حذف «بو» و قراردادادن «نُو» - ی نفی به جای آن تشکیل می شود.

مضارع ملموس چنانکه دربارهٔ ماضی ملموس گفته شد، بامعین فعل «دُوین» صرف می‌شود. مصدر فعل منظور راسی گیرند و مضارع اخباری فعل «دوین» را به آن می‌افزایند. این زمان هم نفی دارد. برخلاف فارسی - نوخوردن درم. خوردن درم، خوردن دری، خوردن دره، خوردن دریم، خوردن درید خوردن درید.

آینده یا مستقبل در گیلکی اصیل مضارع اخباری بجای این زمان بکار می‌رفته ولی اخیراً در تحت تأثیر زبان فارسی می‌گویند: خواهم - خوردن و الخ. منتهی بجای مصدر مرخم، مصدر کامل بکار می‌برند.

ژروندیف یا حالت فاعلیه حالت ویژه‌ای در فعل گیلکی وجود دارد بسیار شبیه به «ژروندیف» یا «صیغهٔ فاعلیه» و تشکیل می‌شود از ریشهٔ فعل با افزودن «نا». مثلاً می‌گویند «پلاخورد ناپا یا اومادم» یعنی «در حال پلوخوردن تر که را برداشتم». این شکل با «خوردن» فارسی فرق دارد و بیشتر به ژروندیف *gerondif* شبیه است.

اسم مفعول تشکیل می‌شود از «بو»ی تأکید و ریشهٔ فعل منظور با افزودن صوت «ا» (ه)های غیر ملفوظ مثل: بو - خورد - ه.

برای پایان دادن به این مبحث کوتاه فعل گیلکی لزوماً به چند نکته اشاره می‌شود: در گیلکی مصادری وجود دارد که در تحت تأثیر فارسی به همان شکل فارسی بکار می‌رود ولی به شیوه گیلکی صرف می‌شود. مثل گفتن که در گویش لاهیجی و لشته نشائی «گتن» و در رشتی «گفتن» بکار می‌رود ولی در تصریف فی‌المثل می‌گویند «سن گم» نه «من می‌گویم» و الخ.

دیگر اینکه ضمیر متصل «ا» (که «ه» نوشته می شود) در آخر سوم شخص مفرد فعل مضارع و اسر بکار می رود. اما در ماضی استمراری در سوم شخص مفرد بجای صدای «ا» («ه»، «é») «ای» گذاشته می شود. مثل: فیشادیم، فیشادی، فیشادی (دور می ریختم، دور می ریختی، دور می ریخت).

متعدی کردن فعل در گیلکی به یاری پساوند «آنین» صورت می گیرد. مثل خُوسین (یا خُوفتن که هردو بمعنی «خواهیدن» است) که می شود «خُوسانین» یعنی «خُوس» را که ریشه فعل است گرفته به آن «آنین» اضافه می کنند. یا «دُوستن» (دویدن) که می شود «دُوانین» و «شناوستن» (شنیدن) که می شود «اشناوانین» و «فُوگُوردستن» (واژگون شدن) «فُوگُوردانین» (واژگون کردن).

گیلکی در صرف فعل مشابهتی با کردی دارد. مثلاً زمان مضارع اخباری فعل «افتادن» که مصدر آن هم در کردی و گیلکی شبیه است (در گیلکی «کفتن» و در کردی «کتن») در نظر گیریم:

گیلکی	کردی
من کفتم	آز د - کوَم
تو کفتی	تو د - کوی
او کفته	آئود - کوه
اما کفیم	آم د - کون
شوما کفید	هون د - کون
اوشان کفید	آئوان د - کون

تصریف این فعل از لحاظ خواتیم در سه شخص مفرد در گیلکی و کردی همانند است ، ولی در سه شخص جمع فرق می کند .

گیلکی با کردی و بلوچی و طالشی و تائی و برخی لهجه های فارس مانند سیوندی و همچنین اُرسوری و پراچی (افغانستان و تاجیکستان) خویشی دارد .

شیوه جمله بندی گیلکی به دری قدیم همانند تر است تا فارسی امروزی ، «تَرا گَم» به «تورا گویم» شبیه تر است تا «بتوسی گویم» . و «من اوَن نِم» به «من آن نیم» نزدیک تر است تا «من آن نیستم» و همچنین است «اوَنابو گفتم» که بیشتر به «اورا گفتم» می ماند تا «به او گفتم» فارسی کنونی و الخ .

حتی در افعال هم (مثلاً در ماضی مطلق) «بُو» بجای «بای» تأکید دری که اکنون تقریباً متروک است بکار می رود . مثل «بو گفتم» بجای «گفتم» و بُو کُوردم» بجای «کردم» و الخ .

نکته دیگری که باید تذکر داده شود این است که در گیلکی جای مضاف و مضاف الیه (در مقام قیاس با فارسی) تغییر می کند . مثلاً به جای «پسرِ حسن» می گویند «حسنِ پسر» و یا به جای «الاغ محمود» «محمودِ الاغ» . این تقدم مضاف بر مضاف الیه و صفت بر موصوف از ویژگی های زبان های شرقی ایرانی است . مثلاً در زبان آسمی به جای «شعاع خورشید» می گویند «خوره تون» «Xuraton» یعنی

«خورشیدِ شعاع» می‌دانیم که آسمی از گویش‌های سکانی است و از شرق ریشه می‌گیرد.

دیگر مصدع نمی‌شوم و امیدوارم این گفتار کوتاه، کوتاه برای موضوع بحث، کارشناسان را به مطالعه بیشتر در گویشهای گیلکی برانگیزد و ترغیب کند.

مصطفی کیوان

دبیر دبیرستان دارالفنون

اعلام باستانی در زبان کردی

یکی از علل مهم بقای حیات ایرانی درنشیب و فراز تاریخ ایران و جهان ، پایداری درخت پرومند زبان و ادبیات آن است ، که پیوسته به عنوان رکنی محکم از ازکان ملیت ایرانی برجای مانده و تیشه های جباران و ستمگران، یاسیل حوادث را، نیروی ازپای افکندن آن نبوده است . اگر گاهی، این درخت شکوه مند، ظاهراً و موقتاً، ازجهتی روی به تزلزل نهاده ، دگر باره ازجهات مختلف ریشه دوانده ، جوانه زده و ذوق اصیل ایرانی بیش ازپیش در اصول و عروق آن جریان یافته است ، و به همت والای نگهبانان ادب و هنر ایرانی ، مجدداً آبیاری شده ، تا به صورت درخت کهنسال و گهربار امروز درآمده است . کردی یکی از مهمترین شاخه های این درخت عظیم است که از دیرینه دوران تاکنون، نه تنها بسیاری از ویژگیهای زبان و ادب باستانی ایران همچون دانه های میوه ای شیرین و دست نخورده برآن جلوه گری می کند، بلکه مأخذی است پرمایه و بی پیرایه برای بازیافتن بسیاری از واژه ها، تعبیرات و اصطلاحات قدیمی، و ستونی محکم در تدوین تاریخ جامع زبان فارسی .

اوزان مختلف شعر هجائی، مذکر و مؤنث در بعضی لهجه‌ها، واژه‌ها و اساسی خاص و عام از زبان مادی، ابتدا به ساکن در کلمات نون غنه، واو و یای مجهول، واو معدوله، اصوات مخصوص اوستائی، ضمیری از پارسی باستان و اوستائی و پهلوی با همان صورت دیرین، نکات دستوری فراوان از زبان پهلوی، ده‌ها و صدها واژه اصیل ایرانی با همان شیوه و تلفظ باستانی نمونه‌هایی است از آنچه که زبان کردی همچون گنجینه‌ای از زبان فرهنگ ایران باستان حفظ کرده است.

نگارنده، در این گفتار، فقط معدودی از اعلام باستانی مربوط به سرزمین ماد را به پیشگاه دانشمندان و صاحب‌نظرانی که در اولین کنگره ایران‌شناسی گردآمده‌اند تقدیم می‌دارد. گرچه می‌داند از آن طرف نمی‌ازیمی برداشتن است و از این طرف مناره در پای کوه الوند قرار دادن.

در بسیاری از کتاب‌های تاریخ و جغرافیای مربوط به ایران، به تفصیل از وضع جغرافیائی رشته کوه‌های مغرب این سرزمین، به نام «کوه‌های زاگرس» سخن رفته ولی درباره وجه تسمیه آن مطلبی نوشته نشده و فقط در بعضی کتابها مثلاً چنین آمده است:

«رشته کوه‌های مغرب ایران را یونانیان قدیم همیشه زاگرس می‌نامیده‌اند. ریشه این کلمه معلوم نیست، شاید تحریفی باشد که یونانیان از یک کلمه ایرانی کرده‌اند. اما اصل ایرانی آن در دست نیست و تاکنون هم معلوم نشده است.»

ریشهٔ ایرانی این کلمه، یا نام اصلی این رشته کوتاه را در واژهٔ مادی و کردی «آگر» به معنی آتش باید جستجو کرد.

از قدیمیترین مدار کی، که کلمهٔ «آگر» تقریباً به صورت دیرین خود در آن ضبط شده، بعضی نوشته‌های ژوستن می باشد. در این نوشته‌ها آنجا که از تقسیم ممالک متصرفی اسکندر سخن رفته نام سرداری که ماد کوچک یا آذربایجان به وی رسید «آگرپات» آمده، که مصحف «آگرپات» است، مرکب از «آگر» واژهٔ مادی، به معنی آتش و «پات» پسوند اتصاف، به معنی «آذربد»^۱. واضح است زمانیکه مدار زندگی آریائی‌ان عناصر و نیروی طبیعت بوده، آتش نقش مهمی در زندگی و افکار و عقاید مردم این سرزمین ایفا می کرده است. بویژه در مناطقی که عوامل طبیعی آتش‌هایی به وجود می آورده که عظمت ابهام آمیز آن افکار و احساس ساکنان آنها را مفتون و مسحور می کرده است.

در کردستان شهری کوچک و زیبا و باستانی به نام «آگری» (با یای مجهول) یعنی آتشین، در پای کوهی به همین نام وجود دارد که نام آن یادگاری از آن روزگاران است. وجود آتشفشان‌های مختلف در غرب ایران، در دورانی که دست ما به آستان تاریخ آن نمیرسد، جهش گازهای قابل احتراق از دل کوه‌های و دشت‌ها و اشتعال آنها در مجاورت هوا، طی قرن‌های متمادی. اطلاع از وجود نفت به صورت اولیهٔ آن در سرزمین ماد از دوران باستان، و بسیاری دیگر از جلوه‌های شگرف «آگر» نه تنها

عقیده به آتش جاویدان را به وجود آورده بوده، بلکه موجب شده که واژه «آگر» از گذشته‌های دور، در نامگذاری‌هایی مانند: کوه آگری، شهر آگری، خاندان آگریات و نیز سردارانی، که به نام اخیر خوانده می‌شده‌اند به کار رود، اینست که در زمان پادشاهی مادها و شاید مدتها پیش از آنها نام رشته کوه مهم کردستان و غرب ایران را «آگر» یا «آگری» می‌گفته‌اند و یونانیان از زمانیکه این نام را اقتباس کرده‌بوده‌اند برای یونانی کردن آن حرف س به اول و آخرش افزوده «ساگرس» می‌گفته‌اند، و با توجه به تبدیل س به ز، در بسیاری از نام‌ها و واژه‌ها، نظیر «کیا کسار» و «کیا کزار» «لیساندر» و «لیزاندر»، «ساگارتی» و «زیگرتو» حرف س در ابتدای نام «ساگرس» به ز تغییر یافته و نام این رشته کوه از گذشته‌های دور، در زبان و اسناد و مدارک یونانی به صورت «زاگرس» درآمده است.

ذکر شاه‌دی در این زمینه بی‌مناسبت نیست: هردوت ضمن شرح واقعه بردیای دروغی، اسم مغی که خود را، بردی پسر کورش معرفی کرده بود «سمردیس» نوشته که یونانی شده همان بردیاست. چه اگر از یک حرف س در اول و آخر آن که برای یونانی کردن اسم افزوده شده، صرف نظر کنیم، می‌ماند «سردی». یونانی‌ها بسا به جای پارسی م استعمال می‌کردند مانند بغا بوخش که به یونانی مکاییس نوشته‌اند^۱.

اینک سخنی از نام‌های «سولان» (سبلان) و «سهند» کوه‌های

مشهور آذربایجان : در زبان کردی واژه «سهول» (با واو مجهول و لام مفخم) به معنی یخ است. فصل یخبندان را «سهول بنان» یخچال طبیعی را «سهولخانه» و آب یخ را «سهولاو» گویند. نام کوه «سولان» مرکب است از «سهول» به معنی یخ + «ان» پسوند نسبت، به معنی یخبندان. اشارتی که جغرافی نویسان به وضع کوه سبلان کرده اند، مؤید این معنی است حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می نویسد: «... قلۀ سولان هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه ای است که اکثر اوقات آب او یخ بسته بود، از غلبۀ سرما ...». یاقوت نیز یکی از ویژگی های این کوه را وجود برف در بهار و تابستان بر قلۀ آن نوشته است. در عجایب المخلوقات فارسی آمده که : «برسر این کوه چشمه ای است در غایت سردی». واژه «سهند» در کردی به معنی جایی است که پیوسته خنک یا سرد باشد. در کردستان نیز نقاطی را به واسطۀ خنک بودن همیشگی، یا سرد بودن «سَهَن» - (سهند) گویند.

پس از گفتگو درباره کوه ها، رشته سَخَن را متوجه نقطه ای از آذربایجان می سازیم که قرن ها شاهنشاهان و بزرگان ایران زمین مشتاقانه به زیارتش می شتافتند. گنجک یا شیز، شهر باستانی و محل آتشکده آذرگشسب.

یاقوت در ماده «شیز» می نویسد : «شیز نام ولایتی است در آذربایجان. این اسم در فارسی جزن یا گزن می باشد. عرب ها آن را معرب کرده، شیز گفته اند.

بسیاری از محققان را عقیده بر این است که: «گزن» ویا آنطور که جغرافی نویسان اسلامی نوشته اند «جزن» یا «جزنق» همانست که یونانیان «کنزکا» یا «گادزاکا» نامیده اند و در زبان ارمنی و سریانی «گنزرگ» یا «گنزگ» خوانده اند، و بعید نیست که اصل کلمه «جزنق» یعنی «گزنک» همان «گنزک» باشد، که در کتب زردشتی و یونانی نام شهر و آتشکده معروف آذربایجان بوده است^۱.

در بررسی صورت های گوناگون این شهر باستانی، محققان را این نتیجه حاصل شده که، همه این نام ها از ریشه «گنجک» و «گنج» است و «گزن» را نیز مقلوب کنز (کنجک، کنزک، گنجه^۱ دانسته و درباره وجه تسمیه آن نوشته اند: «به ملاحظه اینکه آذر گشسب آتش پادشاهی بوده، گذشته از ندورات معمولی مردم، از طرف پادشاهان هدایای گرانبها به این پرستشگاه تقدیم می شده و رفته رفته چنان ثروت هنگفتی در آن جمع شده بود که به اعتبار آن، شهر مورد بحث را گنجک نام داده اند^۲. در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه: زمانی که هدایای پادشاهان و مردم به میزان چشمگیری نرسیده و به آن اندازه نبوده است که کلمه «گنجک» به مفهوم و معنی واقعی خود بر آن اطلاق شود، این شهر چه نامیده می شده است؟ آیا ممکن است واژه ایرانی «گزن» که قرن ها پیش از

۱ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی ص ۲۰۳ - ۲۰۴ و ۲۰۶ -

یسنا، بخش دوم. گزارش پورداود ص ۲۹۰.

۲ - یشتها، پورداود، جلد ۲ ص ۲۴۴-۲۴۵.

تأثیر زبان عربی در زبان و ادب ایرانی، نام این شهر بوده است، مقلوب کلمه عربی «کنز» باشد؟ و یا ممکن است، ارزش معنوی فروغ شکوهمند آذرگشسب تحت تأثیر ارزش مادی خزاین قرار گرفته باشد؟.

واژه «گزنگ» (به سکون اول و کسر ثانی و نون غنه و سکون چهارم) یعنی نام اصلی و واقعی این شهر باستانی، یکی از کلمات اصیل زبان مادی و کردی، و به معنی اولین پرتو سحرگاهی آفتاب است، که آخرین نشان تیرگی شب را از دامن کوهساران می زداید. به کاربردن کلمه شاعرانه فقط در مورد آفتاب است. سحرگاهان که انوار طلایی خورشیدگیتی افروز در پشت کوه ها هوا را روشن می کند مقدمه «گزنگ» است. به محض آنکه پیشانی این گوی نورانی از بالای کوه نمایان گردد و اولین پرتو دل انگیز آن همچون خرمی از زر ناب چمن ها و کوهپایه ها را زرافشان سازد، کشاورزانی که شب را بر بستر چمن و درآغوش نسیم به روز آورده اند می گوید: «خورگزنگی دا» یعنی، آفتاب گزنگ داد. به عبارت واضحتر: آفتاب اولین پرتو با صفا و دلربای خود را جلوه گر ساخت.

کلمات: گز، گزک، گنزک، جزن و جزنق صورت های مقلوب یا مصحف واژه «گزنگ» است. مخصوصاً «جزنق» که جغرافی نویسان اسلامی نوشته اند معرب این کلمه می باشد. در سنجش با میزان ذوق سلیم نیز می توان گفت که اصولاً نام این شهر باستانی به سیمنت وجود آتشکده آذرگشسب و فروغ با عظمت آن «گزنگ» بوده است به معنی

پرتو و تابش. واژه «گزنگ» در فارسی دری به صورت «زنگ» و به معنی پرتو آفتاب و ماه دیده می شود :

دقیقی چار خصلت برگزیدست

به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

می چون زنگ و کیش زرد هشتی

شاهدی از شاهنامه فردوسی، تأییدی بر اینست که تسمیه این شهر به اعتبار تابش و درخشندگی بوده، نه جواهر و گنج: آنجا که کیخسرو به نزدیک دژ بهمن رسید و در نامه ای ستایش و درود خداوند نوشت و به نیزه بلندی بست و به گیو گفت، یزدان را یاد نموده، نامه را به دیوار دژنه، گیو نامه را به دیوار نهاد. ابتدا جهان تیره و تار شد:

وزان پس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید

در دژ نمودار گشته کیخسرو به داخل دژ شد:

یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ پراز باغ و میدان و ایوان و کاخ

بدانجا که آن روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید

بفرمود خسرو بدان جایگاه یگی گنبیدی تا به ابر سیاه

درازا و پهنای او ده کمند به گرد اندرش طاق های بلند

زیرون چونیم از تک تازی اسب برآورد و بنهاد آذر گشسب

نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان

نام دیگر آذر گشسب نیز که در کتاب های اسلامی آمده، در زبان

کردی محفوظ است. مسعودی ضمن وصف ویرانه های شهر شیز می نویسد: «شاهنشاهان آتشکده ای در این شهر داشتند که در عهد همه سلسله های پادشاهان ایران مقدس و محترم بود. این آتشکده را «آذرخوش» می گفتند. آذر به زبان عجم «آتش» و خوش «نیکوست».

بهترین صفتی که در کردی برای آتش به کار برند همین واژه «خوش» با همان معنی «نیکو»ست. در آتشبازی ها، کودکان در شهر و روستا به گرد آتش فراهم می آیند و در آن دم که آتش کاملاً زبانه می کشد و پرتو افشانی می کند، ضمن خواندن ترانه های عامیانه و رقص و پایکوبی، آن را با جمله «آگره خوشه» (باواو مجهول) به معنی «آذرخوش» وصف کنند.

از آنجا که جغرافی نویسان اسلامی در نوشته های خود از «الران» نزدیک شیز نام برده اند، بی مناسبت نیست به واژه های کردی «آلان» و «آران» نیز اشاره کنیم. «آلان» نام خاص ناحیه ای است شامل شهر سردشت و دهستان های حومه آن و حوزه رودخانه های «کَلْوِه Kalwé» و «چومان» (به ضم اول و واو مجهول) یا زاب بزرگ و زاب کوچک. این ناحیه را که سرسبزترین و باصفاترین مناطق کردستان است با صفت «آران» وصف کنند. چه واژه «آران» در کردی به معنی زمین خاکی و خالی از سنگلاخ است که سبز و خرم و باصفا و دارای محصولات فراوان و زودرس باشد. و به طور کلی در مورد هر ناحیه ای که از این امتیازات برخوردار باشد صفت «آران» به کار برند. مثلاً در مورد همین منطقه آلان

می‌گویند: «آلان آران» یعنی «آلان آران است». حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در ذکر بقاع کردستان می‌نویسد: «الانی قصبه‌ای است معتبر و هوایی خوش دارد و آب‌های روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه‌های خوب و فراوان دارد.» بنابراین، در قرن هفتم، قصبه‌ای نیز در این ناحیه به همین نام وجود داشته‌است. ابودلف که در اواسط سده چهارم سفرنامه خود را نوشته از «الران» یاد می‌کند که در چهار فرسنگی شیز قرار گرفته‌است. در آثار برخی جغرافی‌نویسان دیگر نیز «الران» با «شیز» آمده‌است. جالب توجه‌است که در تحقیقات محققان توجهی به آلان یا آران کردستان که نزدیک محل شهر باستانی شیز است نشده و اذهان، همگی متوجه اران قفقاز گشته‌است. و حتی در توجیه «شیز والران» که جغرافی‌نویسان اسلامی آورده‌اند، مثلاً چنین نوشته‌اند: «اران» در قفقاز است و نسبتاً از سرزمین شیز دور است. ناگزیر باید به گفته مینورسکی، متوجه شویم به اینکه درین نام واو عاطفه و حرف تعریف «ال» به اشتباه گرفته شده، در اصل Siz-i vâlarân بوده و جزء اخیر آن نام رودی است که امروز به نام مغولی جغتو خوانند^۱.

ظاهراً علت این توجیه و نیز عدم توجه به آلان و آران نزدیک شیز اینست که آلان نام شهر معین و مشخصی نیست که در کتاب‌های جغرافیای کنونی آمده‌باشد، بلکه نام خاص ناحیه وسیعی از کردستان ایران و عراق است، و بیشتر بر زبان عامه مردم به ویژه کشاورزان جاری است.

اصل ومعنی واژه «فارس» یا «پارس» نیز در کردی محفوظ است. برابری سالنامه‌های آشوریان هنگامیکه پارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه استقرار داشتند مادها واژه Parsava (یا به آشوری پارسوا) را که به معنی دنده و مجازاً پهلوی و کنار است در مورد محل اقامت آنان به کار می‌بردند. امروز هم دهکده «پارسانیان» در حومه سقز یادآور آن نامگذاری باستانی است. واژه «پراسو Parasū» که همان Parsava مادی است در کردی کنونی به معنی دنده‌های طرف چپ یا راست انسان و مجازاً به معنی پهلوست.

واژه «پارت» نیز جداگانه در کردی باقی مانده و به صورت «پال» (با لام مفخم) درآمده است. بدین ترتیب که ابتدا مبذل به «پهل» شده، و از آنجا که در کردی، های ملفوظ وسط کلمه به «الف» تبدیل می‌شود، چنانکه «شهر» را «شار» شاهنامه را «شانامه» پهلوان را «پاله‌وان» تهران را «تاران» گویند، پهل نیز به صورت پال درآمده و به معنی پهلوی و جانب است.

یکی از دو کاخ شکوهمند و قلعه مهم و مرکزی مائنائیان «زی‌بیا» یا «ایزی‌بیا» و یا «اوزبیا»^۱ نام داشته و در مجاورت «ایزیرتا» پایتخت مائنا واقع بوده است. اکنون در آن محل دهکده‌ای به نام «زیویه» (به کسر اول ویای مجهول) در ۷ کیلومتری سقز وجود دارد که گنجینه باستانی آن آثار ارزنده‌ای از هنر مائنائیان و مادها و سکه‌ها در برداشت

۱- تاریخ ماد. دیا کونوف. ترجمه کریم کشاورز ص ۲۶۱-۲۶۲-۳۴۹.

و در عالم باستانشناسی شهرت فراوان یافت. این نام که یادگاری از زمان مانناتیان و مادهاست، معنی و مفهوم دیرین خود را در کردی حفظ کرده و مرکب است از زیو Zēw (با یای مجهول) به معنی نقره و «یه ya» پساونه نسبت، رویهم یعنی نقره‌ای.

در پایان این گفتار به طور اختصار به واژه‌های «سکسار» و «تور» اشاره می‌کنیم که خصوصیتی از دو قوم «سکه» و «تور» را دربر دارند. در کردی صفت مرکب «سکسار» مرکب از «سکه» و پسوند «سار» به معنی، خشن، سرسخت، ستیزه‌جو و کم‌عاطفه است. بدون شک این معنی یادآور دوره تاخت و تاز سکه‌ها در قلمرو مادهاست و نشان می‌دهد که مادها و نوادگان آنها از همان زمان کسانی را که در خوی و رفتار شبیه سکه‌ها بوده‌اند «سگسار» یا «سکسار» خوانده‌اند. واژه «تور» که در اصل به معنی زورمند و دلاور و چست و تند و چابک سوار است، پس از آنکه داغ باطله‌ای به نژاد آن خورد، معنی دیوانه و وحشی به آن داده شد^۱. اکنون کلمه «توره» مرکب از «تور» و «ه» پسوند نسبت در کردی به معنی خشمگین و عصبانی و تندخو به کار می‌رود و کسی را که دارای چنین خصوصیتی باشد همواره با صفت «توره» وصف کنند.

هفتقرنسی

ریاست محترم، حاضران گرامی

چنانکه در راهنمای کنگره ملاحظه فرموده‌اید، نام من در شمار سخنرانان نیامده است. برای سخنرانی حاضر نبودم، زیرا موضوعی که در خور عرضه به محضر دانشمندان باشد، پخته و آماده نداشتم. تازه در روز آغاز کنگره بود که دریافتیم که دانشکده و دانشگاه از من، که ریاست بخش زبان‌شناسی و لهجه‌های ایرانی کنگره را به عهده‌ام وا گذاشته‌اند، توقع راندن سخنی دارند. اینست که در این فرصت کوتاه، گفتاری، که امیدوارم برای شنوندگان خسته کننده نباشد، آماده ساختم و اکنون به عرضتان می‌رسانم.

سخن امروز من درباره‌ی واژه «مُقَرَّنَسْ» است که ازواژه‌های دخیل در زبان عربی است، و چون از دخیل بودن آن در زبان عربی، تا آنجا که من میدانم، در هیچ جا یادی نشده است، مطلب را تازه و گفتنی یافتیم. چنانکه همه میدانیم، زبان عربی، مانند زبانهای سامی دیگر، قالبی است، به سخن دیگر، در این زبان برای هر دسته از اسم‌ها و صفت‌ها، چه مفرد و چه جمع، هر دسته از فعل‌ها و مصدرها و باب‌ها و صیغه‌های آنها

و مشتقاتشان، اسم‌های فاعل و مفعول، صفت مشبّهه و صیغه مبالغه و غیره از هر گروه، وزن و قالب معینی وجود دارد و در مقابل، در این زبان از پیشوند و پسوند و ترکیب دو یا چند واژه یاریشه به یکدیگر، که شیوه زبانهای آریایی برای بیان مفاهیم دیگر است، اثری نیست.

شاید این تعریف کوتاه چندان رسان باشد و برای بیان مقصود به شرح و بسط بیشتر و مثالهای گوناگون نیاز باشد ولی چون بحث در این باره، موضوع گفتار امروز مانیست و همه نیز کم و بیش از ویژگیهای زبان عربی آگاهیم، این بحث را اگر لازم باشد، به عربی دانان و سامی‌شناسان و امیگذاریم و به موضوع خودمان میپردازیم.

واژه‌های دخیل در زبان عربی نیز اغلب در همین قالبهای معین ریخته میشود و همینکه واژه دخیلی اتفاقاً هم وزن یکی از این قالب‌ها درآمد و یا با کاهش بعضی از حروف یا هجاها، هم وزن آن شد، به سیاق زبان عربی، مشتقات و قالب‌های دیگری از آن ساخته میشود؛ برای نمونه واژه «رواج» را بگیریم که همان کلمه پارسیک «رواگ» (= پارسی: روا) رفتن) است. این واژه هم وزن یکی از قالب‌های عربی یعنی «فَعَال» است و با واژه‌هایی چون صَلَاح و فَسَاد و ذَهَاب و جز آن هم وزن است و بنابراین به راحتی صرف شده است: رَاجَ یَرُوجُ رَوَّاجاً و نیز از آن رَوَّجَ و تَرَوَّجَ و سایر صیغه‌های آنها و رَوَّاج و رَوَّج و سَرَوَّج و غیره ساخته شده است.

نمونه‌های دیگر واژه‌های نکشار (بر وزن انفعال) است که از واژه ترکی

یانیم ترکی و نیم فارسی ینی چیری یا ینگی چیری ساخته شده است. ینگی چیری پس از بدل شدن حرف «چ» به «ش»^۱ بی شباهت به وزن ینفعَلُ (= ینکَشیرُ) یعنی صیغه مفرد مذکر غایب از زمان مضارع باب انفعال نیست و با این مشابهت مصدر «انکشار» و پس صیغه های دیگر و مشتقات مورد نیاز دیگر را ساخته اند و جنودٌ مُنکِشَره یا انکشاریه یعنی سپاه ینی چیری.

در این گفتار وزن یا قالب منظور من «مُفعَلَل» است که واژه های دخیل بسیاری از فارسی و زبانهای دیگر به این قالب ریخته و معرب شده است. (نمیدانم، یا اقلاً پیش از دقت بیشتری نمیتوانم بگویم، ولی شاید ابواب رباعی بواسطه قالب بزرگتری که دارند برای قبول واژه های بیگانه مناسب تر باشند).

از آن جمله است واژه های

مُشَشَدَر که از واژه «ششدر» (= اصطلاح نرد) ساخته شده است

یعنی به شش در افتاده.

مُزَرکش < زر + کش : به زر کشیده، زربفت.

مکوکب < کوکب. بمعنی کوکب دار و ستاره دار.

مزهره < زه زه.

۱- حرف «چ» واژه های دخیل در زبان عربی یا به «ص» و یا به «شین»

بدل میشود: سنج. چلیپا، چین و چنگک (عربی = صلیب، صین و صنج) و

چاچ (عربی = شاش (شهر معروف)).

مَشْعَبَد و مَشْعَوَذ < شَعْبَدَ < شب + باز (سَنَج خیمه شب

بازی)^۲.

مَجَوهر < جوهر ، گوهر = جوهردار. گوهردار .

مُغْرِبَل < غربال = بیخته .

مُعَنْبَر < عنبر = عنبرآکین ، عنبرآلود ، بوی عنبردار.

مُقَرَفَل < قرنفل = بوی قرنفل دار (سَنَج ، طعام مُقَرَفَل^۳).

مَغْبَغَب < غبغب = غبغب دار .

مُسْرُول < سِرْوال (معرب شلوار) = شلوارپوش (سَنَج . فرس^۴

مسروک و حمامة مسرولة).

مَبْرَهَن < برهان = مدلل ، آرثور جفری در کتاب واژه های

خارجی دخیل در قرآن^۲ ص ۷۸۴ این واژه را به نقل از نولدکه^۵ لغت

حبشی میداند .

پیش از آنکه به واژه منظور یعنی «مقرنس» بپردازم لازم است از

قالب دیگری که با این قالب هم وزن است و واژه های دخیل دیگری

بدان قالب درآمده است یادى کنم . این قالب «مُفْعَل» است که وزن

W. EILERS: Iranisches Lehngut im arabischen Lexicon -۲

Indo - Iranian Journal در Über einige Berufsamen und Titel.

شماره ۵، ۱۹۶۲ ص ۲۳۰

Arthur Jeffery : The Foreign Vocabulary of the Qur'ān-۳

Baroda 1938.

Th. Noldeke : Neue Beiträge, 58. -۴

عروضی آن بامفعّل یکی است ومثالهای زیر نمونه هائی است از آن قالب:

مُزَرَّج < زرجون (= زرگون به معنی می) = می زده ، مست .

مُهِنَّذ < هِنْد = هندوی، صفت برای تیغ وشمشیر.

مُجَصَّص < جَصَص (= گِج) گِج اندود شده .

مُزَرَّد < زرد (> زرد، یزُرْدَ زردآ. زردالدرع یعنی زره بافت،

حلقه های زره رابه هم پیوست؛ زرّاد: زره گر). این واژه از Zraḍ (ازلهجه

شمال غربی) گرفته شده است. اوستائی: Zrāda؛ سریانی: Zrd؛ ارمنی:

Zrahk'، عربی: زرد. درلوحه هایی بانوشته عیلامی که درتخت جمشید

پیدا شده است به واژه *Zrāda - kara < iz - ra - za - ka - ra = فارسی:

زره گر) بره یخوریم.

درعربی شکل دیگر از این واژه نیز یافت میشود: سَرَد (با «سین»

به جای «زاء») که مانند «زرد» به معنی زره است وسردالدرع یعنی زره

بافت وسرّاد یعنی زره گر.

این واژه درفارسی میانه (پارسیک) زریه Zrēh است که باتغییر

W. Eilers : Iranisches Lehngut im arabichen Lexicon -

در Indo - Iranian Jouinal شماره ۵، ۱۹۶۲ ص ۲۰۵ و زیرنویس همان

صفحه به نقل از G. G. Cameron در Persepolis Treasury Tablets

۱۹۴۸ ص ۴۳ و ص ۱۶۵ (= is - ra - sa - ka - ra)

۶- مصوت های بلند پیش از حرف « ه » در فارسی نو کوتاه میشود ، یا

میتوانند کوتاه بشود. سنج: شاه، ماه، راه که شکل کوتاه شده آنها هم به

صورت شه، مه، ره؛ بکار میرود؛ وکوه (< kōh) وگوهر (= gōhar) و

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حرف «ز» به «س» (سنج. زرد و سرد) و حرف «ر» به «ل» میشود Salēh ،
 سلیح (= سلاح). بکار رفتن فعل پوشیدن برای سلیح (= سلاح) در
 هردوزبان فارسی و عربی نیز این نظر را تأیید میکند.^۷

پس از این مقدمه به واژه منظور یعنی «مقرنس» بپردازیم. مقرنس
 اصطلاحی است که در معماری به کار میرود و به معنی برآمدگی‌هایی است
 که در سطح داخلی طاقی یا سقفی می‌سازند. طاق مقرنس یعنی طاقی که
 سطح داخلی آن صاف نباشد بلکه برجستگی‌هایی، جابه‌جا، بر آن ساخته
 باشند.

فرهنگ‌ها معنی‌های گوناگونی برای آن آورده‌اند: یکی گوید «بنای
 بلند مدور باشد که با نردبان بر آن روند» (مؤیدالفضلا) و دیگری آن را
 «بنای مدور آهویی نردبان پایه‌وپست و بلند» میداند (زفان گویا) و

بقیه حاشیه از صفحه پیشی

ستوه (< stōh) و اندوه (< andōh) به صورت که، گهر، سته، انده نیز استعمال
 میشود؛ و دیه (< dēh)، ویه (< vēh) و زیه (< Zrēh) که تنها شکل کوتاه شده آنها
 یعنی ده و به و زره در فارسی نو به کار میرود (دیه در متن‌های فارسی قدیم و-
 ویه در ترکیب و بشکل پسوند بعضی نامها چون دادویه و کاکویه به کار
 رفته است).

۷- پوشید رستم سلیح نبرد، لبس السلاح. معانی کاملاً دور از هم
 فعل‌های ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید این ریشه یعنی «سلح» نیز میتواند مؤید این
 نظر باشد و دخیل بودن سلاح به معنی جنگ‌افزار را برساند (سلح = تغوط کرد
 و سلح و تسلح یعنی سلاح پوشاند و سلاح پوشید).

سدیگر آن را «عمارتی که نقاشی کرده باشند» میخواند و «کلاه» و «رنک برنگ» را معنی های دیگر آن میداند (کنز اللغه). شمس اللغة مینویسد: مقرنس، عمارتی است که سر آن را به صورت قرناس ساخته باشند و قرناس بالضم بتی! [بینی] کوه^۸. وصحاح وتاج العروس و لسان العرب والمنجد، واژه قرناس (به ضم و کسر) را «شبه الالف يتقدم من الجبل» معنی میکند. شاهد هائی هم که در فرهنگ آمده است اینهاست:

برایوان زحل بستی مقرنس (یوسف و زلیخا)^۹

مقرنس شده گنبد لا جورد (اسکندرنامه)^۹

شنیدم که بود اندر آن خار کوه

مقرنس یکی طاقی گردون شکوه

(اسکندرنامه)^۹

۸- برای این تعریفها نک

I. A. Vullers : Lexicon Persico - Latinum. Graz 1962

و آندراج، ج ۶، چاپ تهران، و برهان قاطع ج ۴، تهران ۳۰-۳۳۴ و نیز نک. فرهنگ نفیسی که همه این معنی ها را یکجا گرد کرده است. ج ۵، تهران

۰۱۳۳۴

۹- نک. Vullers

یکی منظری بود با آب و رنگ

مقرنس برآورده از خارِه سنگ

(گنجینه نظامی)^{۱۰}

معنای درست واژه قرناس «بینی کوه» و «انف الجبل» است که شمس اللغة و فرهنگ های عربی نوشته اند.

آهوبای را فرهنگ نویسان نامی فارسی برای «مقرنس» دانسته اند و معنی های دیگر همه استنباط هایی است که لغت نویسان از شاهد های بالا و اشعار دیگر کرده اند: «بنای بلند و مدّور» از «طاق گردون شکوه» و گنبد لاجورد، و «بنای نقاشی شده و رنگ و رنگ» از «منظر با آب و رنگ» استنباط شده است و «نردبان پایه»، به تصور اینکه ناهمواری های مقرنس برای بالا رفتن از آن است، به وجود آمده است.

به نظر می رسد که این واژه در زبان عربی از کلمه های دخیل است.

به نظر من این واژه مرکب است از دو پاره قر- > گر به معنی کوه^{۱۱} (سنج. واژه های پتسخوارگر، گر شاه). پهلوی: gar، اوستایی: gairi و

۱- نک. برهان و فرهنگ نظام.

۱۱- برای بدل شدن «گ» به «ق» سنج. دهگان و دهقان؛ گروه و

وقروه؛ خانگاه و خاتگاه؛ برگ و ورق. و جزآن. واژه «گر» (= کوه) در فارسی میانه هم کم استعمال و کهنه است ولی در واژه های مرکب مانند همین کلمه و پتسخوارگر و گر شاه تا کنون به جای مانده است.

ناس به معنی بینی، پهلوی: *nāk*، فارسی باستان واوستایی: *nāh* هندی قدیم *nās* (نک به بارتولمه *Altiranisches Wörterbuch*)، بعضی از لهجه های ایرانی: *nās*. (سنج. واژه خرناس *Xornās* یعنی صدایی که هنگام خواب از بینی بیرون آید، در فارس خرن *Xornā* گویند = خرن - نام آوا) *nās* + یا (*h*) *nā* = بینی). پس قرناس به معنی «بینی کوه» است (مجازاً = پیش آمدگی های کوه). وصف مقرنس شاید برای ساختمانها و برج و باروهائی که برپیش آمدگی های کوهها برای دیده بانی دشتهای مجاور میساخته اند، به کار میرفته است.

تعریف شمس اللغة (بینی کوه) و فرهنگهای عربی (انف الجبل) نیز مؤید این اشتقاق است.

قرناس یا گرناس به شکل نوتری هم در زبان فارسی آمده است و آن در مثنوی وامق و عذرای عنصری است که شادروان، استاد محمد شفیع، استاد دانشگاه پنجاب، تصادفاً برچند برگ از آن، که از میان جلد کتاب کهنه ای، در هنگام صحافی بیرون آمد دست یافت؛ این چند برگ با حواشی که خود او بر آن نوشته است پس از درگذشت وی به سال ۱۹۶۶ در لاهور به چاپ رسید.

مجموع ابیات این چند برگ بابت هائی از این مثنوی که به عنوان شاهد لغات در فرهنگها آمده است. در حدود پانصد است.

بیت های ۱۸۱ تا ۱۹۰ آن اینچنین است:

چنین گفت وامق براین داستان
 چنان یافتم از گنه باستان
 که فرزانه هرمز، که بود استوار
 روانش به بخشایش کردگار،
 ز بهر پرستیدن دادگر
 همی کرد بر تندکوهی گذر
 بدان کوه دید او [یکی] سنگ پشت
 بر او بسته هرگونه باد درشت
 از او گوشت یکسر فرو ریخته
 به پوسیده خاک اندر آمیخته
 ز رگ های او ناگسسته گهره (= گره)
 کشیده به خشکی به کردار زه
 چو باد اندر او رهگذر داشتی
 به باد از درون بانگ برداشتی
 چو آواز او سوی هرمز رسید
 دل خویشان را بدو تازه دید
 چو اندر دلش رای شادی فزود
 بدانست کش مایه آن بانگ بود
 سراورا از آن کوه نس برگرفت
 همی داشت باخویشان ای شگفت

شکل تازه تر « گرناس » همین واژه « کوه نُس » است که در مثنوی و امق و عذرای عنصری آمده است. این واژه در متن چاپی (صفحه ۱۵ متن، بیت ۱۹) به غلط « کوه پس » ضبط شده است ولی در «عکسهای اوراق خطی» که پس از متن یاد شده آمده است به وضوح « کوه نُس » است (ص ۱۴ بیت ۱۹).

این تحریف مربوط به استاد محمد شفیع نیست و ناچار باید آن را از ناشر کتاب دانست چه خود او در یادداشت‌هایی که درباره این برگ‌های باز یافته مثنوی و امق و عذرا و واژه‌های دشوار آن نوشته است، و به عنوان «پیوست شماره ۱، یادداشت‌های متفرق و فرهنگ کلمات و مصطلحات» این مثنوی پس از مقدمه فارسی وارد و چاپ عکسی شده است، «کوه نُس» (ص ۵) بانون مضموم ضبط کرده است و به arbor و Shade ترجمه کرده است و بعد روی هردو واژه انگلیسی یاد شده خط کشیده و به فارسی «گرد بر گرد دهن کوه؟» (با علامت استفهام) معنی کرده است، که البته درست نیست.

واژه «قرنیز» که امروزه در اصطلاح معماری و بنایی به کار می‌رود ممال قرناس و شکل دیگری از آن کلمه است.

هرمز میلانیان

دانشگاه تهران

چند نکته درباره واژه‌های زبان فارسی در گذشته و حال^۱

زبان‌شناسی نوین به آواهایی که دستگاه گفتاری انسان ایجاد تواند کرد ازدو دیدگاه مینگرد:

الف - ازدیدگاه مشخصات عضوی یا فیزیکی یا شنیداری بطور کلی وبدون توجه به نقشی که این آواها میتوانند در زبانی معین برعهده گیرند. بررسی آواها ازاین نظر «خن‌شناسی» نام دارد^۲.

ب - ازدیدگاه نقش تمایز دهنده معنایی و ایجاد واحدهای صوتی زبان که برخی ازاین آواها در زبانی معین برعهده توانند گرفت. دراین صورت مشخصه یا مشخصاتی آوایی به واحدهای صوتی یا «واج» های آن

۱- واکه = مصوت = voyelle در فرانسه = vowel در انگلیسی.

واکه یا مصوت بعنوان آوایی که با عبور آزادانه هوا، پس از لرزاندن تارآواها در گلو، ایجاد میشود معمولا قله هجرا را تشکیل میدهد، تعریف میگرد.

۲- خن‌شناسی = phonétique در فرانسه = phonetics در انگلیسی.

زبان معین بدل میشوند^۳.

هرواجی در یک زبان معین مشخصات عضوی و فیزیکی متعددی را ارائه میدهد که تغییرپذیر نیز هستند ولی فقط بعضی از آنها که این واج معین را از واجهای دیگر جدا میکنند «افتراقی» و «معتبر» میباشند^۴. آن بخش زبانشناسی که آواهای زبان را از این نظر بررسی میکند «واج-شناسی»^۵ نام دارد و در اینجا نیز ما واژه‌های فارسی را از همین دیدگاه بررسی خواهیم کرد:

نکته ۱- جدول واژه‌های فارسی کنونی و مشخصات معتبر آنها را

میتوان بصورت زیر ارائه داد:

	پیشین	پسین
بسته	i	u
نیم باز	e	o
باز ^۶	a	â

۳- واج = واحد صوتی زبان = phonème = در فرانسه = phoneme

در انگلیسی.

۴- معتبر = pertinent = در فرانسه = relevant در انگلیسی.

۵- واج‌شناسی = phonologie = در فرانسه = phonology یا phonemics

در انگلیسی.

۶- در تلفظ وا که پسین حجم زبان به عقب دهان میرود و در پیشین به جلو.

در تلفظ وا که بسته، دهان تا حد ممکن برای یک واژه بسته است و در نیم باز

بازتر می‌شود و در باز، بازترین موقعیت را دارد.

در این جدول تنها مشخصات افتراقی واژه‌های فارسی ارائه شده
یعنی حداقل مشخصات معتبری که برای تمایز یک واژه از دیگر واژه‌ها
کافیست.

همانطور که، شاهاده میشود هرواژه زبان فارسی با دوشخصه
افتراقی از واژه‌های دیگر تفاوت میابد:

i (مثلاً در «بید»)	پیشین و بسته است.
e (مثلاً در «دل»)	پیشین و نیم باز است.
a (مثلاً در «بد»)	پیشین و باز است.
u (مثلاً در «بود»)	پسین و بسته است.
o (مثلاً در «پل»)	پسین و نیم باز است.
â (مثلاً در «باد»)	پسین و باز است.

چنانکه می بینیم هرواژه با بعضی از واژه‌های دیگر در یک
مشخصه شریک است:

i, e, a هرسه پیشین هستند.

u, o, â هرسه پسین هستند.

i u هر دو بسته هستند.

e o هر دو نیم باز هستند.

a â هر دو باز هستند.

ولی همچنانکه در مورد هرواج زبان چنین است، تنها در هرواژه
معین مشخصاتی ویژه بایکدیگر گرد آمده اند:

تنها i هم بسته و هم پیشین است. تنها o هم نیم باز و هم پسین است. الی آخر.

نکته ۲- آنچه که در این مرحله مطرح تواند شد اینست که آیا بجز مشخصات معتبری که برشمردیم مشخصات دیگری هم که معمولاً «غیرمعتبر» و عرضی نامیده میشوند با اینهمه در تعیین هویت واژه‌های فارسی یادارای نقشهای دیگر برجستگی توانند یافت یانه.

قبلاً باید اشاره کرد هنگامی که نظریه واجشناسی گاسهای نخستین خود را می‌پیمود (سالهای سی قرن بیستم) برخی از واجشناسان تمایلی بدین داشتند که تنها بررسی مشخصات آوایی معتبر را وظیفه زبانشناسی بدانند و مشخصات غیرمعتبر را بر مشخصان دیگر (مانندخن-شناسان، زیست‌شناسان و فیزیکی‌دانان) واگذارند. ولی همانطور که یکی از زبانشناسان گفته است مسئله اساسی کنار گذاشتن بعضی از مشخصات بسود مشخصات آوایی دیگر نیست بلکه ایجاد سلسله مراتبی است میان واقعیات آوایی زبان و این سلسله مراتب نیز بر حسب آنکه کدامیک از وظایف زبان‌رادر بررسی خود برجسته‌تر سازیم، دگرگون میشود: مسئله امتداد یا بلندی و کوتاهی واژه‌های زبان فارسی نمونه خوبی در این زمینه است:

چنانکه میدانیم معمولاً واژه‌های a, e, o (زیر، زیرو پیش) رادر فارسی کوتاه و â, u, i را بلند میگیرند. با اینهمه در جدول واژه‌های ما اشاره‌ای به این مشخصات نرفته است. نکته اینجاست که مشخصات

عرضه شده در جدول واکه‌ها از نظر وظیفه ارتباطی و انتقال معنی که وظیفه مرکزی زبان و شکل دهنده آنست، معتبر شده‌اند حال آنکه هلندی و کوتاهی واکه‌ها در ایفای این وظیفه مؤثر نیستند: اگر *a* را در «باد» کوتاه تلفظ کنیم و یا *a* را در «بد» بلند، معنی هیچیک از این دو کلمه با دیگری در نمی‌آمیزد^۷. ولی در وظیفه زیبایی آفرین زبان که بویژه در شعر تجلی میکند نه تنها انتقال معنی بلکه جنبه دیگری نیز اهمیت اساسی میابد که «وزن» نام دارد و ایجاد نوعی وزن شعری در فارسی مستقیماً ناشی از بلندی بعضی از واکه‌ها و کوتاهی بعضی دیگر است. بسخن دیگر ایجاد این نوع وزن در فارسی بمعنی معتبر کردن مشخصاتی است که در جای دیگر (در امر ایجاد ارتباط و انتقال معنی) غیر معتبر و عرضی هستند (با اینهمه باید توجه کرد که وزن کمی در فارسی مستقیماً ناشی از بلندی و کوتاهی هجاهاست و نه واکه‌ها گویانکه در ساختمان هجاها بلندی و کوتاهی، واکه‌های بلند و کوتاه نقش اصلی را دارند).

در همین زمینه مشخصات غیر معتبر واکه‌های فارسی میتوان به مدور بودن لبها در تلفظ *ou* و *ps* کشیده بودنشان در *i* و *e* اشاره کرد: درست است که مدور یا *ps* کشیده بودن لبها از نظر وظیفه ارتباطی

۷- در همین زمینه نگاه کنید به:

وزن شعر در فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری. از انتشارات «بنیاد

فرهنگ ایران».

زبان مشخصه معتبری برای واژه‌های فارسی بشمار نمی‌رود ولی عملاً از آنرو که همیشه و در گفتار همه فارسی زبانان i و e پس کشیده و u و o سدورند، نمیتوان آنها (یعنی پس کشیدگی و سدور بودن لبها) را بی اهمیت قلمداد کرد زیرا در تعیین هویت بهتر بعضی از واژه‌ها برای شنونده زبان فارسی مؤثرند و لنگر آنها را در واقعیت آوایی محکم‌تر می‌سازند چون حریم اطمینان میان i و u یا e و o را وسیع‌تر میکنند و از اینرو در ثبات چهار واژه بسته و نیم باز فارسی نقشی برعهده دارند زیرا بنا بر اصل «حداکثر تفاوت یابی» اگر واج‌های یک زبان تا آنجا که ممکن باشد در تلفظ از یکدیگر دور باشند پایدارترند و کمتر در معرض خطر آمیزش بایکدیگر^۸. (بهمن دلیل است که آوایی چون [tā]^۹ یعنی پیشین بسته مدور که در کلمه

۸- برای آشنایی بیشتر با معیارها و مفاهیم و اصطلاحات زبان‌شناسی تاریخی نوین (زبان‌شناسی در زمانی) که به نیروی پویای زبان و آواهای آن در اسر تحول می‌پردازد، نگاه کنید به:

André Martinet, *économie des changements phonétiques*, Berne, 1955

۹- معمولاً زبان‌شناسان خن‌های یک زبان یعنی آواهای آنرا بدون در نظر گرفتن نقش تمایز دهنده‌شان فقط از دیدگاه مشخصات فیزیکی و زیستی موجود، میان دو قلاب [] و واحدهای تمایز دهنده صوتی آن یعنی واج‌ها را میان دو خط مایل / / مینویسند. روش اول «خن نویسی» و روش دوم «واج نویسی» نام دارد.

بنابراین گونه‌های یک واج معین را باید میان دو قلاب نوشت نه میان دو خط مایل.

فرانسه *tu* بگوش میخورد یا [ɛ] یعنی پیشین نیم باز مدور که در کلمه فرانسه *jeu* شنیده میشود در فارسی وجود ندارد و اگر وجود میداشت این مسئله که آیا [y] گونه‌ای از /i/ است یا از /u/ و [ɛ] گونه‌ای از /e/ است یا از /o/ برای فارسی زبانان تولید اشکال میکرد و تعیین هویت دلخواه واکه‌های /i/ و /e/ را که [y] و [ɛ] - اگر در فارسی وجود داشتند - باید با توجه به مشخصات افتراقی واکه‌ها، گونه‌هایی از آنها میشدند، به خطر میانداخت).

ولی با اینهمه نکته اساسی اینجاست که مشخصات عرضه شده در جدول ما تنها مشخصات معتبر افتراقی هستند و بلندی و کوتاهی یا مدور و غیر مدور بودن حتی اگر در زمینه‌ای خاص از کارکرد زبان گاه معتبر شوند هرگز افتراقی نتوانند بود:

اگر *â* را که پسین است، پیشین کنیم واکه *a* بدست می‌آید حال آنکه حتی در شعرا اگر *â* را که بلند است کوتاه تلفظ کنیم حداکثر وزن بهم خواهد خورد ولی واکه جدیدی که */â/* * باشد بدست نخواهد آمد (تمایز میان مشخصات «معتبر» از یکسو و مشخصات «افتراقی» از سوی دیگر هنوز هم در زبانشناسی چندان روشن نیست و ما برای نخستین بار در اینجا کار برد دقیق تری برای آنها پیشنهاد میکنیم:

«معتبر» اصطلاحی عام است و «افتراقی» اصطلاحی خاص: هر

مشخصه افتراقی معتبر است ولی هر مشخصه معتبری اجباراً افتراقی نیست.^{۱۰}

نکته ۳- در اینجا باید پرسید آیا شماره‌واژه‌های فارسی و مشخصات افتراقیشان در گذشته نیز مانند امروز بوده یا نه؟ در پاسخ بدین پرسش یک نکته مسلم است و آن اینکه فارسی دو واژه خود را که معمولاً یای مجهول و واو مجهول نامیده میشوند و در حقیقت به ترتیب *ē* (e بلند) و *ō* (o بلند) بوده‌اند، از دست داده است. اگر بخواهیم این دو واژه را در جدول امروزی واژه‌های فارسی بگنجانیم، به صورت زیر خواهد شد:

i	u
e-ē	o-ō
a	â

همانطور که دیده میشود در گذشته مشخصه بلندی - کوتاهی

فقط در مورد واژه‌های نیم‌باز افتراقی بوده است زیرا تنها تفاوت میان کلماتی چون «گور» / *gōr* / و «گر» / *gor* / (مثلاً در «گر گرفتن») بلند بودن *ō* و کوتاه بودن *o* بوده است.

از میان رفتن این دو واژه بلند یعنی *ē* (یای مجهول یا کسره بلند) و *ō* (واو مجهول یا ضمه بلند) خود نمودار اینست که امتداد آوایی یعنی بلندی در برابر کوتاهی فقط در مورد دو واژه از هشت واژه فارسی

۱- معادل اصطلاح افتراقی میتوان کلمه *différentiel* را در فرانسه بکار

کهن افتراقی بوده و بدین جهت بخاطر بسایند کم و همبستگی کمتر (در اشتراك مشخصه‌ای با واکه‌های دیگر) دستخوش نابودی شده‌است.^۱ اینکه چرا $\bar{e}$ و $\bar{o}$ به ترتیب با i و u در آمیخته اندنه با e و o با مفهوم «کارکرد نقشی» واج‌ها توجیه تواند شد.^۲ به عبارت دیگر جانشینی $\bar{e}$ و i یا $\bar{o}$ و u صورتهای بسیار کمتری را از یکدیگر جدا میکرده است تا جانشینی $\bar{e}$ و e یا $\bar{o}$ و o (۹)

در عمل تنها نمونه بارز ابهامی که از آمیزش واو و یای مجهول با واو و یای معروف در دست است کلمه «شیر» میباشد (آمیزش یای مجهول با یای معروف) که زبان پذیرا تواند شد.

با اینهمه تعبیر دیگری از موقعیت واکه‌های فارسی کلاسیک در دست است که معمولاً از جانب بعضی از ایرانشناسان باخترزین ارائه میشود و گاه حتی در آوانویسی فارسی امروز هم بکار میرود. این تعبیر واکه‌های اصلی فارسی را که بایکدیگر تفاوت کیفی داشته‌اند سه واحد میگیرد و در برابر هریک از آنها واکه‌ای بلند مینهد که تنها تفاوتش با واکه اصلی امتداد آوایی است:

$i - \bar{i}$ $u - \bar{u}$

$a - \bar{a}$

بدینسان اگر بخواهیم میان این تعبیر و جدولی که در آغاز برای واکه‌های فارسی ارائه شد، منجشی بعمل آوریم، صورت زیر بدست خواهد آمد:

تعبیر ما	تعبیر مورد بحث
----------	----------------

i	ī
e	i
a	a
u	ū
o	u
â	ā

و یا بصورت دیگر:

i (ī)	u (ū)
e(i)	o (u)
a(a)	â (ā)

برای نمونه بایپروی از این تعبیر از یکسو کلماتی مانند «گل» ، «دل» و «پَر» به ترتیب بصورت / gul / ، / dil / و / par / وازسوی دیگر کلماتی چون «بود» ، «پیر» و «مار» بصورت / būd / ، / pīr / و / mār / آوانویسی خواهد شد .

چنانکه بخوبی دیده میشود اگرچنین تعبیری را بپذیریم یای مجهول و واو مجهول را نمیتوانیم در جدول مربوط آن جای دهیم و مهمتر اینکه نمیتوانیم در از میان رفتن آنها که واکه‌های بلند واقعی زبان فارسی بوده‌اند توجیهی بدست دهیم حال آنکه چنین توجیهی - همانطور که پیشتر دیده شد - در چهارچوب جدول پیشنهادی ما به آسانی میسر است .

چنین مینماید که مستشرقین اروپایی در قرن نوزدهم بویژه در کار

کاتالوگ نویسی کتابهای عربی، فارسی و ترکی، دستگاه واکه های عربی ادبی را درحرف نویسی^{۱۱} عنوانهای آثار فارسی نیز بکار برده اند و سپس برای برخی از خاورشناسان این مسئله بصورت سنتی علمی درآمده، سنتی که باید پی امان پیکسو نهاده شود.

نکته ۷- پرسش دیگر اینست که آیا درفارسی «واکه دوگانه» یا «مصوت مرکب»^{۱۲} وجود دارد یا نه. صرف نظر از اینکه میان کسانی که به وجود واکه دوگانه درفارسی معتقدند نیز درمورد تعداد و ماهیت آنها اتفاق نظر وجود ندارد، حتی اگر دو واکه دوگانه ([ey] =) /ê/ و ([ow] =) /ô/ را هم که تقریباً همگان پذیرفته اند، دقیقاً بررسی کنیم به گمان ما نمیتوان به وجود هیچگونه واکه دوگانه ای درفارسی قائل شد. البته نکته اساسی این نیست که آیا ماهیت آوایی این دو عنصر، مرکب است یا نه چون در این مورد (یعنی در مرکب بودنشان) تردیدی وجود ندارد. نکته اساسی اینست که آیا این عناصر از نظر واجشناسی و نقش تمایز دهنده معادل یک واج هستند یا دو واج. در اینجا نمیتوان به تمام دلایلی که بنظر ما ([ey] =) /ê/ را بجای یک واج معادل دو واج /e + y/ و ([ow] =) /ô/ را معادل دو واج /o + v/ میگیرد، اشاره کرد

۱۱- حرف نویسی = Transliteration (دربار آوانویسی = Transcription)

۱۲- واکه دوگانه = مصوت مرکب = diphtong در فرانسه =

diphthong در انگلیسی.

و فقط به ارائه مهمترین دلایل بسنده خواهیم کرد:

— بسایند /ê/ (یعنی بنظرما درحقیقت /e + y/) و بسایند /ô/ (یعنی بنظرما درحقیقت /o + v/) معادل دو واج است نه یکک واج^{۱۳}.

— درمرز میان دو هجا عنصر «واخوان» یا «صامت»^{۱۴} در واحد آوایی مرکب مانند هرواخوان دیگری درپایان کلمه بسیط اگرپیش از هجایی قرارگیرد که باواکه شروع شود از هجای اصلی خود جداخواهد شد و دامنه آغازی هجای بعدی خواهد گشت. بعبارت دیگر «واکه‌های دوگانه» درمرز دو هجای متفاوت مانند دو واج به عناصر مجزایی تقسیم میشوند:

/mey(mê)/ = «می»

/me—ye nâb = «سی‌تاب»

— اگر /ê/ و /ô/ را مرکب بگیریم بانقشی همانند واکه‌ای بسیط اجباراً باید بگوئیم که در فارسی درپایان یک کلمه بسیط پس از تمام واکه‌ها دو واخوان (ونه بیشتر) بایکدیگر گرد توانند آمد (در کلماتی چون «پست»، «آرد»، «گرگ» و مانند آن) مگر پس از باصطلاح «واکه

۱۳- بسایند = کثرت استعمال = fréquence درفرانسه = frequency

درانگلیسی.

۱۴- واخوان (= همخوان) = صامت = consonne درفرانسه =

consonant درانگلیسی.

های دو گانه» که هیچگاه جزیک و اخوان نتواند آمد^{۱۰}.
 ولی آیا دلیل اصلی این نیست که واقعاً هریک از این واکه ها برابر است بایک واکه بسیط باضافه یک و اخوان و ازاینرو در جایی که ظاهراً بعد از آنها فقط یک و اخوان آمده در حقیقت دو و اخوان وجود دارد؟ عبارت دیگر آیا نمیتوان گفت کلمه ای چون «میل» برابر است با /meyl/ و نه /mêl/؟ و کلمه ای چون «ذوق» برابر است با /zovq/ و نه /zôq/؟ با پذیرفتن این تعبیر و کنار گذاشتن واکه های /ô/ و /ê/ نه تنها در شماره واکه های فارسی صرفه جویی کرده ایم بلکه به قاعده کلی نیز که در پایان کلمه بسیط پس از هر واکه یک یا دو و اخوان تواند آمد (ونه بیشتر) نیز خدشه ای وارد نساخته ایم: پس از واکه های بسیط /c/ و /o/ مانند واکه های دیگر فارسی یک یا دو و اخوان میتواند بیاید که این دو و اخوان در کلمه ای چون «میل»، /-yl/، و در کلمه ای چون «ذوق»، /-vq/ میباشد.

البته اشکال اصلی بیشتر در مورد واکه دو گانه [ow] = /ô/ مطرح است زیرا عنصر و اخوانی که در آن پس از /o/ وجود دارد عملاً [w] میباشد و نه [v] ولی این مشکل را میتوان به پیروی از اصول واجشناسی حل کرد:

هرواجی ممکن است گونه های مختلفی داشته باشد. اینکه چرا

۱۰- آقای تجلی، مربی انگلیسی در دانشگاه پهلوی، تقریباً سه سال پیش در سخنرانی مستندی جزئیات این مسئله را ارائه دادند.

گونه‌هایی چند نماینده یک‌واج معین می‌توانند باشند علل مختلفی دارد که بحث درباره آنها در اینجا ممکن نیست. ولی یکی از مهمترین علل، وابسته بودن گونه‌های یک‌واج به وجود واحه‌های مشخص دیگری در پس و پیش آنست (وبه همین جهت نیز آنها را «گونه‌های وابسته» می‌نامیم)^{۱۶}. این گونه‌ها هرگز در یک‌بافت آوایی واحد بجای یکدیگر بکار نمی‌توانند رفت زیرا نسبت بهم -آنطور که اصطلاحاً می‌گویند- در «توزیع تکمیلی»^{۱۷} هستند. حال می‌گوییم [w] در کلمه‌ای مانند «ذوق» /zovq/ گونه‌ایست از [v] زیرا نسبت به گونه دیگر این واج یعنی گونه [v] در توزیع تکمیلی است. عبارت دیگر واج /v/ در فارسی دارای دو گونه وابسته [v] و [w] می‌باشد که هرگز در یک بافت آوایی واحد بکار نمی‌روند (و اگر می‌رفتند و تغییر معنی بوجود نمی‌آوردند، «گونه آزاد» نامیده می‌شدند).

بنابراین باید همانطور که در مورد هر «گونه وابسته‌ای» عمل می‌شود، بافت آوایی هر یک از این دو گونه را دقیقاً در زیر تعیین کنیم:

— [v] در همه جا بکار می‌رود مگر پس از /o/ و پیش از سکوت یا واخوان.

— [w] در هیچ جا بکار نمی‌رود مگر پس از /o/ و پیش از سکوت یا واخوان.

۱۶- گونه‌های وابسته variantes combinatoires در فرانسه =

combinatory allophones در انگلیسی.

۱۷- توزیع تکمیلی = distribution complementaire در فرانسه =

Complementary distribution در انگلیسی.

پس میتوان با توجه به این اصل، کلمه‌ای چون «طوف» را بصورت /tovf/ واج نویسی کرد که تحتق آوایی آن [towf] خواهد بود زیرا /v/ پس از /o/ و پیش از /f/ که واخوان است به گونه [w] ظاهر میشود. درحقیقت تفاوت کلمه‌ای مانند «طوف» با «تف» در این نیست که دراولی واکه‌ای دوگانه و در دومی واکه‌ای بسیط وجود دارد (ولی هردوسه واج دارند) بلکه دراینست که اولی یک واج یعنی /v/ بیشتر از دومی دارد:

$$\left\{ \begin{array}{l} / \text{tovf} \quad / = [\text{towf}] = \text{«طوف»} \\ / \text{tof} \quad / = [\text{tof}] = \text{«تف»} \end{array} \right.$$

بهمین دلیل، در تغییرات صرفی کلمات اگر بعللی [w] پس از واکه‌ای جز /o/ قرار گیرد و یا بعد از آن واکه‌ای بیاید و نه واخوان یا سکوت، خود بخود به گونه دیگری یعنی [v] بدل خواهد شد:

$$\left\{ \begin{array}{l} / \text{tovf} \quad / = [\text{towf}] = \text{«طوف»} \\ / \text{tavaf} \quad / = [\text{tavaf}] = \text{«طواف»} \end{array} \right.$$

$$\left\{ \begin{array}{l} / \text{nov} \quad / = [\text{now}] = \text{«نو»} \\ / \text{novin} \quad / = [\text{novin}] = \text{«نوین»} \end{array} \right.$$

البته باید توجه کرد که عنصر [w] در پایان کلمه یعنی پیش از سکوت تمایلی به حذف شدن یافته است و برای نمونه کلمه‌ای مانند «جلو» بیشتر بصورت [jolo] تلفظ میشود تا [jollow] و بهمین دلیل هم اگر مضاف واقع شود بیشتر بصورت جلوی در نوشته میشود تا جلو در.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که بعضی، واکه دوگانه /ə/ را برابر با [ei] دانسته‌اند و /ô/ را برابر با [ou] یعنی بجای واخوانهای [y] و [w] واکه‌های [i] و [u] را در پایان آنها دیده‌اند. این تعبیر نه تنها از واقعیت آوایی بدور است بلکه با اساسی‌ترین تمایل فارسی که «تنافرالتقای دوسصوت» نامیده می‌شود (التقایی که با عناصری صامت چون همزه وی و مانند آن رفع می‌گردد) منافات دارد.

نکته ۵- در رابطه واکه‌ها با واخوانهای فارسی روی محور هم - نشینی می‌توان این نکته را مطرح کرد که آیا آنچنان که بعضی می‌پندارند (و آوانویسی می‌کند) در فارسی، پیش از وا که در آغاز کلمه، «بست واج چا کنایی»^{۱۸} که در خط فارسی با همزه یا عین نمایش داده می‌شود وجود دارد یا نه (میدانیم که همزه در آغاز کلمه بصورت الف نوشته می‌شود). در اینجا نیز مسئله اساسی وجود یا عدم این عنصر نیست (که معمولاً در قرائت متون بگوش می‌خورد) بلکه تأکید این نکته است که وجود یا عدم این عنصر در آغاز کلمه پیش از وا که در فارسی تمایز دهنده نیست و تفاوت معنایی ایجاد نمی‌کند و وجودش از جانب گوینده انتخاب نمی‌شود بلکه خود بخود در سبک مشخصی از قرائت زبان دریافتی آوایی که قابل پیش‌بینی است بکار می‌رود و «هرچه که از سوی گوینده انتخاب نشود واحد زبان نیست».

۱۸- بست واج چا کنایی = coup de glotte یا occlusion glottale

در فرانسه = glottal stop در انگلیسی.

بنابراین کلماتی چون «ابر» و «عبور» را نباید بصورت /^pabr/ یا /^pobur/ بلکه به گونه /abr/ و /obur/ واج نویسی کرد.

اگر واقعاً تمام کلمات فارسی که باواکه شروع میشوند پیش از آن عنصر [p] داشته باشند و هیچ کلمه‌ای دیده نشود که بدون این عنصر بکار رفته باشد، یکبار برای همیشه میتوان به این واقعیت اشاره کرد و از تکرار بحث آن در هر مورد چشم پوشید^{۱۹}.

۱۹- برای آشنایی بیشتر با مسائل واجشناسی بجز کتابهایی که در حاشیه صفحات پیش ارائه شد، نگاه کنید به مقاله «خشی شدن تقابل های دستوری...» و مراجع آن، از همین نویسنده. شماره ۲۱ و ۲۰، سال ۹۴، مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.

یادداشت

آقای دکتر پرویز ناتل خانلری، در کنگره تحقیقات ایرانی، خطاب به ای تحت عنوان «ساختمان فعل در زبان فارسی» قرائت کردند، که بعد از کنگره صورت بسط یافته آن به عنوان بخشی از جلد دوم تاریخ زبان فارسی به نام «ساختمان فعل» در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافت. از آنجا که چاپ تمام آن مطالب در این مجموعه میسور نبود، با اجازه ایشان، قسمت پنجم آن کتاب را که درباره «فعل های نا گذر» می باشد و مقالته مستقل است و مبحثی بدیع را در دستور زبان فارسی مطرح می سازد، در اینجا می آوریم.

پرویز ناتل خانلری

دانشگاه تهران

فعلهای ناگذر

فعل را از این نظر که اثر آن از فاعل بگذرد و به مفعول برسد یا تنها متوجه فاعل باشد به دو نوع متعدی (گذرا) و لازم تقسیم می کنند و فعل گذرا دو صورت دارد که یکی را معلوم و دیگری را مجهول می خوانند. اما در فارسی یک نوع سوم نیز وجود دارد که فعل به ظاهر «گذرا» است یعنی مفعول می پذیرد. اما مفعول ظاهر در معنی فاعل است. در این گونه فعلها شناسه یعنی جزء صرفی که بر شخص دلالت می کند نیست و فعل همیشه یکسان با ساخت دیگر کس مفرد می آید، اما به جای شناسه، ضمیر مفعولی جدا یا پیوسته به کار می رود. این ضمیر (یا اسم در دیگر کس) از نظر دستوری مفعول است اما از جنبه معنوی یا منطقی جانشین نهاد (یا فاعل) جمله است. وی را خوش آمد

(سمک ۴-۲۸۶)

در اینجا ضمیر وی نشانه مفعول (را) دارد، اما اثر فعل خوش آمدن به همین ضمیر بر می گردد که از جهت معنی «نهاد» جمله است. این گونه فعلها را از باب ناگذر می خوانیم، زیرا اگرچه به ظاهر متعدی است، یعنی

مفعول می‌پذیرد، معنی آنها از نهاد نمی‌گذرد و به دیگری اثر نمی‌کند. فعل‌های ناگذر همیشه یکی از حالات انفعالی را بیان می‌کنند و از این جهت می‌توان آنها را فعل‌های بیان حال خواند. اما اینجا بحث ما دربارهٔ ساختمان دستوری است.

فعل ناگذر همیشه مرکب است. همکردهای این گونه فعل‌ها از این قرار است:

آمدن، بودن، شدن، گرفتن، بردن، زدن.

ضمیر مفعولی که جانشین شناسهٔ فعل است به دو صورت پیوسته و جدا به کار می‌رود. در ادبیات فارسی این ضمیر (یا اسم در دیگر کس مفرد و جمع) به صورت‌های مختلف استعمال می‌شود.

اسم یا ضمیر مفعولی جدا، با حرف نشانه را میان دو جزء واقع نمیشود و غالباً پیش از فعل مرکب ناگذر و گاهی، خاصه در شعر، پس از آن قرار می‌گیرد.

اسم در مقام مفعول

امیر را این جوابها سخت خوش آمد.

(تاب ۹۲)

و این قوم را سخت ناخوش می‌آمد وی را در آن درجه دیدن

(تاب - ۱۳۹)

حضرت خلافت را شرم آمد.

(تاب - ۳۳)

شیطان را رحمت آمد بر وی.

(معص - ۱۳۰)

و شرا به دار ملک را یاد آمد که یوسف در زندان تعبیر خواب او

چه کرد.

(معص - ۱۹۵)

چنانکه کسی را «را» گفتن دشوار آید.

(کشف - ۳۶)

سیاوش را خشم آمد.

(سخل - ۱۳۴)

و عرب را سخت آمد که فرمود بامادر و خواهر گرد آیند.

(سخل - ۱۷۱)

بهرام گور را سخت عجب آمد.

(سخل - ۱۷)

مهمان را حدیث او خوش آمد.

(کفی - ۲۷۲)

یعقوب را خوش آمد.

(زین - ۱۴۱)

ملک را این جواب عجب آمد.

(عقد - ۸۹)

ملک را رحمت آمد.

(لس - ۱۳)

رحم آمد بروی آن استاد را

کرد در باقی فن و بیداد را

(مثنوی-۱۱۲۶)

رحم آمد مرشتر را گفت هین

برجه و بر کردبان من نشین

(مثنوی-۳۶۲)

خنده آمد شاه را گفت ای کبا

آمدم با طبع آن دختر ترا

(مثنوی-۱۲۳۶)

ضمیر مفعولی جدا

هر چند مرا از وی بدآید.

(ناب-۱۷۹)

اورا حیلتی یاد آمد.

(مسک-۴-۱۲۶)

وی را سخت کراهیت می آمد.

(ناب-۶۵۸)

وحوش و طیور و سباع دید به یکجا جمع شده. اورا عجب آمد.

(تن-۴۵)

ایشان را از آن ناخوش آید.

(ناب-۶۷)

مرا که بوالفضلم دو حکایت نادر یاد آمد.

(تاب-۲۹)

استحق گوید مرا خشم آمد.

(تب-۱۳)

چون دبیرا آن شنوائی که وی را از آن اکراه آید چه امید دارد.

(تب-۴۸)

اما ضمیر مفعولی پیوسته غالباً میان دو جزء فعل ناگذر قرار میگیرد:

خنده‌ش آمد چون سلیمان آن بدید

کز شما کی من طلب کردم ثرید

(مث-۶۵۴)

خنده‌اش گیرد از آن غمهای خویش

چون ببیند مستقر و جای خویش

(مث-۸۵۶)

ساعتی بیدار بد خوابش گرفت

عاشق دلدادہ را خواب ای شگفت

(مث م-۵۶۵)

شرم آمد گشتم از نامت خجل

ورنه آسان است نقل مشّت گل

(مث-۹۵۱)

خشمت آمد که من ترا گفتم

که ترا عاشقم ، خطا گفتم

(جما-۴۱۷)

حیفش آمد که به زخمی جان دهد

جان زدست صدق او آسان دهد

(مث-۱۵۱۸)

خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت

با همه پادشهی بنده توران شاهم

(حج-۲۴۹)

رحمشان آمد که این بس بینواست

وز مجاعت هالک مرگ و فناست

(مث-۹۴۰)

و گاهی ضمیر مفعولی پیوسته بعد از هم کرد می آید:

نگه کردم این نظم سست آمدم

سخنهای نا تندرست آمدم

(شه-۱۵۵۴)

مکن در شنید آن پسند آمدش

سخنگوی را فرهمند آمدش

(شه-۱۷۸۵)

خواب بردش مرغ جانش از حبس رست
چنگ چنگی را رها کرد و به جست
(بش-۱۰۳)

خشم آمدش و هم آنکه گفت : و یک
خواست کاورا بر کند از دیده کیک
(رود-۲۳۲)
دریغ آدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران.
(لس-۶۰)

وینم عجب آید که چگونه بردش خواب
آن را که به کاخ اندریک شیشه شراب است
(بش-۷)
هرگاه متمم یا قید پیش از فعل نا گذر قرار گیرد ضمیر مفعولی پیوسته
نیز مقدم بر اجزاء فعل واقع می شود:
این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت
بر در میکده ای با دف و نی ترسائی
(خ-۳۴۹)

دو شم ز بلبلای چه خوش آمد که می سرود
گل گوش بهن کرده ز شاخ درخت خویش
(خ-۱۹۷)

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز نخوان
تا بگیریم که ز عهد طربم یاد آمد
(خ-۱۱۸)

به اصطلاح نحو (عربی) باید گفت در جمله هائی که متضمن یکی از فعلهای نا گذر باشد، مفعول (اسم - ضمیر مفعولی پیوسته و جدا) در محل نهاد و فاعل است. یعنی:

شاه را خوش آمد = شاه خشنود شد

خشمت آمد = تو خشمگین شدی

خوشم آمد = من خشنود شدم

در فارسی رایج امروز شماره فعلهای نا گذر بسیار است که برای بعضی از آنها در آثار ادبی کهن مثالی نیافته‌ام. از آن جمله با هم کرد بودن زمان حال:

سردم است - گرمم است - سختم است - چه ات است؟ بسم است -
تشنه‌ام است - گرسنه‌ام است - که در زبان محاوره به صورت های سردمه،
گرممه، سختمه، چته، بسمه، تشنمه، گرسنمه به کار می‌رود.

و برای زمان گذشته نیز:

سردم بود - گرمم بود - سختم بود - چه ات بود - بسم بود...

با هم کرد شدن:

سردم شد - گرمم شد - چه ام شد؟ - غصه‌ام شد - عارم شد -
تشنه‌ام شد - گرسنه‌ام شد...

با هم کرد آمدن:

بدم آمد - خوشم آمد - دردم آمد - حیفم آمد - یادم آمد - عارم
آمد - زورم آمد...

باهمکرد گرفتن:

خنده‌ام گرفت - گریه‌ام گرفت - دردم گرفت - غمم گرفت - خوابم

گرفت - لجم گرفت ...

باهمکرد بردن:

خوابم برد - ماتم برد (مبهوت شدم)

باهمکرد بردن:

خشکم زد ...

سلیم نیساری

دانشگاه تهران

یکسان کردن املای فارسی

چندی پیش یکی از بازرسان وزارت آموزش و پرورش اظهار میداشت که بعضی از دبیران املای فارسی نوشتن کلمه هائی مانند «مسئول» و «رئوف» را به هر سه هیأت «مسئول، مسؤل، مسؤول و رؤف، رؤوف و رؤوف» که در کتابها و انتشارات دیگر معمول میباشد صحیح میدانند ولی هر کس «دانائی و بینائی» را که اتفاقاً املای صحیح آن با حرف همزه است اگر «دانایی و بینایی» ننویسد غلط منظور میدارند. کلمه هائی مانند (مسأله هیأت و جرأت)، هم با حرف الف و علامت حمزه و هم با حرف همزه (مسئله هیئت و جرئت) در نوشته های امروزی دیده میشود. اخیراً یکی از نویسندگان برای اینکه میان دو طریقه املای آشتی برقرار سازد شکلی از ترکیب هر دو ترتیب داده است به این صورت: مسئله هیئات و جرئات و به توهّم رفع اختلاف آشفتگی را بیشتر کرده است.

درست است که در نوشته های پیشین زبان فارسی هم، یک روش ثابت املا مرسوم نبوده و حتی یک نویسنده در کتابی واحد به اسلوب متفاوت عمل کرده است اما این چند سانی در املا بیشتر به پیوستن و گسستن و ندها و رابطه ها مانند ب، را، ها و مانند آنها ارتباط داشته

است. مبالغه نیست اگر گفته شود که در هیچ زمانی آشفته‌گی و اختلاف در نوشتن کلمه‌های فارسی به اندازه امروز چشمگیر نبوده و باز در هیچ - هنگامی نیاز به رفع آشفته‌گی و یکسان کردن املا اینقدر شدید احساس نشده است.

یکی از دوستان اگر منظور وی را درست استنباط کرده باشم اظهار میداشت که زبان و خط هردو وسیله ارتباط تفاهمی (Communication) هستند و در به کار بردن چنین وسیله هر کس حق دارد مقداری ذوق و سلیقه شخصی خود را دخالت دهد و بطور کلی هر کس در ضمن بیان (اعم از بیان شفاهی و کتبی) به پذیرفتن راحت‌ترین و آسانترین وسیله گرایش دارد. این دوست میگفت اگر قرار باشد هنگام نوشتن مطلبی نویسنده خود را مقید سازد که حتماً به درموردی به کلمه بعد بچسباند و درموردی نچسباند همین قید مخمل تمرکز فکر او میشود و به اصل موضوع که بیان مطلب خاصیست صدمه میزند. گوینده این مطالب مثال میزد که چون خط جنبه قراردادی دارد و هدفش ایجاد رابطه تفاهمیست ازینرو این تفاهم با هر یک از شکل‌های (سؤال، سؤال، سؤال و سؤال) حاصل شود باید آن شکل را صحیح تلقی کرد و اگر هر چهار شکل این منظور را برساند هر چهار شکل صحیح خواهد بود...

این استدلال شاید به ظاهر منطقی باشد اما مسلم است که ویژگی‌های زبان با خط در عین آنکه هردو وسیله تفهیم و تفاهم هستند خیلی فرق دارد. در تکرار تلفظ اجزای زبان که به یک معنی و مفهوم

خاص دلالت میکنند در گفتگوی یک شخص در یک زمان معین ممکن است کوچکترین اختلافهای صوتی، تکیه و لحن محسوس باشد؛ این یک امر طبیعی است. منتها به علت اینکه صوتها در همان حال که تولید میشود در فضا پخش و میجو میگردد این اختلافهای صوتی (فونتیک) موجب سرگردانی یا نگرانی شنونده نميگردد. اما خط چون صورتی پایدار دارد کوچکترین تفاوتها در روش کتابت اجزای خط حس تردید و کنجکاوی بیننده دقیق را به خود جلب میکند.

زبان در همان حال که جنبه قراردادی دارد به قول زبان شناس معروف دانمارکی «پسپرسن» شامل دو قسمت مشخص است که عبارت باشد از: الف) واحدهای ثابت یا فرمولها. ب) بیان آزاد.

اما خط اگرچه در خاصه قراردادی بودن با زبان مشترك است اما املاى کلمه ها در هر خطی تابع فرمولهای ثابت است و املاى آزاد مفهومی ندارد و مسلم است که هدف آموزش املا در آموزشگاهها یاد دادن همان قراردادهای ثابت املاى اجزا و ترکیبات خط میباشد.

در حال حاضر در دوازده کلاس دبستان و دبیرستانهای کشور نزدیک به چهار میلیون دانش آموز تحصیل میکنند. اگر فرض شود همه آنان در هفته بطور متوسط دو ساعت برای یاد گرفتن املا اختصاص دهند در دوازده سال هردانش آموز تقریباً هزار ساعت صرف آموختن املاى فارسی میکند و چهار میلیون دانش آموز رو بهم چهارده میلیارد ساعت وقت برای یاد گرفتن املا مصرف میسازند. با این حال حتی مکرر دیده شده است که دانشجویان

دوره‌های فوق لیسانس کلمه‌هائی مانند «توجهی بیفکند» را «توجه‌ای بیافکند» مینویسند!

این نابسامانی در املای فارسی شاید بیش از همه معلول بدی روش تدریس درس املاست. گذشته از آن کتابهای دستور زبان فارسی که مدعی هستند قاعده‌های درست گفتن و درست نوشتن را می‌آموزند کمک زیادی در این باب نمیکنند. مباحث پراکنده‌ئی مانند فرق الف با همزه یا قاعده نوشتن همزه که در کتابهای دستور بطور ناقص و غیرعلمی به صورت تقلید صرف از خط عربی ضبط شده است دردی را دوا نمیکند و ضرورت دارد که همه مباحث مربوط به خط و املا زیر عنوان مستقل دستور خط فارسی بطور روشن و کافی درج شود.

توضیح در باب نقائص روش تدریس املا خارج از بحث مقاله حاضر است اما همینقدر باید متذکر شد که همت و وقت معلمان در کلاس املا بیشتر صرف یاد دادن طرز نوشتن کلمه‌هائی میشود که یکی از نه صامت زاید زبان عربی در ترکیب آنها دخالت دارد. نتیجه عمل چنین روشی آن است که شاید بسیاری از دانش‌آموزان مابلدند که اصطناع و مستحدثات را درست بنویسند اما نمیدانند که در اضافه «جلوخانه» و راهرو عمارت «حرف ی نوشته میشود یا خیر. در کلاسهای اول ابتدائی نوآموزان مابدون اینکه ضرورتی باشد تفکیک هجاهای کلمه‌های فارسی را با روش غیرعلمی تکان دادن دست به بالا و پائین یاد میگیرند اما همین شاگردان وقتی به دانشگاه میرسند نمیدانند که کلمه «در» شامل سه صوت و دو حرف

است ولی کلمه «ایران» دارای چهارصوت ولی پنج حرف میباشد و غالب آنان در تمام دوران تحصیل دبیرستانی تشخیص صامت و مصوت را یاد نگرفته اند.

طبیعیست که هر شخصی درسهای بالاتر و در هر شغل و مقامی که باشد اگر ضرورت دارد که املاى کلمه های فارسی را درست بنویسد باید از همان کلاسهای ابتدائی به درست نویسی عادت کند یعنی خط هم تابع این قانون است که پایه گذاری عاداتها و رفتارهای صحیح همگانی باید از سطح پائین تر و از دوران کودکی آغاز شود. اما برای دگرگونی و اصلاح کتابهای دستور و روش تدریس املا و مشخص ساختن املاى صحیح کلمه ها و اجزای خط فارسی باید از نظر ارباب تخصص پیروی کرد. فرهنگستان ایران بدون شک مناسبترین مقامی برای رسمیت دادن به افکار و نظرهای نو در اصلاح وضع نابسامان کنونی میباشد و تاهنگامی که فرهنگستان با شرکت اعضای صالح و واجد شرایط به فعالیت خود آغاز نکرده است باید گروههای زبانشناسی با همکاری استادان ادبیات و کارشناسان روش تدریس زبان بررسیهای لازم و پژوهشهای علمی در این باب به عمل آورند.

در یک کلاس دبستان یا دبیرستان کافیست که معلم یک طرز املا را به شاگردان خود ارائه دهد و آن را املاى درست معرفی کند و توضیحی بیش از این لازم نباشد. اما در سطح دانشگاه باید هر اظهار نظری در مسائل علمی و فنی با انتقاد و استدلال همراه باشد و امکاناتی فراهم شود

تا استاد ودانشجو درباره نوآوریها نیز بحث نمایند تا مغز دانشجوبان تحمیل مقداری مطالب سنتی بدون بحث و انتقاد متحجر نگردد و دانشگاه به سطح دبیرستان تنزل نکند.

تا آنجا که بنده کسب اطلاع کرده‌ام مهمترین نوشته‌ئی که در آن برای نخستین بار ذکر قاعده‌های املا به تعیین ضابطه‌ئی مقید شده است مقاله استاد دانشمند فقید احمد بهمنیار است. مقاله «املائی فارسی» را مرحوم بهمنیار به منظور خطابه ورود به فرهنگستان ایران تهیه کرده و در سال ۱۳۲۲ در آنجا قرائت کردند. این مقاله نخست در جلد اول شماره ۴ و جلد دوم شماره ۱ مجله فرهنگستان و سپس در سال ۱۳۳۷ در ردیف چند مقاله دیگر در مقدمه لغتنامه دهخدا به چاپ رسید.

در سال ۱۳۳۸ مجله سخن برای اینکه آزمایشی در جهت یکسان کردن املائی فارسی به عمل آورد اقتراحى مطرح ساخت که ضمن آن از استادان دانشگاه و نویسندگان پرسیده شده بود که نظر خود را در باب یک قاعده از قواعد دستور املائی فارسی یعنی طرز نوشتن «بای اضافه» اعلام دارند. منظور مجله سخن آن بود که اگر توافقی در امر نوشتن بای اضافه حاصل شد میتوان فعالیت را برای حصول توافق در قسمتهای دیگر از دستور املائی فارسی ادامه داد.

نویسندگان مجله سخن پس از درج پاسخها در چند شماره مجله به این نتیجه رسیدند که پیش از آنکه بتوان انتظار داشت استادان درباره شیوه املا اتفاق نظر داشته باشند باید نخست مطمئن شد که ضابطه و

ملاك قضاوت مورد اتفاق نظر است. نتیجه اقتراح پرسش درباره ملاکها کاملاً رضایت بخش بود. یعنی درباب ملاکها تشریحی و اختلاف نظری وجود نداشت. همه معتقد بودند که باید دراملاى فارسی روش واحدی معمول گردد و همه پیروی از شیوه نویسندگان پیشین را کافی برای مقصود ندانستند. کلیت قاعده‌ها و منطقی بودن دلیل استثنایها را برای آسانی آموزش خط لازم شمردند و استقلال دستورخط فارسی و مخالفت با پیروی از صرف و نحو و قواعد املاى عربی مورد تأیید همه استادان قرار گرفت (۲) اما با وجود اتفاق نظر در پذیرفتن این ملاکها باز هنگامی که مسائلی مانند چسباندن و نجسباندن حرف ؛ یا نوشتن کلمه‌ها با همزه یا بدون همزه در جماع استادان و دانشمندان مطرح گردید احساس شد که همان اختلاف نظراول درجای خود باقی است.

ملاکهای هشتگانه پیشنهادی مرحوم بهمنیار در وضع قواعد املاى فارسی به ترتیب تقدیمی که ایشان تعیین کرده‌اند از این قرار است:

۱- تطابق مکتوب و ملفوظ

۲- احتراز از اشتباه

۳- اطراد قاعده که تا ممکن است استثنای نداشته باشد

۴- رعایت اصل که از دو رسم الخط صحیح آن را که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند

۵- اختیار شهر که از دو رسم الخط صحیح آن را که بیشتر معمول است اختیار کنند.

۶- حفظ استقلال خط

۷- ملاحظه زیبایی

۸- ترجیح اسهل (۳)

اینجانب پس از چند سال بررسی، ملاک وضابطه تدوین قاعده‌های دستورخط فارسی را در پنج اصل به شرح زیر تنظیم کرده‌ام و بر اصول دیگر مانند احتراز از اشتباه، رعایت اصل، اختیار شهر، ملاحظه زیبایی و ترجیح اسهل انتقادهائی به عمل آمده است که در اینجا مجال شرح و بسط آن نیست،

اصل اول: استقلال دستورخط فارسی

اصل دوم: توجیه املائی فارسی

اصل سوم: شمول و کلیت قاعده‌ها

اصل چهارم: مشخص بودن حدود اصلاح و رعایت ویژگیهای

خط فارسی

اصل پنجم: سادگی و آسانی املا و سهولت آموزش قاعده‌ها (۴)

درعین اهمیت توجه به این ملاکها تصور میکنم پیش از برداشتن

هر قدمی در راه اصلاح یا یکسان ساختن املائی فارسی باید مقدمات علمی

دستورخط فارسی برای همه کسانی که در این کار شرکت دارند روشن

باشد. زبان و خط چون مورد استفاده همگان میباشد بیش از هر رشته دیگر

ساده و پیش پا افتاده تلقی میشود و غالب مردم در پذیرفتن این مطلب

که درباره خط نیز مانند دیگر موضوعهای رشته‌های مختلف تخصصی

وجود دارد تردید نشان میدهند.

رشته‌های مختلف تخصصی در خط با تطبیق به بررسی خط در ایران به شرح زیر است:

۱- دانش شناسائی خطهای ایران پیش از اسلام (میخی، آراسی، پهلوی، اوستائی) و فن قرائت سنگ نبشته‌ها و مدارك دیگر. این علم در اصطلاح انگلیسی Epigraphy نامیده میشود.

۲- دانش تحول خطهای دوره اسلامی و تسلط در شناسائی و قرائت نسخه‌های خطی و طومارها و مانند آن. این علم را در اصطلاح انگلیسی Paleography مینامند.

۳- دانش و آگاهی به هنر خوشنویسی در قلمهای مختلف خط و شناسائی مرقعها یا Study of Calligraphy.

۴- دانش بررسی رابطه زبان و خط از دید زبان شناسی. پرفسور «گلب» در مقدمه کتاب خود به نام «بررسی خط» (ه) به این علم به زبان انگلیسی عنوان Grammatology نهاده است و اینجانب با تطبیق به رابطه زبان و خط فارسی نام «دستور خط فارسی» را برای این علم پیشنهاد کرده‌ام.

در دستور خط فارسی ویژگیهای زبان فارسی که مستند به بررسیهای زبان شناسی است با ویژگیهای خط فارسی مورد مقایسه قرار میگیرد و به استناد این مقایسه‌ها قاعده‌ها تنظیم میشود. بررسی ویژگیهای زبان فارسی شامل مطالعاتی در زمینه زبان شناسی فارسی مانند شمار صامتها و

مصوت‌های زبان فارسی و معرفی آنها، مسأله مصوت مرکب، شبه مصوت، تشکیل هجا در زبان فارسی، مسأله النقا و توالی مصوت‌ها، موضوع صامت‌های وقایه، شروع هجا با مصوت و شروع کلمه با تنها یک صامت و نظایر آن می‌باشد.

پیشنهاد یکسان کردن املا در قالب قراردادی خط فعلی توجه به ویژگی‌های خط فارسی را ایجاب می‌کند تا مسأله یکسان کردن املا با موضوع‌های دیگری مانند اصلاح و یا تغییر خط فارسی آمیخته نشود. اگر در این مرحله یعنی بررسی ویژگی‌های زبان فارسی و ویژگی‌های خط فارسی اتفاق نظر حاصل شد می‌توان به اجرای عملی برنامه یکسان کردن املائی فارسی امیدوار بود. برای اینکه دلیل لزوم استفاده از این بررسی‌ها در املائی فارسی معلوم شود به ذکر یکی دو مثال می‌پردازد:

مثال ۱- کلمه «شیئی» در بسیاری از فرهنگ‌ها و کتاب‌های دستور و املا به این شکل (شیء) نوشته شده است. برای حصول اطمینان از درستی املائی این کلمه چند اطلاع ضرورت دارد:

الف- زبان‌شناسی فارسی معلوم می‌سازد که صوت همزه در زبان فارسی در حالت به اصطلاح «ساکن» یعنی هنگامی که با مصوتی بعد از خود تشکیل هجا ندهد ارزش فونولوژیک دارد. گرایش زبان گفتاری فارسی آن است که همه همزه‌ها را از تلفظ در آخر کلمه‌های فارسی ساقط نماید اما در تلفظ زبان ادبی و بخصوص هنگام قرائت متون، صامت همزه در حالت به اصطلاح «ساکن» در وسط و آخر کلمه‌های مأخوذ از عربی قابل

تلفظ است به استثنای همزه هائی که بعد از مصوتة در آخر کلمه قرار میگیرد. این همزه ها هم در تلفظ زبان گفتاری و هم زبان ادبی حذف میشود و به صورت انشاء، اسلا، اعضا، امضا، تلفظ و نوشته میشود.

ب - در خط فارسی حروف پیوسته (باستثنای ط و ظ) دارای دو شکل بزرگ و کوچک میباشد. شکل کوچک در اول و وسط کلمه و شکل بزرگ همیشه در آخر کلمه نوشته میشود. استثنای دیگری مربوط به حرف ه است که به شکل اول و وسط و آخر آن کوچک و بزرگ اطلاق نمیشود و همچنین شکل کوچک دو حرف ع و غ در اول و وسط مختصر تفاوتی با هم دارد. با این تفصیل نوشتن کلمه «شیء» به این صورت صحیح نیست زیرا حرف ی بزرگ نمیتواند در وسط کلمه واقع شود.

ج - صامت همزه در خط فارسی به پنج شکل نوشته میشود: ؤ، ا، و، ی، و. دستور خط فارسی بطور دقیق مورد استفاده از هر کدام از این پنج شکل را مشخص میسازد. ازین جمله شکل «ء» هیچوقت در اول و وسط کلمه ها در خط فارسی نوشته نمیشود و تنها در آخر کلمه بعد از یک حرف گسسته به کار میرود مانند سوء جزء. پس قرار گرفتن آن در آخر کلمه در هیأت تحریر «شیء» درست نیست.

د - کلمه «شیئی» از چهار صوت تشکیل یافته سه صامت و یک مصوت که عبارت باشد از: اول صامت ؤ، دوم مصوت e که به صامت ؤ پیوسته است و در خط فارسی با علامت کسره نوشته میشود سوم صامت y و چهارم صامت همزه که در خط فارسی در این مورد با علامت همزه روی

کرسی حرفی (ی) نوشته میشود.

مثال ۲- رابطه اضافه دنبال کلمه های محتوم به پنج مصوت
 به صورت $i, u, \bar{a}, o, e, a$ تلفظ میشود. این هجای $ye =$ ی در
 خط تنها دنبال دومصوت $\bar{a}$ و u به شکل (ی) نوشته میشود. دنبال مصوتها
 e و a به صورت یای کوچک بالای های بیان حرکت تحریر میگردد، خانه،
 نامه. دلیل آن گرایش خط فارسی به کوتاه نویسی و آسان ست و روش کسانی
 که اخیراً این قبیل کلمه ها را به شکل (نامه ی، جامه ی، خانه ی) مینویسند
 با ویژگی خط فارسی و سیر تکاملی آن تطبیق نمیکند. دنبال کلمه های
 محتوم به مصوت i حرف (ی) معرف هجای ye در حرف ی (که نماینده
 مصوت i آخر کلمه است) ادغام میشود و دلیل آن علاوه بر ویژگی کوتاه
 نویسی و آسان نویسی غرابت تحریر دو حرف ی پهلوی هم است (ی ی)
 که خط فارسی آن را نمیپذیرد. با این تفصیل کلیت قاعده تحریر هجای
 ye به صورت ی که ممکن بود بطور مثال نوشتن عبارت «گفتگوی سبزی
 ی آن خانه ی بالای شهر» را به صورتی که نقل شد درآورد. توجه به
 ویژگیهای خط فارسی عملاً تحریر آن عبارت را به این صورت: «گفتگوی
 سبزی آن خانه بالای شهر» مورد تأیید قرار میدهد.

مثال ۳- یکی از اشتباهها در نوشته های امروزی که زیاد به چشم
 میخورد این است که کلمه های محتوم به مصوت $\bar{a}$ که به خلاف زبان
 عربی در آخر آنها صوت همزه وجود ندارد بوسیله بسیاری از مردم حتی
 نویسندگان کتاب با همزه نوشته میشود مانند انشاء، املاء، امضاء،

ابتداء، ولى هنگامى كه پسوند «ئى» نسبت به آخراين كلمه ها ميبويند كه در آن صورت بايد حرف ؤ را درخط براى نمايش موقعيت مصوت در شروع هجا نوشت؛ آن حرف را به تصور حذف تلفظ همزه متحرك از زبان (تلفظى كه اصلا وجود ندارد) ازخط حذف ميكنند و بجاي آن صامت ي را كه درتلفظ وجود ندارد علاوه ميكنند يعنى بجاي املائى، انشائى، ابتدائى، مينويسند املايى، انشايى، ابتدايى.

اين طرزنوشته كه چندسال است بخصوص بوسيله كتابهاى كلاسى به ذهن همه دانش آموزان تلقين ميشود بنا به عادت تلفظ كتابت آنان را مجبورميسازد كه تلفظ طبيعى خود را عوض كنند و حالت ساده و روان طبيعى توالى دومصوت āi را āyi تلفظ نمايند و باز شكفت آواراست كه اگر اين نويسندگان تصور ميكنند حرف همزه درخط همه جا معرف صوت همزه است و به اين استناد حرف همزه را در كلمه هاى فارسى دانائى بينائى به (ي) تبديل ميكنند (كه البته گفته شد ضرورتى ندارد) با وجود اين معلوم نيست چرا كلمه هاى عربى مانند اعضائى، اعضائى و جزئى را به صورت اعضايى اعضايى و جزئى مينويسند.

منابع

- 1- Jespersen, Otto. **The philosophy of Grammar.** London : Allen and Unwin, 1958 p. 18

۲- مجله سخن سال دهم ۱۳۳۸

۳- بهمنيار احمد. «املاى فارسى» در ضمن مجلد مخصوص مقدمه لغت نامه

تألیف دهخدا تهران: سازمان لغت‌نامه ۱۳۳۷.

۴- برای توضیح بیشتر درباره این اصول پنجگانه رجوع شود به دستورخط فارسی ازنگارنده مقاله.

5- Gelb, I. J. **A study of writing** (The Foundations of Grammatology) London: Routledge and Kegan paul, Ltd, 1952.

حسین نخعی

دانشگاه تهران

مذکر ومونث در گویش اشتهاارد و سایر گویشهای تاتی مرکزی ایران

مذکر ومونث که در زبانهای باستانی ایران قواعد و اصولی پابرجا و استوار داشته و سرانجام در زبان پهلوی با گذشت زمان جایگاه خود را از دست داده و از میان رفته است امروزه در پاره‌ای از گویشهای ایرانی همچنان برجامانده و بسیاری از گویشوران از زن و مرد و خرد و کلان بخوبی از قواعد و اصول آن آگاهی دارند و ناخود آگاه آن قواعد را بکار می‌بندند و اصول آنرا در گفتگوهای روزانه مراعات می‌کنند. در گویشهای برخی از روستاهای قزوین که به گویش تاتی مشهورند مانند گویش بوبین، سگزآباد، ابراهیم‌آباد، دانسفهان، خوزنون، خیاره، شال، اسپرورین، سیادُهن، تاکستان و همچنین در گویش برخی از روستاهای شهرستان کرج مانند اشتهاارد، پلنگ‌آباد، نکوجار، جارو، صحت‌آباد، مراد تپه که نگارنده سالها به بررسیهای دامنه‌دار در گویشهای آنها پرداخته است مذکر ومونث از اصول پابرجا و مهم گویش است و قواعد و اصول آن بخوبی

مراعات می‌گردد، درپاره‌ای دیگر از روستاهای شهرستان کرج واقع در بخشهای طالقان و ساوجبلاغ و کوهپایه‌های میان کرج و چالوس مانند آجین دوجین، جلینگ‌دار، دُرّوان، آدران، آتشگاه، میراش کم و بیش نشانه‌هایی از وجود جنس به چشم می‌خورد و بازمانده‌ای از قواعد و اصول مذکر و مونث بسته گریخته در گویش آشکار می‌شود، از همین جاسمیتوان دریافت که درپهنه پهنای ایران زمین یعنی در فراخنایی از پشت قله‌های قفقاز تا خلیج فارس و از بالای فلات پامیر تا کرانه‌های دریای مدیترانه که هزاران گویش ایرانی هنوز برجا مانده و بر زبانها روان است سدها گویش دیگر نیز وجود دارد که مذکر و مونث در آنها باز شناخته است و در بسیاری از آنها اصولی گسترده و استوار دارد و چه بسیار از گویشوران که این ویژگی را در گویشهای خود دریافته‌اند و از چگونگی آن کم و بیش آگاهی دارند. یکی از گویشهایی که جنس را بخوبی باز می‌شناسد قواعد و اصول مذکر و مونث هم اکنون به شدت در آن مراعات می‌گردد گویش تاتی اشتهارد است. اشتهارد شهرکی است که در جنوب غربی شهرستان کرج بین ساوه و قزوین قرار گرفته و نزدیک هفت هزار تن جمعیت دارد، در کتاب *بستان السیاحه شیروانی* شرحی درباره این شهرک آمده و معصوم علی‌شاه شیرازی نیز در کتاب *طرائق الحقائق* نامی از آن برده است، ژوکوفسکی دانشمند روسی نیز سالها پیش به اهمیت گویش این ده‌پی برده و یادی از آن نموده است نگارنده با برخورداری از رهبرها و افادات و عنایات سه تن از دانشمندان بنام گروه زبانشناسی گویش این دهکده را بالاخص

به تفصیل مورد بررسی و سوشکافی قرار داده و حاصل کار را در کتابی تقدیم گروه زبانشناسی دانشکده ادبیات نموده است؛ در گویش این شهرک گذشته از مذکر و مؤنث حقیقی، مذکر و مؤنث مجازی نیز وجود دارد و در افعال نیز صیغه های مذکر از صیغه های مؤنث کاملاً باز شناخته می شوند و گذشته از آن در سایر اقسام کلمه مانند صفت، ضمیر، رابطه، حرف ربط نیز مذکر و مؤنث بخوبی مشخص و قابل بازشناسی است و نگارنده اینک در این گفتار چگونگی را باز می نماید و از قواعد و اصول آن به کوتاهی یاد می کند:

در زبان فارسی معمولاً مرکز ثقل یا تکیه گاه کلمه در پایان کلمه قرار دارد و به اصطلاح علمی «تکیه» یا accent در هجای آخر واژه است مانند تلفظ بابا - اردوان - دیوار - درخت - آمد - خوابانید که در همه فشار بر روی هجای آخر است و بالطبع آخرین هجا قوی تر از هجاهای دیگر ادا می گردد؛ به عبارت دقیقتر نود و نه درصد واژه های فارسی تکیه شان بر هجای آخر است و تنها یک درصد به تقریب از این حال مستثناست مثلاً واژه بابا یا اردوان در حال خطاب تکیه شان بر هجای اول قرار می گیرد: بابا - آ - اردوان، و در پاره ای از گویش ها نیز ممکن است به خلاف فارسی تهران تکیه کلمه اصولاً بر هجای آخر نباشد چنانکه در گویش یزد کلمه درخت یا دیوار به صورت درخت یا دیوار تلفظ می شود، به هر حال تکیه در زبان فارسی کنونی چنین حالی دارد اما در گویش مورد نظر ما، یعنی در گویش اشتهارد که کلمات به دودسته مشخص مذکر و مؤنث تقسیم می شوند تنها واژه های

مذکر حکم واژه‌های فارسی را دارند و تکیه‌شان بر هجای آخر است و واژه‌های مؤنث خود حکمی جداگانه دارند. بیشتر اسم‌های مذکر در این گویش مختوم به مصوّت «-» می‌باشند و برخی نیز مصوت‌های دیگر را در پایان دارند و روی هم رفته برخلاف فارسی آخرشان متحرک است نه ساکن، البته تعداد کمی از اسم‌های مذکر نیز مختوم به واج‌های صامت‌اند ولی در هر حال همه اسم‌های مذکر مانند واژه‌های فارسی تکیه‌شان بر هجای آخر است مانند مردَ mardà (مرد)، فوَرَ furà (پسر)، زوُمَ zuma (داماد)، دآه ی dâhi (دایی)، قآه ی qâhin (پدرزن)... اما اسم‌های مؤنث (چه مؤنث حقیقی و چه مجازی) همه بدون استثنا مختوم به مصوّت «-» می‌باشند و باز همه بدون استثنا تکیه‌شان، برخلاف اسم‌های مذکر، در هجای ماقبل آخر است؛ به عبارت دیگر مؤنث بودن اسم دوش شرط دارد؛ یکی آنکه مختوم به فتحه یا مصوت «-» باشد دیگر آنکه تکیه بر هجای ماقبل آخر آن باشد مانند: زِنَ zēna (زن در مقابل شوی)، زِنِ zēniya (زن در مقابل مرد)، تِ تِ ی tetiya (دختر)، خَا کَا xāka (خواهر)، وَ یَ vāya (عروس)، قآه ی qâhina (مادرزن)، خَ رُو xasrūa (مادرشوهر)...

البته این دو علامت که باید آنها را علامات تانیث نامید هر دو لازم‌اند و پیداست که تکیه (accent) در این گویش نقشی مهم برعهده دارد و در بازشناسی واژه‌های مؤنث حائز اهمیت بسیاری است مثلاً اسم مذکر جِ زَنگَ jingà (گوساله نر دوساله) از پنج واج ج/ی/ز/گ/ -

ساخته شده و اسم مونث ج ی ز گَ jinga (گل آفتاب گردان) نیز درست از همان پنج واج ساخته شده و تفاوت آنها تنها در تکیه گاه آنهاست، همین حال را دارند واژه های م آ یَ mâya (مایه) و م آ یَ mâya (شیر ماک) و نیز م ی وَ mivà (میوه) و م ی وَ miva (مو، تاک) و بسیاری دیگر، در قوافی ترانه های محلی نیز مسأله نوا یا تکیه گاه واژه همچنان اهمیت خود را حفظ می کند و مثلاً واژه مونث با مونث قافیه می شود:

بِ شِ ی مَ سَ ر دَ آ رَ بِ خَ آ ر دِ مَ ت وُ

bešeyma sar dârâ bôxârdem tûa

دَ آ رَ سَ هَ بَ بِ ی مَ وُ جِ بَ سَ دِ شِ چ وُ

dâra sehab beymu čebasdeš čûa

اِ ی وَ آ یَ نَ نَ ج وُ نَ، ج وُ نِ مَ خ وُ ر دِ وُ ب وُ

ey vây nana jun junem xurdubu

آ زِ ی بَ کَ تِ ی مَ تَ آ آ وَ آ ج وُ

asi bekâtima tâ âwâ jûa

چنانکه ملاحظه می شود در این ترانه سه واژه مونث ت وُ -

tûa و چ وُ - čûa و ج وُ - jûa با هم قافیه شده اند.

این قاعده تا آنجا استوار است که اگر اسمی را از فارسی یا زبانهای دیگر بکار گیرند در هنگام لزوم همین قاعده را درباره آن جاری می سازند چنانکه واژه فارسی «سگ» را اگر بخواهند بصورت دشنام بر زنی اطلاق کنند آنرا سَ گَ sâga تلفظ می کنند و مثلاً می گویند بِ شَ beša سَ گَ

sàga (برو ای سگ) واگر برمردی اطلاق کنند آنرا مانند فارسی ادا می نمایند یا واژه ترکی ا شَهْ که eššak را در همین مورد بصورت ا شَهْ که eššaka (برای زن) و ا شَهْ که eššak (برای مرد) ادا می نمایند ، اینکه برای آن که تفاوت تلفظ واژه های مونث با مذکر بهتر آشکار گردد ابتدا تعدادی از واژه های مونث حقیقی و مذکر حقیقی را در مقابل هم نام می برد و سپس تعدادی نیز از اسم های مونث مجازی را برای نمونه ذکر می نماید ولی قبلاً لازم می داند یاد آور شود که در گویش اشتهارد ، از نظر واج شناسی دو مصوت دیگر ، بجوشش مصوت معروف فارسی ، وجود دارد که یکی «اُ» ی مایل به زیر است (وَ) و دیگر «او» ی مایل به زیر (و) ، قضا را این دو مصوت مورد استعمال بسیار دارند و در اسم های نمونه زیر نیز کم و بیش بکار رفته اند :

نمونه های اسم های مونث حقیقی

زن :	(zeniya)	زَنَیْیَهْ
زن :	(zéna)	زَنَهْ
دختر :	(tetiya)	تَتَیْیَهْ
خواهر :	(xâka)	خَاکَهْ
مادر :	(naniya)	نَنَیْیَهْ
مادر بزرگ ،	(ânaniya)	آنَنَیْیَهْ
عروس :	(vâya)	وَیَهْ
عمّه :	(ammiya)	امَمَیْیَهْ

خاله :	(xâlâka)	خَالَکَ
مادرزن :	(qâhina)	قَاهِیَنَ
مادرشوهر :	(xasrua)	خَسْرُو
خرماده :	(xâra)	خَرَّ
گاو ماده :	(gâwa)	گَاوِ
اسب ماده :	(mâdiyûna)	مَادِیْیُونِ
سگ ماده :	(maččiya)	مَآچَّیْیَ
گربه ماده :	(görbiya)	گَرَبِیْیَ

نمونه‌های اسم‌های مذکر حقیقی

مرد :	(mardâ)	مَرَدَ
شوهر :	(šu)	شُو
پسر :	(furâ)	فُوَرَّ
برادر :	(berâ)	بِرَّآ
پدر :	(bâbâ)	بَاَبَّآ
پدربزرگ :	(âbâbâ)	آَبَاَبَّآ
داماد :	(zumâ)	زُوْمَآ
عمو :	(amu)	آَمُو
دایی :	(dâhi)	دَاَهِیْ
پدرزن :	(qâhin)	قَاهِیَنَ

خَسَوُرَ (xasurà)	: پدر شوهر
خَر (xàr)	: خر نر
گ (gö)	: گاو نر
اَسَب (asb)	: اسب نر
اَسَبَ (esbà)	: سگ نر
گَرَبَ (görba)	: گربه نر

نمونه‌های اسم‌های مونث مجازی : اَش تآ رَدَ - eštārda

(اشتهارد) / آوَا - âwâ (آب) / اَسَر - asra (اشک) / خُل سَ کَ - xoleska (آب دهان) / جَهَ کَ - jahaka (کنج دهان) / آ س د و م بَ - asdumba (آتشگردان تنور) / وِ شَ - veša (پنبه) / گِ سَ تِ دِ - gestiya (آستین) / آ رَ - âra (آسیاب دستی) / وَا ی مَ - vâima (بادام) / وَا ی آ رَ - vâyâra (بالاخانه) / تَ نَ - tena (تنور) / تَوَ - tua (توت) / گِ ز د وُ جَ - gendûja (جوالدوز) .

برخی از اسم‌های مونث نیز هستند که علامات تانیث ذکر شد را در خود ندارند ولی از معنی آنها و قرینه‌های جمله صفت و رابطه و غیره مونث آنهایی می‌بریم مانند واژه مَ آ مَ آ - māmâ (ماما - قابله) که آنرا در جمله چنین می‌آورند : نَ آ مَ آ مَ آ ش وُ مَ ی - nâ māmâ šumi (این ماما بد است) یعنی صفت اشاره‌ای نَ آ - nâ و همچنین رابطه‌ی i در جمله هردو مونث‌اند در حالی اگر این واژه مونث نبود آنرا در جمله چنین می‌آوردند : نَ مَ آ مَ آ ش وُ مَ - (na māmâ šum a) یعنی بجای « نَ آ » نَ و بجای « ی » -

می‌آوردند. واژه‌های مونث را زنان بیش از مردان در گفتگوهای روزانه می‌برند چنانکه واژه جوی را زنان بیشتر «ج وُ» *jū* تلفظ می‌کنند و مردان «ج وُ» *ju* می‌گویند یا واژه جاجیم را بیشتر زنان «ج آ ج ی م» و *jājima* و مردان «ج آ ج ی م» *jājim* فراگو می‌کنند و از همین جاست که بهره‌ای از واژه‌ها در این گویش هم صورت مونث دارند و هم صورت مذکر و بسیاری از واژه‌های مذکر در روزگاران گذشته صورت مونث داشته و به گذشت زمان تغییر جنسیت داده‌اند.

چنانکه در بالا اشاره شد در صفت اشاره‌ای نیز مذکر و مونث وجود دارد و «ن آ» و «آ» صورتهای مونث و «ن» و «آ» صورتهای مذکر این دو واژه‌اند:

ن آ ز ن ی ی *nā zeniya* (این زن) / آ ز ن ی ی *ā zeniya* (آن زن)

ن م ر د *na marda* (این مرد) / آ م ر د *a marda* (آن مرد)

در ضمایر شخصی، صورت مونث تنها در سوم شخص مفرد بازمانده است، «ج وُ آ» *juā* صورت مونث این صیغه و «ج ی» *ji* صورت مذکر آنست، در حالت جمع فرقی میان مذکر و مونث نیست و «ج ی ی وُ ن» *jiyun* صورت جمع هردو است؛ در یکی از ضمایر مبهم نیز صورت مذکر و مونث باز شناخته است و آن واژه «یکی» است که صورت مذکر آن در این گویش «ی ی ی ش» *iyēš* و صورت مونث آن «ی ی آ ش» *iyâš* است مانند:

ی ی ش چ م ن د ب و آ ت: یکی (مردی) به من گفت: *iyēš čemen da buât*

ی ی آ ش چ م ن د ب و آ ت: یکی (زنی) به من گفت: *iyâš čemen da buât*

صورت مونث این ضمیرمبهم گاهی به صورت کوتاه شده «یَ» *iyā*

نیز تلفظ می شود مانند یَ در بیت زیر که در آن زنی مورد نظر است:

یَ یَ بُو ن دَ یَ یَ شَ شَ آ دَ بَ آ ل بَ آ ل *iyā bun da biyā šōmšāda bālā*

یکی شمشاد قد بر بام بود

بُو آ تَ مَ یَ یَ جَ یَ ر بُو شَ تَ بَ آ ل *būatem bey jirō bušta bālā*

گفتم به زیرآی، به بالا گریخت

در پاره ای از حروف ربط نیز صورت مذکر از مونث جداست و از آن

میان حرف ربط «نیز» است که در زبان پهلوی «اچ» *ēč* بوده و در این

گویش صورت مذکر آن «یَ جَ» *ijī* و صورت مونث آن «اچَ» *eyji*

می باشد:

رُ سَ تَ مَ یَ جَ یَ یَ مَ وُ *rostamiji beymu* (رستم هم آمد) /

مَ رَ یَ مَ اچَ یَ یَ یَ مَ یَ *maryameyji beymiya* (مریم هم آمد)

در واژه پرسشی «کو، کجاست» نیز صورت مذکر و مونث متفاوت است

و مذکر آن «کِ شو» *kešu* و مونثش «کِ شَ یَ» *kešiya* می باشد:

رُ سَ تَ مَ کِ شَ وُ؟ *rostam kešu?* (کو رستم؟) / مَ رَ یَ مَ کِ شَ یَ؟

maryama kešiya? (کو مریم؟) در فعلهای این گویش نیز صورت مونث

بیشتر در صیغه های ماضی بخصوص در سوم شخص مفرد غایب باز مانده

و به نظر می رسد که در گذشته صورت مونث در همه فعلها و در بیشتر صیغه ها

وجود داشته و رفته رفته از میان رفته است، با این وجود در پاره ای از فعلها

هم اکنون نیز صورت مذکر و مونث در بیشتر صیغه ها مشخص و باز شناخته

است و از آن جمله فعل «هستن» بودن است که اگرچه صرف آن کامل نیست ولی تقریباً در همه صیغه های موجود آن صورت مذکر از مؤنث جداست :

مؤنث	مذکر
iyema یِ یِ مَ	iyima یِ یِ مَ هستم
iyéyša یِ یِ شَ هستی	iyiša یِ یِ شَ هستی
iyi یِ یِ هست	iya یِ یِ هست
iyeymun یِ یِ مَوُ هستیم	iyimun یِ یِ مَوُ هستیم
iyeyšin یِ یِ شَ یِ یِ هستید	iyišin یِ یِ شَ یِ یِ هستید
iyendi یِ یِ نِ دِ هستند	iyendi یِ یِ نِ دِ هستند

مؤنث	مذکر
biyeyma یِ یِ مَ بودم	beyma یِ یِ مَ بودم
biyešo یِ یِ شَ بودی	beyša یِ یِ شَ بودی
biya یِ یِ بود	bu یِ یِ بود
biyeymun یِ یِ مَوُ بودیم	beymun یِ یِ مَوُ بودیم
biyeyšin یِ یِ شَ یِ یِ بودید	beyšin یِ یِ شَ یِ یِ بودید
bandi یِ یِ نِ دِ بودند	bandi یِ یِ نِ دِ بودند

در صیغه های فعل ماضی صورت مؤنث همان نشانه هایی را داراست که اسم های مؤنث دارا هستند یعنی در پایان واژه مصوت « - ا » قرار دارد و تکیه واژه نیز بر هجای ماقبل آخر است مانند اَر خُ تَ - arxota (خواهید)، بِ کَ تَ - bekata (افتاد) و گَ هَ تَ - ugahesta (برگشت)

که صورت مذکر آنها به ترتیب چنین است: اَرخُت - arxot - بِکَت - bekat - و گِه - گِه - ت - ugahest فعلهایی که صورت مذکر آنها مختوم به مصوت «ؤ ü» باشد در صورت مونث آنها بجای «و» مصوت «ی» می آید و سپس دونشانۀ تانیث (یعنی فتحۀ پایان واژه و تکیۀ هجای ماقبل آخر واژه) بر آنها افزوده می شود مانند واژه های بِیْمِ وُ beymù (آمد)، بِشِ وُ bešu (رفت)، دَشِ وُ dešu (فرو رفت) که صورت مونث آنها به ترتیب چنین است:

بِیْمِ یِ بِیْمِیَا - بِشِ یِ بِشیَا - دَشِ یِ دَشیَا. رابطه
 «است» نیز صورت مذکرش «-ا a» و صورت مونثش «ی» می باشد.
 اینک برای نمونه پاره ای از فعل هارا که هم صورت مذکر دارند و هم صورت
 مونث و هم اکنون نیز مردم اشتها رد آنها را در گفتگوهای روزانه بکار
 می برند، ذکر می نماید:

معنی	صورت مذکر	صورت مؤنث
آمد	beymu - بَیْمُو	beymiya - بَیْمِیَا
رفت	bešu - بَیْشُو	bešiya - بَیْشِیَا
برگشت	ugahést - وُگَهَسْت	ugahesta - وُگَهَسْتَه
ترسید	bctarsést - بِتَرْسَسْت	betarsesta - بِتَرْسَسْتَه
چاهید	bečâst - بَچَآسْت	bečâsta - بَچَآسْتَه
چرخید	bečarxest - بَچَرخَسْت	bačarxesta - بَچَرخَسْتَه
خندید	bexendest - بِخَنْدَسْت	bexendesata - بِخَنْدَسْتَه
خواید	arxot - آرخُوت	arxota - آرخُوتَه
خواهانید	arxosendenest - آرخُوسَنَدَنَسْت	arxosendenesta - آرخُوسَنَدَنَسْتَه
شکاند	bešgest - بِشَغَسْت	bešgesta - بِشَغَسْتَه
لرزید	belarzest - بَلَرْزَسْت	belarzesta - بَلَرْزَسْتَه
لنگید	belingést - بَلِیْنِگَسْت	belingeta - بَلِیْنِگَسْتَه
چرید	bečarest - بَچَرَسْت	bečaresta - بَچَرَسْتَه
ریخت	بِرَنجِیَسْت	بِرَنجِیَسْتَه
(ریخته شد)	berenjeyst -	berenjeysta -
باز شد ، شکفته شد	ukarest - وُکَرْسْت	ukaresta - وُکَرْسْتَه

معنی	صورت مذکر	صورت مؤنث
افتاد	bekat بَکَ ت	bekata - بَکَ ت
دوید	buašt - بُو شَ ت	buašta - بُو شَ ت
نشست	anešest - اَن شَ سَ ت	anešesta - اَن شَ سَ ت
چسبید	čemâsést - چَ مَ آ سَ سَ ت	čemâsesta - چَ مَ آ سَ سَ ت
رسید	berasést - بَ رَ سَ سَ ت	berasesta - بَ رَ سَ سَ ت
گریست	börbönest - بَ رَ بَ نَ سَ ت	börbönesta - بَ رَ بَ نَ سَ ت
گریانید	بَ رَ بَ نَ دَ نَ سَ ت	بَ رَ بَ نَ دَ نَ سَ ت
	börbönendenést -	börbönendenésta -
فرورفت	dašu - دَ شَ وُ	dašiya - دَ شَ یَ
چکید	bečökest - بَ چَ کَ سَ ت	bečökesta - بَ چَ کَ سَ ت
گزید	dagašt - دَ گَ شَ ت	dagašta - دَ گَ شَ ت
شد	bu - بُو	biya - بَ یَ

بجز صیغه سوم شخص مفرد غایب از زمان گذشته ، درپاره‌ای
از صیغه‌های زمانهای دیگر نیز کم و بیش صورت مونث به چشم می‌خورد
مانند:

واژه‌های می‌یَمَ miyéyma (می‌آیم) و آ می‌دِخُ سَ مَ کَ ر
دَ رِ می‌amixorem kareyma (دارم می‌خواهم) که صورتهای مذکر
آنها به ترتیب چنین است: می‌یَمَ miyem - آ می‌دِخُ سَ مَ کَ ر دَ رِ
می‌amixosem kardarim .

واژه‌های مونث از نظر نحوی نیز نقش مهمی برعهده دارند و تأثیرات بسزایی در جمله‌بندی برجا می‌گذارند مثلاً در جمله‌هایی که مسندالیه یا فاعل اسم مونث باشد رابطه و فعل و صفات جمله نیز بالطبع مونث خواهند بود، نظری به جمله‌های زیر این مسأله را به ثبوت می‌رساند:

صورت مونث

نَاوَلْآلِی - nâ vela âli : این گل قرمز است

اَوَلْآلِی - â vela âli : آن گل قرمز است

نَاآوَشوُمِی - nâ âwa šumi : این آب بد است

مَریَمَ کَرَجَا دَرِی - maryama kejâ dar i : مریم کجاست؟

نَا دَا رَ سَوَزَ بَدِیَ - nâ dâra sôwza biya : این درخت سبز بود

کَر گَ اَ جَا دَ بَدِیَ - karga a jâ da biya : مرغ آنجا بود

مَریَمَ بَدِیَمِیَ - maryama beymiya : مریم آمد

مَریَمَ بَشِیَیَ - maryama bešiya : مریم رفت

مَریَمَ بَرَکَتَ - maryama bekata : مریم افتاد

صورت مذکر

نَا شَوِیَ آلی - na šavi âli : این پیرهن قرمز است

اَشَوِیَ آلی - a šavi âli : آن پیرهن قرمز است

نَا نُونُ شَوُمَ - na nun šum a : این نان بد است

رُستَمَ کَرَجَا دَرِی - rostam kejâ dar a : رستم کجاست

نَ رَز سوز بو - na raz sowz bu : این باغ سبز بود
 خُ رُو س آج آ دَ بو - xorus a jâ da bu : خروس آنجا بود
 رُ س تَم بِ ی م و - rotstam beymu : رستم آمد
 رُ س تَم بِ ش و - rostam bešu : رستم رفت
 رُ س تَم بِ ک ت - rostam bekat : رستم افتاد

همه اسم‌های مونث در حالت اضافی (هرگاه مضاف‌الیه واقع شوند)
 آخرشان تغییر می‌یابد و مصوت کوتاه «اَ» a که در پایان هریک از آنهاست
 تبدیل به مصوت بلند «آ» â می‌گردد ولی تکیه همچنان بر هجای ماقبل
 آخرشان می‌ماند چنانکه اِ ش ت آ ر دَ eštârda می‌شود اِ ش ت آ ر د آ
 eštârdâ و آ و آ و âwa می‌شود آ و آ âwâ و نَ نِ یَ naniya می‌شود
 نَ نِ ی آ naniyâ مانند اِ ش ت آ ر د آ و eštârdâ (آب‌اشتهارد)،
 آ و رِ نِ گَ âwâ ringa (رنگ آب)، نَ نِ ی آ سَ د آ naniyâ sadâ
 (صدای مادر).... البته بیان قواعد و اصول مذکور مونث در دستگاه‌های
 پیچیده افعال و تأثیرات این ویژگی در جمله‌ها و جمله‌بندی‌ها مستلزم
 وقت فراوانی است و من خوشوقم از این که توانسته‌ام تا همین حد نیز دین
 خود را در این مورد ادا نمایم و آرزو مندم که از این پس دانشوران و
 پژوهندگان ما برای گردآوری این گوه‌ران پراکنده که رازق‌نهار و روزگار
 را در خود نهفته دارند، کمر همت بر میان بندند و پیش از آن که این ودایع
 مقدس با گذشت زمان بردست فراموشی سپرده شوند آنها را در کتابها و
 دفترها آرند و بدین‌سان راه را به‌ای بررسی‌های علمی هموارتر گردانند و
 از این راه زبان گرانمایه فارسی را غنی‌تر و قوی‌تر سازند. ایدون باد
 ایدونتر باد.

حسین وثوقی

مقایسه دستگاه صوتی زبان فارسی و زبان اردو

در این مبحث کاری بامنشأ و سابقه زبان اردو نداریم . صحبتی از نقش فارسی در پیدایش و گسترش این زبان به میان نمی کشیم . درین خصوص سخن ها رفته و مقالات زیادی به رشته ی تحریر کشیده شده که بنوبه خود حائز اهمیت و قابل توجه اند ، ولی به بحث کنونی ما بستگی ندارد . چیزی که در اینجا در خورتذکر است این است که در عقایدی که تا کنون درباره رابطه ی زبان فارسی و اردو ابراز شده شباهت زیاد و نزدیکی بسیار آن ها مورد تأیید قرار گرفته ، بطوری که اردو را شعبه ای از زبان فارسی یا حتی هردو را عین هم داشته اند .

مطلبی که اینجا مورد نظر مورد نظرمی باشد بررسی دقیق و مقایسه ی اصولی و علمی این دو زبان است و سپس حکم بر درجه ی نزدیکی یا کیفیت شباهت و قرابت آن ها اما قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم ایرادی به عقیده آنهایی که درباره این دو زبان قضاوت نموده اند بنظر می رسد که اظهار آن به توضیح مختصر زیر نیازمند است .

در تعریف و توصیف زبان اکثر زبان شناسان من جمله آقای نوآم چامسکی بر این عقیده اند که زبان سیستم پیچیده ای از سیستم ها است . به عبارت ساده تر زبان دستگاه بسیار در همی که از «دستگاه های فرعی یا داخلی (Sub - System) دیگر متشکل شده . درست مثل یک دستگاه رادیو که اگر آن را بگشاییم از دستگاه های داخلی دیگری چون دستگاه تصفیه صوت ، دستگاه تقویت صوت ، دستگاه گیرنده صدا ... و غیره متشکل شده و هر یک از این

دستگاه‌های فرعی نیز ممکن است از سیستم‌های ریزتری ساخته شوند. همینطور اگر این دستگاه بسیار وسیع و پیچیده را تجزیه و تحلیل نمائیم، ابتدا ملاحظه می‌کنیم که از سه دستگاه درونی یا سه قشر داخلی ساخته شده شده (هریک از این‌ها بنوبه‌ی خود از سیستم‌های ریزتر دیگری مرکب شده‌اند). این سه دستگاه زبان عبارتند از:

۱- دستگاه صوتی (Phonology)

۲- دستگاه نحوی (Syntex)

۳- واژگان (Lexis)

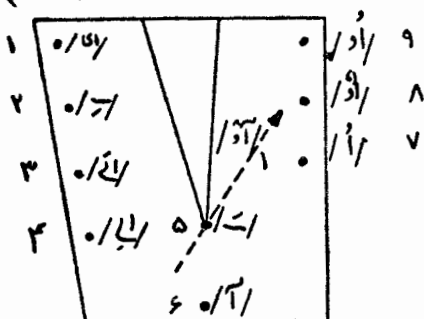
حال روی سخن را متوجه‌آنها می‌کنیم که در مورد روابط زبان اردو و فارسی قضاوت کرده‌اند و اظهار می‌داریم که برای مقایسه دقیق و اصولی بین دو زبان، اولاً باید هریک از این سیستم‌های داخلی را جدا جدا مقایسه نمود، در ثانی این مقایسه باید مربوط به یک زمان محدود و مشخص باشد. و این کاریست که درین جا قصد انجام آن را داریم، ولی به علت وسعت بحث تنها به بررسی و مقایسه دستگاه صوتی اکتفا می‌نمائیم.

دستگاه صوتی بطور کلی نمودی از ابزار زبان است. فرم نوشتار دستگاه صوتی را دستگاه خطی یا (Graphology) نامند. لذا زبان برای تفهیم و تفهم به دوشکل متجلی می‌شود. هریک از این دو فرم رابه طور مجزا بررسی و مقایسه می‌نمائیم.

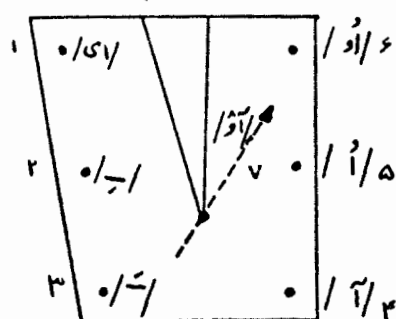
با مطالعه‌ی دقیق در دستگاه صوتی زبان اردو متوجه می‌شویم که این زبان دارای ۹ ه صوت زبانی (واج یا Phoneme) می‌باشد. این

اصوات خود به دو طبقه مصوت‌ها (واکه‌ها یا Vowels) و صامت‌ها (همخوان‌ها یا Consonants) دسته‌بندی می‌گردند. این ۹ ه صوت عناصر اولیهٔ فرم گفتار زبان اردو هستند و از ترکیب آن‌ها تمام گفتار زبان اردو متشکل می‌شود. از این ۹ ه صوت تعداد ۲ صوت مصوت است. البته مصوت‌های اصلی این زبان ۱ رقم‌اند، و ۱ مصوت دیگر همان مصوت‌های اصلی هستند که خاصیت غنگی (Nasalization) بخود گرفته‌اند. ۹ ه صوت دیگر صامت‌ها (همخوان‌ها) می‌باشند. مصوت‌ها و صامت‌ها در هر زبان دارای جدول مشخصی هستند. جدول مصوت‌های زبان اردو را که اینجانب ضمن مطالعات خود در دانشگاه کراچی تعیین نموده است در اینجا در کنار جدول مصوت‌های زبان فارسی قرار داده نتایج و روابط آنها را بررسی می‌نماید.

جدول مصوت‌های (غیر غنغی) اردو



جدول مصوت‌های فارسی



(الف) جدول مصوت‌های غیر غنغی اردو در بر دارنده ۱ مصوت

است اما جدول مصوت‌های زبان فارسی دارای ۷ مصوب می‌باشد.

(ب) جدول مصوت‌های زبان اردوسه مصوت - (/ای/ ی کوتاه) الی
(یا/ الی/ ی کوتاه) و او (/او/ ی کوتاه) دربر دارد که در جدول
مصوت‌های فارسی قرینه یا همتائی برای آنها نیست .

(پ) بین مصوت‌های پسین و پیشین فارسی یک تقارن نسبی وجود
دارد اما در زبان اردو چنین تقارنی دیده نمی‌شود .

(ت) مخارج مصوت‌های /-و/ آ/ ی فارسی با مخارج مصوت‌های /-و/ آ/ ی
اردو منطبق نیستند و فارسی زبانان اکثراً تلفظ اردوئی /-و/ آ/ را
بجای هم عوضی می‌فهمند و بخوبی این دورا با هم تشخیص نمی‌دهند .

حال جدول صامت‌ها (همخوان‌ها) ی فارسی و اردو را ملاحظه

می‌نمائید .

جدول صامت‌های زبان فارسی

تعداد	چاکنائی vi. vd.	ملازی vi. vd.	نرم‌کامی vi. vd.	کامی vi. vd.	پیش‌کامی vi. vd.	پشت‌نوی vi. vd.	نوی vi. vd.	دندان vi. vd.	لب‌دندان vi. vd.	دوبی vi. vd.	مجموع فارسی و اردو
۱۰	ء ق	گت کت	ج چ				د ت	ب پ		اندرای	
۹	ه (غ) خ	ی	ژ ش			ز س	و ف			سایشی	
۲							ن	م		خیشری	
۱						ل				کناری	
۱					ر					لرزانی	
۲۳	۱۲	۱۱	۱۱	- ۱۱	- ۲۲	۱۲	- ۲	۲۱	۱۱	۲۱	تعداد

(ث) علاوه بر ۱۰ مصوت غیر غنه‌ای، اردو دارای ۱ مصوت غنه‌ای نیز هست که در زبان فارسی معادلی برای آنها نمی‌باشد. چون جدول مصوت‌های غنه‌ای مانند جدول مصوت‌های غیر غنه‌ای است جدول دیگری برای آنها ارائه نشد. ولی تا اینجا معلوم می‌گردد که تعداد مصوت‌ها دستگاه صوتی زبان اردو ۱۳ رقم بیشتر از مصوت‌های دستگاه صوتی زبان فارسی است.

حال جدول صامت‌ها (همخوان‌ها)ی فارسی و اردو را ملاحظه می‌نمائید.

جدول صامت‌های زبان اردو

تعداد	چاکائی	ملازی	نیم‌کامی	کامی	پنج‌کامی	برگشته	لثوی	دندان	لب‌دندان	دوبی	تفاوت
VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	VI. Vd.	
۱۳	ق	گت ک	چ	ج	چ	ژ	د	ت	ب	پ	۳
۱۰	ک	گ	ج	چ	ج	ژ	د	ت	ب	پ	۳
۹	ه (غ) خ	ی	ز	ش	ز	س	د	ت	ب	پ	۳
۳							ن		م		۳
۱							ل				۱
۱							ل				۱
۳							ر				۳
۶							ر				۶
۳۹	-	۱۲	۲۱	۱۲	-	۳	۳	۴	۲	۴	۱۲
۴	۳	۱	۲	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳

از مقایسه این دو جدول روابط و نتایج زیر حاصل می‌گردد.

(الف) تعداد صامت‌های زبان فارسی ۲۳ قلم می‌باشد درحالی‌که صامت‌های زبان اردو ۳۹ فقره هستند.

(ب) زبان اردو تعداد ۱۶ صامت بیشتر از زبان فارسی دارد یعنی در

زبان فارسی معادلی برای آنها نیست اینها بدین قرارند.

- ۱- پ (پ بی نفس) ۹- ك (ك بی نفس)
- ۲- ٻ (ب بی نفس) ۱۰- گھ (گ بی نفس)
- ۳- ت (ت بی نفس) ۱۱- چ (چ بی نفس)
- ۴- ڊ (د بی نفس) ۱۲- جھ (ج بی نفس)
- ۵- ٽ (ت بی نفس برگشته) ۱۳- لھ (ل بی نفس)
- ۶- ٺ (ت بی نفس برگشته) ۱۴- ڙھ (ڙ بی نفس)
- ۷- ڏ (ڏ بی نفس برگشته) ۱۵- ڙ (ڙ بی نفس برگشته)
- ۸- ڏھ (ڏ بی نفس برگشته) ۱۶- ڙھ (ڙ بی نفس برگشته)

(پ) مشخصه های «نفس» (Aspiration) و «برگشتگی» (Reflection)

که در زبان اردو ۲ مشخصه ی تمایز دهنده اند و اختلاف معنائی ایجاد می کنند ، در زبان فارسی وجود ندارد . به عبارت دیگر این دو مشخصه در فارسی ممکن است گاهی دارای تمایزات فونتیکی (خنی) باشند نه فتولوژیکی (صوتی) .

(ت) چون مشخصه های نفس و برگشتگی در زبان اردو از لحاظ معنا

نقش تمایز دهنده گی دارند ، از اینرو در خط زبان اردو نیز نمودی برای آنها وجود دارد که به ترتیب عبارتند از ه (های دو چشم) برای نفس که بعد از نمو هر صوت نفس برقرار می دهند ، و یک ط (طای کوچک) که بر روی نمود خطی صوت برگشته قرار می دهند . ولی در خط فارسی چنین نمودها یا علائمی نداریم

مثلاً «پ» «ت» و «ك» ی زبان فارسی را که هر سه نفس برهستند بدون (ه) می نویسند ولی در اردو «په» «ته» و «كه» نویسند. روابط کلی که ازین مقایسه ی ساده و کوتاه بین دستگاه صوتی (در فرم گفتار) فارسی و اردو حاصل می گردد ذیلاً عبارتند از:

۱- دستگاه صوتی زبان اردو شامل ۹ ه صوت زبانی (فونم یا واج) می باشد یعنی ۱ مصوت غیرغنه ای . ۱ مصوت غنه ای و ۳ صامت. در حالیکه دستگاه صوتی زبان فارسی دارای ۳ صوت زبانی است یعنی ۷ مصوت غیرغنه ای، صفر مصوت غنه ای و ۳ صامت

۲- بایک تفریق ساده معلوم می گردد که زبان اردو ۱ (= ۳ - ۴) صوت بیشتر از فارسی دارد. ازینرو دستگاه صوتی اردو غنی تر، فشرده تر و پیچیده تر است و در مقابل دستگاه صوتی زبان فارسی فقیرتر، روان تر و ساده تر می باشد.

۳- اندام های گفتاری یکنفر اردو زبان مثل لب ها، زبان و غیره قادر است ۲۹ صوت بیشتر از اندام های یکنفر فارسی ادا نماید. و ازین رو فعال تر، ورزیده تر و قوی تر از اعضای گفتاری یکنفر فارسی زبان است.

۴- ۲۳ صامت و ۵ مصوت این دو زبان تقریباً معادل و برهم منطبق اند ولی به لحاظ فونتیکی (خنی) دارای اختلافاتی مثلاً در مخارج ادا (Places of articulation) یا گونه ها (Allaphones) ی خود هستند که توضیح آنها درینجا موردی ندارد.

۵- یکنفر اردو زبان برای فرا گرفتن فارسی احتیاج ندارد که اصوات

جدیدی را بیاموزد چون تمام اصوات زبان فارسی از قبل در زبان او موجود است

۶- یکنفر فارسی زبان که بخواهد بفرا گرفتن زبان اردو مبادرت ورزد باید تعداد ۲۹ صوت جدید به اعضای گفتاری خود تحمیل نماید که کاریست بسیار دشوار و شاید غیرممکن. چون باید بار اندام های گفتاری خود را تقریباً دوبرابر نماید و پیوسته اصواتی را از زبان خود جانشین آن دسته اصوات اردو می نماید که در زبان او وجود ندارد و این کار ایجاد اشتباهاتی در زبان اردو می گردد. (برای ملاحظه ای این اشتباهات به مثلهائی که در مجله هلال شماره فروردین - اردیبهشت آمده مراجعه شود).

۷- از نظر دستگاه صوتی یکنفر اردو زبان به سهولت و سادگی می تواند اصوات فارسی را بفهمد و ادا نماید. یکی از دلایلی که چرا مردم پاکستان براحتی و سرعت زبان فارسی را یاد می گیرند و یا اینکه چرا زبان فارسی براحتی در زبان اردو رسوخ و نفوذ می کند همانا کیفیت رابطه ای این دو زبان است. البته همبستگی های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و همچنین گرایش های دیرینه نویسنده گان و شعرای بزرگ هند و پاکستان به زبان و ادب فارسی عوامل مؤثر دیگرند.

علاوه بر اختلافات صوتی این دو زبان که توضیح داده شد عوامل دیگری هم در دستگاه صوتی هستند که برای بیان رابطه کامل و دقیق تر دستگاه صوتی این دو زبان باید بررسی و مقایسه می شدند. ولی بعلمت

گسترده بودن بحث وعدم گنجایش آن‌ها درین مقاله تنها به ذکر موضوعات آن‌ها اکتفا می‌شود.

- ۱- تکیه یا فشار (Stress) ۴- نواخت (Tone)
- ۲- فاصله یا عبور (Juncture) ۵- درنواخت یا آهنگ جمله (Intonation)
- ۳- واحد وزن یا پایه (Foot) ۶- طرح هجا (Syllabic-Pattern)
- ۷- واج آرائی یا نحوه ترکیب اصوات (Phonotactics) ۸- وزن (Rhythm) * دستگاه خطی (Graphology) - فرم نوشتار دستگاه صوتی را دستگاه خطی نامند. دستگاه خطی هر زبان را با سیستم الفبای آن نباید اشتباه کرد. سیستم الفبا نماینده واقعی عناصر گفتاری در خط نیست. دستگاه خطی در بردارنده کلیه عناصر نیست که در زنجیر نوشتاریک زبان رخ

* برای بررسی از منابع زیر استفاده شده

- ۱- استاد دکتر منصور اختیار: «مقدمه‌ای بر صوت شناسی»
- ۲- پروفیسور دکتر ابواللیث صدیقی (رئیس دپارتمان زبان اردو در دانشگاه کراچی): «اردو کا صوتی نظام و» راهنمایی‌های ایشان»
- ۳- دکتر محمد رضا باطنی (استاد یار دانشگاه تهران): «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی»
- ۴- هاکت «دوره‌ای در زبان شناسی جدید».
- ۵- جی. سی. کتفرد. «یک تئوری ترجمه از دیدگاه زبان شناسی»

می‌دهند. عناصر خطی را که معمولاً نمودهای نوشتاری اصوات هستند مثل اصوات به‌دو دسته متمایز می‌گردد. «حروف مصوت» که نمود خطی مصوت‌ها می‌باشند و «حروف صامت» که نمود خطی صامت‌ها هستند. جدول حروف را بررسی می‌نمائیم.

جدول حروف مصوت (غیرغنه‌ای) اردو و فارسی

تعداد	اصوات گفتاری	مشخصه کشش	حروف مصوت در خط اردو			حروف مصوت در خط فارسی		
			آغازی	میان	پایانی	آغازی	میان	پایانی
۱	I	کوتاه	(ای، یِ)	یِ	ی، ای، یِ	(ای، یِ)	یِ	ی، ای، یِ
۲	i		(اِ، یِ)	یِ	یِ	(اِ، یِ)	یِ	یِ
۳	E		(ایِ، اِ)	یِ	یِ	(ایِ، اِ)	یِ	یِ
۴	e	کوتاه	(ایِ، اِ)	یِ	یِ	(ایِ، اِ)	یِ	یِ
۵	α		(اِ، یِ)	یِ	یِ	(اِ، یِ)	یِ	یِ
۶	A		(آ)	ا، ل	ا، ل	(آ)	ا، ل	ا، ل
۷	O	کوتاه	(اُ، او)	و، وُ	و، وُ	(اُ، او)	و، وُ	و، وُ
۸	U		(اُ)	و، وُ	و، وُ	(اُ)	و، وُ	و، وُ
۹	U		(اُ)	و، وُ	و، وُ	(اُ)	و، وُ	و، وُ
۱۰	αv	دو مخمّی		و، وُ	و، وُ		و، وُ	و، وُ

از مقایسه دو جدول بالا چنین بر می‌آید که :

(الف) جمع حروف نمود مصوت‌های غیرغنه‌ای زبان اردو بالغ بر ۱۰

حرف (به‌شکل آغازی، میانی و پایانی) است اما در فارسی ۷

حرف وجود دارد.

(ب) بین حرف مصوت شماره ۲ ی اردو یعنی /ای/ کوتاه و کسره
/ای/ فارسی که نموده‌های دوصوت متفاوت هستند یک «تطابق
صوری» در خط وجود دارد که تا حدی گمراه کننده است.

(پ) برای حرف مصوت شماره ۳ ی اردو یعنی /۱/ و کسره /-ای/
فارسی که هر دو متعلق به یک صوت واحد هستند یک «اختلاف
صوری» در نمود خطی آنها وجود دارد. و این در خط این دو زبان
اختلافاتی ایجاد می نماید. برای مثال به نمونه های زیر توجه نمائید.

از اردو زبان	از فارسی زبان
ایورست	اورست
جناب ایم. ایم...	جناب ام. ام....
جناب ایس....	جناب اس....
جناب دمریل	جناب دسیرل
اندونیزها	اندونریها
پریزدنت	پریزدنت
همسائیکان	همسایگان
پائیتخت	پایتخت (و غیره)

(ت) حرف مصوت /ای/ یا (حرف شماره ۱ جدول) در جایگاه پایانی
هجا یا کلمه در خط این دو زبان دارای اختلافات صوری است.
/ای/ پایانی در خط فارسی به صورتهای /ی/، /ای/ یا /بی/، /ئی/

نوشته می شود اما در خط اردو بترتیب به شکل /ی/ یا /ای/، ی/ ویا /ی/ رخ می دهد. مثل نمونه های زیر

اردو	فارسی
نمای از	نمائی از
مذهبی	مذهبی
افتخار آشنای با . . .	افتخار آشنائی (بی) با
ایشان بانوی هستند	ایشان بانوئی (بی) هستند
فی البدیهه گوی ایشان	فی البدیهه گوئی (بی) ایشان
چای	چای
مذهب آریائی	مذهب آریائی (بی)
(ث) های غیر ملفوظ در انتهای هجا یا کلمات اردو (مثل لهجه‌ی مشهدی) نمود مصوت /- / یا زیر است در حالیکه در زبان فارسی نمود مصوت /- / یا زیر می باشد. و این هم یکی دیگر از اختلافات صوری در خط این دو زبان است.	

(ج) علاوه بر این اختلافات ۱. حرف دیگر نمود مصوت های غنه ای در زبان اردو یافت می شود که علامت آن یک «نون بدون نقطه» (ن) است که بعد از حرف مصوت غنه ای نوشته می شود. این ۱. مصوت که هر کدام به شکل آغازی، میانی و پایانی می باشند در زبان فارسی معادلی ندارند و رویهم رفته ۳ حرف، نمودار ۱

مصوت، در زبان فارسی کمتر از اردو یافت می‌شود. جدول حروف مصوت غنهای به صورت زیر است:

جدول مصوت با حروف مصوت غنهای
- زبان اردو که در فارسی معادل ندارند

تعداد	اصوات گفتاری	شنیدنی کششی	حروف مصوت غنهای در خط اردو		
			آغازی	میانی	پایانی
۱	I ⁿ		(ای، یی)	سید	ی، ای، یی
۲	i ⁿ	کوتاه	(ای، یی)	سیر	ی
۳	E ⁿ		(ای)	سید	یی
۴	e ⁿ	کوتاه	(ای)	سیر	ی، یی
۵	a ⁿ		(آ، ا)	سند	س
۶	A ⁿ		(آ)	مار	ما
۷	O ⁿ		(ا، او)	ا، او	ا، او
۸	u ⁿ	کوتاه	ا، او	سور	ا، او
۹	U ⁿ		ا، او	دو	ا، او
۱۰	au ⁿ	دو مخمّی	ا، او	سور	سور

اکنون به بررسی حروف نمود صامت‌های زبان فارسی و اردو مبادرت می‌گردد و برای مقایسه به صورت جدول زیر آورده می‌شوند:

جدول حروف صامت زبان اردو و فارسی

حروف صامت و خط فارسی			حروف صامت و خط اردو			تعداد	اصوات لفظی	مشخصی نفس
پایانی	میانی	آغازی	پایانی	میانی	آغازی			
پ	پ	پ	پ	پ	پ	۱	ا	بی نفس
ب	پ	پ	پ	پ	پ	۲	پ	نفس بر
	ب	ب	ب	ب	ب	۳	ب	بی نفس
			بھ	بھ	بھ	۴	bh	نفس بر
ت	ت	ت	ت	ت	ت	۵	t	بی نفس
ط	ت	ت	تھ	تھ	تھ	۶	th	نفس بر
د	ط	ط	ط	ط	ط	۷	d	بی نفس
	د	د	د	د	د	۸	dh	نفس بر
			ڈھ	ڈھ	ڈھ	۹	T	(برگشتہ) بی نفس
			ٹ	ٹ	ٹ	۱۰	Th	(برگشتہ) نفس بر
			ٹھ	ٹھ	ٹھ	۱۱	D	(برگشتہ) بی نفس
			ڈ	ڈ	ڈ	۱۲	Dh	(برگشتہ) نفس بر
			ڈھ	ڈھ	ڈھ	۱۳	ch(c)	بی نفس
چھ	چ	چ	چ	چ	چ	۱۴	ch-h	نفس بر
ج	ج	ج	ج	ج	ج	۱۵	dj	بی نفس
			جھ	جھ	جھ	۱۶	dj-h	نفس بر
			ک	ک	ک	۱۷	k	بی نفس
کھ	ک	ک	کھ	کھ	کھ	۱۸	kh	نفس بر
گھ	گ	گ	گ	گ	گ	۱۹	g	بی نفس
			گھ	گھ	گھ	۲۰	g-h	نفس بر
ق	ق	ق	ق	ق	ق	۲۱	q	
غ	غ	غ	غ	غ	غ	۲۲	q	(همزه)
آ	آ	آ	آ	آ	آ	۲۳	F	

و	و	و	و	و	و	۲۴	v(w)
س	س	س	س	س	س	۲۵	s
ص	ص	ص	ص	ص	ص		
ث	ث	ث	ث	ث	ث		
ز	ز	ز	ز	ز	ز	۲۶	z
ذ	ذ	ذ	ذ	ذ	ذ		
ض	ض	ض	ض	ض	ض		
ظ	ظ	ظ	ظ	ظ	ظ		
ش	ش	ش	ش	ش	ش	۲۷	sh (š)
ژ	ژ	ژ	ژ	ژ	ژ	۲۸	zh (ž)
ی	ی	ی	ی	ی	ی	۲۹	y
خ	خ	خ	خ	خ	خ	۳۰	kh (x)
ه	ه	ه	ه	ه	ه	۳۱	h
ح	ح	ح	ح	ح	ح		
م	م	م	م	م	م	۳۲	m
ن	ن	ن	ن	ن	ن	۳۳	n
			نھ	نھ	نھ	۳۴	nh
ل	ل	ل	ل	ل	ل	۳۵	l
			لھ	لھ	لھ	۳۶	lh
ر	ر	ر	ر	ر	ر	۳۷	r
ر	ر	ر	ر	ر	ر	۳۸	R
ر	ر	ر	ر	ر	ر	۳۹	Rh
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	۳۹	
صوت	صوت	صوت	صوت	صوت	صوت	گفتاری	
کل	کل	کل	کل	کل	کل		

از مقایسه حروف صامت این دو زبان نتایج زیر حاصل می شود:

(الف) حروف نمود صامت های زبان اردو ۴۸ رقم هستند ولی حروف نمود صامت های زبان فارسی ۳۲ قلم می باشد و ۱۶ حرف صامت نیز در

دستگاه خطی زبان اردو وجود دارند که در فارسی معادلی ندارند.
(ب) تعداد حروف در هر یک از زبان های فارسی وارد و بیشتر از تعداد
اصوات خاص خود می باشند. این بعلت اینست که برای بعضی
از اصوات در این دوزبان به جای یک نمود دو یا چند خطی وجود
دارد. مثل نمونه های زیر:

برای صامت /h/ دو نمود خطی (ه، ح)،

برای صامت /S/ سه حرف یا سه نمود (ث، س، ص)،

برای صامت /Z/ چهار حرف یا چهار نمود خطی (ز، ذ، ض، ظ)

وجود دارد و غیره.

از مقایسه کلی دستگاه خطی (نمود خطی مصوت ها و صامت ها) ی
فارسی و اردو روابط زیر نتیجه می گردد.

۱- دستگاه خطی اردو رویهم رفته در بردارنده ی ۶۸ حرف می باشد.
۱. حرف نمود مصوت های غیر غنه ای. ۱ حرف نمود مصوت های غنه ای
و ۴۸ حرف نمود صامت ها - که هر یک از آنها به سه شکل آغازی،
میانی و پایانی در خط رخ می دهند. ولی دستگاه خطی زبان فارسی جمعاً
دارای ۳۹ حرف می باشد - ۷ حرف نمود مصوت های غیر غنه ای، صفر
حرف نمود مصوت های غنه ای و ۳۲ حرف نمود صامت ها - و لذا با
یک عمل تفریق ساده ملاحظه می شود که دستگاه خطی زبان اردو ۲۹
(= ۳۹ - ۶۸) حرف بیشتر از زبان فارسی دارد. و این اختلاف نسبتاً
زیاد است.

نکته - چنانچه بخواهیم به این اختلاف زیاد حروف فارسی و اردو

بهرتری ببریم، لازم است سری به چاپخانه‌های پاکستان و سپس به مطبعه‌های ایران بزنیم. تعداد حروفیکه در چاپخانه‌های پاکستان یافت می‌شود تقریباً دو برابر حروفیست که در چاپخانه‌های ایران داریم. و حالا باید یادآوری گردد که علت اینکه در پاکستان بیشتر کتاب‌ها، روزنامه‌ها، مجلات و حتی فرهنگ‌های واژه را با خط دستنویس چاپ می‌کنند همین مشکل چاپ و کثرت حروف چاپی در خط زبان اردو است.

۲- در خط زبان اردو علاوه بر حروف دو علامت نیز ظاهر می‌گردد که در خط زبان فارسی نیست یکی «های دو چشم» که بعد از نمود خطی هر صوت نفس بر نوشته می‌شود و این (ه) با «های دو چشمی» که در فارسی گونه‌ای از «های هوز» (ه) است فرق دارد و دیگری علامت (ط) یک «طای کوچک» است که در بالای مصوت‌های برگشته در خط اردو نوشته می‌شود.

۳- بطور کلی بین حروف نمود صامت‌های این دو زبان چهار رابطه‌ی زیر برقرار است:

۳. ۱- حروفی که هم از نظر صوتی و هم از لحاظ شکل خطی بر هم منطبقند. تعداد آنها در این دو زبان ۲۸ رقم است که به این ترتیبند:
ب. پ. ت. د. ج. گ. ق. غ. ع. (همزه). ع. ف. و. س. ص. ث.
ز. ذ. ض. ظ. ش. ژ. ی. ه. ح. خ. م. ن. ل. ر.

۳. ۲- حروفی که از نظر صوتی عین همند لکن از حیث شکل خطی در این دو زبان با هم متفاوتند. و تعدادشان ۴ حرف است. (په-پ)، (که-ک)، (ته-ت)، (چه-چ) در هر دو هلال حرف اول متعلق به اردو و دومی فارسی است.

۳.۳- حروفی که از جهت صوتی متفاوتند اما از لحاظ شکل خطی درین دو زبان همشکل اند و تعدادشان ۴ زوج است که از این قرارند . (پ بی نفس اردو - پ نفس بر فارسی) ، (ت بی نفس اردو - ت نفس بر فارسی) ، (چ بی نفس اردو - چ نفس بر فارسی) و بالاخره (ک بی نفس اردو - ک نفس بر فارسی) .

۴.۳- دیگر حروفی که از نظرهای صوتی و خطی در زبان اردو وجود دارند ولی در زبان فارسی یافت نمی شوند . تعداد این حروف ۱۲ رقم است و عبارتند از . به . ده . ط . ته . د . ده . جه . گه . نه . له . ر . طه . این اصوات از زبان هندی باستان (سنسکریت) وارد این زبان شده اند .

۴- در خاتمه ی بحث بی مناسبت نیست که نگاهی هم به سیستم الفبائی این دو زبان بیفکنیم تا روشن شود که علی رغم اختلافات زیاد ، الفبای آنها تا چه حد بهم نزدیک است . در سیستم الفبائی زیر حروفی که بین دوهلال قرار دارند فقط متعلق به زبان اردو هستند و در الفبای فارسی یافت نمی شوند . بقیه در هر دو زبان مشترکند .
 ا . ب . پ . ت . (ط) . ث . ج . چ . ح . خ . د . (د) . ذ . ر . (ر) .
 ز . ژ . س . ش . ص . ض . ط . ظ . ع . غ . ف . ق . ک . گ . ل .
 م . ن . (ن) . و . ه . (ه) . (ء) . ی . (ی) . تعداد الفبای اردو ۳۲ و از فارسی ۳۲ تا است و اختلاف آنها ۷ رقم می باشد .

يك خط مرز لغوی (Isogloss) مهم

در لهجه شناسی ایرانی

در این بررسی کوتاه دونکته اصلی از لهجه شناسی ایرانی در نظر گرفته شده: یکی روش بررسی تازه: تجزیه خصوصیات ممیز (distinctive feature analysis) 1. دیگر به کار بردن این روش برای تحلیل یک مسئله جالب یعنی رابطه گروه لهجه های شمال غربی با گروه لهجه های جنوب غربی. بررسی از راه یک خط مرز لغوی (Isogloss) مشهور انجام گرفته که تحول واج های کامی را در دو گروه مذکور بیان میکند.

لهجه های ایرانی غربی به دو گروه تقسیم می شود: گروه جنوبی و گروه شمالی. زبان فارسی و چند لهجه در فارس و جاهای دیگر گروه جنوبی را تشکیل می دهد و بیشتر لهجه های دیگر گروه شمالی را. فارسی باستان لهجه جنوبی باستانی و اوستائی لهجه شمالی باستانی است. مرز میان این دو گروه را می توان بوسیله چند خط مرز لغوی (isogloss) تعیین کرد. نمونه یکی از این خطوط عدد « ده » فارسی است که در لهجه های شمالی به صورت « دس » در آمده. همچنین « دان » در فعل « میدانم » هم ریشه است با « زان » در « فرزانه » که اصولاً واژه شمالی است. یعنی « ه/د » جنوبی هم ریشه است با « س/ز » شمالی. اصل

این واج ها گروه کامی پیش از آریائی (pre - Aryan) است و تحول آن را می توان با قاعده معروف زیر نشان داد :

$$2. \quad h/d \leftarrow \text{جنوبی} \quad *K/\hat{g} \leftarrow \text{شمالی} \quad /s/z \text{ ولی} \leftarrow$$

این قاعده در خود زبان فارسی و لهجه های جنوبی استثناهائی دارد ، مانند عدد « صد » فارسی که می بایست « هـ » شده باشد (از ریشه $*K_n + om$) . دانشمندان این استثنا و استثنای دیگر را نتیجه نفوذ لهجه های شمالی می دانند ، ولی در ۱۹۶۴ ایلیا گرشویچ (Ilya Gershevitch) در مقاله ای جالب و در عین حال پیچیده نشان داد که نفوذ لهجه های شمالی در کار نبوده بلکه بعکس لغاتی مانند « صد » نمونه ای است از اختلاف میان خود لهجه های جنوبی ؛ و برای دلیل بغیر از فارسی باستان از لهجه های بلوچی و بشاگردی (که گرشویچ خودش در ۱۹۵۶ بررسی کرده) نام برده . دو سال پس از آن دانلد مک کنزی (Donald Mac Kenzie) ؛ در حاشیه مقاله خود درباره واج نویسی پهلوی به خط لاتین به این قاعده اشاره می کند که : $*K$ در آغاز واژه حتی در لهجه های جنوبی به « S » و نه به « h » تحول یافته . در ۱۹۶۸ مانفرد مایر هوفر (Manfred Mayrhofer) بحث گرشویچ را تا حدی رد کرد و نشان داد که مثال گرشویچ از لهجه های گوناگون گرفته شده و نیز ایراد کرد که در مثال هائی که از فارسی باستان گرفته شده هیچ واژه ای دیده نشده که به دو صورت ، یعنی گاهی با « S » و گاهی با « θ » (که بعد با همان « h » جنوبی شده) نوشته شده باشد .

باید گفت گرشویچ به مسأله مهم و تا کنون حل نشده‌ای اشاره کرده ، مسأله‌ای که نه فقط برای زبان‌های قدیم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد بلکه برای لهجه شناسی کنونی ایران نیز مهم است . اینک کوشش می‌کنم این مسأله را دقیقتر و درعین حال واضحتر آشکار سازم . (متأسفانه باید در این جا بحث خود را فقط به اصل مسأله یعنی زبان‌های ایرانی باستان : فارسی باستان و اوستایی محدود کنم) .

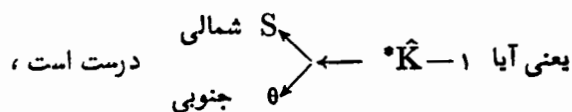
برای این کار نخست باید به آن روش که تا امروز در ایرانشناسی معمول بوده است اشاره کرد . مثلاً رولند کنت (Roland Kent) ۶ در دستور فارسی باستان خود که شاید یکی از بهترین و مفصلترین دستورهای زبان فارسی باستان باشد به قاعده ذیل اشاره می‌کند :

$$*\hat{K} \leftarrow S' \text{ آریایی}$$

یعنی « کاف کامی » پیش از آریائی به « شین کامی » تحول پیدا می‌کند . البته این کاملاً درست است ولی به نکته اصلی این تحول هیچ اشاره نمی‌کند : تحول $*\hat{K} \leftarrow S'$ چندان تحول بزرگی نیست . در حقیقت می‌بینم که تنها نحوه و چگونگی تلفظ تغییر یافته یعنی بستواج $\hat{K}$ به واج مداوم (Continuont) S' تبدیل می‌شود ، برعکس آن واج مورد نظر هم کامی می‌ماند و هم بیواک . پس تحول نسبتاً کوچکی صورت گرفته [بستواج = stop] $\leftarrow$ [واج مداوم = continuant] ، یعنی به اصطلاح [- مداوم - continuant] $\leftarrow$ [+ مداوم + continuant] و چیز دیگری جز این نیست .

مطالعه اینگونه مشخصات اصلی در تحول یک واج نتیجه‌ای جالب توجهی در بردارد: نکته اصلی تحول روشن می‌شود و بحث درباره این تحول و تحولات مربوط به آن را - برخلاف روش معمول - می‌توان ساده‌تر و دقیق‌تر بمیان کشید.

گذشته از روش کار می‌توانیم از این بحث یک نتیجه دیگر که خود پاسخ به مساله دیگر است، بگیریم که در اصل مورد نظر نبوده: آیا لهجه‌های جنوبی و لهجه‌های شمالی هردو از یک اصل جدا شده‌اند؟ اگر چنین باشد هردو گروه «همزمان» هستند (پنا بر عقیده گ. مرگن ستیرنه Georg Morgenstierne) - و یا آنکه برعکس یکی از آن دو گروه - مثلاً شاید گروه جنوبی - از گروه دیگری جدا شده است؟ در این صورت باید گروه جنوبی از گروه شمالی جدا شده باشد و از گروه شمالی تازه‌تر باشد.



یا :

۲ - $\hat{K}^* \leftarrow S$ (شمالی) بعد $\leftarrow \theta$ (جنوبی) ؟

(در زیر نظریه کوتاهی وقت بررسی منحصر به تحول $\hat{K}^*$ خواهد بود و از $\hat{K}^*h$ ، $\hat{g}$ ، $\hat{g}h$ صرف نظر می‌شود)

جدول تحولات « $\hat{k}$ » در اوستایی و فارسی باستان
پیش از واج‌های گوناگون :

پیش از آریائی	اوستائی	فارسی باستان
$\hat{k}$ stop	$\check{s}$ stop ←	$\check{s}$ stop ←
$\hat{k}n$	$\check{s}n$ ←	$\check{s}n$ ←
$\hat{k}m$	sm ←	sm ←
$\hat{k}v$	sp ←	s ←
$\hat{k}y$	sy ←	$(\check{y})$ ←
$\hat{k}r$	sr ←	θr (بعداً به ss) ←
$\hat{k}$ vowel	s vowel ←	θ vowel (بعداً به h) ←

اوستائی :

می‌بینیم که در اوستائی $\hat{k}$ گاهی به S و گاهی به $\check{S}$ تحول یافته،
قاعده این است :

۱ - پیش از بستواج و $\hat{k}m$ به $\check{S}$ تحول می‌یابد ولی

۲ - پیش از m, v, y, r و واکه به S تحول می‌یابد.

خصوصیت مشترک گروه دوم بطور آشکار « مداوم » است یعنی
[+ continuant +] برعکس خصوصیت مشترک بستواج

و «n» «غیرمداوم» است [- continuant مداوم -] ۹ . پس تحول بدین صورت بوده :

اصل - $*\hat{k} \leftarrow S'$ آریائی

۱ - S' آریائی در اوستائی پیش از [- مداوم] تغییر نمی یابد (وبا $\check{S}$ نوشته می شود).

۲ - S' آریائی در اوستائی پیش از [+ مداوم] تغییر می یابد و S میشود .

باید تأکید کرد که تحول $\hat{k} \leftarrow S'$ ($S' =$ اوستائی) تحول [- مداوم] $\leftarrow$ [+ مداوم] است ، که در آن تحول تنها نحوه تلفظ دگرگون شده ، برعکس در تحول اوستائی یعنی $S \leftarrow S$ نحوه تلفظ دگرگون نمی شود بلکه تنها جای تلفظ (مخرج) تغییر می یابد : کامی $\leftarrow$ دندان؛ یعنی به اصطلاح [- پیشین anterior -] $\leftarrow$ [+ پیشین anterior +] . ولی این واج مورد نظر صفیری (strident) و بیواک (unvoiced) می ماند . (۱ .)

پس تحول $*\hat{k}$ را از پیش از آریائی تا اوستائی فقط با دو قاعده زیر می توان دقیقاً توصیف کرد :

۱ - تحول آریائی :

معمولاً $*k \leftarrow \check{S}$

$$\left[\begin{array}{c} - \\ - \text{پیشین} \\ + \text{سقفی یا تاجی (Coronal)} \\ - \text{واکبر} \end{array} \right] / [+] \leftarrow [- \text{مداوم}]$$

۲ - تحول اوستائی :

$$S \leftarrow \check{S} \text{ قبل از مداوم}$$

$$[+ \text{مداوم}] \left[\begin{array}{c} - \\ + \text{مداوم} \\ + \text{سقفی یا تاجی} \\ - \text{واکبر} \end{array} \right] / [- \text{پیشین}] \leftarrow [+ \text{پیشین}]$$

فارسی باستان :

از جدول بالا کاملاً روشن می‌شود که تحول در فارسی باستان فقط در دو نکته سهم از اوستائی جدا می‌شود : پیش از « r » و واکه . پس می‌شود گفت که فارسی باستان نسبت به اوستائی فقط یک قاعده بیشتر دارد یعنی : تحول $S \leftarrow \theta$ پیش از « r » و واکه . البته این تحول را می‌توان باز هم دقیقتر چنین گفت :

الف - تحول از « S » به « θ » چیزی جز تحول [+ صفیری] (Stridant) $\leftarrow$ [- صفیری] نیست یعنی خصوصیت صفیری از بین می‌رود .

ب - خصوصیت مشترك « واکه » و « r » چیزی جز « واکه‌ای »

[+vocalic] نیست (چون « r » هم خصوصیت واکه‌ای دارد و هم خصوصیت همخوانی). ۱۱

پس تحول مخصوص فارسی باستان را با یک قاعدهٔ سومی که مبتنی بر دو قاعدهٔ فوق است می‌توان چنین توصیف کرد :

۳ - تحول فارسی باستان

S ← θ قبل از واکه یا r

$$[+ \text{ صفیری}] \leftarrow [- \text{ صفیری}] / \left[\begin{array}{c} - \\ + \text{ پیشین} \\ + \text{ سقفی} \\ - \text{ واکبر} \end{array} \right] [+ \text{ واکه‌ای}]$$

قاعده سوم مبتنی است بر دو قاعدهٔ قبلی ، پس برای اوستائی و گروه شمالی فقط دو قاعده لازم است ، ولی برای فارسی باستان و گروه جنوبی سه قاعده یعنی یک قاعده باید اضافه کرد . پس معلوم می‌شود که نخست در گروه جنوبی مانند گروه شمالی $\check{S} \leftarrow S$ شده و بعد از آن بوده که همان S باز هم تحول یافته و θ شده .

از این بررسی کوتاه دانسته می‌شود که در حقیقت در اوستائی و لهجه‌های شمالی تحول مشترك لهجه‌های غربی ایرانی را می‌بینیم ، و برعکس دیده می‌شود که فارسی باستان و لهجه‌های جنوبی گروه جدا شده و تازه‌تری بشمار میرود ، (برخلاف عقیده موگن ستیرنه) .

دیدیم که با بکار بردن تجزیه مشخصات ممیز (distinctive feature analysis) یک مسأله ظاهراً مشکل به آسانی حل می‌شود .

در این جا من بحث خود را به ایرانی باستان محدود کرده‌ام. بدیهی است که مسأله تغییرات مثال‌هائی که گرشویچ از لهجه‌های نو نقل می‌کند مثل بلوچی: êhɪnon «=آسمان» و غیره به همین طریق حل می‌شود.

حواشی

۱ - رک .

Chomsky, Noam - Morris Halle. 1968. The Phonology of English. Cambridge/Mass. : M.I.T. Press.
 Jakobson, Roman - Morris Halle. 1956. Fundamentals of Language. Janua Linguarum 's - Gravenhague: Mouton. و غیره

۲ - رک .

Tedesco, Paul. 1921. Die Dialektologie der westiranischen Turfantexte. Le Monde Oriental 15 : 184 - 258 ; *k̂ - s/e p.189.

۳ - رک .

Gershevitch, Ilya. 1964. Dialect Variation in Early Persian. Transactions of the Philological Society of London 1964 : 1 - 29.

۴ - رک .

Mackenzie, Donald N. 1966. Notes on the Transcription of Pahlavi. Bulletin of the school of Oriental and African studies 30 : 17 - 29.

۵ - رک .

Mayrhofer, Manfred. 1968. Die Erforschung des
Medischen. Abhandlungen der Österreichischen
Akademie der Wissenschaften, phil. - hist. Klasse
105 : 1 - 22.

۶ - رک .

Kent, Roland G. 1953. Old Persian. Grammar - Texts-
Lexicon. 2nd ed New Haven/Conn : American
Oriental Society. #86.

۷ - مثلاً

پیش از آریائی	اوستائی	فارسی باستان	فارسی
* $\hat{k}$ stop	nipišta-	nidišta-	« نوشته »
* $\hat{k}$ n	xšna-	xšna-	« شناختن »
* $\hat{k}$ v	aspa-	asa-	« اسب »
* $\hat{k}$ y	syava-	(niyapišiya?)	« سیاه - (نوشته است) »
* $\hat{k}$ r	srar -	car-	« تکیه کردن »
* $\hat{k}$ vowel	asenga-	aoanga-	« سنگ »

رجوع کنید به ۹۷ - #۸۶ (۱۹۵۳) Kent

۸ - (یادداشت : تحول پیش از « v » از نظر تحول « $\hat{k}$ » مسأله

دیگری است ، مانند اوستائی که در آنجا « v » به « P » درآمده ؛ همچنین

تحول پیش از « y » در فارسی باستان بعلت نفوذ کامی شدن است و در اینجا مورد بحث نیست) .

۹ - (معمولاً در اغلب زبان ها n واج مداوم است . ولی در ایران باستان غیر مداوم است و این قاعده خصوصیت n در ایرانی باستان نه فقط از این تحول بلکه از تحول های دیگر بدست می آید) .

۱۰ - به عقیده من این تحول تا اندازه ای پیچیده تر از آنچه که من در اینجا شرح داده ام صورت گرفته . رجوع کنید به رساله این جانب تحت عنوان :

Windfuhr, Gernot L. : Diacritic and Distinctive Features in Avestan. *Jornal of the American Oriental Society* 91.

۱۱ - رجوع کنید به :

Jakobson - Halle. *Fundamentals*, p. 29.

نوشته و تدوین
صادق همایونی

قواعد زبان زرگری

ضمن مکاتباتی که بایکی از ایرانشناسان داشتم ، وی دربارهٔ زبان زرگری رایج در بین عوام و کودکان ایران سؤالاتی از من کرد که چون منبعی جهت پاسخ به وی وجود نداشت شخصاً به تحقیقاتی در بارهٔ قواعد این زبان پرداختم و حاصل مطالعاتم مطالبی است که می‌آید.

صادق همایونی

یکی از زبان‌های رایج در میان مردم عوام اکثریت قریب به اتفاق روستاها و شهرهای ایران و نیز بچه‌ها ، زرگری است. این زبان در حقیقت همان زبان فارسی است ولی با اضافه کردن « ز » در محل‌های معین و مشخص کلمات آنرا به صورتی در می‌آورند که فهم آن برای همه کس آسان نیست.

البته به این گونه زبان‌ها در فارسی « لثره » « لوتر » و « لوترا » نیز گفته می‌شود و سابقهٔ آن به روزگاران دیرین می‌انجامد.

چنانکه در فرهنگ « برهان قاطع » ابن خلف تبریزی که در سال

۱۰۶۲ هجری قمری تألیف یافته و از منابع و مآخذ بسیار معتبر لغات فارسی است در این باره چنین آمده است :

« لوتر - بهضم اول و ثانی مجهول و فتح فوقانی و سکون را زبانی باشد غیر معمول که دو کس باهم قراردادده باشند تا چون باهم سخن کنند دیگران نفهمند و آنرا زبان زرگری هم می گویند و به معنی لغز و چپستان هم آمده » و درباره لوترا نیز در همان کتاب چنین آمده است « با زیادتی الف در آخر همان به معنی لوتر است که گفته شد و به همین معنی بجای الف ، های هوزهم آمده است که لوتره باشد » در بعضی از فرهنگ های جدید فارسی لوتر و لوترا (بهضم لام و فتح تا) « تکلم رمزی بین دو نفر » بیان شده است .

اصطلاحی هم هست مبنی بر جنگ زرگری بین دو نفر که مبنی بر رمزی و ساختگی بودن نزاع و اختلاف فیما بین آن دو نفر است . این زبان در ادبیات عامیانه فارسی سابقه ای کهن دارد چنانکه در کتاب « حدود العالم من المشرق الی المغرب » که در قرن چهارم هجری به سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف یافته درباره دیلمان و شهرهای وی می گوید : « ایشان به دو زبان سخن گویند یکی به لوترا استرآبادی و دیگری پارسی گرگانی » .

آقای دکتر صادق کیا کلمه لوتر یا لوترا را با « رطنیا و رطینی » که در زبان عربی کلام غیر مفهوم معنی میدهد و رطانه که سخن به جز عربی گفتن است و نزاظن که سخن به زبان عجم بایکدیگر گفتن است و

ارتل که مرد گنگلاج کند زبان است بی ارتباط نمی دانند «۱».

« مقدمه »

در نخستین برخورد با زبان زرگری هرچند با آن آشنا باشیم و آنرا خوب بدانیم ممکن است تصور کنیم که قرار گرفتن حرف « ز » در میان حروف یک کلمه بر مبنای هیچ قاعده و قانونی استوار نیست و حتی در گام های اولیه ممکن است حرف « ز » را هم نتوانیم بشناسیم و تازه بعد از شناخت فقط تشخیص دهیم که حرف « ز » باید در میان حروف قرار گیرد و اصول آنرا ، تا حدی طبیعی و نه بر مبنای قاعده ای بدانیم . در حالیکه چنین نیست و زبان زرگری دارای قواعدیست اصولی و کلی و محل قرار گرفتن حرف « ز » امری طبیعی و بسته به سبیل شخص نیست و نمی توان آنرا به هر صورتی و در هر محلی بکاربرد زیرا نه تنها جای بکار بردن حرف « ز » مشخص است ، بلکه حرکتی را هم که حرف « ز » باید بپذیرد معین و مشخص است چه تنها حرف « ز » در وسط کلمه قرار نمی گیرد بلکه همراه با قرار گرفتن ، حرکتی را هم یا به صورت فتحه (-) و یا کسره (-) و یا ضمه (-) می پذیرد که فوق العاده دقیق است و اگر در حرکت و یا در محل قرار گرفتن آن اشتباهی رخ دهد آنچه به زبان می آید زرگری نیست و اگر کسی زرگری بداند از آن کلمه چیزی در نخواهد یافت و سخت برایش نامفهوم خواهد بود .

۱- راهنمای گردآوری گدیش ها - دکتر صادق کیا - چاپ وزارت فرهنگ

متأسفانه تا کنون کوچکترین توجهی به این زبان که در بعضی از کشورهای خارج نیز در میان بچه ها و عوام رایج است نشده و تحقیق جامعی که در بردارنده قواعد کلی این زبان و حتی راهنمایی برای رسیدن به مقصود باشد وجود نداشته و هر جا سخن از آن به میان آمده است جز اشاره و تذکار چیزی نبوده اکنون بی مناسبت نمی داند کوشش هائی را که نگارنده برای دریافت قاعده و قانون این زبان انجام داده است و خوشبختانه به نتیجه مطلوب رسیده است عرضه بدارد - تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

« قواعد کلی »

۱ - مبنای زبان زرگری ، قراردادن حرف « ز » در میان حروف کلمات است .

۲ - برای قراردادن « ز » حرف اول کلمه را عیناً و بدون هیچگونه تغییری بیان می کنند و بعد با همان حرکتی که آن حرف دارد (فتحه یا کسره یا ضمه) حرف « ز » را به دنبال آن می آورند و بعد از بیان « ز » حرف دوم کلمه را با حرکت خودش بیان کرده و « ز » را نیز مجدداً با حرف دوم به زبان می آورند و بعد حرف سوم و بیان « ز » و همینطور سایر حروف کلمه الی آخر .

مثال : حَسَن

ح « ز » س « ز » ن

مثال دیگر : معلم

م « ز » ع « ز » ل « ز » م

مثال دیگر: آجر

آ «زا» ج «ز» ر

۳- اگر در کلمه حرفی فاقد حرکت باشد آن حرف بعد از خودش (برخلاف قاعده ۲) حرف «ز» را نمی‌پذیرد و باید گفت اصولاً «ز» همیشه بعد از حرفی قرار می‌گیرد که دارای حرکت فتحه یا کسره یا ضمه باشد.

مثال: تخته (خ ساکن و فاقد حرکت است)

ت «ز» خ ت «ز»

که می‌بینم خ، بعد از خودش «ز» را نپذیرفته

مثال دیگر: چشمک (ش ساکن و فاقد حرکت است)

چ «ز» ش م «ز» ك

که می‌بینم «ش» بعد از خودش «ز» را نپذیرفته

مثال دیگر: عکس (ك ساکن و فاقد حرکت است)

ع «ز» ك س

که می‌بینم «ك» بعد از خودش «ز» را نپذیرفته

۴- هرگاه حرفی رأساً فاقد حرکت باشد و بعد از آن (الف)

قرار بگیرد مثل خانه و لانه حرف «ز» در میان حرف و الف قرار نمی‌گیرد و بعد از الف می‌نشیند و الف را به جای حرکت خود می‌پذیرد.

مثال: خانه

خا «زا» ن «ز»

مثال دیگر: لانه

لا «زا» ن «ز»

مثال دیگر: آمد

آ «زا» م «ز» د

مثال دیگر: بالا

با «زا» لا «زا»

ه - هرگاه «ی» در وسط کلمه قرار بگیرد تلفظ نمیشود و به آخر

ز به جای حرکت (ی) اضافه میشود

مثال: شیدا

ش «زی» دا «زا»

مثال دیگر: پیدا

پ «ی» دا «زا»

و بعضی اوقات «ی» همراه با حرف ماقبل بیان می شود و البته

«ز» برطبق قاعده خویش «ی» را در آخر خود می پذیرد و این در صورتی

است که حرف «ی» حالت «ای» را داشته باشد و در غیر این صورت

همان قاعده فوق بر آن حکم فرماست.

مثال: شیون

شی «زی» و «ز» ن

مثال: چیره

چی «زی» ر «ز»

مثال : شیر

شی « زی » ز

مثال : شیراز

شی « زی » را « زا » ز

۴ - هاء غیرملفوظ در آخر کلمات به کلی حذف می شود و فقط

به صورت « ز » آنهم با حرکت حرف ماقبل خود بیان میشود :

مثال : بنگاله

ب « ز » ن گا « زا » ل « ز »

مثال : پیمانه

ب « ز » ی ما « زا » ن « ز »

مثال : لاله

لا « زا » ل « ز »

۷ - حروف آخر کلمات دیگر بعد از خود حرف « ز » را نمی پذیرند

و کلمه با آخرین حرف خودش پایان می پذیرد .

مثال : کتاب

ک « ز » تا « زا » ب

مثال دیگر : مداد

م « ز » دا « زا » د

مثال دیگر : کبریت

ک « ز » ب ری « زی » ت

مثال دیگر : لباس

ل « ز » با « زا » س

۸ - در کلماتی که حروفی از آن تشدید دارند حرفی که دارای تشدید است دوباره بیان میشود منتهی یکبار ساکن و بدون حرکت و همراه حرف « ز » ماقبل و یکبار هم با حرکت حرف بعد از خود.

مثال : اَرِه

اِ - زِ - رُ - رِ « زِ »

مثال دیگر : بَقال

بَ - زَ - قُ - قَا « زَا » لُ

مثال دیگر : بَران

بَ - زَ - رُ - رَا « زَا » ن

لطف الله یار محمدی

دانشگاه پهلوی

محدودیت‌های زبانشناسی مقابله‌ای در آموزش زبان خارجی*

۱ - توصیف اختلافات (و تشابه) دوزبان موضوع زبانشناسی مقابله‌ای را تشکیل می‌دهد^۱. ما به خصوصیات زبان ثانوی از دریچه قوانین و مشخصات زبان مادری می‌نگریم و معمولاً احتمال این است که در موقع یادگیری، الگوهای صوتی، دستوری یا فرهنگی زبان مادری را جانشین الگوهای زبان ثانوی بنمائیم^۲. این کیفیت به زبانشناسی مقابله‌ای قدرت پیشگویی می‌دهد و ما بدینوسیله می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که عکس‌العمل سخنگوی زبان « الف » در برابر الگوهای معین زبان « ب » چیست و از نظر یادگیری چه اشکالاتی بر آن مترتب خواهد بود. شدت و ضعف این قدرت بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

* Limitaions of Contrastive Linguistics in Teaching Foreign Languages

۱ - رجوع شود به کتاب شماره ۱ کتابنامه همین مقاله صفحه ۳۷

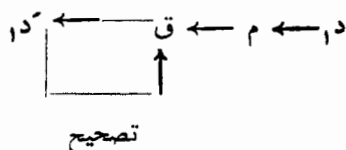
۲ - رجوع شود به کتاب شماره ۲ کتابنامه صفحه ۲۰۷

گفته شده است که اشکالات یادگیری موارد اختلاف بیش از یادگیری موارد تشابه است. این تعریف نشان می‌دهد که زبان‌شناسی مقابله‌ای پربنیاد «نظریه انتقال» (Transfer Theory) در روان‌شناسی استوار است. بدین معنی که ما سعی داریم تجارب قبلی خویش را به موقعیت‌های جدید یادگیری انتقال دهیم و معمولاً تا حدی به موارد قابلیت انطباق تجربه قبلی و موقعیت جدید شاعر هستیم ولی موارد اختلاف نظر ما را چندان جالب نمی‌کند. از اینرو ما یادگیری با گرفتاری‌هایی روبرو می‌شود که آنرا به «مانع» (Interference) تعبیر می‌کنیم. مشرب و فن توصیف در زبان‌شناسی مقابله‌ای به «تجزیه مقابله‌ای» (Contrastive Analysis) تعبیر شده است که گاهی خود در نوشته‌ها مترادف با زبان‌شناسی مقابله‌ای بکار برده شده است. با کاربرد تجزیه مقابله‌ای در توصیف اختلافات دو زبان قوانینی نتیجه می‌شود که کلاً آنرا «دستور مقابله‌ای» (Contrastive Grammar) می‌نامیم. نتایج پژوهش‌های تجزیه مقابله‌ای همواره توسط زبان‌شناسان و معلمان و مؤلفان در امر تدریس زبان خارجی و «آموزش برنامه‌ای (Programmed Instructions) و تنظیم و تهیه مواد آموزشی به طریق منظم و منطقی و یا پراکنده بکار برده شده است و صاحب‌نظران اهمیت خاصی به کاربرد این نتایج قائل هستند.

منظور از این مقاله بررسی اهمیت و اسکانات و حدود استفاده از این نتایج در امر آموزش زبان خارجی است.

۲ - قبل از هر چیز لازم است ببینیم موقعیت دستور مقابله‌ای در

نظام یادگیری چگونه است. «عمل ارتباطی» (Process of Communication) یادگیری زبان با نمودار زیر خلاصه می‌شود:



در این نمودار منظور از د، دستور زبان مادری است که برای «مفروضات زبانی» (Data) م متصور شده است. یادگیری بچه‌ها در موقعیت بسیار دشواری صورت می‌گیرد. گفتار روزمره شسته و رفته و مرتب مانند آنچه در کتب ضبط است و ما دستور را بر اساس آن می‌سازیم نیست. متن مورد معاوره که بچه با آن روبرو است متنی است شامل بسیاری از هجاها و کلمات و جملات بریده و تکراری و غیردستوری. بچه باید این مفروضات را «قالب‌شکنی» ق (Decoding) کند تا بالاخره د را فرا گیرد^۱.

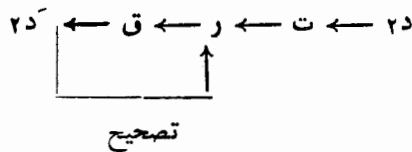
در یادگیری زبان ثانوی ارتباط همیشه باین صورت نیست. معمولاً در مفروضات موجود تعمداً دستکاری می‌کنیم تا آنها برای یادگیری مناسب‌تر نمائیم. این دستکاری در دو جهت صورت می‌گیرد:

الف - نواقص موجود یاد شده در بالا را برطرف می‌کنیم. توالی آنان را بطریقی که قوانین ماری و جاری دستوری به آسانی استنباط شوند و یا روشنگر قوانین یاد گرفته قبلی باشند تنظیم می‌نمائیم. این خود مستلزم درست داشتن توصیف صحیح زبان که بر فرضیه‌ای صحیح مبتنی باشد می‌باشد.

این دستکاری به « برنامه ریزی تعلیمی » (Didactic Prog - ramming) تعبیر شده است .

ب - مفروضاتی را که در نتیجه اعمال برنامه ریزی تعلیمی حاصل شده است از « معبری » (Channel) که در آن کمترین مانع وجود داشته باشد می گذرانیم ، بدین معنی که بهترین روش تدریس این مواد را انتخاب می کنیم . واضح است که انتخاب روش صحیح وقتی صورت می گیرد که مسئله فراگیری زبان از طریق فرضیه ای صحیح توجیه گردد . از اینرو قوانین روانشناسی یادگیری در این انتخاب تا حد زیادی دخیل خواهند بود . این دستکاری را « برنامه ریزی روشی » (Methodic Programming) می خوانیم .

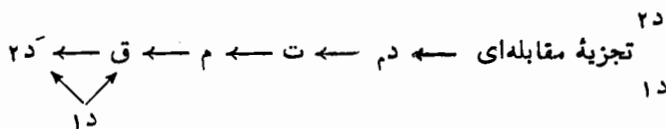
بنابراین نمودار بالا در مورد آموزش زبان ثانوی به ترتیب زیر تغییر می یابد .



در این مورد د ، ت ، ر ، ق ، به ترتیب نماینده دستور زبان دوم ، برنامه ریزی تعلیمی ، برنامه ریزی روشی و قالب شکنی می باشند .

در این نمودار زبان مادری د ، هیچ محلی از اعراب ندارد . حال آنکه می دانیم و در بالا نیز یادآور شدیم که مامعمولاً در هنگام ادای مقصود الگوهای ساختمانی زبان مادری را به زبان ثانوی منتقل می نمائیم . از اینرو مواردی که دوزبان با یکدیگر اختلاف دارند از نظر یادگیری مانع

ایجاد می کنند. بنابراین باید مقابله دقیق و صحیح از دو زبان بعمل آید و نتیجه این بررسی مورد استفاده دو برنامه یاد شده قرار گیرد. بدین ترتیب موقعیت دستور مقابله ای دم در نظام یادگیری زبان دوم با نمودار زیر مشخص می شود.



۳- باید دانست که در گذشته تجزیه مقابله ای عملی بطور غیر منظم و پراکنده ضمن آموزش زبان خارجی انجام می گرفت. ولی زبانشناسی مقابله ای به مفهوم جدید دانشی است بسیار جوان. شکی نیست که شرط تألیف دستور مقابله ای علمی در دست داشتن توصیف صحیح از زبان مادری و زبان مورد نظر می باشد و این مسئله عملی نیست مگر اینکه توصیف بوسیله فرضیه عمومی زبانی صحیح انجام شده باشد. اولین کتابی که زبانشناسی مقابله ای را بطور منظم در آمریکا مورد بحث قرار داده است کتاب « زبانشناسی در وراء فرهنگ ها » تألیف رابرت لادو (Robert Lado) می باشد^۱ که در سال ۱۹۵۷، یعنی درست همان سالی که چامسکی (Chomsky) کتاب انقلابی خود را به نام « ساختمان نحوی » منتشر ساخت انتشار یافت^۲. دو سال بعد « مرکز تحقیقات زبانشناسی عملی » (Center for Applied Linguistics) با مدیریت

۱ - کتاب شماره ۴ کتابنامه

۲ - کتاب شماره ۵ کتابنامه

چارلز فرگوسن (Charles Ferguson) دست‌اندرکار تهیه دستور و صوت‌شناسی مقابله‌ای از زبان‌های اسپانیولی-انگلیسی-آلمانی-انگلیسی آلمانی-انگلیسی-فرانسه-انگلیسی-ایتالیائی-انگلیسی شد. از این بعد تعداد معتنا بهی رساله دکتری و مقاله و کتاب در زمینه مقابله دو زبان و فرضیه عمومی زبان‌شناسی مقابله‌ای و نحوه بررسی این نظام در غرب برشته تحریر درآمد^۱ بطوری که هم‌اکنون در بیشتر نقاط ایالات متحده این نظام جزو دروس دانشگاهی برای تربیت زبان‌شناسان منظور گردیده است.

ع- هنگامی که علاقه‌مندی و توجه به این نظام شروع شد مهمترین فرضیه عمومی زبان‌شناسی رایج همان مشرب « طبقه‌بندی ساختمانی » (Taxonomic Structuralism) بود که اساس کار زبان‌شناسی مقابله‌ای نیز قرار گرفت. در زیر به نقل محدودیت‌هایی که مترتب بر زبان‌شناسی مقابله‌ای مبتنی بر چنین فرضیه عمومی می‌باشد مبادرت می‌گردد :

الف - موانع پیش‌بینی شده که با کاربرد این نظام حاصل شده‌اند برطبق گفته واینراش (Weinreich) همواره تحقق پیدا نمی‌کند^۲ مثلاً تعدادی از « همخوان‌های خوشه‌ای » (گروه صامت (Consonant Clusters) انگلیسی در زبان فارسی وجود ندارند ولی اشکال یادگیری برای فارسی زبان ایجاد نکرده‌اند. این همخوان‌های خوشه‌ای عبارتند از:

۱ - کتاب شماره ۶ کتابنامه

۲ - رجوع شود به کتاب شماره ۷ کتابنامه صفحه ۳

pt , ps , ts , dz , kt , čt , gd , gz , vd , vz , žd ,
mf , lč , lj , lz and lš^۱

واکه (مصوت) مرکب aw انگلیسی در کلمه shout نیز در فارسی جدید وجود ندارد ولی فارسی زبانان گرفتاری قابل توجهی با آن ندارند^۲ عکس این مطلب نیز صادق است. یعنی به پاره‌ای اشکالات برخورد می‌کنیم که توسط بررسی مقابله‌ای پیش‌گوئی نمی‌شود. تی. کاندیا (T. Kandiah) گزارش می‌دهد که سخنگویان زبان میلانی معمولاً « واج » (Phoneme) « لثوی خیشومی » (Alveolar nasal) [ŋ] را جانشین واج « ملازی خیشومی انتهائی » (Final velar nasal) انگلیسی [ŋ] می‌نمایند ، با وجود اینکه در زبان میلانی واج ملازی خیشومی انتهائی وجود دارد نه لثوی خیشومی^۳.

ب - ممکن است سخنگوی زبان ب چند طرح به الگوی معینی در زبان الف جانشین نماید. جانشینی هریک از این طرح‌ها ممکن است مشروط به شرایط ویژه‌ای باشد. مثلاً نظام جانشین ساختن فارسی زبانان به همخوان‌های خوشه‌ای ابتدائی (گروه‌های صامت آغازی) دوتائی انگلیسی به صورتهای زیر دیده می‌شود :

/ Ci - y / جانشین / Cy / در کلمه انگلیسی cute می‌شود.

/ Cu - w / جانشین / Cw / در کلمه انگلیسی queen می‌شود.

۱ - رجوع شود به مجله شماره ۸ کتابنامه صفحه ۲۳۵

۲ - » » » ۹ » » ۶۱

۳ - » » » ۱۰ » » ۱۴۷

- / šer / / جانشین / šr / در کلمه انگلیسی shrink می‌شود.
- / es - C / / جانشین / sC / در کلمه انگلیسی school می‌شود.
- / eš - C / / جانشین / šC / در کلمه انگلیسی schmidt می‌شود.
- / CeC / / جانشین / CC / در کلمه انگلیسی Clap می‌شود.
- البته هریک از این انواع تعدادی همخوان خوشه‌ای (گروه صامت) را شامل می‌شوند^۱.

نظام این جانشینی در دو فرمول زیر که به شیوه واجشناسی تاویلی (Transformational Phonology) تنظیم شده است خلاصه می‌شود:

T_۱

$$+ \begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ - \text{ voc} \\ < + \text{ coronal} > \end{bmatrix} \begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ < \text{ \& voc} \\ & \text{ \& lateral} > \end{bmatrix} \rightarrow +$$

$$\begin{bmatrix} - \text{ cons} \\ + \text{ voc} \\ - \text{ high} \\ - \text{ back} \\ - \text{ low} \end{bmatrix} \begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ - \text{ voc} \\ < + \text{ coronal} > \end{bmatrix} \begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ < \alpha \text{ voc} \\ & \alpha \text{ lateral} > \end{bmatrix}$$

T₂

$$\begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ - \text{ voc} \end{bmatrix} \begin{bmatrix} \& \text{ cons} \\ \& \text{ voc} \\ \beta \text{ high} \\ \gamma \text{ back} \\ \delta \text{ low} \end{bmatrix} \rightarrow +$$

$$\begin{bmatrix} + \text{ cons} \\ - \text{ voc} \end{bmatrix} \begin{bmatrix} - \text{ cons} \\ + \text{ voc} \\ \beta \text{ high} \\ \gamma \text{ back} \\ \delta \text{ low} \end{bmatrix} + \begin{bmatrix} \& \text{ cons} \\ \& \text{ voc} \\ \beta \text{ high} \\ \gamma \text{ back} \\ \delta \text{ low} \end{bmatrix}$$

البته توالی این دو فرمول بهمین ترتیب الزامی است تا بتوان
هجای /šer/ را تولید و از ترکیباتی مانند /šel/ و /sel/ جلوگیری
کرد.

می‌دانیم که ساختمان هجائی زبان فارسی به صورت (C)V(C)(C)
می‌باشد و از اینرو همخوان خوشه‌ای ابتدائی (گروه صامت آغازی)
وجود ندارد. بررسی مقابله‌ای با ساختمان هجائی انگلیسی به ما می‌تواند
بگوید که اولاً مانع وجود دارد. دیگر اینکه همخوان (صامت) دوم
در همخوان خوشه‌ای دوتائی انگلیسی CC به کمک «واکه» (Vowel)
بعدی قابل تلفظ است و پیش‌بینی می‌شود که همخوان اول به صورت
CV و یا VC ادا شود ولی اینکه آیا هر دوی این طرح‌ها در شرایط

مختلف ظاهر می‌شوند و اینکه آن شرایط چگونه هستند قابل پیش‌بینی نیست.

ج - در بسیاری از مواقع، عملی که قبلاً یاد گرفته شده در یادگیری مانع ایجاد می‌کند. مثلاً گروه اسمی مرکب از حرف تعریف (چیزی معادل the انگلیسی) و اسم در فارسی وجود ندارد و به همین ترتیب عبارات تفضیلی و عالی معادل more beautiful یا the most charming نیز در فارسی موجود نیست. از اینرو مقابله زبان انگلیسی و فارسی این حالات را به عنوان مانع یادگیری تلقی می‌کند. ولی سخنگوی پارسی زبان در اثر «تمثیل نابجا» (Misapplied Analogy) این الگوها را در ساختمان‌های مشابه که اهل زبان بکار نمی‌برند نیز تعمیم می‌دهد. مثلاً غالباً عباراتی مانند The Pahlavi ، more slower ، more slow یا the night University و ده‌ها نمونه دیگر از پارسی‌زبانان به گوش می‌خورد. مطالعه لازم درباره این اغلاط در فارسی بعمل نیامده است. جیمز دبلیو نی (James W. Ney) مطالعه دقیقی در انشاء و نوشته‌های انگلیسی دانشجویان ژاپونی مشتمل بر ۶۰۰ کلمه انجام داده است. همانطور که می‌دانیم عبارات اسمی زبان ژاپونی مانند فارسی فاقد حرف تعریف معادل آنچه در انگلیسی هست می‌باشند. جیمز نی گزارش می‌دهد که در متون مورد مطالعه تعداد ساختمان‌هایی که حرف تعریف معین the از آنها حذف شده بر ۶۳ و ساختمان‌هایی که حرف تعریف نامعین a/an را فاقدند بر ۳۳ طرح نادرست بالغ می‌شوند. البته بررسی مقابله‌ای زبان انگلیسی و ژاپونی این نوع گرفتاری را پیش‌گویی می‌کند ولی

مطلبی را که مقابله پیش گوئی نمی کند این است که the در ۲۰۱ و a/an در ۵۱ مورد نابجا و در موارد غیر لازم بکار برده شده اند^۱.

د - تألیف دستور یا هر نوع اثر مقابله ای کاری بس دشوار و دقیق است و این خود یکی از محدودیت ها قلمداد می گردد.

ه - هر دو زبان انگلیسی و فارسی دارای ادب و فرهنگ گذشته غنی می باشند. در اوائل شروع به آموزش زبان انگلیسی به محصل فارسی زبان الفباء یاد می دهند. محصل در همان ابتدا حروف معینی را با صوت معینی ربط می دهد. مثلاً iCe را / ay / و iC را / i / و ch را / ĉ / تلفظ می کند. شکی نیست که رابطه مستقیم الفبائی - صوتی مبتنی بر طرحی معین در رسم الخط انگلیسی وجود دارد ولی استثنائات زیادی نیز موجود هست. محصلان فارسی زبان در مراحل اولیه / e / فارسی را جانشین واکه / t / انگلیسی در کلمات siren , wanted , uses و / i / فارسی را جانشین واکه / i / انگلیسی در کلمات animal , tennis و ey / فارسی را جانشین واکه / i / انگلیسی در کلمه ultimate می کنند. این تأثیر که نوشتار در گفتار می گذارد توسط مقابله دوزبان قابل پیش بینی نیست (۹ ص ۶۰)

و - بررسی مقابله ای وجود اشکال را پیشگوئی می کند ولی کمتر می تواند از درجه شدت وضعف آن اشکال سخن بگوید و شکی نیست که وقوف بر شدت وضعف اشکالات در تنظیم هردو برنامه ریزی تعلیمی و

روشی مؤثرالزامی است. برای روشن شدن این مطلب قسمتی ازخطابه خودرا تحت عنوان (Problems of Iranians in Teaching and Learning American English) که درکنگره بین‌المللی «تأثیر ممالک آسیائی از زبان و ادبیات آمریکا»

(Asian Response to American Language & Literature) خوانده شد درزیربه‌طورخلاصه ترجمه می‌کنم. این کنگره از تاریخ ۳۱ ماه مه تا ششم ژوئن سال جاری در کشمیر - هند تشکیل شد.

همانطور که می‌دانیم عمل نقل و قول مستقیم یا غیرمستقیم در فارسی تنها با آوردن جمله منقول پس از عبارت مقدماتی ناقل بی‌واسطه یا توسط لفظ Ke صورت می‌گیرد که می‌توان آنرا در فرمول زیر خلاصه کرد:

$$T_1$$

SD: $S_1 - S_2$ در داخل

SC: $1 \rightarrow 2$ (Ke) در داخل

البته بر فرآورده این فرمول «رسته‌ای از قوانین تأویل (Family of Transformations) اختیاری قابل اعمال است که بر آن اساس، تنها «شخص» (Person) ضمیر تغییر می‌آید.

ولی در انگلیسی جهت ادای نقل قول غیرمستقیم قوانین تأویل متعدد اجباری بر روی «ساختمان عمقی» (Deep structure) یا «ساختمان کم عمق» (Intermediate Structure) جملات ناقل و منقول اعمال می‌گردد تا گفتار مورد نظر حاصل گردد. برای جلوگیری از اطاله سخن این قوانین که توسط خود اینجانب تنظیم شده‌اند بعنوان

ضمیمه در آخر این خطابه جهت مراجعه علاقه‌مندان آورده می‌شود.

کلیه این قوانین برای سخنگویان فارسی زبان مانع یادگیری بشمار می‌روند. براساس این قوانین آزمون‌هایی چند تعبیه شده بدین ترتیب که در مقابل هر جمله فارسی چهار ترجمه داده شد که فقط یکی از آنها پاسخ درست بود. یکی (در بعضی موارد دو یا بیشتر) از این چهار پاسخ به گونه قابل جانشینی که توسط بررسی مقابله‌ای پیشگویی شده بود اختصاص داده شد. سیصد و سه نفر محصل در کلاس ششم دبیرستان دانشگاه پهلوی و هفت کلاس سال اول دانشگاه مورد آزمایش قرار گرفتند. هشت سؤال نمونه و نتیجه آزمون به منظور بحث بیشتر در زیر آورده می‌شود.

۱ - مهدی گفت نامه را زود بنویس.

- A. Mehdi said to write the letter soon.
- B. Mehdi said write the letter soon.
- C. Mehdi said the letter write soon.
- D. Mehdi said writing the letter soon.

۲ - معلم ما گفت فارسی حرف نزنید.

- A. Our teacher told us don't speak Farsi.
- B. Our teacher told us speak not Farsi.
- C. Our teacher told us not to speak Farsi.
- D. Our teacher told us not speak Farsi.

۳ - مهدی صریحاً به منشی گفت که صورت حساب را پرداخته‌ام.

- A. Mehdi told the clerk clearly that he has paid the bill .
- B. Mehdi told the clerk clearly that I (Mehdi) have paid the bill .
- C. Mehdi told the clerk clearly that he had paid the bill.
- D. Mehdi told the clerk clearly that he will pay the bill .

۴ - مهدی هفته گذشته به پروین گفت می‌خواهم بروم تهران.

- A. Mehdi told Parvin last week that he was going to Tehran.
- B. Mehdi told Parvin last week that I am going to Tehran.
- C. Mehdi told Parvin last week that he is going to Tehran .
- D. Mehdi told Parvin last week that I going to Tehran.

۵ - مهدی از مادرش پرسید تو همیشه جوراب ابریشمی می‌پوشی

- A. Mehdi asked his mother do you always wear silk stockings ?
- B. Mehdi asked his mother if she always wore silk stockings .
- C. Mehdi asked his mother whether do you always wear silk stockings ?
- D. Mehdi asked his mother does she always wear silk stockings?

۶ - رئیس دانشکده از منشی‌اش پرسید حالت چطور است.

- A. The Dean asked his secretary how she was.
- B. The Dean asked his secretary how was she?

C. The Daan asked his secretary how are you?

D. The Dean asked his secretary how you are.

۷ - مهدی دیشب از پروین پرسید کی آدرس منزل مرا به شما

داده است.

A. Mehdi asked Parvin last night who gave you my home address ?

B. Mehdi asked Parvin last night who has given her my home address ?

C. Mehdi asked Parvin last night who had given her his home address .

D. Mehdi asked Parvin last night had who given her his home address .

۸ - او از من پرسید اشکال کار چیست .

A. He asked me what is the matter?

B. He asked me what the matter was .

C. He asked me what was the matter ?

D. He asked me what the matter is .

تجرب	انتخاب	A	B	C	D	هیچیک
	1	33*	64.6**	.3	2	
	2	55.4**	1	42*	1.3	.3
	3	16.7***	60**	22*	1	.3
	4	21*	65.3**	11***	1.6	1.3
	5	43.8**	26.9*	12***	15***	2.3
	6	29*	8***	49**	13.2***	.6
	7	20***	39***	32.3*	4.6	4
	8	46**	26*	7***	20***	1

* پاسخ درست

** گونه جانشین شونده پیشگوئی شده

*** گونه جانشین شونده پیشگوئی شده ناقص

با بررسی نتیجه آزمون نکات زیر جالب توجه می‌باشد:

بیست و یک تا چهل و دو درصد افراد جواب صحیح داده‌اند و چهل

و سه تا شصت و پنج درصد « گونه جانشین شونده پیشگوئی شده » را

انتخاب کرده‌اند. این خود نشان می‌دهد که نکات موارد اختلاف چه مانع

بزرگی برای یادگیری حتی در مورد بهترین شاگردان بشمار می‌روند و

بعلاوه اهمیت کار تجزیه مقابله‌ای را در تشخیص اشکالات آموزشی و برنامه‌بندی روشن می‌سازد. انتخاب A پاسخ درست و انتخاب C گونه جانشین شونده در سؤال ۶ می‌باشد. انتخاب B که فقط ۸ درصد آنرا علامت زده‌اند با کاربرد یک قانون تاویل «تبدیل استفهام به عادی» از انتخاب A متمایز است ولی انتخاب D که ۳/۲ درصد آنرا علامت زده‌اند با کاربرد دو قانون تاویل «تبدیل استفهام به عادی و تغییر ضمائر» با A فرق می‌کند. این نشان می‌دهد که احتمالاً در ساختمان‌هایی که موارد اختلاف بیشتر است یادگیری نیز بیشتر است.

C و D هریک از پاسخ درست A در سؤال ۸ با یک قانون تاویل متمایزند. ملاحظه درصد هریک از این دو این فکر را بوجود می‌آورد که «قانون تغییر استفهام به عادی» بیش از «قانون توالی زمان‌ها» گرفتاری ایجاد می‌کند. گونه جانشین شونده سؤال ۷ که در آزمون آورده نشده است عبارت است از:

Mehdi asked Parvin last night who has given you

(Mehdi) my home address.

می‌باشد. انتخاب A و B از این گونه به ترتیب توسط «توالی زبان‌ها» و «تغییر ضمائر» متمایزند. با ملاحظه درصد این دو چنین وانمود می‌شود که «توالی زمان‌ها» از «تغییر ضمائر» موجب مانع بیشتری می‌شود. نظر خوانندگان را به شماره‌های ۱ و ۲ آزمون که بالاترین درصد را بدست آورده‌اند جلب می‌نماید.

نظربه اینکه «تجزیه اشتباهات» (Error Analysis) از این

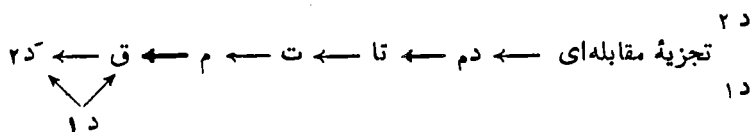
مسئله به‌طور عمیق بممل نیامده است این نتایج را نباید مسجل تلقی کرد. مطالعه بیشتری لازم است تا بتوان نظری قطعی داد. ولی یک امر واضح است و آن اینکه اختلافاتی که بوسیله تجزیه مقابله‌ای پیشگوئی شده‌اند گواينکه ممکن است از نظر ساختمانی در یک سطح باشند ولی از نظر ایجاد مانع یکسان نیستند و این چیزی است که توسط زبانشناسی مقابله‌ای کلاسیک قابل پیش‌بینی نیست.

ز - از طریق تجزیه اشتباهات ثابت شده است که از دو طرح که مانع ایجاد می‌کنند آنکه تناوب بیشتری دارد اشکال بیشتری عرضه می‌دارد. جمیز دلیو نی‌توانست تناوب حروف اضافه انگلیسی مورد اشکال سخنگویان ژاپنی را به تعداد اغلاط آنان در نوشته‌هایشان با محاسبه دقیق ربط بدهد و بدین نتیجه رسید که هرچه تناوب حروف اضافه مورد نظر بیشتر باشد تعداد اشتباهات بیشتر است^۱.

ح - تجزیه اشتباهات نکته دیگری نیز آشکار می‌سازد و آن اینکه به علل مختلف روانی و اجتماعی و آموزشی همه افراد نسبت به یک مانع یک نوع عکس‌العمل نشان نمی‌دهند. ممکن است فردی با آن مانع بخصوص هیچ گرفتاری نداشته باشد و حال آنکه همین مانع برای شخص دیگر علی‌الدوام ایجاد اشکال نماید.

ه - محدودیت‌های یاد شده موجب شده است که پاره‌ای از صاحب‌نظران تجویز کنند که در طبقه‌بندی کردن موانع یادگیری از تجزیه مقابله‌ای صرف‌نظر کنیم و نتیجه تجزیه اشتباهات را ملاک عمل قرار دهیم و یا اینکه

از هر دو تجزیه استفاده کنیم. بدین ترتیب که به مدد تجزیه مقابله‌ای موانع را پیش‌بینی کنیم و شدت وضعف موانع را با کاربرد تجزیه اشتباهات اندازه‌گیری نمائیم^۱، آنگاه نتیجه این تجزیه را در برنامه‌ریزی‌های تعلیمی و روشی دخالت دهیم. بدین ترتیب می‌توان نمودار نظام یادگیری زبان دوم را به طریق زیر نشان داد:



در این نظام تا نماینده عامل تجزیه اشتباهات می‌باشد.

۶ - پاره‌ای از زبان‌شناسان بنام اظهارسی دارند دلیل عدم قدرت پیش‌بینی همانا بکارنبردن فرضیه عمومی صحیح در تجزیه زبان‌های مورد نظر است. در زبان‌شناسی مقابله‌ای که بر بنیاد مشرب طبقه‌بندی ساختمانی قرار گرفته باشد فقط انواع ساختمان سطحی زبان‌ها مورد مقایسه قرار می‌گیرند، بدین ترتیب اختلافات سطحی بیش از اندازه مورد توجه قرار می‌گیرند و اختلافات عمقی بهیچوجه منظور نمی‌گردند. چنانچه از شیوه «فرضیه تأویلی» (Transformational Theory) در تجزیه استفاده کنیم قسمت عمده این نواقص مرتفع خواهد شد. براساس این فرضیه گفتار عبارت از یک رشته فعل و انفعالاتی است که توسط نظام قوانین حاکم بر زبان رهبری می‌شوند. همین فعل و انفعالات هستند که ساختمان جملات مورد نظر را تولید می‌کنند و همین قوانین هستند که ساختمان عمقی را به ساختمان سطحی تبدیل می‌نمایند.

از این نظر موانع یادگیری را در درجه اول باید در فواصل فعل و انفعالات مختلف جستجو نمود. از اینرو وظیفه زبانشناسی مقابله‌ای همانا مقایسه نظام این قوانین است نه ساختمان‌های سنتج از این قوانین. چنانچه اطلاعات کافی از نظام این قوانین در زمینه‌های صوتی، دستوری و معنایی در دو زبان داشته باشیم و آنها را مورد مقابله قرار دهیم نتایج مطلوب و قدرت کافی پیش‌بینی حاصل خواهد گردید^۱.

کارهای جزئی که تا کنون انجام شده موفقیت کاربرد این مشرب را بخوبی نشان می‌دهد، ولی برای قضاوت نهائی باید منتظر انجام تحقیقات و کاوش‌های بیشتری بود.

۱ - رجوع شود به کتاب شماره ۱۴ کتابنامه صفحات ۸۰ - ۶۵ و مقاله

شماره ۳ کتابنامه صفحات ۲۵۵ - ۲۳۳

کتابنامه

Bibliography

- 1 - Valdman , Albert (ed.) . *Trends in Language Teaching* .
New York , 1966 .
- 2 - Gleason , H. A. *An Introduction to Descriptive Linguistics* .
New York , 1966 .
- 3 - Nickel , G. and Wagner , H. « Contrastive Linguistics and
Language Teaching » , *IRAL*, Vol. VI , No. 3 (August
1968) .
- 4 - Lado , Robert. *Linguistics Across Cultures*. Ann Arbor, 1957.
- 5 - Chomsky, Noam. *Syntactic structures*. The Hague, 1957.
- 6 - Hammer, J. H. and Rice , F. A. (eds.) . *Bibliography of
Contrastive Linguistics*. Washington , D. C. , 1965 .
- 7 - Weinreich , Uriel. *Languages in Contact*. New York, 1953 .
- 8- Yarmohammadi Lotfollah. «English Consonants and Learning
Problems for Iranians» , *TESOL Quarterly* , Vol. 3 , No.
3 (September , 1969) .
- 9- ————— « Problems for Iranians in Learning English
Vowels » , *Journal of English As A Second Language* ,
Vol. IV , No. 2 (Fall , 1969) .
- 10- Kandiah, T. «The Teaching of English in Ceylon», *Language
Learning*, Vol. XV , NOs. 3 & 4 (1965)

- 11- Yarmohammadi Lotfollah. «A Note on Contrastive Analysis»
English Language Teaching Vol. XXV, No. 1 (oct., 1970).
- 12 - Ney, James W. « Two Neglected Factors in Comparison» ,
The Modern Language Journal , Vol. XLVIII , No. 3
(March , 1964) .
- 13 - Banathy , B. H. and Madrasz, P. « Contrastive Anaylsis
and Error Analysis » , *Jounral of English As A Second
Language* , Vol. IV , No. 2 (Fall , 1969) .
- 14 - Di Piedro , Robert. « Contrastive Analysis and the Notions
of Deep and Surface Grammar » in James Altais (ed.) .
*Report of the 19th Annual Round Table Meeting on
Linguistics and Language Studies* . Washington, D. C. ,
1968 .

$$T_3 = T_2 - T_1 \quad \text{شرط:}$$

T_2 c

SD : X[-pres] Y - «w [+pres] z »

1 2 3 4 5 6

SC : 5 $\rightarrow$ [-pres]

در نتیجه اعمال این قانون پاره‌ای تغییرات قیدی نیز به شرح زیر الزام پیدا می‌کند.

(a) non $\rightarrow$ then

(b) in three days $\rightarrow$ three days from then

(c) tomorrow $\rightarrow$ $\left\{ \begin{array}{l} \text{the following day} \\ \text{the next day} \\ \text{the day after} \end{array} \right\}$

(d) next month $\rightarrow$ $\left\{ \begin{array}{l} \text{a month later} \\ \text{the following month} \\ \text{the next month} \\ \text{the month after} \end{array} \right\}$

T_2 d

SD : X[-pres] Y - «w $\left[\begin{array}{l} \text{-pres} \\ \text{-perf} \end{array} \right]$ advft z »

SC : [-Pert] $\rightarrow$ [$\pm$ Perf]

$T_2 e$

SD : $X[-Pres] Y \ll w \begin{bmatrix} -Pres \\ +Perf \end{bmatrix} (adv_t) z \gg$

SC : بدون تغییر زمانی و وجهی

با اعمال این قانون پاره‌ای تغییرات قیدی به شرح زیر الزامی می‌گردد:

(a) yesterday $\rightarrow \begin{cases} \text{the day before} \\ \text{only a day before} \\ \text{one day before} \end{cases}$

(b) two days ago $\rightarrow$ two days before

(c) $\begin{cases} \text{last month} \\ \text{a month ago} \end{cases} \rightarrow \begin{cases} \text{the} \\ \text{a} \end{cases} \text{ month before}$

$T_2 f$

SD : $X[-Pres] Y - \ll w \begin{bmatrix} -Pres \\ +Perf \end{bmatrix} z \gg$

Sc : $[-Perf] \rightarrow [+Perf]$

(تبدیل سئوالی به بیانی)

T_3 — Change From Question to Statement Form

$T_3 a$

SD : $S_i - \ll X \text{ Aux NP } Y \gg$

1 2 3 4 5

Sc : 1 2 4-3 $\emptyset$ 5

T₃ b

$$\text{SD : } X \begin{bmatrix} + \text{Aux} \\ - \text{Modal} \\ - \text{Copula} \\ - \text{Perf} \\ \alpha \text{ Pers} \\ \beta \text{ Pres} \\ \gamma \text{ Sing} \end{bmatrix} [+v] Y$$

1 2 3 4

$$\text{SC : } 1 \begin{bmatrix} + v \\ \alpha \text{ Pers} \\ \beta \text{ Pres} \\ \gamma \text{ Sing} \end{bmatrix} 4$$

T₄ - Pronoun Feature Change (تغییر ضماائر)

T₄ a

$$\text{SD : } X \begin{bmatrix} +N \\ +\text{Nom} \\ \alpha \text{ Pers} \\ \beta \text{ Gend} \end{bmatrix} Y - \text{«w} \begin{bmatrix} +N \\ +\text{Pro} \\ +I \end{bmatrix} \text{»z}$$

$$\text{SC : } [+I] \rightarrow \begin{bmatrix} \alpha \text{ Pers} \\ \beta \text{ Gend} \end{bmatrix}$$

T₄ b

$$SD : X \left(\begin{bmatrix} +N \\ -Nom \\ +to/from \\ \alpha Pers \\ \beta Gend \end{bmatrix} \right) Y \ll w \begin{bmatrix} +N \\ +Pro \\ +II \end{bmatrix} z \gg$$

$$SC : [+II] \rightarrow \begin{bmatrix} \alpha Pers \\ \beta Gend \end{bmatrix}$$

T₄ c

$$SD : X \left(\begin{bmatrix} +N \\ -Nom \\ +about \\ \alpha Pers \\ \beta Gend \end{bmatrix} \right) Y - \ll w \begin{bmatrix} +N \\ +Pro \\ +III \end{bmatrix} z \gg$$

$$SC : [+III] \rightarrow \begin{bmatrix} \alpha Pers \\ \beta Gend \end{bmatrix}$$

(تغییر مکان و جهت)

T₅ - Place and Direction Changes

درنقل قول غیرمستقیم ضمن اعمال قوانین تأویل یادشده تغییراتی
چند درادات مکان و جهت الزامی می‌شود.

$$(a) \text{ this } \rightarrow \left\{ \begin{array}{c} \text{this} \\ \text{that} \end{array} \right\}$$

$$(b) \text{ that} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{that} \\ \text{this} \end{Bmatrix}$$

$$(c) \text{ these} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{these} \\ \text{those} \end{Bmatrix}$$

$$(d) \text{ those} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{those} \\ \text{these} \end{Bmatrix}$$

$$(e) \text{ here} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{here} \\ \text{there} \end{Bmatrix}$$

$$(f) \text{ there} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{there} \\ \text{here} \end{Bmatrix}$$

$$(g) \text{ come} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{come} \\ \text{go} \end{Bmatrix}$$

$$(h) \text{ go} \rightarrow \begin{Bmatrix} \text{go} \\ \text{come} \end{Bmatrix}$$

T_6 - Connective Addition (اضافه رابط)

$T_6 a$

SD : $S_1 - \langle S_2 \rangle$

1 2

SC : 1 that 2

شرط: S_1 شامل افعال نقلی مانند tell ، say یا indicate می‌باشد .
 S_2 جمله بیانی است .

$T_6 b$

SD : $S_1 - \langle S_2 \rangle$
 1 2

SC : 1 $\left\{ \begin{array}{l} \text{whether} \\ \text{if} \end{array} \right\} 2$

شرط : S_1 شامل افعال پرسشی مانند ask و inquire می‌باشد .
 S_2 جمله پرسشی است .

از :

عبدالعظیم یمینی

معانی مختلف « هنر » در شاهنامه فردوسی

مقدمه

سخن امروز گفتگو درباره چندیگت در شاهنامه فردوسی است و قبل از طرح مطلب باید یادآوری شود که ما فردوسی را فقط یک شاعر بزرگ نمی‌شناسیم بلکه او زنده کننده زبان ماست و تا قبل از او هیچ اثری در زبان فارسی به عظمت و اهمیت اثر جاویدان او وجود نداشت که یکی از جنبه‌های اصولی و اساسی آن کوشش در بکار بردن زبان فارسی و تلاش در راه احیاء ادبیات ملی ما بوده باشد.

در شاهنامه اییاتی می‌یابیم که ضمن آن دقیق‌ترین مفاهیم ذهنی در همه زمینه‌های عقلی و احساسی بشر بطور سیلیس و روان کاملاً به زبان فارسی بیان شده در حالی که چند قرن پس از فردوسی که طبعاً زبان فارسی بسبب تمرین ذهنی مستمر و متمادی شاعران و نویسندگان برای بیان مفاهیم پیچیده و دقیق قابلیت توجه بیشتری یافته بود نامورترین شاعران این سرزمین برای بیان همان مفاهیم به لغات و کلمات عربی متوسل شده‌اند. از دلائل تسلط فوق‌العاده فردوسی به زبان فارسی یکی این است که او به معنی واقعی (خلاق المعانی) بوده و در شاهکار بزرگ خود صدها

بار این خلاقیت را آشکار و با تلفیق دو مفهوم مستقل ذهنی و ایجاد ترکیبات وصفی معانی و مفاهیم خاصی خلق کرده و به این ترتیب زبان فارسی را در جهت اعتلاء و غنای بیشتر سوق داده است و با وجودیکه بسیاری از سخن‌شناسان نظامی را پیش‌کسوت این فن می‌دانند ولی بدون تردید در این کار مقام فردوسی برتر از اوست کما اینکه سعدی را بزرگترین شاعر اندرزگوی زبان فارسی می‌دانند و بوستان را که جمعاً کمتر از (۴۰۰) بیت است از این جهت بی‌رقیب می‌شناسند در حالی که اگر اندرزهای شاهنامه گردآوری و جداگانه چاپ شود کتابی بزرگتر از بوستان به دست می‌آید. این مقایسه و استنتاج تنها در باره سعدی و نظامی صادق نیست بلکه درباره سایر گویندگان نیز صحیح و صادق است و اصولاً فردوسی مبتکر و جامع همه شاهکارهای اختصاصی سایر سخنوران است ولی به عنوان مبتکر این شاهکارهای اختصاصی مشهور نیست. زیرا عظمت کار اساسی او که احیاء زبان فارسی است بحدی است که این شاهکارها در کنار آن هرگز جلوه‌ای نیافته‌اند. برای شناختن میزان تسلط فردوسی به زبان فارسی کافی است گفته شود که پس از گذشت ده قرن بیان آن به فهم و ذوق ایرانی مأنوس و منطبق است در حالی که بعضی از نویسندگان قرون اخیر حتی قرن حاضر که در زبان و ادبیات فارسی مسلماً استاد بوده و کوشیده‌اند در تألیفات خود که غالباً در زمینه تاریخ و زبان‌شناسی و فرهنگ عمومی است، فارسی نویسی را رعایت و رایج کنند به این مرحله نرسیده‌اند و نوشته‌های آنان برای خوانندگان نامأنوس و فاقد جذبه و گیرائی شعر فردوسی است. غرض بیان (تأثیر فردوسی بر شعرای بزرگ ایران) نیست زیرا این کار خاصی است و برای اینکه چنین کاری به نحو مطلوب انجام شود

باید مجموعه اشعار چند شاعر نامدار ایران و در درجه اول سعدی و نظامی (که به علت انتخاب قوالب خاص شعری قابلیت اثر پذیری بیشتری داشته اند) از لحاظ بیان مطالب و مضامین مختلف مورد مطالعه قرار گیرد و سپس نظائر آن در گنجینه بی پایان شاهنامه جستجو شود . نتیجه ای که از این مطالعه و مقایسه بدست می آید قطعاً حیرت انگیز خواهد بود زیرا معلوم می شود که همان مضامین را فردوسی بی دشواری و تکلف به زبان فارسی بیان کرده است . انجام این کار که در حد خود جالب و ارزنده است نشان خواهد داد که فردوسی چه حق بزرگی بر همه شاعران درجه اول ایران و به زبان فارسی دارد .

طبیعی ترین نتیجه ای که از این تسلط و احاطه به زبان فارسی بدست می آید این است که قبول کنیم اولاً فردوسی در معانی کلمات و لغات فارسی دچار اشتباه نمی شد . ثانیاً برای بیان اندیشه شاعرانه خود در عسرت و تنگدستی قرار نمی گرفت و به آسانی می توانست آنچه در ذهن دارد به صورت شعر در قالب دلخواه خود منتقل کند . قبول این نتایج الزامی و ضروری است زیرا نمی توان هم فردوسی را استاد مسلم زبان فارسی دانست و هم در صحت این استنتاج تردید کرد . پس گفتار فردوسی برای ما حجت است و اگر در معانی لغات و کلمات اختلاف یا اختلالی مشاهده شود قول فردوسی مرجعی اصح و ارجح است و به همین دلیل است که در فرهنگ های فارسی بیش از همه به بیان فردوسی استناد و ازان استشهاد می شود .

پس از این مقدمه لازم و کوتاه می پردازم به آنچه اکنون موضوع سخن است .

بامطالعۀ دقیق در شاهنامه متوجه می‌شویم که فردوسی بعضی از لغات و کلمات را به معنائی می‌گرفته که با آنچه امروز مورد نظر ماست اختلاف دارد این اختلاف به چند صورت است. بعضی از کلمات در شاهنامه معانی متعدد دارد. در حالیکه ما امروز فقط به یکی از آن معانی آشنائی داریم و بعضی اصولاً به معنائی استعمال شده که ما به آن معنی بکار نمی‌بریم و همچنین پاره‌ای از لغات به همان معنی که فردوسی بکار گرفته در بعضی از فرهنگ‌ها نیز ضبط شده ولی امروز نه تنها در مکالمات روزانه بلکه در مکاتبات رسمی و اجتماعی مطلقاً به آن معنی استعمال نمی‌شود. این لغات و کلمات تا جائیکه من بررسی کرده‌ام عبارتند از:

هنر - هنگامه - پسنده - خود کام یا خود کامه - کیمیا - دستبرد بازار - و سخن امروز ما فقط درباره کامه (هنر) است.

این کلمه که به معنی استعداد و قابلیت و عظمت ضبط شده و به مرور زمان به معنی (کمال صنعت) یا (تجلی صنعت توأم با ظرافت) درآمده در شاهنامه فردوسی جمعاً در ۴۳۷ بیت بکار رفته است.^(۱) به نظر فردوسی هنر معانی متعدد دارد و در بعضی موارد درك این معانی با دقت زیاد میسر است و فقط در صورتی معنی آن روشن می‌شود که مفهوم بیت یا ایاتی که قبل و بعد از آن بیت قرار دارد روشن شده باشد و برای اینکار نیز باید به دو نکته توجه داشت: اول مسیر اندیشه و دوم شیوه کار فردوسی.

و به همین جهت از طریق تجزیه و تفکیک ابیات نمی‌توان معانی

۱- این رقم در نسخه‌های مختلفی که دیده‌ام موجود است.

متعدد و پراکنده این کلمه را منظم و دسته بندی نمود ولی به طور کلی می توان در یک کادر وسیع و عام دو دسته مشخص را که دارای جنبه خاص و صریحی می باشند انتخاب و از دسته سوم که به معانی متعدد گرفته شده کاملاً جدا نمود این سه دسته عبارتند از:

۱- دسته ای که معنی واحد دارند و بیان گوینده چنان صریح و روشن است که جز به همان معنی که مورد نظر شاعر است نمی توان اندیشید. (در ۱۰۷ بیت).

۲- دسته ای که به وسیله فردوسی تعریف شده و احتیاج به توضیح ندارد به دین معنی که شاعر ضمن معرفی یک شخصیت قهرمانی پاره ای از کمیزات و ملکات او را شرح می دهد و سپس در باره همان شخصیت می گوید.

بر آنکس که او این هنرها بجست - و امثال این مصرع . و به این ترتیب صفات منسب به شخصیت مذکور را از (هنرهای) او می داند (استناد در ۱۵ مورد).

۳- دسته ای که معانی مختلف و متعدد دارند و باید با توجه به شیوه کار و مسیر اندیشه فردوسی معنی آن را شناخت. این قسمت بسیار مهم است زیرا با مطالعه آن می توان دریافت که منظور فردوسی از هنر تقریباً همه خصال عالیّه انسانی و خصوصیات نفسانی است و با وجودی که هنر در این قسمت به بیش از ۶۰ معنی مهم بکار برده شده ولی توجه فردوسی به (منش و شخصیت انسانی) بر معانی دیگر غلبه دارد (در ۳۱۶ بیت).

و چون وقت کافی برای بحث در تمام ابیات نیست از هر دسته به ذکر چند نمونه اکتفا می شود. در دسته اول عموماً هنر به معنی زورمندی و دلیری است و بیان فردوسی چنان صریح است که بهیچوجه نمی توان گفت نظرش در بکار بردن (هنر) چیزی جز این بوده است و اینکه نمونه هائی از آن.

۱- هنر خود دلیری است برجایگاه

که بددل نباشد سزاوارگاه

در : اندرزدادن فریدون به پسران

هنر ابراز شجاعت به موقع و مناسب است - و در مصرع دوم با توجه به شیوه گفتار فردوسی بد دل به معنی جبون و مردد و ضعیف النفس است و به این معنی در این بیت نیز (در بزم سوم انوشیروان بابوذر جمهر و موبدان) بکار برده است.

در نام جستن دلیری بود

زمانه ز بد دل بسیری بود

۲- ترا رفت باید ز بهر پدر

ابالشگری ساخته پرهنر

در : گرفتار شدن نوذر به دست افراسیاب

۳- زشادی دل اندر برش بردمید

که رستم بدان سان هنرمند دید

در : مشاهده زال رستم را در حال جنگ

۴- زلشگر یکایک همه برگزید

از ایشان هنر خواست کاید پدید

از مردان لشکر خواست که ابراز شجاعت کنند

در: بسیج لشکر برای جنگ مازندران

۵- زسوی دگر کیو پر خاشخَر

ز بازو به گردان نمودی هنر

در: جنگ کیکاوس با شاه هاماوران

۶- هنرهای رستم به گرد جهان

همه آشکار است پیش جهان

در: گزارش هجیر به سهراب درباره رستم

۷- میان جوان را نبذ آگهی

بماند از هنر دست رستم تهی

زور بازوی رستم در کمرگاه سهراب اثر نداشت

در: کشتی گرفتن رستم با سهراب

۸- ببینی کزین پرهنر یک سوار

چه آید بدان لشکر نامدار

در: گرفتار شدن پیران به دست کیو

۹- هنرهای مردان به روز نبرد

چنین است ای ترك جان پرزرد

در : گفتگوی گیو با هومان

۱- هنر نزد ایرانیان است و بس

ندارند شیرژیان را به کس

در : جواب نامه بهرام گور به فغفور چین

دریخت اخیر که از ابیات مشهور شاهنامه است هنر آشکارا به معنی دلیری و زورمندی است و اگر غیر از این بود در مقام تمثیل یا مقایسه از شیرژیان یاد نمی شد.

قسمت دوم آن قسمتی است که به وسیله فردوسی تعریف شده و شاعر صفات و سمیّات قهرمان خود را هنر او می نامد و چون خود فردوسی هنر را تعریف (definition) کرده توضیح اضافی ضرورت ندارد. در این مورد نیز فقط به نشان دادن چند نمونه اکتفا می شود.

۱- در پادشاهی منوچهر :

چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد

جهان را سراسر همه مژده داد

در ابیات پالین تر :

منم گفت بر تخت گردان سپهر

همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر

شب تار جوینده کین منم

همان آتش تیز برزین منم

که بزم دریا دو دست من است

دم آتش از برنشست من است

ابا این هنرها یکی بنده ام

جهان آفرین را پرستنده ام

۲- در تعلیم و تربیت سیاوش وسیله رستم در زابلستان :

تهمتن ببردش به زابلستان

نشستن گهی ساخت در گلستان

سواری و تیرو کمان و کمند

عنان و رکیب و چه و چون و چند

زداد و زبیداد و تخت و کلاه

سختن گفتن و رزم و راندن سپاه

هنرها بیاموختن سر بر سر

بسی رنج برداشت کامد ببر

سیاوش چنان شد که اندر جهان

به مانند او کس نبود از مهان

و برستم می گوید :

بسی رنج بردی و دل سوختی

هنرهای شاهانم آموختی

پدر باید اکنون که بیند زمن

هنرها و آموزش پیلتن

۳- بیان فردوسی در آغاز سلطنت کیخسرو و توضیح شاعر درباره
هنر و نژاد و گهر که بسیار جالب است .

هنر با نژاد است و با گهر است

سه چیز است و هر سه به بند اندر است

هنر کی بود تا نباشد گهر

نژاده کسی دیده ای بی هنر

گهر آنکه از فر یزدان بود

نیازد به بد دست و بد نشنود

نژاد آنکه باشد ز تخم پدر

سزد کاید از تخم پاکیزه بر

هنر آنکه آموزی از هر کسی

بکوشی و پیچی زرنجش بسی

در این پنج بیت که به نظر من شاهکار فارسی سرائی و نشان دهنده

نبوغ و تسلط خارق العاده فردوسی به زبان فارسی است هنر و نژاد و گهر

به روشنی و کاملاً به فارسی تعریف شده است .

طبق این تعریف :

با گهر - انسانی فرشته خصال و دارای فره ایزد است که نه بید

دست می زند و نه به بد گوش می دهد .

با نژاد - انسانی است دارای اصالت و طهارت قومی و خانوادگی

با هنر - انسان صاحب منش و با شخصیتی است که شور و شوق
تحقیق چنان در آن قوی باشد که از هیچ تلاشی در راه کسب علم خسته
نشود و مشکلات دانش اندوزی را تحمل کند.

۴- (در ولیعهد کردن شاپور برادر خود اردشیر را) .

خنک شاه با داد و یزدان پرست
کز و شاد باشد دل زیر دست
بداد و به بخشش فزونی کند
جهان را به دین رهنمونی کند
نگهدارد از دشمنان کشورش
با بر اندر آرد سروافرش
به داد و به آرام گنج آگند
به بخشش ز دل رنج پیرا کند
بر آنکس که او این هنرها بیجست
خرد باید و حزم و رای درست

۵- در بزم سوم انوشیروان با بزرگمهر و موبدان :

هر آنکس که جوید همی برتری
هنرها بیايد بدین داوری
یکی رای و فرهنگ باید نخست
دوم آزمایش بیايد درست

سوم یار بایدت هنگام کار
 زهرنیک و بد برگرفتن شمار
 چهارم خرد باید و راستی
 بشستن دل از کثری و کاستی
 به پنجم گرت زورمندی بود
 به تن کوشش آری بلندی بود

۶ - در بزم ششم انوشیروان :

دبیری است از پیشه ها ارجمند
 وزو مرد افکنده گردد بلند
 تن خویش را اگر بدارد به رنج
 بیابد بی اندازه از شاه گنج

و در ایات پائین تر :

خردمند باید که باشد دبیر
 همان بردبار و سخن یادگیر
 شکبیا و بادانش و راست گوی
 وفادار و پاکیزه و تازه روی
 چو با این هنرها شود نزد شاه
 ببايد نشستن ورا پیشگاه

۷ - پرسش موبد از انوشیروان و پاسخ او :

به شاهی چنین گفت زیبای تخت

که هست و زان کیست ناشاد بخت

چنین داد پاسخ که یاری نخست

بباید ز شاه جهاندار جست

که از بخشش و دانش و رسم و راه

دلش پر ز بخشایش داد خواه

دوم آن کسی را دهد مهتری

که باشد سزاوار بر بهتری

سوم آنکه از نیک و بد در جهان

سخن ها بر او بر نماند نهان

چهارم که دشمن بداند زدوست

بی آزاری از پادشاهان نکوست

چو فرو خرد دارد و دین و بخت

سزاوار تاج است و زیبای تخت

و گر زین هنرها نیابی در اوی

همانا که یابیش بی آبروی

اینهاست مختصری از تفسیر فردوسی درباره کلمه هنر .

دسته سوم دسته ایست که معانی مختلف و متعدد دارند گرچه

در این قسمت منظور فردوسی از هنر تقریباً همه فضائل و ملکات انسانی است ولی به آسانی قابل درک است که منش و شخصیت انسانی در ذهن فردوسی جای فراخی داشته و پس از (زورمندی و دلیری) بیش از هر چیز در بکار بردن کلمه هنر (شخصیت انسانی) مورد نظر فردوسی بوده و لازم به یادآوری است که فردوسی غالباً شخصیت فردی و اصالت ذاتی را لازم و ملزوم هم می داند و از این دو به نام های (هنر) و (گهر) یاد می کند . اینک چند نمونه از معانی مختلف و متعدد هنر بیان می شود و این معانی عموماً از مسیر اندیشه و شیوه گفتار فردوسی استنباط و استنتاج شده است .

۱- به معنی درایت و هوشمندی و شایستگی :

چو دستور باشد چنین کاردان

توشه را هنر نیز بسیار دان

در : داستان طهمورث دیوبند

۲- به معنی علم و دانش :

که ما را مکش تا یکی نوهنر

بیاموزی از ماکت آید ببر

در : جنگ طهمورث با دیوان

باز به معنی علم و دانش :

مپاهی نباید که با پیشه ور

به یک روی جویند هر دو هنر

(سپاهی و پیشه‌ور با هم در یک سطح اجتماعی نیستند) شاید این نشانه تأثیر (کاستیزم) در آغاز عهد فریدون است .

به معنی حق جوئی و حق گوئی :

۴- هنر خوار شد جادوئی ارجمند

نهان راستی آشکارا گزند

در این جا هنر نقطه مقابل جادوئی است و اگر جادوئی را به معنی اغوا و فریب بکاربریم^(۱) منظور فردوسی از هنر در این جا حقیقت پژوهی و تجلی واقعی شخصیت انسانی است
در : آغاز سلطنت ضحاک

به معنی مدارج و مراتب لیاقت :

د- فریدون فرخ چو بشنید و دید

هنرها بدانست و شد ناپدید

در : آزمون فریدون پسران خود را

به معنی آداب سلطنت و آئین شهریاری :

۶- هنرها که بد پادشاه را بکار

بیاموختنش نامور شهریار

در : پرورش منوچهر

۱- در اوستا بارها بهمین معنی آمده است .

به معنی کامیابی و فعالیت :

۷- مرا این هنرها از اولاد خاست

که هر سو مرا راه بنمود راست

در : گزارش رستم به کیکاوس پس از طی هفت خوان

باز بهمین معنی :

۸- هنرها زیزدان نه بینی همی

به چرخ فلک برنشینی همی

در : سرزنش هرمز بهرام چوبینه را بخاطر موفقیت هائیکه به نظر او

موجب غرور بهرام شده بود .

۹- به معنی منش و شخصیت :

چه شد هفت ساله گو سرفراز

هنر با نژادش همی گفت راز

(تجلیات شخصیت او معرف اصالت تبار او بود)

در : کودکی کیخسرو

۱۰- به معنی ذات وطنیت و سرشت و امثالهم :

همین کودک از پشت آن بد هنر

همی چاره و حيله سازد دگر

در : دستگیری سرخه و کشته شدن به دست زواره

و به دستور رستم

باز بهمین معنی :

پدر پاك بد مادرش بدهنر

چنان دان كزو پاك نايد پسر

در : اشاره به سرگذشت اسكندر به عنوان تمثيل

به معنی فطانت و زیرکی :

زهرجای پرسید و هرچیز گفت

خرد با هنر کردم اندر نهفت

(با زیرکی به نادانی تظاهر کردم)

در : گزارش کیخسرو به کیکاوس پس از ورود به ایران

به معنی ارج و آبرو و تقوی و عفت :

نه بینی کزین بی هنر دخترم

چه رسوائی آمد به پیران سرم

در : گفتار افراسیاب به پیران درباره عشق ورزی منیژه

به بیژن

باز بهمین معنی :

وز آنجا به ایوان آن بی هنر

منیژه كزو ننگ دارد گهر

در : گرفتار شدن بیژن به دست افراسیاب

به معنی عمل (در برابر قول):

اگر اینکه گفتی بجای آوری

هنر بر زبان رهنمای آوری

(برای قولات دلائل عملی نشان دهی)

در : رسیدن اسفندیار به پیش پدرش گشتاسب

به معنی بخشایش و جوانمردی و نقطه مقابل کین توزی :

بخشای و کار گذشته مگوی

هنرجوی و از کشتگان کین مجوی

در : زندان افکندن بهمن زال را

به معنی معماری مهندسی ساختمان:

ز روم و زهند آنکه استاد بود

وز استاد خویش هنر یاد بود

در : شهرسازی انوشیروان

به معنی کمال (در برابر نقص و عیب):

زعیب و هنرچه دارد رواست

براین نامه برپاک یزدان گواست

باز بهمین معنی:

قباد بداندیش نیرو گرفت

هنرها بشست از دل آهو گرفت

بیش از این استناد متلف وقت حضار ارجمند است ولی این نکته لازم به یادآوری است که در شاهنامه فقط یکبار از (هنرمند) به عنوان موسیقی‌دان یاد شده و آن بیت این است .

چنین گفت رامشگری برد راست

که از ما به سال و هنر برتر است

در : سرگذشت سرکش و باربد رامشگر

اجمالاً پس از حذف مکررات معلوم می‌شود که فردوسی هنگام بکار بردن کلمه (هنر) یکی از مفاهیم زیر را در نظر داشته است:

دلیری - مردانگی - آموزش جنگی - ظرفیت و استعداد جنگی - خردمندی (به معنی وسیع و فلسفی خود) - هوشمندی - آثار حکمت و عظمت - عقل - علم - نبوغ - ارزش انسانی - فضیلت (و همه مفاهیم ذهنی مشابه یا نزدیک به آن) منش و شخصیت - اهمیت - جلالت و بزرگواری - ملکات ذهنی - خصوصیات اخلاقی - تعالیم لازمه سلطنت و سرداری - کمال به معنی مطلق - امتیاز - فداکاری در راه مخدم - ابرازچالاکی در ورزش و تمرین های رزمی - قابلیت آموزش به معنی اعم - توانائی به معنی اعم و برای هر کار - تجربه - مال اندیشی - تدبیر - کامیابی و موفقیت - زبان آوری - آئین رزم - مظاهر کمال و زیبائی - ارزش و ارزندگی به معنی اعم - (ذیقمت بودن) - سیرت انسانی - نمو و شادابی - نشانه انسانیت - تجلیات ناشی از شخصیت انسان - سرشت و طینت - زیرکی و فطانت - صفت نیک - تجارب پهلوانی و آداب مردانگی - خصوصیات اخلاقی - شایستگی و کفایت - غلبه در جنگ - آثار حیات و نشانه های زندگی -

عمل (درمقابل حرف) - عفت و تقوی و اخلاق - بی نقصی و بی عیبی
 (نقطه مقابل آهو به معنی عیب) - نتیجه به معنی اعم - راستی و مردمی
 کرامت طبع - سعه صدر - عدالت - متانت و آهستگی - چاره سازی -
 بخشندگی - اندیشه - ارج و اعتبار - خیر و برکت - سکوت به موقع -
 زیور و آذین - حسن شهرت و نیکنامی - انسانیت - برهان و دلیل -
 سعادت و نیک بختی - دبیری (به معنی کتابت و حسن تحریر) طبیعت
 انسانی - معماری - آشنا بودن به فنون موسیقی - احترام - درایت - سرافرازی
 و سربلندی - استحقاق - عشق و استعداد تحقیق و تعلم بحدی که در
 راه آموختن از هیچ کوششی اظهار یأس و خستگی نشود - ابراز شایستگی
 در سواری و تیراندازی و کمند افکنی و شکار و میگزاری و بزم آرائی و
 سخن وری و سپه سالاری . و به نظر بنده به پیروی از تعلیم استاد بزرگ
 سخن فارسی ماسی توانیم هنر را به همه معانی مذکور بکار بریم .

فهرست

- (۱۰-۵) متن پیام اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر
 (۱۳-۱۱) مقدمه
 سید حسین نصر
- (۱۵-۱۴) یادداشت
 ایرج افشار
- (۵۲-۱۶) گزارش نخستین گنگره تحقیقات ایرانی
 مظفر بختیار
- ۱ دسته بندی صیغه های فعل در فارسی امروز
 منصور اختیار
- ۲۱ هم معنائی و چند معنائی در واژه های فارسی
 محمد رضا باطنی
- ۳۲ ایهامات ساختمانی در زبان فارسی
 فریدون بدره ای
- ۴۸ ساختمان فونولوژیکی هجا در فارسی تهرانی
 یدالله ثمره
- ۷۷ گویش دوانی
 چنگیز حسام زاده حقیقی
- ۹۹ يك كشف دستوری
 سید احمد خراسانی

- ۱۳۱ فعلهای معین و افعال دوگانه و چندگانه
خطیب رهبر
- ۱۶۶ جمع در گویش بیرجند
جمال رضائی
- ۱۷۶ چند واژه ناشناخته
علی رواقی
- ۱۹۱ ویژگیهای گویش قاین
رضا زبردیان
- ۲۰۴ گویش کردی مکری
عزیز ثیان
- ۲۱۳ از بین رفتن گروه صامت آغازی در زبان فارسی
علی اشرف صادقی
- ۲۲۵ مشخصات معتبر بستو اجهای زبان فارسی
معصومه قریب
- ۲۳۷ برخی ویژگیهای صرف و نحو گیلکی
کریم کشاورز
- ۲۴۹ اعلام باستانی در زبان کردی
مصطفی کیوان
- ۲۶۱ مقرنس
ماهیار نوابی
- ۲۷۲ چند نکته درباره واژه‌های زبان فارسی در گذشته و حال
هرمز میلانیان
- ۲۹۰ فعلهای ناگذر
پرویز ناتل خانلری
- ۲۹۹ یکسان کردن املاي فارسی
سلیم نیساری

- ۳۱۳ مذکر و مؤنث در گویش اشتهارد
حسین نخعی
- ۳۲۹ مقایسهٔ دستگاه صوتی زبان فارسی و زبان اردو
حسین وثوقی
- ۳۴۷ يك خط مرز لغوی مهم در لهجه‌شناسی ایرانی
گرنوت ویند فوهر
- ۳۵۸ قواعد زبان زرگری
صادق همایونی
- ۲۶۶ محدودیت‌های زبان‌شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان خارجی
لطف‌الله یارمحمدی
- ۳۹۵ معانی مختلف هنر در شاهنامهٔ فردوسی
عبدالعظیم یمنی

فهرست انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی

- ۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۳۹
- ۲- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات (مجموعه وقفی علی‌اصغر حکمت)، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۴۱
- ۳- فهرست مقالات جغرافیائی، گردآورنده دکتر محمدحسن گنجی - جواد صفی‌نژاد، ۱۳۴۱
- ۴- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات (مجموعه امام‌جمعه کرمان)، نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۳۴۴
- ۵- گزارش فعالیت‌های سالانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (۱۳۴۷-۴۸)
- ۶- مجموعه سخنرانیهای عمومی دانشکده ادبیات و علوم انسانی (۱۳۴۷-۴۸)، با همکاری کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸
- ۷- گزارش فعالیت‌های سالانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (۱۳۴۸-۴۹)
- ۸- مجموعه خطابه‌های تحقیقی در باره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، شماره ۱ از مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۰
- ۹- اطلس تاریخی ایران، تهیه شده توسط گروهی از استادان دانشکده ادبیات و علوم انسانی، با همکاری مؤسسه جغرافیا، ۱۳۵۰
- ۱۰- یادنامه دکتر معین، به کوشش مظفر بختیار، ۱۳۵۰
- ۱۱- مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول - خطابه‌های مربوط به زبان‌شناسی و دستور زبان فارسی، به کوشش مظفر بختیار، ۱۳۵۰
- ۱۲- تنکسوقنامه، شماره ۲ از مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی، به تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۵۰

نشریات ادواری

- ۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی
- ۲- مجله ایران‌شناسی، نشریه مرکز تحقیق و مطالعه تمدن و فرهنگ ایران و خاور میانه وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی
- ۳- نشریه کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (فصلنامه)، برای معرفی کتابها و نشریات تازه فهرست شده کتابخانه در تیراژ محدود به صورت پللی کپی منتشر می‌شود.
- ۴- نشریه هفتگی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، برای معرفی کتابها و نشریاتی که در طی هفته به کتابخانه می‌رسد در تیراژ محدود به صورت پللی کپی منتشر می‌شود.

محل توزیع و فروش نشریات:

دفتر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

*The complete index of articles in
English will appear in the last
volume of the series*

Tehran University Press

1972

Vol. I
Philology and Persian Grammar

Editorial Board:

Seyyed Hossein Nasr

*Professor and Dean of the Faculty of Letters
and Humanities, Tehran University,
President of the First Congress of Iranian Studies*

Iraj Afshar

*Director of the Central Library,
Tehran University
Secretary General of the Congress*

Muzaffar Bakhtiyar

*Assistant Professor of Literature
Director of the Review of the Faculty of Letters and Humanities
Editor of Iran – Shinasi*



Proceedings of the first Congress of Iranian Studies Tehran University

September 1970

**edited by
Muzaffar Bakhtiyar**

**held under the auspices
of the Faculty of Letters and Humanities
and the Central Library
Tehran University**

Publication of the
Faculty of Letters and Humanities
No. 11

**Proceedings of the first
Congress of Iranian Studies
Tehran University**